# گیوم

# تاریخ آلمان

زرمان پسر فردریک

۷۱۱۵۱۹



السلطان المغفور و الخاقان المبرور ناصرالدین شاه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهرین و اللعنة علی اعدائهم اجمعین

و بعد کتاب مستطاب تاریخ کیتسلوم اول از سلاطین آلمان از تواریخ عمدهٔ روزگار سلطنت پادشاه بزرگ عالی مقدار کیتسلوم اول و مدایحیکه سودمند و زیربی نظیر نماند او مسیو پیزمارک که نام نامی شان در اقطار عالم و طوائف امم مشهور و معروف است و از تالیفات مسیو توسولد از معاریف و مشاهیر مورخین آلمان است چون بلغت فرانسه تالیف شده بود و فارسی زبانان را از آن بهره نبود خاطر مبارک اعلیحضرت قدر قدرت همایون پادشاه جمجاه

انار الله برهانه بر آن تعلق گرفت که از فرانسه بفارسی ترجمه گردد

حسب الامر المبارک نواب مستطاب کامیاب حاجی محمد طاهر میرزا دام اقباله خلف صدق اسکندر میرزا خلف رضوان مهد ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزا طاب ثراه ترجمه آن اقدام نموده به بهترین بیانی با کمال بلاغت برشتهٔ تحریر درآورد تا مطالعه کنندگان را حظی وافی و بهره کافی دست دهد





السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم مظفرالدین شاه خلد الله ملکه

و در این اوان سعادت اقتران که از توجهات ذات ملکوتی صفات اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه اسلامیان پناه السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان

روز روز افزون علی الاستمرار در ترقی است خصوصاً علم تاریخ و معرفت احوال سلاطین خارجه این ذره بیمقدار احمد بن یوسف الملقب بمشیر حضور نظر بخدمت نامی وطن و اهل تمدن و ترقی عالم انسانیت در صدد طبع و انتشار آن برآمد با خط خوش و کاغذ خوب و قطع مرغوب و همت وافی در تصحیح و تنقیح این کتاب مستطاب را طبع و انتشار داد تا فائدهٔ آن اعم و بهرهٔ آن اتم باشد و هر کس از مطالعه کننده گان

بتواند از این خرمن بقدر هوش و ذکاوت خود خوشه

بردارد از مطالعه کنندگان ملتمس که
بچشم عیب پوشی نگرند و اگر غلطی دارد
بغمض عین فرمایند تمه

# گیوما

تاریخ آلمان — رومان — پسر فریدریک

## فصل اوّل

۱۷۹۴ — ۱۸۴۷

بسم الله الرحمن الرحیم

(مترجم گوید که مصنف کتاب را برای هر فصلی فهرستی مفصل نوشته است که بغیر از تطویل بلا طائل هیچ ثمری و فائده‌ئی ندارد زیرا که تمام وقایع را که اسم ببرد در همان فصل مشروحاً خواهد گفت پس از نخوار چه فایده و چه حاصل فلهذا چاکر از ترجمهٔ آنها صرف نظر کرده و آنها را متروک داشتم امید که از این مختصر تصرف بر چاکر بخشی و ایرادی نشود.)

در این اوراق ذکر مینمائیم زندگانی و سلطنت شهریاری را که هستی و دورهٔ سلطنت او ظاهر میسازند اعمال عالیه و معجزه و متضاده و مختلفه کیشره را. بدون اینکه این شهریار مالک باشد فرهنگ و استعداد عقل جد بزرگ خود فردریک را ممکن خواهد ساخت چون نیای خویش از نام خود تاریخ زمان معاصر خود را و آرزای آیندگان و تاریخ ایشان نیز مثال بزرگی از قرن نوزدهم خواهد بود در ایام جوانی علیل و ضعیف بود و قسمی که خود نیز مسلم داشت که عمر طولانی نخواهد کرد برخلاف اکنون ظاهر است که تجاوز از حدود آخرین مرحلهٔ زندگانی بشری نیز خواهد نمود. وقایع بودن بطبع رزم زندگانی سربازی ساده و خشنگذاری تخت و تاج برادر خود روزی شهریار عظیم الشان و امپراطور مقتدری خواهد بود که بزرگترین تسلط زمان جدید را مالک خواهد گردید. حامی شدید سلطنت و طرفدار قانون مملکت که روزی لطمهٔ سختی بر حقوق خواهد زد. خصم و منکر حقوق عامه که در امپراطوری خود تحکین و تصدیق حکومت عامه خواهد نمود. در ابتدای دورهٔ خود. طرف عداوت و کینهٔ عامه بود





در اواخر سلطنت همه جا بمجد و افتخارش چنان بلند آوازه شدند که در هیچ تاریخی نظیر او را ننوشته اند قائد او را ستوده اند: انکه روزی گیلوم اول پادشاه پروس بعد و امپراطور آلمانی خواهد شد. در برلین بیست و دوم مارس تاریخ هزار و هفتصد و نود متولد شده فرزند دوم فردریک گیلوم سوم و لویز ملکه و نوادهٔ فردریک گیلوم دوم پادشاه پروس است آنکه اتفاق او را پائی بر مخالفت جمهوریهٔ فرانسه برا او سبب اصلی و محرک حقیقی بود. برادر بزرگترش بهنگام تولد او ولیعهد بود که فیما بعد پادشاه پروس گردید. و نام فردریک گیلوم چهارم یافت. برادران دیگر و خواهران او از این قرارند. پرنس شارل و پرنس آلبر. و پرنس شارلوت که امپراطریس روسیه شد و پرنس آلکساندرین که غرانددوشس مکلنبورغ - شورین گردید معیشت و زندگانی در دربار فردریک گیلوم سوم بسیار سهل و ساده بود تقریباً مثل اهل بلد میگذشت. شاهزاده کارا با اهتمام و مواظبت تمام تربیت می کردند. بغیر از ولیعهد با ترجیح مخصوصی تعلیمات عسکریه اشتغال داشتند. و باین تعلیمات عسکریه پرنس گیلوم استعداد غریبی با وجود علیل بودن مزاج ظاهر میساخت. و همین سبب در تاریخ ۱۸۰۸ مادرش لویز ملکه بدو چنین نوشت «فرزند ماگیلوم. بگمان من اگر اشتباه نکرده باشم. شخصی ساده مشرب و حقانیت طلب و پر از احساسات چون پدر بزرگوار خود خواهد شد.» مانند عموم شاهزادگان پروس قدری زود تر در سن ده سالگی داخل نظام عسکری شد و درجهٔ یاوری یافت و این فردای حرب ینا بود (ینا شهریست از شهرهای آلمانی که در قرب این شهر در سال هزار و هشتصد و شش ناپلیون شکستی فاحش بلشکر پروس داد) از این روز فامیل سلطنتی راجلای وطن شروع شده در رانده دار و دیار گردیدند و رفتند به کنیگس برغ دور از برلین که شش سال بعد را نیز فرنسها در تصرف داشتند شاید گفت که از مشاهده بدبختی پدر و حالات فلاکت این فامیل در بدر و از قصه‌هائی که بر فرزند از ستمکاری و غلبهٔ و استیلای ناپلیون متصل میگفتند. از اینجا

شدید در دل این شاهزاده جوان مانده و کینه از این شخص که سلطنت فرد ریک
بزرگ را بر هم زد در دل گرفته که تمام پولستیک خود را مدت العمر بر این ثابت
نهاده بود . و این فقره محقق است که لویز ملکه کینه و عداوت غاصبین حقوق
آنها را و غالبین مملکت خویش را نسبی فرانسویها را بدل فرزندان خود القا میکرد
. درسی که ثمرات او فیما بعد معلوم شد و نتیجه بخشید . پس از فوت ملکه که در هزار و هشتصد و
ده واقع شد پرنس کیلوم درس و تعلیم خود را از معلم فنون حربیه میگرفت . و از این
تاریخ بعد در جمیع حروب با پدر بوده و در بعضی از آنها آثار شجاعت و پر دلی از وی
مشهود می افتاد . و در جنگ باز - نتز - اوبنه بالمره در میان آتش بود .
و در زنل پانتن در مصاف مقابل پاریس حضور داشت و بعد از ان با پدر خود به انگلیز
رفت و شادیها و آئین بندیها که دشمنان امپراطور بعد از زوالش بجای میاورند در هم
شرکت داشت .

سالهای بعد را پرنس بمسافرت گذرانید انسفاریکه قصد کرده بود اعظم بود
از آنکه تحصیل دانش کرده و تجربه حاصل کند و اطلاعات بدست آورد . با دربار
سلاطین از جانب پدر خود در مواقع رسمیه حضور یافته و وکالت نماید . این لیاقت و استعداد
او در فنون حربیه در این سن شاذ و غیر معتاد بود . چندین بار پدرش در غیاب
خودش او را بوارسی و سان دادن لشکر مامور کرد . و با داره امور لشکری
کرسته بخود شاه بوفا مرد فرمود . در سال هزار و هشتصد و هفده چون نشن بیست رسید
مثل سایر شاهزادگان بالغ در فامیل پادشاهی یکی از اجزای شورای دولتی
و ممکنی گردید . در همان تاریخ کونتل شده و هشت سال بعد در هزار و هشتصد و بیست و پنج
روز تجدید سال جنگ واترلو ژنرال فرنچ گردید . در هزار و هشتصد و بیست و دو
بهمراه پدرش بکنگره وِرُن حاضر شده بعد ایطالیا را سیاحتی نموده و بهمراهی
شاه پدرش ملاقاتی از پاپ هفتم که پاپ بود بعمل آورد . و در هزار و هشتصد و بیست و نه





از جانب پدرش تاج گذاری امپراطور روس نیکولا در سقو حضور یافت و از آنجا رفت
به وِنی ماز که در انجا بعقد نکاح خود آورد دختر بزرگ غران - دوک شارل فرد ریک را
که دختر کوچکترش را ده سال قبل برادرش پرنس شارل نکاح کرده بود این مناکحه که از
روی مصلحت دولتی صورت یافت تمام کرده و با خر رسانید و فایعیرا که افسانه ایام جوانی
او بود . تفصیل این اجمال آنکه پرنس مزبور عشق مفرطی پیدا کرده بود به پرنسس الیزا
رادزی ویل که یکی از دختران بسیار خوشگل دربار شاهی و از نجبای قدیم پولونی بود
و بجهت ازدواج او بسی وسایل انگیخت که پدرش رضا باین وصلت دهد نشد . زیرا
که یکی از قوانین خانواده سلطنت این بود که شاهزادگان زن نگیرند الا از شاهزاده خانمها
از سلاله سلطنت باشند . و از برای رفع این مانع و دفع این عایق توسط دوستان با قدرت
و خواهش صاحبان نفوذ نیز کاری نساخت . جمعی از دانشمندان علم انساب مدعی
شدند که فامیل رادزی ویل قدیما از نسل سلطنتی بوده اند . و دیگران منکرشدند .
و گروهی وسیله دیگری تصور نمودند و آن این بود که پرنس او گوست برادر شاه
فرد ریک ویلیام سوم . که غرب بود و اولادی نداشت . پرنس الیزا را بفرزندی
خویش گیرد تا باین واسطه و این حیله نکاحش با پرنس جایز شود . لیکن انجمن مشاورات
سلطنت قبول نداشتند که این تدبیر تکمیل نقصان کرده و رفع مانع نموده و عایق را مرتفع سازد
. حدوث یک واقعه غیر مترقبه تمام این تدابیر را باطل ساخت . و آن چنین بود که پرنس
شارل برادر کوچک پرنس کیلوم چنانکه گفتیم دختر غران دوک ساکس وی مار را که قبلا بود
. پدر زنش غران دوک که از اندیشه پرنس کیلوم اطلاع یافته [illegible]
که پرنس مزبور اگر این کار را نماید در بار وی مار قبول نخواهد کرد که اولاد پرنس کیلوم
که از منزاوجه با پرنسس الیزا بعمل آیند حق تقدم در وراثت تاج و تخت پروس بر اولاد
برادر کهترش شارل که از دختر من بعمل آیند داشته باشند . از این مقال مقدمات
نزاع در آینده استنباط میشد نزاعی که ممکن بود روزی سبب انقراض این خانواده گردد

سوء نتایج این مقالات برای جهان آرای شهریاری پوشیده نبود . فلهذا مضطرب شده پناه برجوانمردی فرزند برده . شاهزاده که فرمایش پدر را شنید با وجود اینکه دست از جان شستن از برایش سهلتر بود تارک امید وصال معشوقه گفتن اما میل پدر را مقدم دیده بی درنگ و تعلل سر باطاعت فرود آورد . و دختر زرگ غران دوگ ذساکس دی مارا بحباله نکاح آورد . دراین دوره بخت از احوالات پرنس دیگر چیزی نداریم که بگوییم الا اینکه درشورش ماه ژوئیه هزار و هشتصد و سی او را فرمان ده کل قشون مستحفظین پرو در ایالات رِن نامیدند . تا برسیم بدوره دیگری که در آن دوره از وی اعمالی مجدّ در پولتیک پروس شهود شود . در هفتم ژولیه هزار و هشتصد و چهل فردریک گیلوم سوم درگذشت و سلطنت را به پسر ارشد خود فردریک گیلوم چهارم گذاشت که در این تاریخ چهل سال داشت و بی اولاد بود . پرنس گیلوم ولیعهد شده ولقب پرنس دپروس یافت بقسمی که قبل از او برادر فردریک دوم پدر فردریک گیلوم دوم پادشاه پروس جانشین این شاه داشت . پرنس آنوقت ریاست کل قشون را داشت پس از تمام لشکر عهد و سوگند سلطنت برادر خود گرفت . شغل خود را در نظام نگهداری کرده بعلاوه تصرفات در امور عامه نیز میکرد . و بر شغل ریاست مجلس شورای دولتی عنقریب ریاست مجلس شورای وزرا را نیز علاوه نموده که شاه تازه او را دعوت کرد .

ما در اینجا ذکر سلطنت پرآشوب فردریک چهارم را نمی کنیم و همین قدر اکتفا مینمائیم بذکر وقایعی که پرنس دپروس را در آنها مدخلی بوده است . ملت از این سلطان جدید امید داشت اجرای عهود و مواعیدی که رسما در تاریخ هزار و هشتصد و دوازده نموده بود . از تشکیل مجلس ملتی که شورشی که تمام اروپا را مشغول نموده او را باخیر انداخت . و تأثیرات قوی دول متفقه اطرافش دپروس بالمره مانع از این کوشش جوانمردانه گردید . که بعد از مصیبت ینا موجب انتباه پروس گردیده بود . فردریک





گیلوم چهارم بعد از جلوس بسریر سلطنت بعزم ثابت اظهار مخالفت نمود تا اینکه راضی شود که وضع سلطنت خود را تغییر دهد و سلطنت را قانونی نماید . و همان وضع قدیم را که قانون و کیلی بود که اساس و بنیانش بر قانون مالکانه و تقسیم مردم بر درجات و طبقات و نه اشتن کمر همان صورت مشورتی بقسمی که هیچ وجه بر استقلال و امتیازات سلطنتی خللی وارد نیاید و قوای اجرائیه و قوّه موضعهٔ قانون بعبارت اخری وضع و اجرای قوانین باختیار او در بیاید و قوای سلطنت باشد . این اراده را اعلان کرد در کونیغ برغ و در برلین که با وبدیه عظیم پدرش شده و عهد اطاعت و عبودیت را از جماعت و کلای ملت و رکلای دیوانی گرفت .

در شوات بعد شاه عزم کرده بود که جانی بر قانون و لایتی بدهد . پس وکلای ملت را بقاصلهای نزدیک دعوت نمود و مجالسی برقرار و دوام برپا نمود و بر آنها مسلم داشت بسیاری از مقاصد قانون را . لیکن باشدت تمام دفع کرد عرایض اسنده عادا که شده شده بودند بایجاد قانونی کلی و صحیح و فراهم آوردن پارلمنتی و عطای آزادی تمام . بعقیدهٔ عامه پرنس دپروس را می گفتند که در مزاج شاه چنان تصرفی و نفوذی دارد که بر خلاف استرداد آزادی رفتار مینماید . اما این مطلب صحت نداشت مگر در بعضی نقاط .

فردریک چهارم در باب امتیازات سلطنت خود صاحب آرا مطلقه بوده بهمان عقیده باقی بود تا روز یکه مرد . بعضی وقایع اتفاقیه او را ظاهرا او را متمایل بحکومت جمهوریه میساخت اما در حقیقت او را در عقیدهٔ خود راسخ و مستحکم مینمود و یقین میکرد که حکومتی که پارلمان باشد هیچ مناسبت با وضع سلطنت ندارد وضعی که با انحصار شایسته حال مملکت اوست .

در این فقره پرنس دپروس بهیچ وجه محتاج نبود که شاه را در عقیده و رای خود ثابت و برقرار نماید . این نیز محقق است که اگر یکی از مشاوران شاهی اتخاذ رائی میکرد که متضمن رای آزادی طلبان بود . هرآینه پرنس دپروس بمخالفت او برمیخواست زیرا که در این مسئله همه رای او مطابق رای برادرش بود . و اگر اختلافی بنظر میآمد در آن بود که این امر را چگونه اجرا دارند و اختلاف در طریق اجرای او بود نه در خودش .

مزاج شاه براین مایل بود که نیمه احسانی بعمل آید . درحالتیکه پرنس دپروس ترجیح میداد که بی تمایل مستقیماً برود تا بمقصد برسد اعم ازانکه مقصود سلطنتی مستقله ومطلقه یا مالکانه یا سلطنتی قانونی باشد . میل پرنس برقسم اول بود و دوست نداشت طریقهٔ دورویی برادر خود را . او اخراین وقایع اثبات مدعا خواهد کرد .

شاه بملاحظهٔ اینکه استمالتی ازمردم نماید و درهنگام احتیاج قواعد قدیمهٔ مملکت را مجری دارد دید که مطالبهٔ مردم بآزادی رفته رفته چنان بالا گرفت که عنقریب است که عنان اختیار از دست برود . درسال هزار و هشتصد و چهل و پنج ازبرای اینکه آزادی طلبان را قدری مشغول نماید و تا مدتی از ذکر دولت قانونی فراموش نمایند که سخت بشرف امورات را مهمل و معطل نموده بود . و ازبرای ساختن راه آهن نیز محتاج به تنخواه بود و مالیات حاضره مملکت نیز کافی نبود . پس ناچار بایستی استقراض نمود . پروس قریب بربع قرنی بود که دست باین کار نزده بود . و از تاریخ هزار و هشتصد بیست مقرر شده بود که پروس هروقتی که میخواهد استقراضی نماید باید بتصدیق وکلای ملت باشد . پس شاه عزیمت نمود که وکلای هشت ایالت را در یک مجلس جمع نماید . پس برپا نمود بجهت اکمال قصد یکه داشت کمیسونی مخصوص مرکب از چند نفر ازوزرا، و معتمدین که بعد از محاوره و مشاوره دقیقه در اثنای یکسال یا اخره در یازدهم مارس سال هزار و هشتصد و چهل و شش با میت و مرافقت وزرا یک جای گرد آمدند . چون مجلس فراهم شد پرنس دپروس افتتاح محاوره و مناظره را بانخانی چنان روشن و واضح کرد که تمام رای و خیالات او را فهمیدند که از برای او وجود و بقای تاج و تخت و وقایه وطن که کارس علبه کشیده بود . کافی بود . تشکیل دولتی ایالتی و ولایتی کفایت میکرد و محتاج نمیدید ایجاد هیئت مرکزی رامع ذالک اگر چنین امتیازی را مفید فایده میدیدند در آن صورت لازم بود که طوری میکردند که مانع از این میشد که اقتدار حکومتی بدست مجلس افتد و چنان تصور میکرد که قدرت پروس بادنی کاهشی بمقام



زوال خواهد رسید و دهنی بتاج و تخت او وارد خواهد آمد . قسمت بزرگی از کمیسران اتفاق کردند که وجود یک هیئت مرکزی لازم است . اما پرنس با اعتراضات بسیار این رای را دفع کرد . و همچنین منع کرد حق احتجاج بمسئلهٔ منازعه فیها و عرض حال و عرضه داشت نمودن را زیرا که این فقره را مثل کاشتن تخم مخالفت میدانست و خلاف قانون نظام میگفت که بجهت آزاد بودن مطبعها مجلس جسارت پیدا کرده اخلال در عمل نظام خواهد نمود . اهالی نظام را میل از تعلیمات نظامیه کم شده هر روز از آزادی طلبان رخنه و سکته در عمل نظام بهم خواهد رسید و داشتن حق احتجاج و نگاشتن عرضحال بسط خواهد یافت تا به پولتیک خارج برسد و تخم فساد و نفاق خواهد کاشت . میانهٔ دولت و رعیت آلمانی و حل عقدهٔ اتحاد خواهند نمود میانهٔ اتفاق دولت پروس و اطریش و روس . و حق عرضحال از مجلس موجب خواهشها و تمنیات بیجا شده تا حدی که دولت از انجاح آنها عاجز خواهد گشت . رای پرنس را احدی از اجزای کمیسون تصدیق نکرد و شاه نیز ناچاری بطرف آنها مایل گردید . پرنس گفت می بینم که پروس تازه صورت میابد و پروس قدیم زوال یافته و بوجود قانون جدید محو و نابود خواهد شد ای کاش پروس جدید نیز چون پروس قدیم صاحب قدرت و شوکت و شرافت و افتخار میگردید

## فصل دوم از ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۸

ذامینی که در سوم فوریه سال هزار و هشتصد و چهل و هفت بنابر مقاوله مجلس داده شد . همان نتایج را دادند که پرنس دپروس عاقبت اندیشی کرده و قبل از وقوع گفته بود . آغاز وضعی جدید که پر بود از انقلابات و تزلزلات باندازه ئی که چیزی نماند بود که سلطنت پروس را متضمحل سازد . پرنس بعد از انکه عهد و امضای خود را بنابر انکه رئیس الوزرا بود بر ذیل قرارداد نامه که بر مجلس بندد دل و عنایت شده بود نهاد .

انتخاب و احترام میکرد از هر عملی و مقالی که برخلاف قانون جدید باشد . و همین اکتفا نمود
که اگر مجلس بجهة توسعه دایرهٔ خودخواهی و طلبی دیگر نماید ممانعت کند و میگفت که ابدا راضی
نخواهد شد و نخواهد گذاشت که وکلا ملت آزادی مطلق یافته و برضرر سلطنت بکوشند
. شاه و انجمن وکلا ملت از هم ناخوشنود جدا شدند . شاه امید بابراز سپاسداری
و اظهار حق شناسی از طرف مجمع وکلا داشت . اما جمعیت وکلا چنانکه مأمول بود پیش
نیامد ندعیجوئی و نقاری باعمال و افعال شاهانه نمودند . و اعمال و کردار ایشان را غیر کافی
و تقریبا منافی قانون یافتند و رد کردند بسیاری از مقاصد خردمندانه و احکام متعلق بوجوهات
و صرفه جوئی شاهانه را . در ابتدای سال هزار و هشتصد و چهل و هشت بنا بر مضمون
فرمان عالی شاه دعوت فرمود مجلس بزرگ وکلا را بجهت ملاحظه و امتحان بعضی مقاصد
قانون و برخورد به بعضی موانع در پارهٔ از مجلس ایالتی از جمعیت وکلا که تنزل ساخت او را
. و بخشید و اصلاح نمود بروات عالیه را که در فوریه صادر شده بودند . و مناوبا یک جا
گردآمدن جمعیت وکلا را اجازه داد و همچنانکه منتقل نمود باین مجلس مخصصات بسیار مهمهٔ
مجلس را . باین قسم بود که متدرجا داخل میشدند براهی که موصل بود بوضع و طریقهٔ
پارلمنت . و تخمل بمقصد هم میرسیدند اگر نه بود شورش ماه فوریه که در فرانسه برپا شده
و بدور افتاده تقریبا تمام اورپا را گرفت . فی الواقع اگر در پرو سس موجود بود اسباب
مخالفت و ناخوشنودی بسیار مواد انقلاب و شورش در آنجا فصور میکرد .
و اگر وضع و طرز حکومت مالگانه چیزی از امتیازات خود باقی گذاشته بود از تقسیم
و ترتیب درجات مردم و در نگهداری بعضی از شرافات علوی را بالقوه یا بالفعل
لامحاله این عدم تساوی در رتبه پس گرفته میشد با محاکمه و دادگری سختی و با اینکه تمام
خلق در پیشگاه عدالت و قانون مساوی هستند و فرقی ندارند . باز میتوان گفت که
غلبهٔ مجلس وکلای ملت اصلاح کار خود را در اتحاد مجلسی دید که در مقابل و زرا یکه در گذشت
امور مملکت ستمکاری و جفاکاری نداشتند مجلسی که بالمرة آزادی و استقلال داشته باشد





و محو و زایل سازد تمام امتیازات را و باهل بلد بدهد اعضا میکه در مقاصد او
و اغراض فسادی داشته باشند و بملت یک شرکتی و حصهٔ از قانون گذاری نصیب
و بخشش بدهد . چنین بود امری که بر حکومت تکلیف میکردند . و ظن غالب این بود
که بدون انقلاب و آشوبی صورت می گرفت . اگر شورش فرانسه در فوریه بمیان
نمی آمد . و جنون او بر تمام اروپ سرایت نمی کرد . و اکثر پای تختها را محرک نمی شد
برانکه بر این شورش تقلید کنند و همانطور رفتار نمایند که اهل پاریس کردند . در پروس نیز
چون در فرانسه حرکت آزادی طلب و تنظیمات گذار . و شدت و حدت گروهی که
در ضمن طالب قیادت نفس بودند از حد اعتدال گذشت . در برلین روزهای چهارم
ماه سجدهم مارس همان قسم گذشت که در پاریس در ماه فوریه . و بالکلیه باعمال آن
ایام تقلید شد . الا اینکه این فرق را داشت که اشخاصی که در پاریس از روی حقیقت
و وطن پرستی تغیر و برانشفته بودند . در برلین این غیظ و غضب در اهالی از روی ساختگی
کاری و تقلید مصنوعی بود . در کنار و اطراف روخانه اِسپره مثل رود خانه سن
سنگرها بستند . بعضی جنگهای کوچک با قشون کردند لیکن با کمال ملاحظه و در حد
اعتدال در اجرای قتل و حفظ نظم . مگر سهوی و اشتباهی تفنگی در میکرد . در دور
عمارت دولتی میگشتند و دور میزدند و فریاد میزدند و طلب انتقام مینمودند . اما ابدا
بشخص سلطنت چیزی نمی گفتند و تغییری در حکومت نمی طلبیدند . و علنا جمهوری طلب
نبودند . و آنچه جماعت مردم در دور عمارت پادشاهی فریاد کرده و میخواستند ملخص اینکلمات
بود « قشون از برلین دور و خارج شوند » خلاصه شورش هیجدهم مارس همین بود
. بعضی وقایع که علی الغفله واقع شد و اسبابش از خارج فراهم آمد . بعد از یکدقیقه
مقصود و سبب اصلی تسکین یافته و انجام گرفت . قسمت بزرگ مردم پیروی نداشتند
از اشخاصی که طالب تغیر سلطنت هستند . لیکن بسهولت همراهی میکردند از کسانی که
طالب زبردستی و چیرگی بر قشون بودند . حکومت اشراف اولین محل را در میان

قشون داشت . واو بود که بشدت تمام مانع میشد از ایجاد وضع وطرز حکومت قانونی و پارلمنتی
و سرکشی از تبعیت پولیتیک او و ساط الناس و طبقات پست . این است که جنبش
مردم در سپتامبر هم مانع شد براینکه اظهار خصومت شدیدی با قشون نمودند و مالاخره
با آنکه حامی بزرگ قشون بود یعنی پرنس دپروس . و اینجا نیز تقلید پاریسیها معاین و مشهود است
. مثلا پاریس که شلیک بولوارد مردم را متغیر ساخت در حق میو گیزو که در این واقعه
هیچ تقصیری نداشت . همچنین در برلین که چند تیر تفنگ که بخود خالی شد بهانه شد که پرنس
دپروس را متهم ساختند . چون مردم جسارت آنرا نداشتند که بر شخص پادشاهی
تهمتی ببندند . پرنس دپروس را هدف ملامت ساخته و تمام تقصیرات را باو
منسوب ساختند

جمهوریه دوم فرانسوی سوای آشوب و ولوله و هرج و مرجی که در ممالک مجاوره
خود افکند بنای نشر خیالات گذاشت و مردم را دعوت می کرد . و از طرفی نیز بنای
مخاصمه با خارج نهاد تا ذهن خود را از غوائل داخلیه مشغول سازد . حکومت برلین هم متوحش
شده لازم دید که سرحدات طرف مغربی خود را از نظر دقت و انتباه دور ندارد و در دهم
مارس که هشت روز قبل از شورش برلین بود شاه برادر خود را حاکم کل ایالات رن
و وستفالی نمود و ماموریتها میکه قسمتی از قشون متوقف این ایالتها را نیز در جزو حکومت
خود گرفت از فرد اپرنس تدارک رفتن را دیده مهیای حرکت شد . و از افواج
قراول خاصه که تا آنوقت سپرده باو بودند وداع نمود . و بعد از این دیگر خیلی است که
فرمانی برآنها بدهد . زیرا که این افواج را ثر زرالی دیگر سپرده بودند . در چهاردهم
مارس حضور یافت بعمل پولیتیکی بسیار مهم . بموجب فرمانیکه پرنس مجدداً امضا کرد
بود و همچنین تمام وزرا . شاه دعوت فرمود تمام وکلای ملت را که در بیست و چهارم
اوریل جمع شوند و گفتگو نمایند در مطالب بسیاری و خود نمایند در تنظیمات جدیده
و تشکیل عهد اتفاق موافق قانون مملکتی و پیمان اتحاد که با طریش و سایر متحدین در ریاست





دارند . فرمان پادشاهی باین مضمون بود « این مقاصد و تدبیرات را لازم است که مطمئن سازند
یک تشکیل جدیدی را از اتفاق حقیقی رژرمانیک تا آنکه ملت آلمانی از روی حقیقت متحد شوند و قوت
گیرند با قوانین آزاد . و که آلمانی بگیرد در اروپ محلی را که سزاوار شان اوست » این چند
روز آخر را پرنس مشغول بود مگر بر آخرین تدارکات تغییر مکان اقامت خود . و در بین این کار
حضور یافت بر مجلس پیرانی شاه مبعوثین و وکلای نواحی رن را که بمقاوله مخصوص با آنها
داخل گردید در باب ورود بولایت خود و اوردن خبر تنظیمات جدیده و تسکین دادن
و آرام ساختن خاطرها . و بالاخره مجدداً انضمام نمود باریاست اعضای دیگری از وزرا
حکم پادشاهی را که پیش بیناداخت زمان گردآمدن وکلای پروس را و بعده پرنس
محول نمود مهیا ساختن دعوت یک مجلس ملتی را که بتصدیق عمومی منتخب شده و متفق الرای
باشد با رای سلطنتی در ایجاد مملکت و دولتی در آینده . در اثنا نیکه این اعمال در قصر
پادشاهی صورت می گرفت در خارج وقایعی نشر و بسط می یافت که اسباب منازعه با افواج
شد . دلایل صحیحه بسیاری بعد از مدتی زیاد از روزانه که در مارس اتفاق افتاد بدست آمده
و ثابت و محقق گردید که مردم بالمره اشتباه کرده بودند که پرنس را متهم داشته بودند که او فرمان
شلیک بقشون داده است که رو بمردم خالی نمودند . این اشتباه از طرف عامه حقیقت
داشت یعنی فی الواقع شبیه بودند . لیکن از طرف ریش سفیدان و کدخدایان
اینطور نبود آنها تجاهل کرده و اشتباه را عمداً بر خود می بستند و میخواستند که از این مسأله
فائده ببرند و حاصلی بردارند و به مقصود نایل شوند . علاوه بر این اگر چه مدلل گردید بواسطه
سکوتی که کردند اشخاصی که از حقیقت امر مطلع بودند . و واجب دیدند اینکه این
واقعه را از پادشاه و اشخاصی که فاعل حقیقی این عمل شوم بودند برگردانند و بدیگری
نسبت دهند . گذشته از این در آن هنگامه کسی را هوشی بجا نمانده بود تا درک حقیقت
کند . و خود شاه فیما بعد بجارم خود می فرمود که در آن روزها که این هنگامه برپا بود
ما تمام بروی خفته بودیم ( گویا مقصود این باشد که کمال دهشت را داشتیم و چون

کسی بودیم که بر و افتاده و چیزی را نتواند درک نماید )

باری بهر نحوی که بود شورشش دیجه خود را یافت یعنی کسیرا که میخواست دچار بلا
سازد بدست آورد . مردم فریاد میکردند و قتل پرنس و پردوس می طلبیدند .
و آنها نیکه فی الجمله ملایمتر بودند عزل او را از ولیعهدی میخواستند . و در شب هیجدهم مانوزد
جمعیت بعمارت پرنس هجوم و حمله می آوردند و بقصد غارت و سوزانیدن آنجا بودند
و شاگردان مدرسه تدبیری که از بار لیمها اخذ کرده بودند وقتی که مردم بتوپخانه
هجوم آوردند که خراب نمایند . بکار رفته و عمارت پرنس را باین جهله خلاص نمودند
دار نهب و سوختن رهائی دادند . و آن تدبیر این بود که در قه نوشته و به بالکون
عمارت چسبانیدند . که این عمارت ملک ملت است و خاصه کسی نیست . باین
تدبیر مردم از هدم و حرق آنجا صرف نظر نمودند و در تمام مدتی که فتنه برپا بود این
ورقه حرز و سپر بلا شده بود . شاید دور شدن پرنس مخصوصا از برای خلاصی او
بود که دوستان برایش مصلحت دیدند . و آنچه قابل گفتگو و مناقشه است این است
که پرنس بناچاری براین اخراج خود صورت رسمی پیدا نماید . زیرا که براین حدیث
که پرنس را از ریزش خون مسئول میداخت بکنوع تقدیسی داده اند و مقربین پادشاهی
مجبور باتخاذ این تدبیر شده و پرنس را بانجارج فرستادند در همانشب با پسانده فرار کرده و بعد بیکی از عمارات دولتی در حوالی پوتسدام رفت . در آنجا
بود که شاه یکی از اجزاء خود را فرستاده و بپرنس پیغام داد که بجهت تسکین فتنه
یک چندی بخارج سفر نماید . پرنس جواب داد که در این باب لازم است که رضای
از شاه باشد پس شاه نوشت که لازم است که برود و بانگرز که دوست پردوس است
و او را از کیفیت واقعه مطلع سازد . دوری پرنس تسکین فتنه نکرد . هواخواهان
شورش میدانستند که تنها پرنس است که در هنگام احتیاج میتواند با شورشیان
مقاومت کرده و تخت و تاج سلطنت را صیانت و حفظ نماید . و بدتی با شادی





قصه ساخته و معروف کرده بودند که پرنس با امپراطور روس ساخته با قشون
روس و پردوس انگلیس میرسند که شاه را که در چنگ شورشیان اسیر است خلاص
سازد . این خبر شهرت یافته عامه را مأیوس کردند و چندین بار شبور حاضر باش زدند
و فراولان بلدی را جمع کردند که پرنس و پردوس با لشکریان روس انگلیس
در بیرون دروازه مهیای حمله و هجوم بودند در اثنای این حال پرنس در لندن بود . و میتوانست
در جلای وطن و ایام غربت بنای حقیقی و سبب اصلی این قتل و قال را بفهمد . فی الحقیقه
اصل اینقاصد بر ضد شورش در سنت پطرسبورغ ظهور یافته بود . و یک تذکره در سنه
از آن تاریخ در دست است که بیست سال بعد آفتابی شده و نسخه بدست مردم افتاد
که با امپراطور نیکولای ظاهر انسبت میدهند علی ای حال مؤلف این رساله بعد از اینکه
ملامت کرده است مسامحت پادشاه را در بارهٔ آزادی طلبان بمهارت و استادی
تمام یک حرکت لشکر را از خارج القا نموده که بنام پادشاهی بطرف برلین قصه نمایند
و یک انتشار نامه از جانب پادشاهی توضیح خواهد کرد و قایع مارس را و نجاطر
حق شناس طبقهٔ عامه خواهد آورد که بمن آزادی طلبان هستند که موجب فتنه و طغیان
و شورش شده اند و ابطال می کنند تمام قوانین را که از تاریخ هزار و هشتصد و
چهل و هفت نهاده شده . برلین پردوس تمام نیست و نمیتواند که به پردوس
قانون بگذارد پس اگر شاه بمیل و خواهش برلین تمکین نماید دلیل خواهد بود بر این که
مالک الملک نیست و بذلت تن میدهد . و اگر چنین بدبختی صورت وقوع یابد .
من ملاحظه میکنم که پرنس و پردوس نباید بر چنین ناگواری سر فرود آورد . البته
باید حقوق خود را استرداد نماید . و بقوهٔ اسلحه آنها را مطالبه کند در اینصورت تمام
افراد لشکری با او خواهند بود و بسیاری هم از سایر طبقات مردم . مؤلف این
تذکره برای اجرای این مقصود به پرنس دو وسیله و دو راه تکلیف مینماید . یا لشکر را
از طرف تونستین حرکت داده و بطرف برلین روانه سپار شود و شاه را از چنگ

شورشیان خلاص نموده و پای تخت را متصرف گردد و ارباب طغیان را تادیب نماید
. بارز همراهی و مساعدت ژنرال دوهنا و ژنرال کولومب فرمان روان عساکر روسی
شرقی و پوزان مطمئن گشته از آن سمت بطرف برلین عزیمت نماید . و این طریقه ثانی
مرا پسندیده است زیرا که نگذیه بر قشون روسیه داده و آنها را بمنزله قشون بدی داشته
که در همه کام احتیاج بیاری پرنس پروس خواهند آمد اما تنها در صورت یک اختلاط
با فرانسه و انگلیس جنوبی . و لازم است که بار ژنرالها بتوسط وزیر مختار پروس که در سنت
پطرسبورغ است اظهار مطلب نمود . بعد رساله را بنحوی ختم نموده و میگوید
که اما اگر پرنس پروس ضعف داشته و نتواند خود داری نماید و به برلین معاودت کند
بعد از آنکه بنحوی رفتار در حقش نمودند . بعقیدهٔ من این تقصیری و خطائی غیر معفو خواهد
بود که بالمره سلطنت پروس را ضایع و تمام خواهد کرد . زیرا که آنوقت لازم است که
راضی شود بشرطهای حقارت آمیز تقریبا بدنام و رسوا . و تمام امید زستکاری از دست
رفته و بالمره کارها خراب خواهد شد .

مؤید این مطلب که اصل این تذکره منسوب بامپراطور است این است
که چندین دلیل او را اثبوت میدهد . اول اینکه در ایام توقف پرنس پروس
در لندن بارون ذ برونو وزیر مختار روس به پرنس تکلیف میکرد چیز را که تقریبا همان بود
که در تذکره مزبوره مذکور گردید و پرنس سخت انکار کرد و تحاشای غریبی نمود از اینکه مبادا
ملت و پادشاه خود را دولت اجنبی واسطه شود . دیگر آنکه علی صورت یافت چند
ماه بعد و شاهد این عمل همان ژنرال دوهنا بود که مذکور گردید . این ژنرال در پانیز
سال هزار و هشتصد و چهل و هشت از جانب پادشاه خود مامور شد که حضور یابد به تعلیمات
و مشق عسکریه که بامر امپراطور نیکولا در سرحد نزدیک نجاک پروس اجرا می شد
. یک روزی که با امپراطور تنها در خیمه بود . ژنرال پروس حرکت و مشق قشون
روسیه را زیاد ستود . امپراطور فرمود که افواج من شما را پسند آمد هم

بسیار



بسیار خوب این افواج در تخت فرمان شما خواهد بود اگر حرکت نمایند بطرف برلین برای
دفع طاغیان و تسکین شورشیان . ژنرال جواب عرض کرد که یک ژنرالی حرکت
نمی کند مگر بفرمان شهریار خود . عمل در همین مقام ماند . اما شهرت مباحثی کرده
همه جا رسید و مدتی مشهور بود حتی بعد از آنکه معلل گردید که پرنس پروس هیچ
در این اعمال طرف نبوده و دخیل نشده و که در دربار امپراطور روس چون از پرنس
پروس مایوس شدند بخیال برادر کوچکترش پرنس شارل افتادند که زیاد تقرب
در پطرسبورغ داشت . پرنس پروس در بیست و ششم مارس بلندن رسیدند و همان
مجهولی نبود . زیرا که چهار سال قبل بدیدن ویکتوریا و پرنس آلبرت آمده بود که بسیار
در نظر آنها جلوه کرده و مستحسن افتاده بود . بقسمی که در روزنامهٔ مخصوص خود ملکه در سی و
یکم آوریل سال هزار و هشتصد و چهل و چهار چنین نوشته بود « او مرا بسیار خوش آمد
. زیاد محبوب القلوب و پسندیده و عاقل و بشاش و ملایم و دل چسب و واجب الاعتنا
و مستقیم الطبع و حساس بود . در تمام مسائل پولیتیکیه بسیار خوب سخن می گفت
و از روی دانش و فهمیدگی مکالمه مینمود . گمان دارم که شخص امینی و صاحب
ثباتی خواهد شد اگر شاه شود . و بمراتب بهتر از پادشاه حالیه است و آنچه در انگریز
مشاهده کرد از تمام آنها او را خوش آمد و بدیع شمرد » بعد از رفتنش از لندن
سر بنان وزیر مختار پروس در لندن یکی از دوستان خود چنین نوشته »
پرنس انگریز را پسندیده و دوست داشت . و از عظمت او متعجب شده و فهمید که
این بزرگی از بابت قوانینی است که دارند . و یافت که این قوانین را نمیشود به مملکتی
دیگر نقل کرد . زیرا که شرایطی که او را در انگریز متمکن ساخته در ممالک دیگر موجود نیست
و باز در این تاریخ که هزار و هشتصد و چهل و هشت بود به لندن معاودت
نمود لیکن این بار همانی مطرود از وطن بود اما بگرمی تمام از وی پذیرائی بعمل آمد
. پرنس آلبرت درباره او در سی ام مارس چنین نوشت « ما بنتوانیم

پرنس و پروس را مغضوم و مهموم بگذاریم باو حمله آوردند زیرا که ازاو
متنفر شدند . او صاحب هوشی نجیب و شخصی محجوب است . و بالمره خاطرش مشغول است
باین حرکتی تازه که در آلمانی بیان آمده است . » علاوه براین قبول داشت اینموقع را
بانوعی از فیلسوفی . روزی در خانه وزیر مختار پروس در لندن در سر طعام که فوتویی ( صندلی
بزرگی ) از برای او نهاده بودند جلوس نکرده و در روی صندلی متعارفی و معمولی نشسته و خدان
گفت « باید با خواری معاشات و آمیزش کرد و بفروتنی خو گرفت . زیرا که تخت سلطنت
امروز در تزلزل است . » نجاد اشراف انگریز از او بدیرائی شایانی کردند . و از براش
مجالس جشنهای بیشمار فراهم آوردند . در تمام ایام توقف خود در انگریز بالکلیه از مداخله
بکارهای پروس اجتناب و حذر از منیمود . مگر یکبار که بژنرال ورانژل تبریک و تهنیت گفت
از برای فتحی که در سلیس فرنچ در مقابل دانمارکیها نمود . و این تهنیت نامه چون در حضور افواج قرائت
شد . افواد لشکریان را بهیجان آورد و بی اختیار هورا کشیدند و مجنونانه فریاد برآوردند
این نمایش محبت که بر رئیس قدیم خود از افواد لشکر ظهور یافت بغض و عداوت هواخواهان
جمهوریه آلمان را بحرکت آورده . افواج را متهم بمخالفت نموده و جمله و خصومت را در باره
پرنس و پروس مضاعف ساختند . فی الواقع در برلین نفوس متوجه بر عداوت پرنس
و پروس بود . واحدی جرات نداشت که نام او را بمیل و محبت یاد نماید و از غیبت او
اظهار دلتنگی کند . حتی روحانیهای مذهبی پروتستان . بملاحظه ناخشنود بودن مردم
از او نام او را در خطبه های روزهای یکشنبه و دعا بشاه و خانواده سلطنت متروک داشتند
و بهمین طور تغافل مینمودند تا از جانب رئیس بزرگ مذهبی اعلان نامه آنها را قبضه ساخت
برخطای خودشان و فراموشی از قانونی که در کلیسا علی الرسم نهاده اند . این وضع و حال
که استمرار یابد و مدتی طول یافته و بماند . غیبت و دوری وارث تاج و تخت مسکت نداشت
و نمیشد در نظر حق گذارعامه همین را دلیل آورد که مردم از او دلگیرند . با وجود این تمام مردم
از معاودت او بیم و هراس داشتند . شاه و مقربین و وزرا و همچنین هواخواهان بسیار اخلاص





کیش سلطنت نیز . و مباحثات تند و تیز غیر متناهی بمیان میآمد . و این بحث و گفتگو نقل تمام
مجالس بود . در مجالس وکلای ملت پروس که در دوم اوریل گرد آمده بودند . رئیس
انجمن پرنس سوم باین خیال افتاد که این بحث را در روی منبر مطرح سازد . دو نفر از وزرا
او را مانع از این خیال شدند . یکی از آنها وزیر جنگ که بمباهات بزرگ آثار و مآثر های پرنس بود . خواهش
کرد از رئیس وکلا که از این سئوال صرف نظر نماید . و الا مهندم میسازد بنای وزارت لی برال را
( آزادی و جرئت ) که تازه میرود و قوام گیرد .

اعضای ناحیه پومرانی ایالتی که پرنس در پروس نایب الایاله آنجا بود کمتر خائف بودند
به پرنس نوشتند و از لندن او را طلبیدند که بمیان آنها بیاید . این اولین اظهار عامه بود در
باره پرنس که راه باز کرد برای اراده شاه و وزیر . با قدری جرات و شدت ممکن بود که پرنس را
بی حدوث فائده معاودت دهند . و وزارت این بحث را گذاشت که طول و تفحص پیدا نماید و به
زور لشکری نخواست از مردم جلوگیری نماید باجله و تدبیر خواست که اقدام شود و پرنس باین کار صورت
عمل دولتی نهاد . و اراده کرده بودند که پرنس را بیاورند و میخواستند که مردم را باین صحبت
آشنا و بذهنها این مطلب را القا و جای گیر نمایند . و پرنس نیز بجهت اینکه از برای شاه
و حکومت اشکالات فراهم نیاورد . خود را از صمیم قلب مهیا نمود بر این بازی . در دوایر جمهوری
طلبان نسبت باین فقره مردم دو تیره بودند . آنهائیکه زیاد حدت داشتند اصرار میکردند که پرنس
باید خود را از ولایت عهد و وراثت تاج و تخت خلع نماید و طایفه دیگر که ملایمتر بودند میگفتند بهمین
قانع میشویم که پرنس قسم یاد کند و عهد نماید که همواره تنظیمات جدیده را مصدق و حامی باشد
این قسم تکلیف در حقیقت بکرتر بود زیرا که گفتیم که پرنس قبل از حرکت از برلین احکام پادشاهی را در این
باب امضا کرده بود . مجدداً برای اطمینان آنها و قطع نزاع عهد و حلف را مکرر نمود .
در جواب معتمدین پومرانی گفت که من نیز با شما در باب اینکه حکومت قانونی باشد شریک رأی
هستم . اکنون وضع امورات بقسمی شده که حضور من در برلین لازم افتاده . و گفت که پیدا نیست
که من احکام متعلق بآزادیرا امضا کرده ام و کسی نیستم که خلاف قول و امضای خود نمایم . اشتباه

بعد از جناب وزارت اپورتی در باب معاودت پرنس نخجوانشاه تقدیم شد . که یادآوری شده بود که
پرنس مساعدت کرد بر تمام اندازهائیکه از دعوت مجلس ملی منظور بود در نظر بود . که حضور خواهد یافت
در شهای گفتگوی مجلس و تصدیق خواهد نمود آنچه را در مجلس مقرر سازد . و مجلس لازم است که
شروع بمعاوله نماید باکمال جاطر جمعی که همگی های وارث تاج و تخت بر تنظیمات جدیده تحصیل شده است
. شاه جواب داد که با وزارت اتفاق دارد . چنانچه برادرش از قراری که عرض نموده راضی است
بر پولیت یک تازه حکومت . پس دعوت کرد پرنس را که هر قدر ممکن است زود تر بیاید .
این تفاصیل بعد از انتشار بعضی مخاصمه ها برانگیخت . طرف وزارت در اعلان نامه خود چنین گفت
وهمرار کرد در زرگراد نه که اسباب معاودت پرنس گردید بعد از اقامت طولانی در مملکت آزاد انگلیس
. معاودتیکه قدری طول خواهد داشت بجهه اینکه پرنس از راه بلژیک می آمد . مملکتی
که در نگهداری قوانین خود زیاد سخت هستند . حضور خود پرنس گواهی خواهد داد پیوستگی
و رضای او را بر تنظیمات جدیده و اراده او را بر همراهی حکومت در قواعد و تشکیلات تازه
وسیله دیگری نیز از برای تعلیل معاودت پرنس و بیان اینکه این معاودت
واجب بود بدست آمد . یکی از نواحی آزاد ایالت پوزان ناحیه دِرِنسِتر محلی و مقامی
در مجلس خودشان بر پرنس تقدیم نمودند که پرنس نیز قبول کرد . باوجود این تدابیر و احتیاطات
. شاید بواسطه خود این تدابیر ابراز مخاصمات در حق معاودت پرنس تخفیف یافت و اشرار
پیدا کرد حتی در جلو عمارات وزرا بعضی خودنمائیها نمایان آمد ماموزین جاله تعهدات کردند . و عمارت
پرنس مجدداً عرضه و تهدید بنهب و غارت شد . بهزار زحمت قراولان ملتی محافظت نمودند
. از افتتاح انجمن ملتی دریکی از مجالس ادل معوثین طرف چپ جمهوری طلب از وزارت
سئوال کرده و جواب خواستند که سبب ابعاد پرنس چه بود . مسیو کامفوزان پرنس
شورا خود را مجبور دید که سئوال مزبور را بمقام تداول آورد . پس مطلب را مخفی نداشته
وچنین گفت که طرف وزارت چنین مصلحت دید که پرنس تبعید شود با وجود اینکه میدانست
که تهمتی که با و بسته اند پرنس از آن تهمت بری است . لیکن تصور کردند که از برای تسکین هیجان





مردم آشوب لازم است که چندی دور باشد این اقرار و اثبات بیگناهی پرنس بطریق ایما
. معلوم میداشت مقدار ناتوانی و عجز حضرت لبرال را ( آزادی طلبان ) که مستدل
شده بودند در مقابل حکومت جمهوریه اما لی برلین که از چند ماه باین طرف با داهل شهر را مشوش
نموده بودند . در اواخر ماه پرنس از لندن حرکت نمود بطرف بروکسل . ملکه انگلیس
و بلجیکا در باب پرنس بیار شاه بلژیک چنین نوشت « هنگام مفارقت پرنس زیاد
محزون بود . خدایا و رش باد . این شخصی است که مروات از احساسات زیاد از حد مند
و بسیار محجوب . درباره او ظلم و ستم کردید . از آنچه در انگلیز مشاهده کرد بسیار
راضی و خوشنود است » مسیو بنان وزیر مختار پروس در لندن بشاه پروس
چنین نوشت « از پرنس همه جا عاقل نیک با وضع عالی و ارجمند و عقل روشن و تابناک
ظاهر و هویدا گردید . و با صحبت داشتن با اولین اشخاص مملکت دانش فراوان آموخت
خاصه از پیل . و هر روز با شمار در پرنس زبان و انشا و حقوق قوانین مملکت خواند و
بخوبی میشود فهمید سبب غمناکی را که ملکه و بلجیکا با پرنس بنت داده که در هنگام وداع داشته
مفارقت میکرد مانعی را از هر باب آسوده و مطمئن و مجلسی برگزیده که کمال احترام از او میکرد
و متصل از برای او جشنها فراهم می آورد . و یک ملتی که از روی تعظیم و توقیر مسیو دال منخواهد
مملکت خود برود مملکتی که سلطنت و حکومت مضطرب شده با هیجان مردم و میرود بمیان گروه
با و نسبت میدهند اعمالی بی اندازه شوم و منحوس . و در پیش دارد آینده بی نهایت خطر
ناک و دهشت انگیز .

و بروکسل بتاریخ سی ام . بلاشبهه بموجب پروگرامی که قبل از وقت
مقرر شده بود پرنس عریضه بحضور شاه کرد که فوراً انتشار یافت . و در آنجا نگاشته بود . که بمجرد
آنکه پای بخشکی نهاد با موقع دید که مانی الضمیر خود را مجدداً اظهار سازد که « امیدوارم که بنابر
آثار موضوعه که از برای استحکام قوانین آزادی اعلیحضرت شما و کلای ملت را دعوت فرموده اید
تا بیک جای گردآیند نتایج خوب یاری خداوند از برای سلامتی پروس داشته باشد . من با کمال

اطمینان و وفاداری وقف این کار نمودیم تمام توانائی خود را . و انتظار می کشیم که رضایخود را بدهیم بر قانونی که اعلیحضرت شما با ملت همرای متفق شده اید . » از برو سل پرنس از لاهای عبور کرده بعد از کذشتن سرحد در رزآل داخل پروس کردید . در آنجا از طرف صاحب منصبان سرحدیه و حکام محلیه با فروشکوه رسمانه پذیرائی شد . و در آنجا نیز وقت را غنیمت شمرده بجهت اطلاع دادن بمردم از وضع حالت شخصیه خودش . پس بحضار چنین گفت « شما میدانید تمام آنچه را بر من وارد آمده . جای تاسف است مجهول بودن . ضمیری پاک و خالص این روزهای آزمایش را بر من گذرانیدند و با همان ضمیر پاک معاودت بوطن کردم . و همواره امیدوار داشتم که روز راستی و صداقت رسد اکنون رسید . و ما رسیدن او بسی چیزها در وطن پدید آمده . و بسی وضعها در مملکت تغییر یافته . و آنها باراده پادشاهی بوده و اراده پادشاهی مقدس است مانند اولین رعیت پادشاهی من از صمیم قلب مطیع و منقاد نظم و روشن تربیات جدیده هستم . اما لازم است که حقانیت و نظم و قانون جاری باشد و ابدا بی نظمی در میان نباشد . پس برای آنچه میکویم با تمام توانائی خود حاضرم و این تکلیف من است » . در ۱۰ ژوین پرنس پوتسدام رسید و در آنجا بحضور شاه و ملکه مشرف کردید و فردا رفت ببرلین بجهت کرفتن مقام خود در مجلس ملتی . بجهة شروع ورود پرنس در پای تخت هیجان غریبی بود . پرنس لباس نظامی در بر و صاحب منصبان نظامی خود را از جمعی که عمارت آکادمی دشان را احاطه کرده بودند کذشته داخل آنجا که مجلس ملتی در آنجا آمده بودند . چون به سالن یعنی تالار بزرک داخل شد . طرف دست راست باحترام او تمام برخواستند . اما طرف دست چپ از حضور او تغافل نموده و بر جای همچان نشسته ماندند . پرنس در منتهای صف نخستین از طرف دست راست نشست در پهلوی اشخاصی که طرفدار ان طرز حکومت مطلقه و مالکان بودند . خطیب که خطبه میخواند تمام کرد و رئیس مجلس نوبه سخن را داد بمبعوث وِرتسبتر ( مقصود پرنس بود ) پس پرنس بر منبر صعود کرد و همه ساکت بودند . خطابه مختصری خوانده و کفت بواسطه آنجائی که در حق او نموده اند اذن دخول حضور





دارد در این مجلس و ماذون است بکفتن خوش آمد بر مبعوثین ولایت و این کار بکه نامزد این مجلس شده است مدتها نکهداری خواهد کرد آنچه را که بر پروس و پادشاهانش مقدر است . سلطنت قانونی صورت حکومتی است که پادشاه شما را فرمان داده است که برقرار بماند . و من نیز بر او مصروف خواهم داشت با کمال وفاداری و مروت تمام تا آنجائیکه خود را چنانکه وطن از طبیعت من منتظر و متوقع است . و چنین باشد تکلیف تمام دوستان وطن را بالاختصاص مرا که مثل یکی از رعایای پادشاهم . و مامول آنکه حضور من در میان شما بحسن قبول تلقی شود . چون کلام پرنس اختتام یافت طرف راست صدا بتحسین بلند کردند . طرف چپ سکوت نمودند و چیزی نکفتند . آنکاه پرنس برخواسته و از مجلس برون رفت که دیکر با نجا عود نکرد . و مقصود از این حضور بعمل آمده . و قانون انتخاب دکلا اقتضا میکرد که منتخب خود را باز خواند پس پرنس مراجعت کرد . در ذهن عامه پرنس جای نخستین خود را نکرفته بود . اما اینقدر بود که بوطن معاودت کرد . و این از برای او ناکزیر و لازم بود و از برای آئینه خانواده او و پیشرفت امور حکومت بوجه منظم و ترتیب نا چار بود

## فصل سوم از سال

### ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۷

پرنس ویلیام پروس بعد از آنکه علی رؤوس الاشهاد پیوستکی در رضای خود را بتنظیمات جدیده اظهار نمود موقتا کوشه کیری و انزوا اختیار کرد کاهی در قصر بابلسبرغ که در پهلوی پوتسدام است و کاهی در عمارت خود در برلین بسر میبرد وضع جدا امورات از برای او اجازه نمیداد که رشته کارها را در دست کیرد . و کاری و شغلی هم در نظام نداشت . و از مداخله بجمیع کارهائیکه ربط بحکومت داشت اجتناب و احتراز نمیکرد . و اداره امور در دست وزرای مسئول بود و با کثریت آرا پارلمنت میکذشت . و میدید که در پیش چشمش میکذشت تمام وقایع تا بستان سال هزار و هشتصد و چهل هشت و او چون تماشا کنندهٔ بی حس می نکریست و میدید تمام اختلافات و زد و خورد میانهٔ وزرا و اهل مجالس و مناقشهٔ میان اهل مجالس

وشاه را . مجلس در عزم خودش در عمل قانون گذاری افراط کرده و بدون اینکه سلطنت را نسخ و ابطال نماید
از حد وجود خودش تجاوز نموده امتیازات سلطنتی را بنای اصلاح گذاشت از جمله رسم سلاطین
این بود که در ابتدای فرامین می نوشتند بلطف الله تعالی . این کلمه را موقوف نمود در این
امورات و آراء مختلفه که هر لحظه از مجلس نشر میکرد و بی نظمی و هرج و مرجی که در کوچها و معابر
دیده میشد کم کم موجب این گردید که در مملکت عکس عمل احداث شده و مردم بر مخالفت مجلس
برخواستند . و این سبب پیش رفت اعمال سلطنت شده و خیلی فاید بحال سلطنت کرد و یک
خدمت بزرگی از ملت خاصه آنهائی که هوا خواهی سلطنت بر رای آنها فایق بود و دیگر با مجلس
همراهی نداشتند . بالاخره بنای ضدیت و مخالفت با آنگای گذاشتند روزیکه دیدند
مجلس دکرد احکامی را که ظاهراً شاه از برای حفظ نظم مملکت و در باطن و نفس الامر از برای
اندازه نهادن بر تعدیات و رفتار مجلس در باب امتیازات سلطنتی صادر فرموده بود
. زمان انتقام رسیده بود . مملکت بشوره آمده بود میخواست زمانی استراحت نماید که مجلس
باو نمیداد مجلسی که متصل تحریک و اغوا میشد باکرده مفسدین برلین بقسمی اعتبار برای وزرا
نمی شد و وزرا نیکه ضعیف شده و شاه نمی توانست از آنها حمایت کند و نگهداری نماید و چندان
میل هم برآنها نداشت . بجهت بریدن و خود را از نفوذ پارلمنت خلاص ساختن در ماه نوامبر
شاه فرمان داد به تشکیل هیئت وزارت جدیده خارج از انتخاب مجلس پارلمنت . عمومی
شاه گفت و براندنبورغ بریاست این هیئت نامزد گردید . و بارون دمانتوفل مامور شد
بریاست وزارت داخله . و این هیئت تمام اخلاص کیش و جان نثاران شاه بودند .
و این هیئت نامیده شد بنام وزارت اعمال سلامتی . عمل نمودن بر خلاف حرکتی جمهوری
طلبان نامیده بودند بنام فتوحاتیکه در مارس اتفاق افتاد . و بازگشت بوضع حکومتی که
بعد از اصلاح قرار داد هزار و هشتصد و چهل و هفت صورت گیرد . با اقلا محدود سازی
در بستی صحیح کارهای مخصوصه پارلمنت را . باطناً مقصود و نیت شاه و دربارش
را نبا بود که گفتیم . اما چون عجالةً چنین مقاصد را نمیشد انتشار داد . پس همین اکتفا کردند





که آنچه مهم و معجل است و را پیش بیندازند . قرار دل ملتی و شهری موقوف و ابطال شد . و محل
جمع شدن مجلس نقل به براندنبورغ گردید . و اگر بر آنها چنین رای میزدند که خصومت با شاه
وزرا نماید . شاه مجلس را بهم زد . و افواج را به برلین احضار نمود . مقر سلطنت را در برلین
نهاد . مع هذا یک قانون مملکتی اجازه فرمود که باز بقدر کفایت شامل آزادی و حریت بود
. زیرا که عموماً موافقت داشت بر مقاصد یکه سابقاً مجلس ملتی اندیشیده بود .
پرنس دپروس در این اتفاقات مختلفه رسماً بهیچ مداخله نخورد . لیکن
میدانستند که تمام اینها را تمجید و تحسین دارد . یک مأموری از وکلای برلین . رفت
به پوتسدام از برای اینکه مبادا حکومت و مجلس اصلاحی نماید . پرنس بالصراحه بوی گفت
که ممنوع است عهد بستن با جمعی متمرد که با شکاری در حق احکام پادشاهی سرکشی دارند . و اصرار کرد
در خصوص خطای بزرگی که مرتکب شده بودند در نوزدهم مارس از دور کردن افواج از برلین
و گفت که این خطاست اگر خللی بتاج سلطنت برسد باک نبود آنچه میشد با داشتن شرف
و ناموس بود . اما در باب تعهداتی که شاه در ماه مارس کرده بود پرنس اطمینان
داد که تمام وفا خواهد شد . وقتی که این اطمینان را میداد از صمیم قلب بود تزویر
و تزویری نداشت . اما وقایعی که فیما بعد بیان آمد بر خلاف اطمینان بود . و ایرادی
به پرنس نشاید . زیرا که حرکات عکس عمل چون حرکات رد لوسیون است وضع نشاید
کرد . رؤسای رد لوسیون ( شورش ) یا آکسیون ( عکس عمل )
متقلد لباقت خود هستند که گمان دارند که بروش کار با بوجه اکمل حرکت میدهند و چنانکه
باید سوق امورات مینمایند . اما وقتی ملتفت میشوند که بجای آنکه سوق امورات نمایند
امورات و وقایع خود آنها را کشیده و برده تا بجائیکه ابداً در نظر آنها نبود . بنابر
شورشی که در مارس اتفاق افتاد و عطیات و بخششی که جمهوری طلبان از فرد ریک کیلوم
چهارم تحصیل نمودند . جسور شده و بطمع افتاده خواستند که تعدی را بیشتر کنند و در قدرت
اجرائیه و استقلال خود بیفزایند . پس کار خود را خراب کرده مردم را بهیجان آوردند

وبعکس عمل واپس داشتند شاه قدرت آشیانهٔ مجلس را فسخ و ابطال فرموده و خود قانونی ایجاد کرد
که بعد از قلیل زمانی او را نیز ابطال نموده و ترتیب دیگری نهاد که برحسب آن تمام امتیازات و
خصایص سلطنتی که از دست رفته بود بجای نخستین خود عود کرد . و این قانون پر بود از کلمات
ذو وجهین و مبهم و مغلق بقسمی که ده سال بعد در زمان سلطنت پرنس و پردوس موجب
مناقشه و فتنهٔ عظیمی گردید . حالت داخلیهٔ پردوس که ما علی التفصیل بیان نکردیم مگر آنقدر که
از برای سلطنت فردریک گیلوم اهمیت داشت . در تاریخی که این وقایع میگذشت بسیار
مغشوش بود . پارلمنت آلمانی که در فرانکفور بود بعد از تذبذب و تردیدات بسیار
براین رای اتفاق کردند که قانونی جدید بگذارند که نایب السلطنت قدرت و قوت مخصوصه بیلا طلن
جزو را و بجای کونفدراسیون قدیم دولت امپراطوری بجا دنمایند . و صاحب قدر و
صاحب رتبهٔ این دولت جدیده پادشاه پردوس باشد که او را امپراطور آلمانی بخوانند .
( کونفدراسیون عبارت از رابطهٔ اتحاد و معاقده و محالفتی است که بامین دول بسته
می شود . ) این رای پارلمنت و وقایع دیگری چند که ضمیمهٔ او شد سزاوار است که ما
لحظه نیز در آن باب توقف کرده و کلمه چند بگوئیم . فی الحقیقه در این مسئله ظاهر میشود عدم
مشابهت بسیار میانهٔ طبیعت و مقاصد فردریک گیلوم چهارم و پرنس و پردوس و همچنان
فرق بسیاریکه موجود است میانهٔ حال و موقع این دو تاریخ که بیست سال فاصله دارند و موقعی که
در یکی قبول نکرده و امتناع نمود تاج امپراطوری آلمانی را و در دیگری قبول کرد چنانکه خواهیم دید
پارلمنت فرانکفور در مجلس بیست و ششم مارس هزار و هشتصد و چهل و نه پادشاه
پردوس را امپراطور موروثی آلمانی انتخاب کردند . و از پانصد و سی و هشت نفر مبعوث
دویست و دو نفر رای دادند و دویست و چهل و هشت نفر امتناع نمودند که اکثری از اینها
اطریشی و کاتولیک و جمهوری طلب بودند . و باصرار دو نفر رئیس این رای را کرفتند
. یکی عاثرن و دیگری ولکر که بی اطلاع از کراهت شاه از قبول این فقره نبودند .
چنانکه در یکی از مکاتیب فردریک گیلوم بوزیر مختار خود در لندن میسوبنسان این فقرات





مسطور است . عاثرن میل دارد که با دولت دانمارک جنگ شود . دولکر
همکم میخواهد مرا امپراطور خواند . من با جنگ با دانمارک میکنم و در تاج امپراطوری را قبول خواهم
نمود . شما را البته هر دو این فقره را میدانند . مع ذالک اصرار مینمایند . و مرا طمع
تصور می کنند و حال انکه خودشان اشتباه کرده اند . » اگرچه اینطور مرقوم فرموده
بودند لیکن در باطن شاه چندان میل نبود . اجابهٔ امپراطوری قدیم آلمانی و تجدید
خانواده هوهنزولرن بر طبع خسروانی خوش آیند بود . از آنطرفی اضطراب
شدیدی از ضمیرش انفکاک نداشت و او دانسته بود که از اول سنه باید بقبول رای
پارلمنت و این تطبیش ناگوار بود و تحمل نمیتوانست بکند که نیک پارلمنتی این عبارت را داشته باشد که در
آتی تقدیم نماید که او خود تهیه ندیده و مهیا نساخته . و بهرحال مکرر می شنود اطاعت کردن
برای پارلمنتی هرچه میخواهد باشد . مورخ معروف رانکه میکوید که شاه گمان میکرد که
جمهوری طلبان میخواهند او را در نظرها چنین جلوه بدهند که بر دولوسیون آلمانی در باطن مصدق
و خوشنود است » . اندیشهٔ دیگری که باری وثقلی بر خاطرش بود و مانع از تصمیم
عزم بودن او در مقابل دولت اطریش بود . و چنین ملاحظه میکرد که بودن دولت
مزبوره در میانه کونفدراسیون یعنی متحالفین قوی ترین آنهاکه استحقاق رتبهٔ اولیه
دارد او دست در رتبهٔ ثانویه از پردوس است با این همه باز اندیشهٔ پنهانی و مرام خفیه در این
خیال بود . یعنی هر روز یکه دولت اطریش آنقدرت و قوت را نداشته باشد پردوس
مقام اول را استرداد خواهد کرد . در هزار و هشتصد و چهل و نه فی الحقیقه اطریش را بطیان
غلبه کرده و یاغی کری هولشتری را دفع و مضمحل ساخت . پس این فتوحات در نظر فردریک گیلوم
چهارم زیاد عظم و شان پیدا کرده و میدید که رتبه نخست با اطریش است و پردوس نمیتواند با او
منازعه نماید . اشخاصی که در دور و بر شاه بودند چنان گمانی نمودند که نتوانند اصلاحی
در مقاصد شاه نسبت برای پارلمنت بدهند . دموکراتی ( حکومت عوام الناس )
طرف جنوبی آلمانی که تقریبا تمام از طایفهٔ کاتولیک بودند . امپراطور پروتستانی مذهب را

دوست نمی داشتند . درخود برلین نیز وجدی از برای امپراطوری جدید . واز برای
مشتمل شدن آلمانی بر پروس که جمع در یک مرکز خواهد شد و پای تخت در یکشهری بزرگ
مثل برلین خاتمه صورت خواهد یافت . مشاهده نمیشد شاه بهبنان چنین نوشته بود
« تو تمانی عموماً در مملکت ما ریشه ندوانیده اند . علی الخصوص در تمام نصف مشرقی مملکت
پادشاهی پروس من غالباً صاحب نشان سفید و سیاه هستند ( مقصود نشان پروس است )
واو آلمانی را می پذیرد مثل اینکه بدست آورده است و نه آنچنانکه در ضمن او مستهلک
گردیده است »

اهل دربار شاهی دو تیره شده بودند یک تیره هواخواه اطریش بود و دیگری
امپراطوری پروس را هواخواه بود . در صحبت اول در درجه نخست ایزابت ملکه
اصلا بارنس بادسرو زاده مذهب کاتولیک وخاله امپراطور اطریش بود . صحبت دیگر
مردم را دعوت بسکردند و بدنبها القاب میدادند . آنچه شنیده بودند از پولتیک فردریک
دوم . شاه بحارم خود میفرمود که برای آنچه چون فردریک دوم باشم اینکار را ندارم
. مع هذا این خود پولتیک همان دشمن بزرگ اطریش بود که چنین مصلحت میدانست که
همواره آنجانب را بگیرند و حمایت نمایند که پروس سلاخور و قدیم میگویند که بمنزله عطیه
رحمانی است برای پرنس و پروس ( از دشمن بزرگ مقصود پرنس و پروس است )
این نجم مخالفت بود که میگاشتند که هنوز بسر نشده و فوت نکرده بود . اما ثابت نمودند که
فیما بعد نشو نما کرده بزرگ میشوند . اگر شاه خود را در حالت آن نمیدید که مقابله با اطریش نماید
و مواجهه بنای مخالفت بگذارد . واگر ملکه چون اولادی نداشت بعد از شوهرش بهتر
میدید که تاج امپراطوری آلمانی در سر خواهرزاده اش باشد تا دیگری . پرنس و پروس
برخلاف طالب آن بود که کاری شود که فایده از برای پسرش که بالمآل وارث سلطنت است
داشته باشد . اما پرنس و پروس میل داشت که بهر وسیله باشد اگرچه جنگ با اطریش
هم لازم شود نام بلند پروس اگه بواسطه وقایع سال هزار و هشتصد و چهل و هشت قدری





پستی گرفته بود دوباره استعلا دهد و بلند سازد . رسولی که پارلمنت بجهت رسانیدن
رای مزبور به برلین فرستاد در سوم آوریل بفردریک بلوم چهارم رسید . شاه فرمود که در
این رای پارلمنت من صدای ملت آلمانیرا میشناسم که وفاداری خود را مدلل مینماید
بوطن عمومی ما . باوصف اینها این رای تا ضمیمه آراء تاجداران دیگر آلمانی نشود
موجب ارتفاع شان و استعلای کلمه ملت آلمانی نمیشود و لازم است که بر این مطلب
پادشاهان کوچک و بزرگ این ملت نیز تصدیق فرمایند و راضی باشند . و باز بر سایر حکومتهای
مختلفه لازم است که در این باب مجلسی علی العموم فراهم آورده شور نمایند تا ببینند آیا این
قانون جدید یکه پارلمنت فرانکفورت رای داده مناسب حال هر کدامی از آنهاست فرداً فرداً یا
بهیئت مجموعه آیا حقوقی که قرارداده اثر بر این امپراطور جدید وفق خواهد داد با آنچه برای دولت
افتاده است . محرکین این رای ملاحظه کردند که گمان آنها بخطا رفته است . و شاه را
نمیتوانند مجبور بقبول سازند . و جواب شاه بالصراحه رد بود و مقدمه قطع روابط مودت میانه
برلین و فرانکفورت دیده میشد . فرستاده از این جواب مرهان شده بناه بر پرنس و پروس
برد که تا او چاره از برای این کار اندیشد . پذیرائی پرنس رسول را بسیار گرم و با مهربانی
. و چون نمیخواست بآنکاری بمخالفت شاه بخن گوید پرنس سعی در دل نوازی فرستاده
کرده و او را تسلی میداد و میگفت جواب شاه مدلل صریح و امتناع قطعی نیست . شاه
نمیتواند اول بلا اول تاج امپراطوری آلمانی را قبول نماید بدون گفتگو با سایر سلاطین متفقه
ملت آلمانی . شاه باین وسیله مسئله را ممتنع نمیداند و میشود باین وسیله بمقصد رسید مشروط
براینکه پارلمنت عجله و شتاب نکرده و موقع را فوت نسازد . و بجهت فرار از طول مقال و اجتراز
از این که در گفتگوی زیاد میشود که سخنی نامناسب گفته شود . پرنس در همین جا کلام را
قطع و ختم نموده بیرون رفت و بفرستاده کاز امبارنس گذاشت . مشارالیها
هم شیوه احتیاط را پیش گرفته صحبت را بعنوان دیگر طرح نمود . و گفت که همواره
اتحاد آلمانی آرزوی من است و این موقع بزرگ و اینقدر محرک را نمیشود از دست داد و گذاشت

اندیشه سختی و امر مهمی شدند مثل ایجاد کونفدراسیون تازه . عدم قبول پادشاه
پروس بهانه و شاره عصیان شد که ترکیب یافته از جمهوری طلبان در سی زنان . در
پالاتینات از ال باور . و علی الخصوص در دوک نشین بزرگ باد . این مملکت اخیر
مدتی نیز در تصرف شورشیان بود که در آنجا حکومتی براستی نصب کرده بودند . و حصهٔ
از قشون باد هم رفیق شورشیان شده بودند . و غراندوک لئوپولد پناه بفرانکفور
برد . در این وقت پس از مساعی بیهوده که حکومتهای مختلفه در نزد پارلمنت فرانکفور کردند
بملاحظهٔ اینکه مقصود نائل گردند دست کشیدند . کم کم فرستادگان خود را پس طلبیدند . پارلمنت
خود نیز جاعتش تقلیل یافته و منحصر شد بعدد ودی از جمهوری طلبها که ناچار ترک اجتماع گفته و از فرانکفور
مطرود گشته پناه باستوتگارت بردند که از آنجا نیز قشون آنها را متفرق نمود . فردریک
گیلوم چهارم پادشاه پروس نظر بمصلحت و صوابدید دوست صمیمی خود تزار را دد تیز عزم
کرد که مملکتی متحده ایجاد نماید که مرکب باشد از همهٔ ممالک جز و غیر از اطریش . و ریاست این
دولت متحده با پروس باشد . ممالک ساکسن و هانور و قسمت بزرگی از دولتهای
صغیره باین مطلب راضی شده بودند و غیر از اجرا معطلی نداشتند . غراندوک دوباد در حالت
استیصال و پریشانی ناچار شده و از پروس استدعی کرد که یاغیان و شورشیان را که
از آنها فرار میکردند دفع نماید . دولت پروس نیز قبول این معنی نموده بعد از آنکه غراندوک
خود را داخل اتحاد جدید ساخت . پرنس دپروس سردار کل افواج پروس شده و مامور
بدفع یاغیان گردید . در مدت بسیری این خدمت را انجام داد و غراندوک را بمقر فرمانفرمائی
خود برده و برقرار ساخت . و این دوک نشین بزرگ بکمک افواج پروس گردید . و
قشون باد مرخص شده که در سر حد پروس مجدداً تشکیل یابد . این آخرین خدمتی از روی
حقیقت بود که پرنس دپروس در حق برادر خود بعمل آورد . تکلیف نظامی او چون
باتمام رسید . رفت بکوبلانتس که در آنجا بود معسکر نظامی حکومت و لشکرگاه فرمانفرمائی
که او بداشتن این منصب سرافراز بود از برای نگهداری ایالت رن و ستفالی . پرنس





ناامیدی دیده و از فرستادگان متوقع است که مایوس نشوند .

چون پرنس ترجمان فرموده شاه نبود . پس در هر حال خود مسئول بود بجواب
و شرح و تفسیر گفته خود . بعد از یکماه در هشتم ماه مه شاه بسیوبنان چنین نوشت « معنی
جواب من این بود که من نمیتوانم شما جواب بدهم نه برد و نه بقبول . زیرا که رد و قبول
بچیزی علاقه می گیرد که بشود او را تقدیم کرد . و شما چیزی حقیقه از برای تقدیم ندارید
. و این کار یست که من با همسرهای خود باید قطع و فصل نمایم نه با شما . » و ختم کلام را باین جمله
کرده بود . « و در مقابل دموکراتها غیر از سر باز ها چیزی ندارم . » پس در همان مکتوب
شاه وزن و تجزیه فرموده بود ندآرا را . در تمام پانصد و سی و شش رای چهل و شش رای علاوه
بود . عدد یکه هیئت وزرای انجزیر متفرق میشدند . و زرای این اکثریت شش ملیون از
ملت را نشان میدهد و رای اقل بیست و شش ملیون . در لاحقه مکتوب شاه توضیح فرموده بود
آنچه را که مسلم ایشان بر است و آن این بود که او را هر قدر زود در ممکن است نایب السلطنهٔ
آلمانی سلاطین آلمانی انتخاب نمایند موقتا . تا نظمی که در کار است داده و بعد سردار کل آلمانی
از برای نگهداری او شود . چنانکه مشهور است پرنس دپروس بجهت مطمئن ساختن
فرستادگان که امتناع شاه نه مطلق و نه قطعی بود . از برای آینده فکر میکرد نه از برای
حال حاضر . سخنان دلفریب او از برای شنونده هر یک قلوب میگرد . شنونده در آینده
پادشاه بود . دلربائی بدون اینکه بتواند روش امورات را تعدیل نماید . از وقتی
که شاه قبول خود را منوط برضای سلاطین دیگر نمود . گفتگو از طرف پارلمنت قطع شد
. اول اطریش پرو دست نمود . سلاطین دیگر نیز اغراض اطریش را بهانه کرده
طالب تجدید گفتگو و مشاوره با خودشان و میانه خود و پارلمنت شدند . بجهت قبول
تاج امپراطوری تنها ممالکی صغیره که در ظل حمایت دولت پروس هستند با خود یکفسم متحد
امورات خویش میباشند رای زده و رضا دادند . در جنوب آلمانی سلاطین دو چار

خیلی کم وناد رآبه برلین میآمد . و دربار کوبلانتس چنین مشهور بود که میل دارد با جناب
از پولیتیک پادشاهی معروف شود . پولسکی که ابدا پرنس نخبین و تصدیق نداشت
و بتوسط مطبوعات همواره منازعه داشت و در دارالشوری نیز مجادله میکرد با اشخاصی که
طرفدار این پولتیک و غالبا مهمان مواطب پرنس و پرنسس و پروس بودند مباحثه مینمود
دربار برلین در جمیع امتحانات خود متعلق بتجدید وضعی در آلمانی و بجاد امپراطوری
وغیره توفیق نیافت مسئلهٔ دولت متحده هم چون مسئله امپراطوری بی ثمر و بی نتیجه ماند . اطریش
انکار اضدیت می کرد . باجمعی از دولتهای ثانویه متفقا نغمه مخالفت میسرائیدند و کلای قدیم
ژرمانیک را بفرانکفور دعوت نمود . صدراعظم اطریش پرنس شوارزانبرغ بغرم رسخ
بنای خصومت با پروس گذاشت و بالصراحه تکلیف کرد که یا در تحت طاعت در آید یا مهیای
جنگ باشد . پادشاه پروس بنا بر صوابدید میسورا دو نیز حکم بحرکت قشون داد . در همان
لشکر پروس بلشکر باواریا که بنام و کلای ژرمانیک اظهار مخاصمه میکردند رو برو شد .
اما بهنگامی که تمام اورپا منتظر نتیجه تصادم این دو لشکر بودند . پادشاه پروس
حکم بازگشت بلشکر خود داد و از میسورا دو نیز جدا شد . این تغییر پولتیک علی الغفله بسیاری از
که یکی قوت و قدرت روسیه بود که آن روزها با دربار وینه زیاد مربوط شده بود . و علاوه
این سبب میشد نفوذ و استیلای طرفداران اطریش در خود برلین که شاه را افسرده
ساخته بود . سبب دوم پستی رتبه قشون بود که از همان ابتدای حرکت محسوس
صاحبان خبر مثل تیاتر پرنس در پروس نیز این فقره را با وجود اینکه در پولتیک محاربه با میسورا
را ذو نیز هم رای بود احساس نموده باشد قوه لشکری پروسها در سس و در باد و در باموبرغ
و در کروزناش و در فرانکفور و در بایرن و در ایالات مختلفه پروس متفرق گشته
بودند . هیچ دسته از قشون پروس نبود که تقلیلی در وی راه نیافته باشد الا دسته
که در برلین بود که نمیتوانستند نقصانی بوی وارد آورند . تنها آن دسته و مقداری
از قشون که در دوک نشین بادن در ساحلو بودند حالت آزاد داشتند که با دشمن رو برو شوند .





در مقابل این لشکر متفرق شده لشکری حاضر جنگ با کمال نظم و آراستگی قریب بیکصد و سی هزار
نفر ممکن بود که پای بمیدان محاربه گذارند در فاصله ده روز در دروازه برسلاو در برلین حاضر
گردیدند بیست هزار نفر از لشکر باویر محل گرفته بودند ممالکی را که میانه و نصف سلطنت پروس
بود . و بیست و پنجهزار قشون اطریش مقام نموده بودند در ولایاتی که بین او غسبورغ و
نورد لین ژان واقع بود که بیست هزار نفر هم در تیرول لشکر احتیاط داشتند . و روسهای
پروس نباید از این کیفیات غافل باشند . خاصه پرنس و پرنسس در تخین پولتیک برادر
خود نبایستی غفلت از موقع خود شان داشته باشند . پرنس شوارزانبرغ فیما بعد متاسف بود
که چرا از این حالت زار پروس فرصت غنیمت ندانسته بیکسره برلین نرانده تا در آنجا مصالحه میکردیم
یعنی انجام و قرار میدادیم برتری دولت اطریش را در تمام آلمانی . چون اطریشیان غفله کرده
و موقع را از دست داده و در دیت کنیگسلوم چهارم بگفتگوی مقدمات صلح بسفت و میش دستی نمود
بعد از آنکه از میسورا دو نیز بکمال تاسف وداع کرد شاه محل او را بمیسومان تو فل عنایت
فرمود که از رتبه وزارت داخلیه بوزارت خارجیه و ریاست دارالشوری نایل شده بود . داداً
برجیک لزوم به آدلوتز فرستاد تا پرنس شوارزانبرغ را ملاقات نماید . که اقتدر توقف
نکرده بود که منتظر جواب شده تا با و حرکت میسومان تو فل را آگاهی دهند . در ملاقات اولمتز
وزیر پروس را لازم بود که داخل شود در مکالمه بیمیکر ( ۲۹ نوامبره ۱۸۵ ) وزیر
نماید تمام مقاصد و خیالات اتحاد پروس را و راضی شود به نصب مجدد و کلای ژرمانیک را و داخل
شود در این مجمع و داد ارد شفقتن خود را که آنها نیز مسلک او رفتار نمایند و بالاخره با اطریش
یک دل و یک جهت باشند و شفقتن خود را بکوشد تا برقرار نمایند نظم را در هس و در هولشتین دو
مملکتی که میسورا دو نیز میخواست و گمان داشت که برتری و نبوغی پروس را در آنجا انتشار
داده و شایع سازد .

در دربار برلین بجهت تقدیم عذری در نزد عامه از بازگشت شاه از میدان جنگ در
یکی از تحریرات رسمی خود چنین نگاشت که او میخواست جنگ نماید بجهت اینکه اطریش با او منازعه میکرد

درباب بعضی اعتبارات در مسائل متعلقه با مور آلمانی چون نکته ارزشی شد معلوم گردید که
حق بجانب ایشان است . پس از همان لحظه که حقانیت او محقق گردید علنی از برای محاربه با دولت
متفقه نماند . پرنس شوارزنبرگ نیز از طرف خود بدون ملاحظه رنجش پرنس خطاب به دربارهای
اروپ کرده و حکایت نمود عجله و شتابیرا که سیسو دمان توفل برای آمدن او لوتیز نمود .
و این از برای این بود که بفهماند که خصم او راضی شد نه تنها باینکه کمذار و اطرافش آنچه میخواهد بکند بلکه
با و عهد یاری هم نموده . و بالاخره چنان وانمود کرد که این بعنوان مساعده و مساهدات است
از طرف اطریش که موجبت بنماند به پروس که شریک عمل باشد در ایجاد و برقراری کونفدراسیونی
از همان رتبه ژرمانیک که بخواست و اراده اطریش انجا شده و در تحت حمایت پروس گذاشته
میشود . اعتقاد عامه در پروس تغییری نیافت بعد از انتشار این بیان حکومت . و معاهده
بیست و نهم نوامبر را تحقیری و بدبختی از برای ملت میدیدند . و انتقام او لوتیز و زود هر زبانی بود .
و عمل امضای معاهده مزبوره مایه شکایتی سخت شده و در مقابل شاه فرد ریک کیلوم چهارم و وزیرش
مان توفل اسباب خصومتی گردید . در میان این همه وقایع پولیتیکیه خارجیه قانون جدیدیکه از برای
پروس شاه میکذاشت نضج گرفت اما بعد از کشمکش بسیاری میان مجالس و شاه . و شاه اصلاحات
فراوان میخواست از جمله تشکیل مجلسی عالی با مواد محکمه مالکیه با تصدیق بسیار صریح درباره امتیازات
مختلفه و حقوق متعدده سلطنتی و شاه قسم یاد کرد که با جمیع نقاط و شرایط را قبول نکنند امضا نخواهم نمود
در ششم فوریه ۱۸۵۰ امضا بدون سانحه بعمل آمد . پرنس دپروس و بسیاری از اشخاص
دیگر از خانواده سلطنتی حاضر این موقع نشدند . با وجود اینکه چندین بار ملاحظه شده و با املای خود شاه
تحریر یافته باز شاه بهنگام کلامی که برای تصدیق بمفر مودنی توانست کراهت خود را مخفی دارد
زیرا که میخواست چند بار دیگر هم بدقتهای مختلفه این قرارداد را ملاحظه نماید تا قصوری در وی نماند .
و از این تاریخ بعد پروس داخل شد در صورتیکه با لمره مخالفت داشت با آن صورتیکه عامه میفهمیدند
( فتوحات سال هزار و هشتصد و چهل و هشت ) و این صورت بهمان صورت عکس عمل بود .
عکس علیکه ابدا یاری نخورد و نتوانست همراهی نماید رجعا بحق آزادی طلبان را از پولیتیک اتحادیه





میسو را دو تیز . ما حکایت کردیم وقایعی را که در آنها این پولیتیک بقسم خطرناکی بانتهار سید
فقره او لوتیز در حقیقت هزیمتی و شکستی پولیتیکی بود که پوشاند سلطنت را از عدم قبول
عامه که برحسب تقابل آنچه بر کراهت و این نفرت مردم از این طرف فزود و از طرف پرنس دپروس کاسته شده
متفکر مردم از اوکه از ماه مارس هزار و هشتصد و چهل و شش باقی بود کمتر شد و کم کم میل مردم بطرف او جلب شد
و آن سبکی که پیش گرفته بود از دوری از امورات عامه و عدم مداخله در پولیتیک دولت و ملت در انظار
عامه پسندیده شده و میل مردم بطرف او جلب می کردید . و بخت مساعدت نمود که خود را از جمیع
مسئولیت امورات متعلقه بعکس عمل و اخذ انتقام کرد در اثنای هفت سال بعد از فقره او لوتیز در میان بود دور
دوری داشت . و نمیتوانست مصالحه با اطریش را متاسف باشد و اظهار دلتنگی از این کیفیت بنماید
زیرا که استعدادات پروس را میدانست که برای مدافعه با اطریش غیر کافی است .
و عقیده عامه که میخواست که از فرار برادرش از مقابل اطریش او نیز باز خواست شود .
عقیده بود که از انصاف زیاد دور افتاده بود . چیزیکه محقق است این است که لشکرکشی سال هزار و
هشتصد و پنجاه از برای او درسی و تعلیمی و آگاهی و اطلاعی شد که در آینده ملاحظات خود را
از روی او قیاس کیرد . او نیز از دنا قبول میکرد عمل فرمان برداری و انقیاد را که برادرش
در او لوتیز بنا چاری کردن کرفت لیکن بمثل بیدادکری و فحشی در حق پروس که هر وقت ممکن
شود تلافی و اخذ انتقام نماید . و اینجا بود نقطه تلاقی میانه پرنس و آزادی طلبان . که هر کدام
اگرچه نقطه حرکتشان از دو جهت مختلف بود . اما از طرفین میل باتفاق داشتند یکی از برای اصلاح
نقایصی که در عمل نظام وقشون بود . و دیکری از برای دوباره بدست آوردن معافیت پارلمنت را
مورخ معروف رانکه چنین میکوید « از وقت بی نتیجه ماندن عمل در او لوتیز مصالح
لشکری در اولین درجه لزوم دیده شد . و حوائج قشونی بخوبی در تحت نظر دقت آورده کشت
که بایستی در کمال خوبی و عزم ثابت باکمال نواقص او بپردازند » و این مشغولیت عمده پرنس
دپروس شد که شاه با تمام عمل اکمال نقایص عسکری را با و سپرد که او نیز با جدی وافی و سعی کافی
مشغول انکار شد که فیما بعد معاون اصلی و سبب عمده نتایج پولیتیک او کردید . در میانه این تبدلات

احوال و تغیرات صورت بود که حادثه مشرق زمین ظهور یافت که سبب اختلال در رابطه الفت و عدم سازش میانه شاه و برادرش گردید . پروس از دو طرف محاربین دعوت بیاری شده از سمتی روسس و از طرفی دو دولت قوی و مقتدر مغرب زمین ( مقصود فرانسه و انگریز است در جنگ سواستاپول ) که بعد از تامل اطرافش نیز بر آنها ملحق گردید تا یک اندازه . شاه پروسس نیز احساس در دنی خود بطرف نیکولا تمایل کرد . در حمایت دولت روس بامید فتح نبود . زیرا که از اول مغلوبیت روسس محقق بود . لیکن محض حفظ و صیانت طایفه عیسوی در مقابل مسلمین بود که این را غیر سزاوار میدید که سلاطین عیسوی مثل فرانسه و انگریز با مسلمین شرکت نمایند در محاربه پادشاهی دیگر از عیسویان و بسیار خشمگین شد از اتفاق و اتحاد انگریز با امپراطور ناپلیون سوم که بمشورت در نظرش رئیس جمهوریه و صورت شورش نمایند رد لوئیس بیون بود .

اگرچه در دوم دسامبر هزار و هشتصد و پنجاه و یک موقوف شدن جمهوری فرانسه و ایجاد امپراطوری تا یک درجه اسباب خوشنودی فردریک گیلوم چهارم شد زیرا طرف جمهوری طلبان که با بستظهار جمهوری فرانسه اظهار خودنمائی میکردند باین واسطه ضعیف شدند و برای ردنی کار پروس خیلی افاقه بود . لیکن در شخص ناپلیون سوم بازگشت قوت و قدرت بخانواده بناپارت مشهور بود که بواسطه قرارداد اتفاقیه دول در سال هزار و هشتصد و پانزده مطرود شده بود . پس شاه پروس آخر محاله با انگریز و روس و اطریش کرد که اتفاق مربعی احداث نمایند و با فرانسه بجنگند و نگذارند در حالت حاضره اشیا نسبت بممالک اروپ تغییری پدید آید و امپراطوری جدید ظهور نماید و حتی در قرارداد در هزار و هشتصد و پانزده هویدا گردد . این اتفاق صورت نگرفت انگریز بالاختصاص حمایت کرد . ملکه ویکتوریا و پرنس البرت اگرچه مایل بودند که قبول نمایند لیکن لورد پالمرستون سابقا قول داده بود بهمراهی انگریز با امپراطور جدید فرانسه . متعاقب این واقعه لورد پالمرستون معزول شده اما بعد از اندکی دوباره بدرجه صدارت صعود کرد . و اتفاق انگریز با فرانسه





در پولیتیک انگریز لزوم پیدا کرد و در بار سلطنت نیز تکین باین پولیتیک نمودند . فردریک گیلوم چهارم همسواره مند گردید امپراطوری نخست فرانسه را دانی توانست که بر خود همسوار نماید که بحمایت امپراطور فرانسه با دولت روس چنانکه رای ملتش بر این بود بجنگد . در ابتدا تصور معاهده با دولت عثمانی کرد باین عنوان که عیسویان تبعه دولت عثمانی نه تنها در تحت حمایت خارجیه دولت روس خانگه هست باشد . بلکه داخل در حمایت مجموع تمام سلاطین عیسوی باشند . دولت عثمانی این تکلیف را رد کرد و قبول نمود که دول خارجه مداخله در عمل داخله مملکت او نمایند و انگریز همسم در این عدم قبول با دولت عثمانی همراهی کرده و بحمایت او برخواست . چون وضع امور باین نحو شد فردریک گیلوم خیال بطرفی کرد . امپراطور روسیه نیکولا چون دید که انگریز و فرانسه متفقا همراه دارند که دولت پروس انیز با خود شان متفق در حرب روس نمایند . این استمداد را از پروس کرد که اقلا بیطرف باشد . شاه پروس فهمید که منظور ناپلیون سوم این است که اتفاقی که دول اروپ بر خلاف ناپلیون اول نمودند و عهد بکه بستند بر ضد این خانواده آن عهد را لغو و باطل سازد با اینکه نوبت با هر کدام از آن دول متفق شده عهد اتحاد به بندد . و از بیم اینکه دولت فرانسه با دولت با جنگ یا اتفاق را تکلیف نماید شتاب کرد در اینکه بدولت انگریز بالتصراحه اعلان کرد که او با دولت روس خیال نزاع ندارد و آهنگ همراهی هم نمیکند نمیخواهد که بالکلیه و مطلقا بیطرف باشد . و مستدعی است از دولت انگریز که این بیطرفی او را تصدیق کرده و با دو قوام بندکه نگذارند کسی از دول با دو مملکت او مزاحمت برساند تمام سرحدات و داخله پروس در تحت حمایت و ضمانت دولت انگریز باشد . ایالت نوشاتل نیز که از تاریخ هزار و هشتصد و چهل و شش داخل در کنفدراسیون سویس شده در حمایت داخل است . دولت انگریز قبول این شرط بیطرفی را از پروس نکرده و گفت تو نیز داخل در اتحاد با فرانسه و ماشو تا با روسیه جنگ نمائیم که این جنگ حتمی است خواهد شد . پادشاه پروس امتناع از قبول کرد . نفوذ دولت روس در دربار برلین زیادتر بود و برتری بر نفوذ انگریز داشت . اشخاص بسیاری که پیروی پولیتیک سلاطین متفقه بجنگ روس را داشتند . از دربار پروس انفصال جستند .. مسیو بنسن وزیر مختار پروس در لندن که طرفدار پولیتیک انگریز

بود استعفا از خدمت داد . پرنس د پروس بنفسه نیز خود را مستعفی دید . از تاریخ هزار و
هشتصد و چهل و هشت که با انگریز متفق کرده بود دوستانه و از صمیم قلب رابطهٔ مودت با ملکه و پرنس
آلبرت بهم بسته بود که از آن تاریخ مکاتبه را باهم ترک نکرده بودند و بهمدیگر القای رای و استشاره
میکردند و مصالح یکدیگر را میخواستند . پرنس د پروس میخواست موقعی در پولتیک غرب
اتحاد شود که بسیار سودمند باشد . تصور میکرد که دولت پروس اگر با انگریز و فرانسه اتفاق
نماید روس با لمرهٔ خود را تنها دیده زود تر دست از منازعه برداشته و اقدام مصالحه مینماید
. و گذشته از این فقره را خلاف مصلحت پروس میدید که بگذارد اطریش با دول متفقه و متحدهٔ
فرنکستان بر عهد اتحاد سبقت جوید . و پروس اینطور بیکار و برکنار از عمل پیشبند برتری
اطریش در آلمان بر همه مستقل میگردد . از این راه پرنس هر قدر سعی کرد و کوشش نمود بجا حاصل شد
. شاه در عزم خود راسخ بود . و تغییرات بسیاری در رجال دولت خود علی الخصوص در وزارت
جنگ بدون مشورت با او در خود داد . پرنس د پروس چون چنین دید . از برلین بیرون
آمد اما با اظهار خودنمائی و تفاخر در رفت باوان - بادان

در یکشنبه که شاه را اطلاع حاصل کردید که از این عزم و قرار دادی که وی اظهار نمود
چه قدر نتیجهٔ ناگواری در لندن بهم رسید زیرا که این ارادهٔ شاه پروس با لمرهٔ منافات داشت
با آن اظهارات دوستی که همیشه با دولت انگریز اظهار میکردند پس لازم دید که از ملکه در این باب
استعلامی و توضیحی بخواهد . پس در بیست و چهارم ماه مه شرحی بملکه نوشت که ملکه با کمال سردی و
تلخی جوابی نوشت که از فقراتش در باب تبعید و عزل و تغییر رجال دولتش این چند کلمه بود . « در صورتیکه
چنین اشخاص که از جملهٔ آنها برادری چنان پاک نفس و آراسته از هر جهت و کردار باشند در یکموقع
چنان باریک و مهمی . پس این علامت دلیل این است که اعلیحضرت شما درست ملاحظه فرمائید و بیندیشید
که حق بجانب آنها است » غیظ و خشم در بارهٔ پروس در انگریز و فرانسه بی اندازه برتری گرفت
و در فصل خریف سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهار در اقصی درجهٔ شدت بود وقتی که در دربار برلین با طریش
تهدید کرد که اطلاع میدهیم از آن عهد اتفاقی که با او بسته بود در میتم اوبل . اگر خواسته باشد





کرباد دل متفقه بر ضد روس اتفاق نماید . دربار انگریز زیاد متاثر بود از شایعهٔ این آرا اخصاصه بر صد
دولت پروس . و پرنس آلبرت این واقعه را به پرنس د پروس چنین نوشت « اشتعال غضب در
فرانسه و در انگریز بحد افراط است . وضع و طور پروس اجانب و مانع کلیه اخر جنگ ملاحظه میشود
. برقراری مجدد پولون موجب اضطراب در فرانسه شده و عکس صدا انگریز نیز رسیده قشون
پولون چنان تصور دارد که در سال آینده بطرف پروس حرکت نماید » پرنس آلبرت بعد چنین تقریر
وانهاء میدارد که از نظر یکجربی او پروس اجتناب نمی شود که اطریش تمام دول متفقه بطرف روس
حرکت نمایند پس این پروس است که میخواهد اطریش را مانع شود . فرانسه هر قدر بیشتر مجبور بعمل میشود
در مقابل روس و زیادتر متضرر میکردد در آخر جنگ تقاضای او بیشتر خواهد شد . اگر انگریز حق مخالفت
نداشته باشد آنمان چون همیشه جریمه را خواهد داد . پرنس آلبرت بعد از این تسویلات و اغوا بر پرنس
د پروس . نخنوانت پوشیده دارد که این تسویلات ثمری نخواهد بخشید . زیرا که پرنس د پروس
دور از برلین و از امورات برکنار است و پولتیک روس است که در برلین کمال نفوذ را دارد
. حسن اتفاق از برای پرنس د پروس این شد که شاه برادرش بدون آنکه قصدی داشته باشد
از برای ولیعهدش اسباب خوش بختی فراهم میآورد که ناراضی بودن برادرش از این پولتیک
ده سال بعد مثمر ثمرات بی نهایت کردید . بیطرفی فرد ریک کیلوم چهارم که نسبی نگار روس
در جنگ قریمه خورد . روس نیز تلافی آنرا در جنگ پرنس د پروس که آنوقت پادشاه پروس
بود بنام گیلوم که با اطریش در سال هزار و هشتصد و شصت و شش در میان داشت نکافات
تحمل نمود پس این اطریش شد نه آنمان که بزعم پرنس آلبرت جریمه بیطرفی پروس را در سال
هزار و هشتصد و پنجاه و چهار و پنجاه و پنج داد .

این وقایع آتیه معلوم است که بخاطر اهل کنکرهٔ پاریس که برای امضای مصالحه
نامه میانه دولت روس و دول متفقین جمع شده بودند خطور نمیکرد . در این مجلس که عقد صلح
استحکام یافت و وضع دولت عثمانی صورتی دیگر گرفت و بنایش بر قاعدهٔ دیگر مهند کردید .
چون پروس برخود نخواسته بود زحمتی و مشقتی بدهد انگریز نخواست که او بشرافت دخول این مجلس شریف

گردد و درک سعادت . دولت انگریز همیشه انتظام کننده خود را مقدم بر مصالح خودمی گیرد
آن شخصی که فیما بعد اویلن وزیر پرنس و پروس شد اگر در آن تاریخ رشته ادارهٔ امورات
دردست او بود . چنانکه خود او میگوید . ترجیح میداد که پروس در همان انزوا و گوشه نشینی
که انگریز برای او مجازات قرار میداد بماند تا به آزادی امورات خود را اداره نماید و تکمیلات
آینده امور بپردازد . پرنس پروس در تاریخ هزار و هشتصد و پنجاه و شش باین عقیده بود
بهمت مصالح او رپانی و عهده از برای اصلاح معاهداتی که پروس آنها را امضا نموده بود طرفین
معاقدین خاصه امپراطور ناپلیون سوم رضا دادند که دولت پروس را نیز دعوت نمایند تا کنگره
پاریس وزیر مختاری روانه سازد . مع ذالک چنین مقرر شده بود که این دعوت به پروس
ابلاغ نشود مگر وقتی که تمام شرایط مصالحه میانه محاربین بطریق قطعی گذشته و روبراه شده باشد و
چیزی باقی نمانده مگر اصلاح معاهدات متعلقه باموارات دولت عثمانی . پرنس پروس از انعقده
بحد ملول شده و از پرنس البرت متوقع شد که بلکه دولت پروس را بلا قید دعوت نمایند که
کنار بودن عار است از برای دولت او . سعی پرنس دپرس بی ثمر شد . دولت انگریز هم داشت
که حضور پروس در مجلس کنفکوی مقدمات صلح اسباب بعضی رعایات دوستانه از طرف پروس
در حق روس شود و مقاولات طول انجام شده و پاره محذورات بمیان آید . پس پرنس
البرت خواهشمند شد که پرنس دپروس هزار در این باب نکند و پرنس دپروس چنین نوشت
« مداخله پروس در مقدمات صلح باروس موجب تاخیر و تشریف امر مصالحه میانه انگریز و روس
میگردد » باوجود این کدورت میانه دولت پروس و انگریز . مشاهده میشود که میانه
پرنس دپروس و دربار انگریز مراوده دوستانه در کمال خلوص و صداقت پا برجا بود و علاوه
از این مراوده گفتگوی وصلت هم میانه این دو فامیل موجود بود . در همان وقتی که
کدورت و برودت میانه دربار برلین و دربار انگریز در منتهای درجه شدت بود . ملکه ویکتوریا
دختر بزرگ خود را راضی شده بود که به پسر پرنس دپروس بدهد . این فقره واقعا مطیهای انگریز را
بنیظ آورده آریکلهای تند و تلخ فراوان مستقیمانه در حق پروس و غیر مستقیمانه درباره پرنس البرت





که او را سبب اصلی این وصلت میدانستند منتشر گردید و علامت نمودند که با برادرزاده پادشاهی
که اینقدر خصومت با انگریز اظهار مینماید مواصلت میکند . و چیزی باقی نبود الا رسم شیرینی خوران
و رسما نامزد نمودن که آن هم در بیست و نهم شامبر هزار و هشتصد و پنجاه و پنج صورت یافت عروسی
هم که با شی شود قدری تاخیر افتاد اول بجهت جنگ که در میان بود . دوم برای ناخوشی
شاه پروس که این ناخوشی طول یافت و عروسی بالاخره در بیست و پنجم ژانویه سال هزار و هشتصد و
پنجاه و هشت در وی نزدزر . با این وصلت پرنس دپروس از برای خود مراودا تی آماده
میکرد که فیما بعد در آتیه ثمرات بسیاری بود و مساعدت زیادی به پولتیک او می کرد
همچنانکه سفر انگریز او غیر مستقیمانه اسباب مزاوجت پسرش با دختر ملکه شد . بهمان قسم
ریاست لشکری او در دوک نشین بزرگ بادن برقرار کردن غراندوک لئوپولد در مقر خودش
باتمام رساند امر ازدواج دخترش را با پسر غراندوک فردریک دبادن . بواسطه این وصلت
بسیار کران بها در طرف جنوب آلمان دربار کارل سروه ( پای تخت دوک نشین بادن )
که تاکنون بالکلیه پیروی پولتیک اطریش را داشت . از این تاریخ نظر بطرف برلین کامل
و کم کم جدا ساخت مقاصد خود را از مقاصد دربار ینک ( پای تخت بادیر ) و استوتگارت
( پای تخت سلطنت ورتامبورغ ) و دارمستاد ( پای تخت دوک نشین هیش
دارمستاد ) .

## فصل چهارم از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۶۱

پرنس دپروس را سزاوار نبود اینقدر مدت بنشیند و از دور تماشای وقایع
پولتیکیه و تبدلاتیکه در خارج صورت گرفته یا می گیرد نماید در ماه اکتبر سال هزار و هشتصد و پنجاه و دو
برادرش شاه مبتلا بمرض سکته شده . و در ظرف چند هفته دیدند که محقق است که دیگر اداره
امور مملکت نخواهد . قانون پروس اقتضا میکرد که در صورت امتداد مرض شاه رژانس
یعنی نیابت سلطنت را به نزدیکترین خویشاوندان سلطنت بدهد . از مجلس قانون چنین استدعا شد

لیکن از طرف حامیان فئودال یعنی مالکیه استبداد کی نخستی شده زیرا که تغییر در وضع حکومت موجب تقلیل نفوذ آنها میشد . بواسطهٔ بازگشتی غریب در احساسات عامه ازاین جماعتی که از مقربان سابق دستگاه و هیئت وزرای مان تونل در پاره پرنس و پروس ظهور می یافت . میل عامه بطرف پرنس شده دوباره قبول عامه که بالمره در تاریخ هزار و هشتصد و چهل و هشت از دست داده بود باز تحصیل کرد باتفاق آراء کلیهٔ عامه نیابت سلطنت را از برای پرنس طلبیدند . درد ربار از برای تاخیر انداختن این فقره تدابیر بکار میبردند و شهرت میدادند امکان بهبودی قریب و نزدیک مرض را بالاخره هیئت وزارت بامضای شاهی رسانیدند در بیست و سوم اکتبر حکمی را که شاه به برادرش مینویسد که نیابت سلطنت را مادام مرض شاهی قبول نماید و اجرای اقتدار سلطنتی نماید برحسب آنچه مصلحت میداند پرنس قبول کرد و علی الحساب میل نداشت شغلی را که او را مجبور نماید بر حکومت و اتحاد پولیتیک داخلی که در اکثر مواضع مخالفت دارد با خیالات و مسلکی که او رات و منافات دارد با پولیتیک خارجه . طرفداران اتحاد آلمان از آنجا که او را دشمن بزرگ اطریش میدانستند بشدت اصرار در رژانش او داشتند . عجب آنکه پرنس ثانی دفتر خویش در روزنامهٔ احوال خویش در اویل بهار و یک چنین نگاشته « میگویند که پرنس و پروس چندان خیرخواه از برای اطریش نیست . و ابداً احساس خود را مخفی نمیدارد » چند ماه بعد پرنس مزبوره باز در روزنامه خود بموقع ملاقات فرد ریک گیلوم چهارم در ژروها تبیرع از دفتر دار سابق اطریش اینطور مینویسد « پرنس و پروس بهانهٔ کسالت مزاج در کشتی مانده و بیرون نیامد » باری این نیابت سلطنت را در اثنای یکسال سه مرتبه گذاشت و باز باصرار شاه قبول کرد تا اینکه بالصراحه اعلان نمود که اداره امور را قبول نخواهد کرد الا اینکه لقب نایب السلطنه گیرد و بالمره در کار خود مستقل باشد و آنچه داند کند . در هفتم اکتبر بنجاه و هشت دربار این فقره را بامضای شاه رسانیدند . فیما بعد گفتند که از شدت مرض تبیرع مفهوم شاه نگردید که آنچه امضا نمود چه بود . و آن حکمی بود باین مضمون که پرنس و پروس امور است که تا روزی که شاه را بهبودی حاصل آمده و از نو بتواند عنان امورات را بدست گیرد خود را با استقلال رژان دانسته و امورات سلطنتی و حکمی را فیصل دهد .





. در نهم اکتبر پرنس حکم مزبور را منتشر ساخت و این فقره را نیز علاوه نمود که این شغل را قبول کردم بنابر دعوت شاه و برحسب وفق او با قانون . مجلس دیوان اعلی برقسم دعوت شده و جمیع کردیدند و تصدیق نمودند که وجود رژان لازم حتمی است . و در بیست و ششم از پرنس عهد پیمان باسوکند مقرره کرفتند .

. هیئت وزارتی که میسیومان تونل ریاست داشت میدانستند که رژان چندان مهابیت از برای نکهداشتن در دور خود مجمع وزرائی را که از برای اجرای پولیتیک تازه انقدار استعداد او بقدر لازم استقلال ندارند . وزرا عادت داشتند برانیکه از پیش خود آرائی اخذ کرده و مداخله در امور ممکنی مینمودند . اعظم از طرفداران فئودال با اهل دربار که پرنس از تاریخ چهل و هشت همواره از آنها شاکی بود . و پرنس رژان خوب فهمیده بود که بحالهٔ قدری دلجوئی و نخوشی بقسمت لیبرال و پارلمنت دادن لازم است که در عمل برقراری رژانس او جدی و واقعی بکنند آوردند که دشمنان او کمال سعی را نمودند و نکذاشتند وزرا استعفا بدهند . بجای آنکه اغتنائی بسخنان کنایه آمیز که پرنس غیر مستقیمانه از راه دیگر بآنها میرساند وزرا صریح کفتند که چون لازمهٔ تکلیف خود میدانند در حق پرنس رژان و مملکت که از شغل خود دست برندارند . از آن هنگام از برای رژان چیزی نماند الا اینکه خود سبقت نماید . پس در پنجم نوامبر میسیومان تونل اطلاع داد که دعوت کرده است پرنس آلتوان دنهوهان زولرن سیغارین رژان را برلین تا او را مامور نماید به تشکیل هیئت وزرای جدید . در این هیئت وزرا دیده میشد جمعی از اعضای لیبرال قدیم . در هشتم نوامبر چون مجلس تازه بار اول کرد آمد . رژان خطابه خواند که حقیقت اعلام نامه بود از برای سلطنت که فورا اشتهار عظیمی پیدا کرد که مکفت تجربهای کذشته اقتضا میکند اصلاح کردن بعضی چیزها . نه چنانکه بالمره از کذشته دست برداشته شود . بلکه اصلاح نمائیم انچه را که معیوب و سقیم است با مخالف احتیاج حالت حاضر است . و مقاومت نمود با بعضی بدعتها که از روی عصبیت و اغراق و مبالغه در مذهب حقه و دین صحیح پیدا شده و تولید نفاق کرده و باید محترم داشت حقوق و قوانین کلیسای کاتولیک را . لیکن

افراط و تجاوز از حد را برآنها نباید روا داشته و مسامحه و اغماض کرد . چون نوبت کلام بعمل رسید رژان چنین گفت که ترتیب و نظامی تازه از برای لشکر لازم است که مقتضی حال این زمان باشد و پولتیک آسوده و تنخواه اقتضا نماید خطای بزرگی است که عرض و نمایش لشکر نمود با مخارج کم و ازران و ملاحظه صرفه جوئی . که در هنگام احتیاج چنانکه باید از عهده برنیامده و آنچه خرج شده ضایع و بهدر خواهد رفت . وچون کلام خود را در باب پولتیک خارجه باتمام رسانید رژان این پرگرام را رسم نمود « بودن با دولتهای مقتدر و بزرگ خارجه نسبتهای دوستانه بدون اینکه خود را بنفوذ و تسلط آنها تسلیم کرد . و بموقع دست خود را بواسطه عهدی بسته داشت . در آلمان پروس باید با حسن اخلاق و آداب جلب قلوب نماید . و در آنجا بحسن سلوک و خوش رفتاری موجب اتحاد ملتی شود . مثل زولورین . ( شرکتی در باب کمرک ممالک آلمان که در هزار و هشتصد و سی و چهار بسته شده ) .

اعمال نخستین رژان را اعاظم بحسن قبول تلقی کردند . طرفداران قواعد مملکت از این تعهد یکه رژان نمود که بالکلیه با گذشته بهم نزده و دست نخواهد برداشت مطمئن و آسوده خاطر شدند . و طرف لیبرال نیز از نعمتی عفو و اغماض نمودند امساک و سختی که در بذل عطا مشهود بامید اینکه رژان اجرای پولتیکی ملتی و بمذاق آلمان و موجب اتحاد و اتفاق خواهد فرمود . آنچه که رژان درباره نظام و پولتیک خارجه بیان کرد دلالت داشت براینکه اندیشه وسیع و عزم بزرگی از برای آینده امور در نظر دارد . آیا چه باشد بدرستی خیالات پرنس در این باب مناسب با همسایهای خود . اقامت او در انگریز و ارتباط دوستانه و صادقانه وی با پرنس البرت شوهر ملکه . او را زیاد نزدیک می کرد بقین انگریز . در اثنای جنگ شرق زمین کمتر میل خاطر دوس رفتار نمود . از طرفی هم خصوصیتی با طریش نداشت هیچ وقت و اقلا در این تاریخ . آم از حرکت دربار تورین بار فتار امپراطور ناپلیون سوم که او را حمایت و نگهداری میکرد . در نکتوبی در ماه فوریه هزار و هشتصد و پنجاه و نه پرنس البرت بالصراحه از خیال اتفاق فرانسه





وساردین که این اتفاق را باسم فرانکو ـ ساردو معروف کرده بودند مذمت نمود و دفع کرد جمیع شرکت را با این پولتیک و چنین بود مضمون مکتوب « اینصورت حکومت نیست مگر بهانه خبث و حقیقت امر نیست مگر خال توسعه ساردین و یک حکومتی که اهمیتی ندارد بچنین امری اقدام نماید . » حقوق مردم رفع نمیکند چنین مسئله را . ناپلیون سوم میخواهد قرار داد هزار و هشتصد و پانزده را باطل سازد . و این بمالک دیگر است که باید اعلان کرد که حمایت دارند از این قرار دادها . اما پروس پرنس رژان را اعتقاد چنین است که از این دو خارج نیست . باید بگذارد که اطریش را مغلوب و منکوب سازند از برای اینکه فیما بعد او را نیز همان بلا دچار سازند یا بگذارد و اطریش مظفر و منصور گردد و بعد در آلمان پروس را مغلوب و مضمحل نماید . » پرنس رژان حق داشت که چنین چیز را انگاشت نافی الحقیقه در همان تاریخ ناپلیون مامور کرده بود مارکی دمنوئی را که خیر خواه وطن و خویش او بمیان خویش پرنس انطوان دمونتیان زولرن بود . از یک مأموریت محرمانه در پیش انطوان مشار الیه که رئیس وزرا پروس بود . که بگوید ناپلیون میرود که حمایت نماید از ایطالیا که با اطریش محاربه دارد . که این جنگ باید برحسب میل و دلخواه پروس باشد و فرانسه مانع نیست که پروس هر قدر بخواهد و با هر سلطنت خود را از طرف شمال آلمان وسعت بدهد . این افتتاح از طرف رژان قبول نشده و مدفوع گردید . زیرا که خوب فهمیده بود که امپراطور غفریب مطالبه تلافی بخرج و مصرف پروس و آلمان خواهد کرد . پرنس رژان از هر طرف گرفتار محذوری شده بود متحیر مانده بود که با کدام متفق گردد اطریش یا فرانسه . پس در جنگ بیطرفی و نه پولتیکی که اخذ کرد پولتیکی متزلزل و غیر محقق بود . طرفداران اتحاد آلمان و آزادی در پروس و در شمال آلمان . و رئیس الوزرا بنفسه طالب این بود که پرنس رژان فرصت غنیمت دانسته با فرانسه اتفاق نماید بجهت شکست رقیب خود و این شکست اطریش را بنیان اساس بنای اتحاد آلمان در تحت ریاست پروس نماید . با وجود موافقت این رای با مقاصد آتیه خود . رژان بملاحظاتی که خود داشت زیر این بار نرفت .

وغیراز فرانسه دولتی هم نبود که پروس با او متفق شده با اطریش بجنگد. انگیز
استراحت و آسودگی ایطالیا را دوست میداشت و دول جنوبی آلمان از رعیت ناسلطان مطلقا
خواهان اطریش بودند. وهم میداشتند پروس را از حمایت و یاری فرانسه و جانب
متفقین. پس امکان بدو وارد دوی بزرگی قسمت میشد و مسئولیت این فقره پای گیر پرنس رژنان
می گردید. و این است علاوه بر کفایت ادله که واضح می کنند رفتار و تکالیف خارجی
از آهنگ و اعمال متضادهٔ دربار برلین را که میخواست کامل بودن قلمرو اطریش را از طرفی
و از طرفی هم میخواست که اطریش کف بدهد نمایند از قرارداد هائی که براین اساس بنای اقدام
و نفوذ خود را در ایطالیا نهاده و میخواست حکمرانی تمام قوای عسکریهٔ متفقین را. اما قطع نظر از این
از فرمان و کلا ملت ژرمانیک. و این خواهشهای مختلفه ممتنع بودند که با هم وفق بدهند
و بالکلیه مانعة الجمع بودند. و مکالمه و مراوده که از برای این فقرات لازم بود از برای اعمال
قشون ایطالیا و فرانسه در مقابل اطریش زیاد مفید بود. مع هذا ارزش آن زیاد دایل بود که حالت
سرحدات مملکت اطریش را حفظ نماید. یعنی سرحدائی که در عهدنامهٔ نهرار و هشتصد و پانزده
ایجاد گردید. از مجالسها سئوال کرد اجازه نمودند که لشکریان پروس در سرحدات مجال
حرکت دارند. بوکلای فرانکفورت تکلیف نمود حرکت سپاهیان متعلق بمجاهدین را و بلندن
و پطرسبورغ اطلاع داد قصد میانجی گری خود را میانهٔ محاربین. و همین هنگام در جنگ
سولفرینو شکست فاحشی از برای اطریش دست داد. پس دربار برلین را گمان این شد که موقع
آن رسیده که اطریش بادی بکنار آید و اصغای مصالح نماید. قطعا اطریش هم بهتر از این
نمی خواست و طالب بود که پروس بالکلیه از طرف او باشد. و چون از لندن و پطرسبورغ
اظهار میلی بر میانجی گری او نکردند پس بهتر آن است که تمام قوه حربیه پروس را با انضمام قوهٔ
مجاهدین جمع آوری کرده و حمله بهولناکی بسرحدات فرانسه نماید. مختصرا آنکه دربار برلین
میخواست که میدان جنگ را بطرف رن نقل نموده بتواند بساط امپراطوری فرانسه را
برهم چیده و بار سلطنت خانوادهٔ قدیم آنجا را بسر کار آورد. پرنس رژنان را





آیا ممکن بود که براین خواهش مساعدت نماید. با فرض اینکه آن جنال تحصیل اقتداری که برای
پروس دارد از ریاست لشکر معاهدین دست دهد نیز چنان امری ممکن است. این
مسئله جای شبهه و تردید است. قشون پروس اگرچه فرضا قوت کبیر دارد آنچنان تفوق
معاهدین بازچنان مرتب نشده که توانائی جنگ دولت بزرگی را مثل فرانسه داشته باشد
باشکر روس چنانکه اطلاع داده در سرحد شرقی پروس جولانی کند مفید بحال فرانسه باشد
خواهد کرد یا نه. علی ای حال اطریش راضی نشد که به پرنس رژنان واگذارد ریاست بزرگ
قشون معاهدین را و نه بگذارد که خود او با وکلاء در این باب مکالمه نماید. و بیم داشت که از
طرفی لومبارد می را بانقوذی که در ایطالیا دارد از دست بدهد و از طرفی هم برتری خود را
در آلمان که پروس طمع دارد محو نماید فلهذا اطریش بهتر دید که خود ابتداءً با امپراطور ناپلیون
مصالحه نماید و از این سمت هم ناپلیون چندان از خیالات پروس مطمئن نبوده و چندان
فائده بالمآل از این جنگ نمیدید. پس قسمی از پروگرام خود در باب ایطالیا تا آن وقت
ترک نموده قبول کرد و پذیرفت دستی را که امپراطور فرانسوا ژوزف بطرف او
دراز کرد. اینچنین بود که مقدمات مصالحه در ویلافرانکا بانجام رسید. و مقدمات
اتحاد ایطالیا شده و بسبب شورش اوستریژ - پروسین در آلمان گردید. و این
روی پروس بود که محاربین خود را افکند تا از خود غدر کنند بلکه همدیگر را معاتبه و ملامت
نمایند. ناپلیون سوم با نجمن کور لر بسلامتیف چنین خطاب کرد که در حالتی که به لومبارد دو.
ونی تین تاخت آوردم خود را در مقابل میانجی گری پروس یافتم که عمل او از برای فرانسه و
مقاصدش مضر بود. و از آنطرف هم فرانسوا - ژوزف امپراطور اطریش بقشون
خود چنین میگفت بخود و بجا امید وار شدیم بیاری هم عهد و دوست قدیمی خود و دوستانم
بمن تکالیفی مینمایند که بمراتب ثقیل و گران بارتر است از تکالیف دشمنان. پرنس رژنان
در اثنای بحران امور ایطالیا حقیقت اجرا کرد یک قسمتی از پروگرام خود را که رسم نموده بود
چنانکه گفتیم در ذکر پولتیک خارجه. یعنی دست خود را بسته نداشت و آزاد بود از تمام

مواثیق وعهود فی الواقع او را لازم بود که فدا سازد یک حصه از معلومات خود را که او در متعلق ساخته بود بقرار داد هزار و هشتصد و پانزده که سخت رخنه یافته بود بجهت اصلاحاتی که در عمل ایطالیا باو رسید بواسطه شکست اطریش . اگر از طرفی این دولت را از خود رم داد . بلافاصله فرانسه و ایطالیا از وی بهیچ شکایت نداشتند . و بالاخره مشاهده جنگ ایطالیا و تجربهائی که در نظر اختیار جنگاوری او را حاصل شد زیاد نفیدو گرانبها شد از برای تشکیل و تکمیل قشون پروس که پرنس رژان عنقریب فواید او را برداشت

جنگ ایطالیا عکس صدائی غریب در آلمان پیدا کرد . یاد سال هزار و هشتصد و چهل و هشت و اعمال پارلمنت فرانکفورت میل باتحاد در هر نقطه و هر محلی ظهور یافت . و طرفداران آزادی مخلوط شدند با خیالات متحدین آلمان و برگشتند دوباره اطراف پروس . و شرکتی بنام نیسونال - درین ایجاد کردند که پروگرام او را تشکیل دولتی اتحادی در تحت اداره پروس و طرد اطریش قرار دادند . وزارت پروس اداره شد باستعفات پرنس هنهان زولز و سیورود و لف و او برنس والد دوست قدیمی و از زمان طفولیت پرنس رژان که باطنا میل داشت بخیالات نیسونال - درین . اما هنوز زود بود که رسما او را دنبال نموده و بمقام اجرا گذارند و وقت آن نیامده بود که به آشکاری با اطریش بهم زده و با ممالک کوچک آلمان اقدام بجنگ نمایند ممالکی که شهرتاً این اتحاد آلمان بر آنها خوش نبود و کم کم آنها را مضطرب ساخته بود و زمزمه شکایت از پروس مینمودند . پرنس رژان میخواست که با احتیاط باشد و در پیش خود را زیاد باخذ دارد در باب بحبت براین کار . و پیش از همه میخواست قشون پروس را بدرستی مرتب و منظم نماید و تکمیل سازد . و دوازدهم را لوه هزار و هشتصد و شصت در افتتاح مجالس پرنس رژان چنین آغاز سخن کرد « یک مسئله مهمی در غایت اهتمام اقتضای پرستاری و نگهداری دولت مرا و شما را می کند . تجربهائی که در این ده سال اخیر شده . سالهاییکه چند بار محتاج باحضار قشون گردیده و قوه تدافعی ملت بیکجای گرد آمده . بسیاری نواقص در نظام و لشکر دیده شده که تکلیف من است که آن نواقص را تکمیل





و آن عیوبات را دفع سازم . و از شما می خواهم که یاری نمائید و با استعفات قانونی شما اندازهای درست و صحیح گرفته شود که قوه تدافعی دولت و مملکت افزوده گردد » . باین نحو رسما مسئله علاوه کردن قشون مطرح گردید . که ضعیفانه در مجالس و قایع شده و با طرف لیبرال بمقام نزاع آمده و قیل و قال ایطالیه کم کم منجر بقطع علاقه و رابطه الفت رژان با این گروه گردید . بالاخره کار بمصادمه و مناقشه قانونی کشید حامیان پارلمنت پروس مغلوب شده و نتیجه این شد که عمل زیاد قوه عسکریه و برتری پروس در آلمان سهولت گرفت . محقق بود که در تعاقب کردن این مقاصد و مرام . رژان در آینده تقرس کرده بود که نزاعی کلی و شدید میانه او و اطریش و فرانسه زود یا دیر در خواهد گرفت . عدم اعتماد او در حق فرانسه از هزار محل رخنه و تزلزل کرفته بود . بلاشبهه او دست برنمیداشت از پاره خیالات خود بقبول کردن بحق دوک نشینهای ایطالیا بسار دین اما از طرفی با تفاق انگریز . دفع کرد خیال اتحاد نیس را بفرانسه که صحیح نمیدانست بعلت اینکه امپراطور ناپلیون تکمیل کرد پروگرام خود را که گفته بود « ایطالیا تا آدریاتیک » . در چهارم مارس به پرنس آلبرت نوشت که اهمیت دارد که بادی متفق شود بجهت رد این خیال . و که این مسئله مخصوصا از برای پروس و آلمان بیشتر اهمیت دارد بسبب ساحل چپ رود خانه رن که فرانسه شاید در خیال تصرف داشته باشد در آتیه . چنانکه امروز تصرف کرده است دانسته کوههای آلپ را بعنوان خط تدافع . و در همان مکتوب علامت می کرد حکمرانان ایطالیا را که بوقت و هنگام اجرا انداشتند تنظیمات جدید عسکریه را که عامه مطالبه می کردند . و نتیجه این کار سقوط رتبه آنها خواهد شد . ای کاش که این فقره سرمشق عبرت شده و موجب تباهی هزاران از حکمرانان آلمان شود ای دریغ که بدبختانه روز بروز بر کوری آنها می افزاید . این فلسفات کلام که از دلتنگی ناشی شده و وقایع دیگری که پس از آن بیان آمد . او را معتقد ساختند و باو نمودند مقاومت و ایستادگی حکمرانان آلمان را نسبت به پولتیک اتحاد در بار پروس با پولتیک داخلی خودشان که بنابهمه جا آزادی و پیشرفت بود تا پولتیک پروس .

آراء و عقایدی که در آلمان بود برای امپراطور ناپلیون سوم مساعد و سودمند بودند وقتی که بر
اطریش غالب گردید . اما از هنگامی که منازعه دیپلوماتیک بمیان آورد بجهت ضمیمه
نیس مخالف و منصر گردیدند تصمیمی که امپراطور متوحش شد . خواست که این آراء مشتبه را
تکذیبی دهد . چنان مصلحت دید که گفتگوئی شخصانه با خود پرنس ژروم نماید این خیال ملاقات
با بزرگ ورئیس حکومت پروس امدتها بود که در ضمیر داشت . در سالهای آخرین
سلطنت فردریک گیلوم چهارم امپراطور بتقریبات دیپلوماتیک ببرلین و فرانکفورت کوشش نمود
که میل دارد که از شاه دیداری نماید . قلیل زمانی قبل از انکه شاه مریض گردد ناپلیون ببرلین
رفته از شاه دیدنی کرده بود . و پذیرائی گرمی از طرف دربار و از جانب عالم مطبوعات
که برای مطالب رسمی خاضر ندیده . مع بذا میل گفتگو با ناپلیون سوم مشهود بود . تا وقتی که
ناپلیون در عمل نوشاتل نمود بسیار موافق طبع شاه شده بود و این میل ملاقات را تا یکدرجه زیاد
داد . مسیو دیسمارک وزیر در فرانکفورت و مسیو مانتوفل رئیس شوری طرف وجانب
امپراطور را داشتند . مرض شاه این ملاقات را تا بتاخیر افکند . دوباره در بهار ۱۸۷۰ مشتصد و
شصت باز این صحبت بمیان آمد . و تحقق گرفت در ملاقات با پرنس ژروم در بادن - بادن بر حسب
خواست ناپلیون . در دربارهای مختلف آلمان این عزم ملاقات ملاحظه نشد مگر با سوء ظن
و گمان می بردند که ناپلیون را یک مرام خفی و فکر پنهانی و اندیشهٔ نهانی باشد . و زیاد
اندیشناک بودند از این ملاقاتی که پرنس ژروم اکثیدیر این افتتاح خطرناک . فراموش
نکرده بودند ملاقات ناپلیون سوم و کنت کاوور در پلومبیز . پرنس ژروم محض برای زایل
ساختن این نشویش از خاطرها که ممکن بود پولتیک اطریش از نهج خاطر وطن پرستهای
آلمان فایده بدست آورد تمام سلاطین متفقه را بادن - بادن دعوت نمود که در ایام
توقف ناپلیون در آنجا باشند . تفصیل صحبت پرنس ژروم را با امپراطور فرانسه همه مطلع شده
اند بموجب مکتوبیکه پرنس آلبرت شوهر ویکتوریا منتشر ساخته بود . امپراطور در هنگام
حرکت بباد فی الحقیقه ترک تمام مقاصد جنگجوئی را داشت . امیدوار بود که بتواند بدیرانه





بپرنس ژروم نقشه را که بواسطهٔ او اصلاح نماید سرحدات ممالک را بانجاح طرفرانسه و بجبران
پاداشش از برای پروس در آلمان و برای اطریش در ایالات دانوب . و باین
آخرین ترکیب گمان داشت که بتواند رضای روسس را تحصیل نماید . لیکن چند روزی
قبل از حرکت چون شنید که در بار پطرسبورغ بالتصراحه منع کرده اند خیالاتی که متعلق باین ایالات
دانوب است . پس از این فقره در باد سختی بخشت . صحبت با پرنس این شد
در شانزدهم ژوئن سال هزار و هشتصد و شصت که امپراطور بالتصراحه گفت که مقصود
از این ملاقات این است که خیال صلحجوئی خود را اعلان نموده و با تمام رساند اضطرابی را که
حادث شده در آلمان که گمان می کنند که من خیالی در بارهٔ مملکت آنها دارم . و آنچه
که تعلق با مر نیس و ساوا است از مستثنائیت که مواقع مخصوصه موجب گردید . از
ابتدای جنگ ایطالیا بر شاه ویکتور - امانوئل خبر داده بودم که یک توسعه بزرگی در مملکت
ساردین تقاضای ضمیمه شدن نیس و ساوا را بر مملکت فرانسه میکند .
پرنس ژروم تصدیق کرد که امپراطور صحیح میفرمایند اهالی آلمان در حق ایشان
بدگمانند و سبب را تیز خود بیان کرد این بار بخت بود که در بارها و مردم فهمیدند که معاهدهٔ
باشاه ویکتور امانوئل در میان بوده است . و تا کنون سبب ظاهری را شهر میلان میدانستند
و اساس منازعه را بر این نهاده بودند که فرانسه در خیال توسعهٔ مملکت است . و قایعیکه از
ابتدای دخول مقام محاربه بمیان آمده و مباشر حرب بنفسه بودن امپراطور . تمام اینها خیالات
و ظنون مردم را در آلمان مشوش کرده بود . امپراطور مجدداً اظهار میل خود را بر صلحجوئی
نمود و از پرنس ژروم پرسید که چه باید کرد که قلوب آسوده گردد و تشویش از دلها زایل شود
ژروم گفت این خود کار سهلی است سلاطین آلمان تمام در بادن هستند . امپراطور در حضور
آنها تکرار فرماید آنچه را که در اینجا بمن میگویند پس تمام آلمان میفهمند که امپراطور مصمم است که
سلب استراحت از کسی نفرماید و فرانسه با همه در مقام دوستی است . امپراطور آنگاه
حکایات از روزنامجات و منطبعات انگریز نمود که با دولت تاخت و تاز میدهند که خیال

دارد در انگریز و بلژیک بحری سازد . پرنس گفت که بهتر آن دراز می آنها نیست بلکه روزنامجات فرانسه که آنها را وامیدارند بر نوشتن این فقرات . پس از این صحبت که پرنس رژان تفصیل را بر سلاطین آلمان نقل کرد . ایشان نیز بگان بگان ملاقات امپراطور رفته واز خود او خیال صلحجوئی و دوستی را درباره آلمان شنیدند . پرنس رژان از برای اینکه بالمره از خود شبهه که بود دفع نماید . سلاطین آلمان که در باد کرد آمده بودند یکجای جمع کرد واز برای انجمع روز هشتم ژوین را که روز وقعه واترلو بود انتخاب نمود . وسعی کرد که این تاریخ را بخاطر آنها بیاورد و آنگاه چنین گفت « هرچه باشد خطرهائی که میتوانند آلمان را دیر یا زود تهدید نمایند در چنین روزی که فتح بزرگی را بخاطر ما می آورد . من برغبت وسیل تمام تکرار مینمایم در این محفل عالی که من ملاحظه میکنم نه تنها مثل لکه در پولیتیک الکاندر پروس بلکه چون لکه پولیتیک او در پای او که حفظ نماید سرحدات وطن را چنان که وطن یک نفری از این سلاطین است و ابدا صرف نظر نخواهم کرد از تکمیل این تکلیف . همچنین در این موقع متنوع وگوناگون میبازم طرز اظهار بعضی مسائل پولیتیک داخله با پولیتیک آلمان نسبت بهر فردی از متفقین خود . والبته شبهه باقی نخواهد بود در حقانیت کوشش من از برای جمع آوری قوت جزیه آلمان در یک مرکز برای عملی نافع وسودمند . و این عمل ابدا موجب تغیری بر مناسبات ملتی که ممالک آلمان را مربوط بهم ساخته است نخواهد شد . » .

این سخنان متضمن تعهد رسمی از طرف پرنس رژان بود بر اینکه نگذارد هیچ دولتی خارجه تغلب پاره از خاک و ملک هیچکدام از حکمرانان آلمان را ببرد . همچنین در داخله بعمل حکومتی آنها و لو که منفعت پروس هم در این ضمن باشد نماید . اگرچه فیما بعد بر او ممکن بود که علامت نماید که اهمال نمود بعضی از این تعهدات را که سلطنت پروس و مجاری بعضی امور دولتی اقتضا میکرد . لیکن عجالة این نطق پرنس رژان نتیجه خوبی داد . تسکین داد بر وحشتی که این حکمرانان هنگام آمدن داشتند . مع هذا طرف داران





پرنس ملاحظه کردند که پرنس هیچ ذکری از این دولت نکرد . پادشاه ورتامبورغ خواست مدارک این سهو و فراموشی را نماید . بخاطر آورد بر دولتی را که میانه این دو دولت بر بعد گفت که سلاطین ممالک آلمان تمام مهیا هستند برانکه کوشش خود را بعمل آورند تا صفائی میانه پروس و اطریش و هند خاصه از برای اتحاد قشون اتحادیه . پس حاضرین متفرق شدند با خیال صلح و صلاح و صفائی در خاطر عاته . بملاقات بادن علاوه شد در ماه ژوئیه . ملاقات دیگری در پلنیتز میانه امپراطور اطریش و پرنس رژان . پرنس رژان تفصیل گفتگوی بادن را حکایت نمود و مباحثه نظام جدید را عنوان کرد . فرانسوا - رزف چنان بنظر آمد که مهیاست که قبول نماید اما بخیال تقسیم بزرگی و برتری را میانه پروس و اطریش . و پس از این ملاقات دیگری نیز در وارشوی صورت یافت که تفصیل او را ملکه انگریز در روزنامه سفر در ماه سپتامبر مرقوم داشته اند بعد از ملاقات آنها در کوبورغ ملکه و پرنس البرت با پرنس رژان همراهی کردند تا سرحد بلژیک . ملکه چنین نوشته « در اثنای این عبور پرنس رژان با من صحبت داشت از خیال ملاقات آتیه خود در وارسوی که در انجا ملاقات خواهد کرد با امپراطور روس و امپراطور اطریش و گفت که در این ملاقات بهیچ عهدی خود را رهین نخواهد نمود » فی الحقیقه نتیجه از این ملاقات بعمل نیامد . پرنس رژان و امپراطور اطریش بوعده گاه آمدند با خیال صفا با ناپلیون سوم و امپراطور روس صادق در پیمان خود که در استوتغارد در تاریخ هزار و هشتصد و پنجاه و هفت نموده بود یک وداد کاملی میل داشت که با فرانسه داشته باشد . لیکن با شعانت اطریش و پروس . این پیوستگی متمثل بود بر جدائی انگریز . پرنس رژان خود را حامی انگریز ظاهر مینمود که امپراطور اطریش هم بهمین مسلک بود . اما پولیتیک انگریز در ایطالیا بی اندازه مخالف طبع پروس بود . بمثل فرانسه و اطریش و روس در بار پروس در یک نوبتی مورخ بیست و هم اکتبر شدت ملامت نموده بود تاخت و هجوم ممالک پاپ و مملکت ناپل را از طرف قشون سارد . و بموجب

قواعد موجوده احترام پروتست کرده بود . برخلاف رفتار این سه دولت . اوزدزدسل
در بیست و هفتم اوکتبر که پنجروز بعد از ملاقات وارسوی بود . بالکلیه تحسین و تصدیق نمیکرد
پولتیک میسوکا و در را آو بالصراحه اعلان کرده بود که ملامتی که از دول مقتدره بعرض بیان آمد
صحیح نبود . پرنس رژان در مراجعت از وارسوی . در حق نخریرا نخریز به تلخی تمام چنین
گفت که لقمه در شتی است که نمیشود فرو برد . به پرنس البرت نوشت که « با چنین اصولی
که مقتضی خلاف حقوق عامه است محال است که با انخریز بتوان کفت و شنید کرد . » ولیکن
بر مثال انخریز و امپراطورهای فرانسه و روس دربار برلین بعد از دو سال این عمل را کامل
و تمام و بعیب و تصدیق دولت جدید البطالیار امودند .

## فصل پنجم از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳

در شب سی و یکم دسامبر هزار و هشتصد و شصت یا اول ژانویه هزار و هشتصد
و شصت و یک فردریک کیلوم چهارم پادشاه پروس در گذشت و برادرش پرنس رژان
بنام گیلوم پادشاه پروس گردید . جلوس گیلوم اول بر تخت سلطنت پروس موجب
هیجان و مهوتیت مردم چنانکه در ارنقا بر تبهٔ نیابت سلطنت و جانشینی شده بود نشد .
شاه طبعاً و مزاجاً تند و غیور اعتنائی بر انکه قبول عامه کونید نداشت و خوب می شناخت
اختلاف اهواء و دل بستکی عامه را و تا یک درجه از انها احتراز نمیکرد . چند این میل
و رغبتی با طرف لیبرال نداشت که آنها را مانند مقدمهٔ انجیش ضد سلطنت می دید
. اما بوضع قانون محققاً خیال نکهدار یرا داشت بعلت قسمی که در هنکام جانشینی خورده
بود . اما او دیده بود که قصد تزید قوهٔ عسکریه که کلید جمیع مقاصد او بود در مقابل مجالس
بعوایق و اشکالات برخورده . و باین واسطه از روز اول خود را در مقابل کرد لیبرال
نهاده و از نخست از آنها برخدر بود . اعمال نخستین او بعد از جلوس بتخت سلطنت بر آنچه
گفتیم اقامهٔ دلیل نموده و مطلب را روشن خواهند ساخت . بدرجهٔ اقتدار





سلطنت رسیده شهریار جدید کم کم بمردم فهماند که بنای حکمرانی خود را بر چه اساسی نهاده . در سخنان رسمی
و صحبتهای غیر رسمی و در هزار مواقع دیگر غفلت ننکرد از آنکه محقق نماید اراده خود را . و حفظ سازد
شئون پادشاهی خویش را در مقابل اظهارات پارلمنت . و مینمود که از آنچه در اول رژان حق خود
اعلان کرده تجاوز نخواهد کرد . و به پارلمنت غایت کرده حق معاونت و یاری را در امور قانونی
و نداده است حق تصرف را در اعمال سلطنتی . و بجهة استحکام امر و دادن بر احکام خود صورت
تقدیسی رسمانه بود که مصمم کردید بر انکه تاج کذاری نماید در کونیغسبرغ در همان شهریکه در سال هزار و
هفتصد و یک اولین شاه پروس اجرای آئین تاج کذاری نمود . و از آن تاریخ دیکر در خیال
اجرای چنین آئینی نشده بودند و پادشاهان پروس همین اکتفا می کردند که پیمان فرمان برداری
و اطاعت را از معوثین و وکلای طبقات سه کانه ملت می پذیرفتند و اصغای سوکند
رسمانه مینمودند . شاه خود بیان فرمود که چه معنی از این تاجکذاری و تقدیس مقصود است
. فرمود که میخواهم منتشر سازم که من این تاج شاهی را تنها از خدا دانم و نه از غیر . و بجهت ظاهر
ساختن این مطلب تاج شاهی را خود بدست خویش از روی محراب برداشته و بر سر نهاد
. و بر همه واضح شد که از کرد آوردن جمیع اقتدار سلطنتی در قبضهٔ اختیار خود مقصود داشت
وسیله برای اجرای نقطهٔ اصلی پروکرام خویش است یعنی ایجاد یک قوهٔ عسکریهٔ بزرکی که باعث
عظمت جدیدی برای پروس کردد . و بهمین علت دیری نکشید که تضاد به و مناقضه
با کروه لیبرال بمیان آمد . از اول هر دو طرف پارهٔ اشتباهات کردند . شاه بخیال انکه
امر بکلو بسهولت از پیش برود جمعی از وزرای خود را از کروه لیبرال انتخاب فرمود . که شاید دل
آنها را بدست آورده و امر تزید قوهٔ حربیه و ایجاد نظام جدید با آسانی صورت کیرد . و از آن طرف
جماعت لیبرال تصور نمودند که اکر دولت پروس را بالمره سلطنت قانونی نماید سایر دول آلمان
فوراً آمده خود را در تحت پرزی و بزرکی پروس جای میدهند و اتحاد ملتی صورت می کیرد
. و باین علت در پیشرفت امورات چندان اشکالات بمیان آمد که کار بنقار و تنکی و انکسار
کشید . لیبرالها میخواستند تخفیفی زیاد در اعتبارات و تقرب درباری بدهند

. وتنزل دهند در امتداد خدمت . وبرخلاف اصلا شاه علیرا کرازان تمام شود دوست ندا
ومیخواست قشونی مصرف کم وازان تمام شود که نتواند برابری باقشون اول دولتهای بزرگ اروپ
بکند . شاه سبقت کرد در باب تصدیق پارلمنت و امر فرمود بتشکیل ژرماپها که اخلاق مبعوثین مخارج
اورا وارد مد که بمصرف رسانده بودند . منازعه شروع شد . ووزیر لیبرال خود را عاجز دید
ازانکه بتواند دوستان خود را بمقام تمکین آورد . پس شاه یاری ازجای دیگر طلب نمود .
یکی ازلیاقتهای بزرگ کیلوم این بود که میدانست چه کسی راازبرای اجرای مقاصدیکه دارد
انتخاب نماید ازبرای وزارت جنگ ژنرال رودن را انتخاب کرده بود که تشکیل نظام جدید
نماید . ودر ژنرال مولتک کسی رایافت که ازبرای او لازم بود که میتوانست بخوبی چنانکه باید
طرح نقشه جنگی که درآینده درنظر دارد بریزد . وازمیانه طرفداران فئودال استخراج
کرد انکه بنظرش آمد که تنها اوست که میتواند بپارلمنت پنجه بپنجه گذارد وغالب آید وبرانچه میخواهد
اجرادار د این شخص میسو بیسمارک بود .
میسو بیسمارک شخص مجهولی ازبرای شاه نبود . وبرخلاف بخوبی میشناخت
مذاق پولتیکی این شخصی راکه بصرف غمان امورات رابکف کفایت او بسپارد . این وزیر
جدید درزندگانی درسلک عامه اغاز بکار کرده بود ازانجاکه ازجانب ولایت خود مبعوث و وکیل
گردیده بود . درتاریخ هزار وهشتصد وچهل وهفت درسلک وکلا عمومی به برلین آمد وبگ
ازدرسای طرف فئودال ونگهبان سربستیت حال رعایا وزیردستان بود .
وکیلوم آنوقت پرنس وپردوس ویکی ازاعضای مجلس وکلا او را بدرستی درگل
دیده بود . میسو بیسمارک درمقابل هررائی که موهم قوت دادن وبزرگ ساختن
حقوق مجلس باحقوق عامه بود حرف میزد والقای رائی میکرد وخود را پهلوان ولاور
وحامی نام آور قدرت سلطنت ظاهر میساخت بعدازوقایع روزانهای مارس
هزار وهشتصد وچهل وهشت مقاومت سختی نمود درمقابل آنانکه میگفتند که قانون را
باید تماداخل درامورات سلطنتی کرد . وقتی که ازاعضای مجلس ملتی پردوس بود





کارهای نمایان ومقالات شایان ازوی ظهور یافت . وقتی که مبعوث باطاق دوم بود دوره جدید
باجبارنی بخت خطرناک درآن تاریخ ازبرای حقوق سلطنتی منازعه نمود پارلمنت که میخواستند استرداد
حقوق سلطنتی نمایند مختصرا آنکه هروقت که اختلاف میانه مجالس وطرف سلطنت واقع میشد مشار الیه
ازطرفداران غیور وجانبان پرزور جانب سلطنت بود . اما درباب پولتیک خارج . کیلوم
نمیتوانست بکمال وضوح درماضی زمان بیسمارک بخواند همان راکه فیما بعد میگفت که میسو بیسمارک
قبل ازانکه ازالمان باشد از پروس است . یعنی وقتی الکمان میباشد که درالمان بودن منافع
ازبرای پروس منظور داشته باشد . چنانکه درچهل ونه چون یکی ازمبعوثان برخلاف این رای
نبرد که فرد ریک ویلوم چهارم تاج امپراطوری الکمان راازدست دموکرات یعنی حکومت عامه بپذیرد
. چندماه بعد مجادله کرد درباب قصد اتحاد فئودال که میسو راد وتیز مطرح نموده بود . که
منع میکرد که پادشاهان پروس قرارداد های خود را تابع رای سلاطین کوچک الکمان نمایند که زیاد
باکم باپروس خصومت دارند . وازهمین زمینه خیالات بود که تحسین مینمود درسال هزار وهشتصد و
بنجاه معاهده اولموتز را یعنی سازش باطریش . وبآشکاری میگفت که اطریش یک دولت
قوی وبزرگ الکمان است والکمان باید درتحت اداره وامران دو دولت یعنی پروس واطریش باشد
. درهمین تاریخ بازاو دفع میکرد خیال البرالهار اکه میخواستند پروس درالکمان همان رفتار
پیش گیرد که پیمون درایطالیا . درینجاه ویک که قدم بدایره دیپلوماتیک گذاشت در
اثنای هشت سال وکالت پروس اورا درمجمع وکلای ژرمانیک درفرانکفورد داشت . مکاتبات
او درانمدت تمام ازنظر کیلوم میگذشت که بواسطه مطالعه آنها آگاهی ومهارت درامورات
الکمان بسبب باروپ پیدا کرد . واین جامی سازش باطریش درسابق این زمان یکی ازخصمای
اطریش شده بود که عقیده اش براین قرار یافته بود که سازش باطریش ممکن نیست .
دریادداشتهای بسیار ومفصل میسو بیسمارک توضیح نموده است که مقاومت باطریش
ودولتهای کوچک الکمان برای بزرگ کردن پروس لازم است . میخواست که پروس
اتخاذ پولتیکی نماید که بالکلیه ازاد ومستقل وملتزم بارای منافع خود وسنجیده ازاعتقادات باطلهٔ

نگهداری قانون باشد . وعقد اتحاد با هر دولتی که منافع او را میخورد ببندد . بیسمارک
از فرانکفورت بارها سفر کرده و بپاریس رفت . کاهی با ماموریتهای محرمانه و کاهی مخصوص از برای
مهمات خود . و تو انست که با دربار تویلری طرح خصوصیت انداخته و آشنائی نماید . و چنانکه
سابقا گفتیم کوشش داشت که میانهٔ فردریک گیلوم چهارم و ناپلیون سوم مناسبات دوستی فراهم
آورد . و بدرجهٔ رژانس رسیدن پرنس پروس در پنجاه و هشت و بعد از غزل با تنوفل
از وزارت . مسیو بیسمارک گمان کرد که او نیز چون طرفداران فئودال و چار منصوب
خواهد شد پس مهمای گوشه نشینی و عزلت بود که حکمی از رژان رسید که او را ماموریست
پطرسبورغ فرموده بود . اما این دلیل و علامت این نیست که خیالات مشروحه در باد داشت
های او در فرانکفورت رژان و سمت وزارت او خوش نیاید . و همچنان از محل اقامت
خود در روسیه . باز با بیسوشلیتز که رئیس سلسلهٔ مراتب او بود در باب امورات آلمان
مکاتبه داشتند . و در بعضی از مکاتب دولتی خاصه در دوازدهم ماه مه پنجاه و نه .
مکتوب باین نتیجه مطلب ختم شده بود که مکاتب بدپروس در بارهٔ وکلا متحالفین یک
مرضی است که علاج او با آهن و اتش میشود . در مکتوب دیکر بر خلاف آنهائیکه شبهات
می کنند و خدشه مینمایند و مانع میشوند آزادی اعمال پروس را بهانهٔ نگهداری خط
قانون . برخواسته بود . و رای میزد از برای اتحادی با فرانسه و روس .
و رد میکرد بودن وکیسل عاته را در معاهدات . و بیم نداشت از اظهار میل خود
بجهت حرکت و اتحاد با لمان . و با این رای که در عالم دیپلوماتیک مجهول نبود مسیو
بیسمارک که در تاریخ هزار و هشتصد و شصت و دو بوزارت مختار پاریس مامور شد
. در دربار ناپلیون سوم بدنمود نخرد و مظنون است که گیلوم . مخصوصا او را از برای
همین تحصیل دوستی امپراطور فرانسه که لازم بود نامزد فرموده بود .
پس وقتی که شاه او را برای ریاست وزرا احضار فرمود در ماه
شباط بر سلطنت در دو . مسیو بیسمارک حاضر شد با پیشینیان خود مانند شخصی که در پولیتیک





داخلی مصمم است برحفظ امتیازات سلطنتی در مقابل آراء پارلمنت . و در پولیتیک خارجه خود را
بسته است برانیکه تحصیل نماید از برای پروس اولین محلی را در آلمان و در این ملاحظه و قصد
عقب نمیرود از مقابل قطع علاقجات با اطریش و در همان وقتی که با خصماء آن دولت عهد
ائتلاق می بندد . این نقطه اهمیت دارد از برای یادداشت کردن از برای اشخاصی که
میخواهند قیاس صحیحی در باب سلطنت گیلوم در دست داشته باشند . و از شاه و وزیرش
چیزی بفهمند در وقایعی که فیما بعد بیان آمد . اول در باب مصارعه دیپلوماتیک و بالاخره
جنگ لشکری با اطریش از نتایج خیالات شاه بود که بیسمارک و مولتک در رودن را
انتخاب از برای اجرای این مقاصد کرد . اولین عایقی که در راه بود اطاق مبعوثین و با او
بود که نزاع و شورش در کرفت که چهار سال طول یافت . برمنع با اصرار یکه اطاق در تشکیل
نظام جدید داشت . مسیو بیسمارک مقابله میکرد با آراء اطاق اعلی که تمام مطیع ارادهٔ
شاه بودند . مدافعه که در باب دخل و خرج دولت نمودند با حکمی از طرف شاه جواب
داده شد با تخاذ دفتر دخل و خرجی که منضما بمعرض تداول آورده شده بود . انقطاعهائی
موقت مجالس مجادلات را با آخر رسانید . و انحلال مجالس متمردین بدو تکمین منتخبین
و بدون اظهار کلال از طرف وزرا که بالمره هم رای و مطیع ارادات پادشاهی بودند
امورات را صورت داد . چون اطاقها تکابت از وزرا نمودند گیلوم چنین
جواب داد که مسیو بیسمارک آنچه کرده بفرمان او بوده است . و دفع کرد جمیع
خواهشهای اطاقها را و بر آنها ملامت نمود تعدیات آنها را در باب امتیازات
سلطنت . روزنامها و تحریرات اتوقت شهادت میدهند که چه قدر شاه و وزیرش
در آن تاریخ مظهر عدم قبول عامه بودند . تمام مبعوثین شخصی میانه شاه و مجالس قطع شد
. شاه خطابی بمجالس نمی کرد مکر بپیغام با تحریرات . و بحضور راه نمیداد فرستادکان
مجالس را و پیغامات خود را با یکی از وزرا بمجلس مجددا امضا نمیکرد . و بالاخره
بجهت اینکه بر کوئی روزنامهای آزاد را بانتها برساند . از برای آنها تنبیهی و قانونی نهاد

چنانکه در هزار و هشتصد و نجاه و دو در فرانسه . در میان این مرافعات شاه و پارلمنت کمیلوم از دست نداد پولتیک خارجهٔ خود را . او طریش که دیپلوماتی پروس از او دوری و کناره جوئی نمیکرد . و با دربار روس کمال خصوصیت در میان داشت . دوستی قدیم که امپراطور الکساندر دوم بر حال خود اظهار مینمود بواسطهٔ حالت پروس در ایام شورش پولونی که در شصت و سه روی داد . استحکام گرفته بود . دربار برلین بر خلاف احساسات مملکت خود در آنوقت عقد معاهده با دولت روس بسته بود که لشکر پروس تا داخلهٔ مملکت روس از مفسدین تعاقب نمایند و همچنان از طرف روس نیز تا داخلهٔ مملکت پروس مانعی نباشد . اما با دربار انگیز دوستی کمال استحکام را داشت خاصه بعد از وصلتی که روی داد یعنی دختر ملکه را برای پسرش گرفت و دوستی چنان استحکام داشت که بعد از وفات پرنس البرت نیز خللی بر بنیانش نرسید و در میان اعضای پارلمنت نیز دوستان فراوان داشت شاه با مقاصد پولتیکیهٔ بیشتر که با خصوصیت دوستانه با امپراطور ناپلیون سوم مراوده دوستانه هم بسته بودند . و مبادلات امتعهٔ فرانسه با انگلیز که رسم تبریک بواسطه بستن عهد تجارتی بعمل آوردند فرانسه را با پروس قدری نزدیک کرد . از انجا که رسم گرفتن گمرک بهمان یک اصل در مملکتین بود که بسط میافت تا بهمان قانون زولورین منتهی میشد ( زولورین کومپانی است که در ممالک آلمان برای رسم گمرک در سال هزار و هشتصد و سی و چهار بنا شده ) که این رسم از مخترعات پروس است دربار وینه که فهمید اما در اشتباه خود را که گذاشت ایجاد زولورین در تحت حمایت پروس بشود . پس در آن تاریخ مشغول شد چنانکه عمل در اخلال این برزی که رقیب او تحصیل نمود . و بر خود منحصر کرد رسم دیگری از گمرک که پروتکسیونیست می گویند . و سعی کرد که بطرف خود جلب نماید ممالک جنوبی را و از آنها خواست که مقاومت نمایند در برابر عهد تجارت جدیدی که پروس از برای نفع خود با دولت فرانسه بسته . و کوشش نمود که زولورین بلکه تمام انپراطوری قبول نماید . این یکی از فواتح اعمال بیسمارک بود که بعد از صدارت از وی بروز کرد . اول غالب شد بر مخالفت اطرافهای مخصوص خود و شش که





منوتسطانه را می بینند در قبولی معاهدهٔ تجارتی با فرانسه . بعد چون معاهدات ممالک متحدهٔ متعلقهٔ بزولورین در شرف انقضای مدت بود . در بار برلین اعلام کرد که این معاهدات را تجدید نخواهد نمود مگر بعد از آنکه معاهدهٔ فرانسوی و پروس و اتمام این ممالک متحده قبول و امضا نمایند . این وضع خود داری با کمال صحت و بیطرفی البته در پاریس اثر خوبی می بخشید و روابط دوستی را در میانهٔ این دو دولت مستحکم میداشت . و شاه کمیلوم کوتاهی نکرد از اینکه در تابستان هزار و هشتصد و شصت و یک . کمی قبل از تاجگذاری خود . در کومپین باز دیدی از امپراطور فرانسه بعوض آنکه سال گذشته از او در بادکرده بود نماید . این ملاقات بکمال خوبی انجام یافت . خیالات تمام مردم متوجه بآنجا شده . تمام دیپلوماتها گوش فرا داشتند . و تحریرات فرانسوی طرح این مسئله را کرده بودند که آیا بعد از ازاین ملاقات نقشهٔ فرنگستان را بچه نوع باید کشید . مع هذا . چنانکه بعد معلوم گردید . امپراطور از گفتگوی مسائل مهمهٔ پولتیک احتراز نموده بود . و شاه از کومپین بازخصاد خوشنودی خاطر مراجعت فرمود . در یک نقطهٔ حتمی دیگر پولتیک پروس موافقت نمود با پولتیک امپراطور . در اثنای سال شصت و دو دربار برلین از احساسات مشروعهٔ خود سکوت نموده در سمانه دولت جدیدهٔ ایطالیا را تصدیق نمود که جهتهای قابل اطرافش بود و باین علت یکی از معاهدین پروس شده بود .

دربار وینه نیز بیکار نبود . اما موفق نشد که پروس را از تصرف مشروع خود خلع نماید یعنی از محل عالی که زولورین از برای او از صرفه جوئی و تجارت مهیا نموده بود . و بعلاوه این آخرین مقصود او نبود که در این محاولهٔ با رقیب قوی پنجهٔ خود تعاقب مینمود . حوادثی که در جنگ ایطالیا بروکلاژرمانیک رسید توضیح کردند که ایجاد اتفاق قصور کرد از آنکه دخیل داشت لوازم یکجهتی زیرا که در هنگام یک جنگی هر یک از اعضای او خود را مجبور و پابند متملکات غیر آلمان خود خواهد دید . و این حالت نمی شد که وقوع یابد مگر از برای پروس و اطرافش . پروس مالک بود در خارج ناحیهٔ مملکت از

ایالات متفقه پروس مشرقی و پوزان تقریباً بقدر ربع حوزهٔ حکومت را . و اطریش
از طرف خود حصهٔ از معاهدین نبرده بود مگر بقدر ربع متملکات خود که بیشتری از نوع
وایطالیا بود و ترکیب میکرد نواحیئ که آلمان نبودند . فلهذا در درجهٔ اعلی از برای اطریش
لازم بود که بیشتر از پروس محافظت ممالک خارج از آلمان خود را بقوت و باری متفقین و
معاهدین نماید و اندکی قبل از این سعی کرده بود که با داخل کردن تمام این نواحی در دایرهٔ اتحاد
بلکه بمقصود نایل شود . اما این مقصود بعلت ممانعت فرانسه و انگلیز بعمل نیامد . در هزار و هشتصد و
پنجاه و نه پروس موفق شد برانیکه جدا سازد معیت معاهدین را از منافع اطریش تا اطریش را
مجبور نماید که تمکین بر تکالیف و شرایط پروس کند . پس این بود دو مقصود متضاعفه که
استحکام و متانت داد بر موقع خود چون صدر نشین و کلا . و بر موقع خود نسبت باو در
یاری قوهٔ عسکریهٔ متحدین آلمان . و هم در آن وقت سلب نماید از سلطنت کیلوم و سایل
قبول عائله را که در بارو دینه مصمم بود که اخذ نماید زیرا که مستقر رای را که محلی زیاد مهم بود .
در آغاز ماه او هزار و هشتصد و شصت و سه دفعی که شاه کیلوم در آبهای غاستین
با میسو بیسمارک بود . امپراطور اطریش را ملاقات کرد که قبل از وقت اطلاع
داده بود که آمده و در باب امورات متفقین صحبت خواهد داشت . در اثنای صحبتی
که در سوم او صورت یافت امپراطور اصرار کرد در باب لزوم تشکیل عهد اتفاق .
و در این باب بشاه یاد داشتی داد که مضمونش چنین بود . معاهدات اتحادی
متزلزل شده بواسطه حوادث سالهای گذشته و موقع کونفدراسیون بحرانی شده .
حالتا امورات نمی شود اینطور بماند . باید اقدام کرد بیک تشکیل جدیدی با نگاه
داشتن اصول معاهدات . مثل قوهٔ اجرائیه . و یک دیرکتواری که امپراطور
اطریش رئیس و صدر نشین او خواهد بود چون همکار بوضع قانون متحدین یک مجلسی کم مرکب
از مامورین پارلمانهای مختلفه ممالک باشد . تا تکمیل نمایند مشاق جدیدرا . امپراطور
تکلیف جمع شدن خواهد کرد بر تمام سلاطین آلمان در انجمن مشورت در فرانکفور .





کیلوم در مقابل این تکلیف اعتراضات نخستی نمود . که بعد نوشت در مکتوبی
بخط خود خطاب بامپراطور . در آنجا مخفی داشت با خوشنودی که او طریش شناخته است
لزوم و ضرورت یک تشکیل عهد اتفاق را . اما او قبول ندارد تکلیف انجمن مشورت را مگر با
دو شرط که مشورتها ممنوع باشد بهیچ صورت بتمام گفتگو آورند صلاحیت اعتبار معاهدات
قدیمه را . و که انجمن مشورت سلاطین محل نخواهد داشت مگر بعد از انکه قصد تشکیل جدید صورت
یابد در مقدمه . و گفتگو شود و معین کردد با مجلس وکلاء ژرمانیک . در بارو دینه
قطعاً این اعتراضات کیلوم را قبل از وقت تفرس نموده بودند که پولیتیک جدید آنها بعد
از دخول بیسمارک بصدارت بالکلیه معلوم تمام عالم دیپلوماتیک شده بود . و همت
بزرگی از ممالک کوچک متفق شده بودند به تکلیف اطریش . و در بارو دینه خود را آن وقت
زیاد مقتدر گمان میکرد که میتواند بدولت پروس تکلیف نماید یک تشکیل را که با همت بزرگی
از حکومتهای زده و مقبول کردیده . پس از سی و یکم ژوئیه بر نام سلاطین آلمان مکتوب
دوستی فرستاد که در شانزدهم او در فرانکفور جمع شوند . و این مکتوب دعوت
بکیلوم بجهار هی اجودان مخصوص امپراطور در شب سوم او رسید . و کیلوم فورا
تلگرافی بفرانسوا ـ ژوزف فرستاد که نخواهم آمد . امپراطور در قصد خودش اصرار داشت
قصد بکه سایر سلاطین شتاب می کردند که طرف دار باشند . و دوباره دعوت خود را تکرار
نمود در هفتم او با اینکه تکلیف کرد که اگر خود شاه کیلوم بشخصه نمیتواند باید یکی از
سلاطین را از جانب خود وکیل فرمایند که در مجلس حضور داشته باشند . شاه که در بادبود
جواب مسکتی داد که نخواهد آمد و وکیل هم تعیین نخواهد کرد . پس کونکره (انجمن مشورت)
جمع شده و مصمم شدند که شاه را دعوت نمایند با مکتوبی متفق اللفظ از جانب همه که تشریف بیاورند
و محل خود را داشته باشند . و شاه ژان دسکس که حامل این مکتوب بود او نیز در دیل مقصود
خانه کردید . و کیلوم با مکتوبی با امپراطور جواب داد که نمیخواهد گفتگو نماید در باب
رائی که او تا الان ملاحظه نشده باو زرار قانونی . و این ملاحظه وضع و نصب می شود

اگر تشکیل جدید مقصود دمیدهد بپروس محلی را که حق اوست و اگر خوشنود میسازد مصلحت عامه
ملت آلمان را یک اعلان نامه بمبین حال از منسوبه بیسمارک تفسیر و توضیح کرد جواب شاه را
. اعلان کرد که پروس نمیخواهد که دست بازی بدهد بمقاصد یکه بآلمان می اندازد المان را
در جنگهائیکه بر نفع دیگران باشد . انجمن مشورت سلاطین پس از ده روز مشورت مقاصد
اطریش را قبول و تصدیق کرد . پس تحریراً و باتفاق بگیلوم آگاهی داده و مستدعی
شدند که اشکال وارد نیاورده و راضی شود که این قرارداد مجری گردد . دربارلین
چنانکه معلوم بود در صریحی جواب دادند و جواب را منتشر ساختند که حاصلی از انتشار او
بردارند نظر بموقع و حالت داخلی .

بهم خوردگی میانهٔ شاه و هیئت وزرا خود از طرفی . و با اطاق منبوعین
از طرفی قطعی شده بود از وقتی که افتتاح مجلس در ماه ژوین واقع شد . چون نتوانست رفع
اشکالات نماید حکومت لابد گردید بفسخ اطاق منبوعین و مبادرت نمود بانتخاب جدید .
و باین قصد در دوم ستامبر فرمان رفت . یعنی فردای ختم کونگره در فرانکفور . در
میانهٔ این دو واقعه یکنوع پیوستگی و ربطی بر حسب عمل بود . اطریش و معاهدینش
در پی کم کردن موقع و مکانت پروس آیا نبودند ؟ و پروس نیز از برای مدافعه و صیانت
منزلت خویش آیا محتاج نبود که در تهیهٔ لشکری سزاوار باشد .؟ و حصهٔ بزرگ اطاق
منبوعین آیا ممانعت نمی کردند بر هر سهمی که شاه برای حفظ شان و مکانت خود فراهم میآورد
؟ . چنین بودند آرائی که با کنایه و تصریح هیئت وزرا بیسمارک در راپورتها بخود شاه
بجهت قبح اطاق منبوعین عرضه میداشتند و میگفتند . که لازم است که ملت را دعوت
کرد که میانهٔ شاه و این جماعت متمردین و مفسدین بسخن کوید . ملت باید برای خود را بواسطهٔ
تحریرات مخفی بدهد در قبرهٔ ایالت امان و قبرهٔ ایالت با امتناع با اینکه شاه مجبور شد بجواب دادن
بلایحهٔ کونگرهٔ فرانکفور . در موقع افتتاح مجلس منتخبات در پانزدهم ستامبر :
حکومت منتشر ساخت راپورتی که شاه خطاب بخود کرده بود در باب عمل کونگره . تقاضا





واسترداد میکرد از برای پروس رتبه و لیاقتی که قبل از نهضت هشتصد و چهل و هشت در تصدم
رای و تکلیف داشت در تشکیل اتحاد و اتفاق که آنوقت اطریش اباء و امتناع از او داشت
و امروز اطریش میخواهد مقرر سازد همان اتحاد را تنها بر نفع خود و ضرر پروس که در خیال
آن است که مجبورش سازد بدعوت کونگره با وجود اینکه میدانست که گیلوم قبول نخواهد کرد
و حاضر مجالس نخواهد شد . و از راپورت نتیجه چنین بیرون میآمد که اطریش قصد موافقت
با پروس ندارد . و میلش بر این است که اتحادی جداگانه برای خود تشکیل نماید
. اما لایحه که در فرانکفور قبول کردند راپورت بر فصول و اغراض میکرد . فصولی که
بسیاری از ممالک آلمان درباره او لامحاله بمقام جدال میآمدند بر خلاف رضای
پروس که نخواهد گذاشت خللی بر آزادی اعمالش روی دهد و در این میانه فایده بر دیگران
عاید گردد . پروس برابر و مثل اطریش نیست و بجهت کثرت رعایای او در آلمان بر دیگران
تفوق و برتری دارد . پس لاجرم بر او واگذار نخواهد کرد امتیاز ریاست و صدر نشینی
منقبض را . باتمام این ادله راپورت مقرر میکرد که پروس قبول نخواهد کرد مگر یک
تشکیلی را که نفع عام داشته باشد و تکمیل شود با وکیل مستقیم ملت المان . و راپورت در پایان
کلام را چنین ختم کرده بود که اطاقهای جدید پروس از این فقرات متحیر و مدهوش مانده و بر حب
وطن پرستی مطابق آرا حکومت جواب خواهند داد . وقتی که دو دولت باین قسم
علی رؤوس الاشهاد نارضائی خود را منتشر ساختند و بمعرض چنین مباحثهٔ تلخ و تند داخل
شدند پس قطع مناسبات دوستانه از هم دیگر نمودن و قدم بمیدان مبارزت نهادن
چندان دور نبود . و شاید همان اوقات اعلان حرب بهم دیگر مینمودند اگر نه یک
واقعهٔ خارجی حادث نشده و آنها را بالطبع باهم متفق نمی کرد .

نتیجهٔ انتخابات در پروس بر وفق آنچه مامول و امید حکومت بود نشد
زیرا که گمان میکردند که اهل پروس از پولتیک اطریش رنجیده خاطر شده است .
پولتیک عکس عمل در داخلهٔ انتخاب کننده کار را مشغول ساخته . و بیاری لیبرالها برآمده

بود . مسیو بیسمارک معین والقاکننده این پولتیک . مخصوصاً بهدف بازخواست
ومخاصمه گردیده بود باوجود اینکه شاه عیناً از وی بیحد تمجید وتحسین مینمود . مجلس جشنی
در کولون از برای ساختن کلیسای بزرگ از طرف مجلس خاص ترتیب یافته بود وشاه را
نیز بر این مجلس دعوت کرده بودند ووعده نیز داده بود . امّا پس از اینکه استماع
فرمود که مسیو بیسمارک را وعده نخورده اند شاه نیز تشریف نبرد . منازعه که میانهٔ او طرش
و پروس مهیا میشد . بالکلیه از رفتار دربار فرانسه دور وعاری نبود پنجم نوامبر
امپراطور ناپلیون تمام سلاطین فرنکستان را دعوت کرد بیک کونگره . بجهت اینکه
معاهدات سال هزار وهشتصد وپانزده را تطبیق نمایند بحالت واحتیاجات حال
خارطهٔ فرنکستان وجرح وتعدیل کنند امتناع دولت انگریز مانع از اجرای این قصد
شد وپروس بانهایت خیرخواهی ویک اندیشی تلقی نمود . بدعوت امپراطور جوابی کیلوم با خط
خود نوشت که حسب الاصول قبول دارد مشروط براینکه معاهدات هزار وهشتصد وپانزده
در تشکیل اساس حقوق اوربائی مستمر وبرقرار باشد که پروس هرگز از او اجتناب نکرده
ودوست برنداشته . وچند سطری هم در شکر از مهمان نوازی اعلیحضرت امپراطوری
که در هزار وهشتصد وشصت ویک در کولمبین از ایشان بعمل آوردند نمود . این ملامت
وشیرین زبانی در حق امپراطور فرانسه با آن جواب تلخ وتندی که چندروز قبل درباره
امپراطور اطریش نوشته بودند کمال مباینت را داشت . اطافهای پروس در نهم
نوامبر افتتاح یافت شاه در نطقی که فرمودند اظهار داشتند میل خود را براینکه میانهٔ
دستگاه وزارت او ودولت بزرگ اهل پارلمنت تقارب مرتفع شده وسازش حاصل آید
. بدون مباحثه در اصول حقوق اطافها متعلق بر تعیین دخل وخرج دولتی شاه
اطلاع داد که بجهت احتراز از آشوب وولوله که موجب جدائی ونفاق میانهٔ حکومت
وپارلمنت است . قانونی اخذ میشود که در صورت انجام نیافتن مباحثات ومقاولات
شاه راحق آن خواهد بود که تعیین دخل وخرج دولتی را بموجب فرمان وبرحسب ارقامی که





بنابرپیش بینی بدقت مهیا وتقریر ساخته اند . شاه اصرار کرد در ترتیباتی که از برای تشکیل نظام
وقشون در نظر داشت . ومنتظر شد که اطاقها بیان رای نمایند از برای این فقره واعتبار را نکه
لازم تدارک است وگفت که از برای اطمینان خارج سلطنت است . بعد مسئلهٔ اتفاقات
طرح مقال کرده وبصراحه بمقام ملامت کشید کونکرهٔ فرانکفورت را وهمچنان فقره تشکیلات
جدید اطریش را وگفت هیچ تشکیلی را قبول نخواهد داشت الا تشکیلی که بدهد از برای
پروس آنچه را که حق دارد وحمایت او را خواهد کرد . وشاه چون کلام را ختم فرمود
چنین گفت که زمان حال مشوش است وشاید که نزدیک بهشیم زمانی که مشوش تر باشد
پس باید تسویه کرد منازعات داخلی . بقسمی که با استقلال پادشاهی خللی نرسد مشروط آنکه
اجرای حقوق پارلمنتی نیز باری نمایند شاه را در نگهداری حقوق سلطنتی . این کلام که نغمهٔ
برخلاف معمول کرده لیبرال واهل پارلمنت بود از جنبی نبود که امید داشته باشد بر
اتمام قریب منازعات . وبرخلاف لازم بود که منبسط شود تا پولتیک خارجه .
شاه باوجود اینکه حدس آشوب آینده را زد اما متخفا گمان نداشت که باید در جهه نزدیک باشد

## فصل ششم از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۵

پولتیکی که کیلوم بعد از وصول بدرجهٔ ولایت سلطنت وبعد به سلطنت
پیش نهاد خود کرده بود بر همه واضح وروشن کرد که مقصود چه چیز است . ووضوح
یافت که این همه کوشش از برای این است که تحصیل شود از برای پروس در آلمان
محلی که در اثنای قرون سالفه از برای خانوادهٔ اطریش بود . وهمچنان وسعتی وفزونی
در دایرهٔ مملکت بوجه مرغوبی که بهتر از آن باشد که هست یعنی دو حصه که از هم جدا شده
وفاصله یافته بواسطهٔ قرار داد سال هزار وهشتصد وپانزده . شاه در پروگرام زمان
رژانس خود در تاریخ پنجاه وهشت لفظی فرموده بودند که مشعر بود بر پولتیک ایشان
نسبت به آلمان . وقبل از وقت عاقبت اندیشی کرده در فکر ومدارک آن بود که اگر

مقصود بعمل نیاید و محتاج باستعمال اسلحه باشد قشونی کافی ترتیب دهد . ومقدمات اجرای
او را نیز فراهم آورده بود . وامیدداشت که باتمام رساند باستعانت حصهٔ بزرگی
از لیبرالهای اطاقها . وبجهت اینکه از این باری واستعانت مطمئن باشد اطاق مأمور فل را
تبدیل بدستگاه وزارتی کرد که اعضای او بکثرة از کرده لیبرال بود . وقبول کرد
مبالغی از مطالب آنها را با کمال التفات ومهربانی . وزیاد متعجب شد وقتی که دید که
نیت ومراد او از برای بزرگی پروس که در نظر دارد مفهوم کرده لیبرال نمیشود .
واین عنایت والتفات او در حق این طایفه لیبرال نتوانست دفع نماید حمالغی که از بقیهٔ
دربارهٔ تشکیل وتزیید قشون دارند وچون دید که فریب این طایفه را خورده است پس بیسمارک
بیسمارک را بصدارت طلبید ورشتهٔ کارها را بکف کفایت او نهاد . ومیدانست
که بیسمارک توانائی از اداره دارد که مقابله نماید بر مخالفت پارلمنت در پروس ومخالفت
اطریش در امورات آلمان وقوه دارد که از برای شاه تحصیل نماید اسباب وآلاتی که
بواسطه آنها در هم شکند تمام عوانی را . ومدتی بود که شاه از تدابیر عقلانی که دید
شمرهٔ نگردید دست برداشته وبخیال این بود که شمشیر دورویه کار یک رویه کند
اما هنوز درست نمیدید که از کدام نقطه شروع نماید وبچه بهانه ودست آویزی قدم
بمیدان گذارد . که غفلةً اتفاقات بیاری او آمد ووقایع بیاری او برخواست
. در پانزدهم نوامبر شصت وسه پادشاه دانمارک فردریک هفتم غفلةً فوت
گردید . بموجب معاهدهٔ هزار وهشتصد ونجاه ودو که در لندن انعقاد یافته بود
. پس از او پرنس کریستیان از خانوادهٔ سلسنوبغ - هولشتین غلوکنبورغ بنام
کریستیان نهم بر سریر سلطنت نشست . این تغییر در سلطنت فقرهٔ دوک نشین الب را
مجدداً زنده کرد که ردولوسیون ماه فوریه چهل وهشت این دوک نشین را
مهیج شده وسبب نزاع میانهٔ آلمان ودانمارک گردید . هم چشمی وخصومت میانهٔ
اهالی آلمان سلسنوبغ - هولشتین وحکومت دانمارک بشدت بالا گرفت





دربار مسئلهٔ وراثت . دوک اوگوستا بنورغ اعتماد بوثیقهای قدیم کرده
مدعی وراثت تخت دوک نشین بعلت انقراض خانوادهٔ سلطنت دانمارک شد . واین
جدا شدن دوک نشین از دانمارک بنابر اصول ملتی والقاب پرنسی یک فامیلی بود .
دول فرنگستان بجهت مآل اندیشی وخذر از اغتشاش در معاهدهٔ لندن با بحفظ سلطنت
دانمارک ابطال ونسخ دعوی فامیل اوگوستا بنورغ نموده بودند . امّا این فامیل پروشت
نمود . وگونفدراسیون ژرمانیک نیز بپایداری وثبوت ودوام إبا واستماع از
تصدیق معاهدهٔ لندن نموده بود .

حکومت دانمارک در این تاریخ در دست جمعی زیاد آشین طبع وسخت در
پولیتیک خود در مقابل دوک نشینهای آلمان بود بعلاوه باطمینان قرارداد دول
فرنگستان که منجر است عدم نقصان سلطنت دانمارک را مطمئن بوده واعتنائی بر مزاج
جوئی نداشتند چنانکه رسم اهل پولیتیک رادیکان است . واین جماعت که اغلب
از وکلاء کوپنهاک بودند یقین داشتند که برای نگهداری سلطنت بی نقص وعیب بهتر
از اتفاق آراء ومربوط شدن باهم نیست . تمام غرض مدعا در دست اهالی آلمان
دوک نشینها . وتمام اظهارات دول عظیمهٔ آلمان ووکلاء ژرمانیک بی اثر وبی خیال
عقیدهٔ عمومی اهل آلمان بر نسل وسلسلهٔ خانوادهٔ شمال الب بود . ورای طایفه
لیبرال اطاقهای مختلف آلمان سخت مزاحمت میرساند بحکومتهای طرفین . که آنها
نیز مصمم گردند حصهٔ بزرگی را از وکلاء ژرمانیک که حالتی وصورتی از برای خود اخذ نمایند
که نه اطریش ونه پروس علی الخصوص جسارت مزاحمت نداشته باشند . مسئلهٔ
دوک نشینها طرح شده بود در پروگرام جماعت لیبرالهای پروس که سلطنت سابق را
معقود داشتند که قدر اساخت قانون وحقوق مملکت خود را در عهدنامهٔ لندن واز شاه
گیلوم اصلاح این خطا را متوقع بود . در آخر سلطنت فردریک هفتم . دانمارک
با وکلاء فرانکفور منازعه داشت . ومجلس این وکلاء حکم صریح نموده بودند بر

ابطال قانون دانمارک در دوک نشینها والا جنگهای قتال باشند . ومقدمات
این جنگ نیز حاضر شده بود که غفلة فردریک فوت شد . وازآن لحظه مواقع امور وضع
تازه گرفت . دوک سالخورد اوگوستابنورغ ملاحظه کرد که چه فایده ازاین میان
تواند برد بواسطهٔ یک مقاولهنامهٔ نقدی که چند سال قبل راضی شده بود بیک اعلان نامه نشکرد
که بواسطهٔ او تمام حقوق وراثت خود را بر پسرش پرنس فردریک واگذار نمود . واین نیز
برای دوک نشینها اعلان نامه نشر کرد واسترداد حکومت نمود وخبر داد که دادخواهی خود را
بوکلای ژرمانیک برده وحقوق خود را بر آنها مدلل خواهد نمود . آلمان بالتمام در جوش بود
طلب آزادی واستقلال سیلیش ونغ - هولستن سبب ملتی این آشوب شده
بود . وپرنس فردریک اوگوستابنورغ را وارث بالاستقلال این دوک نشین
اعلان واختیار کردند . مجالس عامه ومطبعها واطاقهای تمام مملکتهای آلمان
بهمین سخن رامی گفتند واز حکومتها خواهش میکردند که حقوق پرنس مشار الیه را پاس داری
وحمایت نمایند اطاق مبعوثین پروس نیز ترجیح دادند این رای را که دوک اوگوستابنورغ
باید جلوس بر تخت نماید با وجود معاهدهٔ لندن که نه ملاحظه کونفدراسیون ژرمانیک را
کرد که آن معاهده را تصدیق نمود ونه دوک نشینها را که با آنها هیچ مشورت نکرد . موقع
از برای کبینوم زیاد صعب ودشوار شده بود . امضا کنندهٔ معاهدهٔ لندن بود که
نمیتوانست انکار نماید درصورت تصدیق وحمایت در تمام آلمان قبول عامه ازدوی
سلب نشید . اما وزیر اعظمش از جانبی نقطه شروع یک پولتیک عملی در مسئلهٔ مزبور
پیدا کرد که عمل عمده اش از برای پروس مقدر بود . تفصیل الخ طول مملکت پروس
از طرف شمال که دو دریا منتهی بدوک نشینها میشود بنظر مشار الیه نتیجهٔ آخرین این منازعهٔ دیپلو
ماتی وعسکری از برای پروس می آمد اگرچه از حالا نمیدانست که این واقعه
چه صورتها خواهد گرفت لیکن این فقره را محقق داشت که پروس از منازعهٔ مزبور بیرون
نخواهد آمد مگر با شرافت وافتخار بسیار ونفع فراوان





هنوز وقت آن نیامده بود که بخاطرش اظهار خصومت نماید . وخود
به تنهائی کاری را دست بگیرند وتهوش سازند او را با یک پولتیکی که بالمره بر نفع پروس است
. وهمچنین لازم بود مدارا کردن ومراعات نمودن با سایر دولتهای بزرگ اعم از انکه برای
پروس زیاد یا کم مفید باشند در مسئلهٔ دانمارک وچون این دول خی خود نمائی داشتند در
وراظهار رای در مسئله که بدست دول فرنکستان معاهدهٔ باشد . پس ممکن بود برای
اطرشیس که خود را بر آنها لاحق سازد وبا پروس بمقام منازعه آید . واز همتی هم غالب مداخله
کنندگان در پولتیک پروس باهم اختلاف داشتند در دعاوی دول کوچک آلمان
وحکومتها واطاقها که میخواستند نگهداری نمایند فقرهٔ دوک نشینها را مثل یک عمل متعلق باتحاد
که بر آنها لازم بود که با اطرشیس وپروس برابر ذکر آرا نمایند . دربار برلین میخواست
از برای وطن بزرگ ( مقصود آلمان است ) خدمتی نماید ومیل ملت آلمان را
بدست آید لیکن همه جا ودر هر حال از حصول فایده از برای پروس خارج نگردد چنین بود
مطمح نظر کیلوم وبیسمارک که در رصد کاه پولتیک نشسته تا آخر مراقب تمام جزئی وکلی
امورات بودند . مخالفت میانهٔ اطرشیس وپروس عجالة بکنار گذاشته شد باین ملاحظات
. ومسئله کونگره فرانکفورد وکفتکوی تشکیل اتحاد ماندند از برای وقت دیگر . دربارونه
که خود را دولت بزرگ آلمان میدانست نمی خواست که بالمره تابع آرا ملت باشد
. وهمچنین نمی خواست که تنها برقیب خود بگذارد شرافت مدافعه دربارهٔ مطلبی که ملت
اجماع در پیروی او دارند ومیخواست بالاخره پیش گیری نماید بر عملی که کونفدراسیون
باشکاری مخالفت ننماید باقرارداد یکه دول فرنکستان گذاشته اند پس رضا داد برانکه
با پروس متفق شده ویاری مجلس وکلای ملت عمل نماید . تا نابود سازد این دول
صغیره آلمان را که کم یا زیاد تمکین دارند میل عامه را . واهتمامات پروس بالاخصاص
براین بود که مسئلهٔ دوک نشینها را از تخت حکومت مجلس ملتی بیرون نماید . درمارهٔ اطرشیس
دیگر تامل نکرد وبا او همراهی در این مقصود نمود . این اولین قدم بود بطرف ابطال قوهٔ

فِدرال واعمال دولتهای کوچک درضمن مجالس وکلای ملت . وهمچنین اولین
نتیجه بود که پروس حاصل کرد درسراطریش که اورا اینطور جدا ومنفرد ساخت از
متفقین خود ازکونکرهٔ فرانکفور . پس این دو دولت بقدم ثابت دربرابر مجلس
وکلاء ملت ایستادند وبیاد آوردند که اینها نیز از جملهٔ امضاکنندگان معاهدهٔ لندن
هستند که پابند پیمان ومیثاق مثل کریستیان نهم میباشند . میسو بیسمارک نیز درهمین
معنی نطق کرد درحضور مجالس پروس وبعلاوه گفت که راست است که تشکیل حدود
دانمارک متعلق بفقرهٔ دوک نشینها مقتضی نقض وعدول ازمعاهدهٔ لندن است که شاه
دانمارک نمی خواهد دردوک نشینها اعلان نماید . پروس که دولت امضاکننده
ویکی ازدول فرنکستان است حفظ میکند حقوق ومنافع آلمان را . وممکن دارد
برمجلس وکلای ملتی ژرمانیک که کوشش نمایند ما بقیهٔ پروس را ازیک معاهدهٔ اوروپائی
خلاص سازند . چنان معاهدهٔ که گونفدراسیون اورا تصدیق نکرده . ایطریش
که خودرا درهمین حال ومقع دید باپروس متفق گردید که بیاری هم کار نمایند .
اگردراین لحاظ وروی کار . کارگذاران کوپنهاک (پای
تخت دانمارک) خوب آگاه شده بودند میتوانستند خلاص سازند آنچه را
که درشرف هلاکت بود . کافی بود که درقانون اساسی داده وبراین دو دوک نشین
ازادی درافعال داخله داده ودرعمل قشون وامورات خارجه شرکت مینمودند .
درانصورت پروس واطریش مجدداً تصدیق صحت معاهدهٔ لندن راکرده ومجبور
میشدند که باقی بمانند درائتلاف اورپائی . طایفهٔ راد یکال درودانمارک هیچ چیز کوش
نمیدادند مگر عناد جنس خودشان را ومنافقی که باآریستوکراتی یعنی بنجاه اشراف
دوک نشینها داشتند وحرف ورای اشخاصی راکه دوست صمیمی خود درخارجه میدانستند
می شنیدند که می گفتند که انگلیز وفرانسه وروس ازمعاهدین دانمارک خواهند
بود درحرب باآلمان . بخت این مملکت بیچاره برگشته بود درهفتم دسامبر بنابر تکلیف





این دو دولت یعنی پروس واطریش مجلس وکلای ملت ژرمانیک اجازه دادند
براطریش وپروس دهاور وساکس ملشکرکشی درهولستین . بعد ازتکلیفی که
بدولت دانمارک کردند که این دوک نشین راتخلیه نماید . وچون نکرد در بیست و
سوم دسامبر قشون متفقه داخل آنجا شدند . واین اخرین بار بود که مجلس وکلاء
ملت بادولتین اطریش وپروس بطریق خوبی ظاهر شده وانجام یافت . وازاین
تاریخ بعد اختلاف میانهٔ آنها افتاد وتا آخر خبث بود . چون هولستین را چیطور
تصرف آوردند اطریش وپروس بمجلس وکلاء ملی تکلیف کردند که اجازه دهد تا دوک
نشین سلیس ویغ را بعنوان گروکان ضبط وتصرف نمایند تا هنگام نسخ وابطال
قانون دانمارک . امابا قی خواهد بود درموضع معاهدهٔ لندن . قسمت بزرگی
درمجلس قبول این تکلیف نکرده ورای ندادند . آنگاه دربار دولتین بالصراحه گفتند
که ما خود عنان امورات رابدست گرفته وخود صیانت حقوق آلمان مینمائیم
وفوراً بانجا سوق عسکر خواهیم نمود . فی الواقع این دو دولت بعد ازانکه قوتهای
خودرا ازکوپنهاک طلبیدند دراول فوریه ازرودخانهٔ ایدر عبور بقشون خود دادند
وازهولستین بیرون آورده گذشتند که افواج متفقه ازسرراه آنها بکنار رفتند
. وچنان قرارشده بود که این افواج بمشکریان درسلیس ویغ بپیوندند وبنقد هولستین را
نگهداری نمایند . اعمال عسکریه بسختی دفع شده وبدو پیاده نظام پروس استعمال
تفنگ سوزنی جدید الاختراع نمود . اسلحه که فیما بعد درو رزی دربرابر متفق خود
خواهد بکاربرد . فزونی عدد وبرتری اسلحه غالب بود وبهمین علت شجاعت قشون
دانمارک معلوم میشود که ازمحلی بمحلی دفع میشدند وباز ایستادگی داشتند . واز
دانوربک بسرحد ژوتلاند واز آنجا تا دوی پل رانده شده ودرآنجا درسنگر هم
آوریل خبث سختی کرده وبالاخره لشکر دانمارک منهزم گردید . وپروس تمواره
لشکر را پیش میراند تا درسی ام اوریل مالک ژوتلاند بتمامه گردید الا چند ناحیه

درطرف شمال . دراین اثنا بنا بر خواهش انگریز مجلس کونفرانسی درلندن فراهم آوردند که وکلا پروس واطریش ودانمارک درانجا گرد آمدند که گفتگو نمایند وتا انقضای مجلس لشکر محارب دست ازجنگ برداشته ومتارکه نمودند .

باندازه که لشکر دولتین فتح میکرد . همه جا این مسئله درمیان بود که بفهمند که مآل این حرب چه خواهد شد دو طایفه شده بودند . طایفه معتقد بودند که سبب این محاربه حفظ حقوق کونفدراسیون وتعهداری معاهدهٔ لندن است . کوششی درکمال اشکال بود زیرا که کونفدراسیون میخواست که دوک نشینها بالمره آزاد باشند دربرابر دانمارک . امامعاهدهٔ لندن حکم میکرد که سلطنت دانمارک باید بی نقصان ودست نخورده وتمام باشد . وطایفه هم می پرسیدند که درصورت مقهور شدن آنها حکمران سلیس وشلیسوهولستین که خواهد بود ؟ دراین فقره اخیره دربرلین منازعه ومناقشه وبزنگرد که ظهور یافت میانهٔ اطاق پروس وحکومت . این مجلس چنانکه سابقا گفتیم اظهار میل به پرنس اگوستا نبورغ میکرد . مثل اکثر مجالس آلمان ومثل قسمت بزرگ مجلس وکلاء ملتی ژرمانیک معاهدهٔ لندن بیجاه ودور التصدیق میداشتند . ودراثنای دوسال مخالفه دربارهٔ تشکیلات جدید نظامی ومسائل دخل وخرج دولت درمیان بود . ودراین مسئله دوک نشینها نیز نقطهٔ جدیدی ازبرای اعتراض بحکومت یافتند . مسیو بیسمارک در صدد مبارزه با دانمارک خارج ازاجازهٔ مجلس وکلاء ملت ژرمانیک . ودرخیالی مخصوصا متعلق به پروس خواهش اعتباری ازبرای استقراض از اطاق مبعوثین نمود . این مجلس در دوم دسامبر بدون انکه اعتنائی کند بر خواهش وزارت عظمی طرح این مقال کرد که بر تمام دول آلمان لازم است که بنشینند وحمایت نمایند حقوق پرنس اگوستا نبورغ را . پانزده روز بعد چنین رای دادند که عریضه بشاه بفرستند ورد پولیتیک مسیو بیسمارک کرده وخواهش ابطال معاهدهٔ لندن وشناختن پرنس اوگوستا نبورغ بحکمرانی دوک نشینها نمایند . هرقدر مسیو بیسمارک گفت که مطمئن باشید





که بدانمارک ابدا نه یک وجب زمین خواهند داد ونه یک کلمه حقوق ازبرایش تصدیق خواهند نمود . وحکومت چون دید ایستادگی دانمارک طول کشید اعتبار مجددی هم طلب خواهد کرد ازبرای مصارف جنگ . باوجود این قول بیسمارک عریضه را نوشته بحضور شاه فرستادند . شاه جوابی بسیار تند وسخت داد وشاهانه فرمایش کرد که دخلی بمجلس ندارد که بشاه درپولیتیک خارجه رای نشان بدهند . ونظم وترتیب بگذارند درامورهای که تنها بخود ایشان ربط دارد . شاه با میشاقی اورپائی بسته ومقید است . امابهر وسیله که باشد حقوق المان را حفظ وصیانت خواهد کرد . اگرچه محتاج بمدافعه بقوهٔ عسکریه هم باشد . انتخاب این وسائل وتعیین آن اوقات تمام بلامشارکت غیر مخصوص بخود شاه است . مسئلهٔ وراثت بیاری دولت پروس بمجلس گفتگو درمجلس وکلای ملت ژرمانیک گذاشته خواهد شد که ازروی قیاس وبلاغور رسی حکم نمیکند وبدقت دارسی خواهد کرد . تابآن موقع برسیم بجهة اجرای بعضی مقدمات عجالة حکومت محتاج ببعضی اعتبارات وتنخواه است که مجلس باید منوط ببعضی شرایط نماید که منافی حقوق وشئون سلطنتی است عجب انکه مجلس حکومت راشتاب میداد که زود تر دست بکار برند . واکنون که حکومت اقدام بکار نمود وبمیل مجلس تکمین کرد . وسایل اجرای عمل را ازاو منع مینماید . چنین بود جوابی که شاه پیغام داد وصدر اعظم تلفظ نمود در مجلس . ومجلس ودول کوچک آلمان ومجلس وکلاء ملت ژرمانیک همه را یکسان ملفوف بیک پروتست واعتراض نمود . وگفت که پروس خود را محکوم اینها نخواهد کرد . وحکومت خود میداند که چه وقت درمعاهدهٔ لندن سخن گوید واز مجلس حکم نمی پذیرد . واگر تنخواه از مجالس قانونی بدست نیامد حکومت مجبور است که ازهرجائیکه ممکن است تحصیل نماید . کلمات سخت وبخشان تلخ میانهٔ وزراء ومبعوثین رد وبدل شد که صریحا عدم اطمینان خود را بمقاصد حکومت بیان نمودند وگفتند که میخواهد دوک نشینها را ازبرای شاه دانمارک نگهداری نماید . ونابود سازد اعمال

کونفدراسیون راه نزاع داخلی میان دول متفقهٔ آلمان برانگیزد بسی بهتر است از برای پروس که هیچ کار نکند تا آنکه خیانت بالمان نماید . وبهتر بود از برای بیسمارک که بگوید که بگوید که من حکم کسی را نمی‌شنوم و وزیر شاهم نوکر پارلمنت و از برای مجلس آلمان بود که بکار دیگر بپردازند . بعد از آنکه بدو اقبول نکردند دادن تنخواه را از برای تشکیل افواج باز با کثریت دولت و هفتاد و پنج رای در مقابل پنجاه و یک رای قبول تنخواه را از برای روانه کردن قشون در دوک نشینها دادند و اختیار کردند این عزم را که بهر وسیله که باشد مقاومت و مقابلت نمایند با پولتیک حکومت . چند روز بعد بوسطهٔ رای دیگر ابطال نمودند رای تشخصوبهٔ دیوان اعلی و مجلس عظمای قوم را که قبول کرده بودند مرخیار حرا که دولت میکند بدون رضا و خوشنودی مجلس مبعوثین .

حکومت شتاب کرد در بستن مجلس . در یک کلام آخرین رئیس مجلس خبر داد متروکیت پروگرام آزادی را که پرنس رژان در هزار و هشتصد و پنجاه و هشت منتشر ساخته بود . و بصدای بلند تحسین کردند قانونی را که حافظ حقوق ملت است بیسمارک نیز مجلس را بنام شاه ختم نموده و بسی ملامت کرد تعدیات مجلس را و آنها را مخالف سلطنت و مخالف وطن پرستی نامید و گفت که بدانید که حکومت در پولتیک خودش مستقر خواهد بود چنانکه معلوم گردید . مجالس پروسی بالکلیه با دعوی پرنس اوگوستا بورغ بجهت ویک رای بودند . پس بعد از ختم مجالس مجمعهای عمومی تشکیل یافت در تمام آلمان در تحت حمایت لیبرالها رای دادند بر خلاف معاهدهٔ لندن بر حقانیت پرنس فردریک در حالتی که معارضه و انکار کردند بر اطریش و پروس اینکه خود را دول متقدرهٔ آلمان میدانند . و در دینه و خاصه در برلین هیچ باک نداشتند از اظهار این فقره . از ابتدا وکیل و خواهشگر پرنس اوگوستا بورغ خوب شروع کرده بود . فامیل او در برلین بدنبودند . در تاریخ هزار و هشتصد و چهل و هشت فردریک گیلوم چهارم شاه پروس بکرمی تمام از دعوی او حمایت داشت لیکن چون این خلاف میل امپراطور روس





و سایر سلاطین قوی فرنکستان و سلاطین دیگر آلمان دوست دانمارک بود . فلهذا دست انداخت اما بعد از وفات پادشاه دانمارک میل مردم در بارهٔ پرنس فردریک بحرکت آمد . وگیلوم شاه پروس متردد مانده بود در میان خواهشگران بسیار پرنس مشار الیه و مقاصد مهمه که بیسمارک در نظر داشت برخلاف او . این هنگام دعوی پرنس مزبور در معرض خطر بود . لیکن شکر بر دوک پیراو گوستانبورغ و طرفداران او که بسلسلهٔ دوک نشینها میان آمد و این دعوی در چهل و هشت دعوی ملتی آلمان شده بود که تا کنون نیز بهمان حالت باقی است . حقوقی که طلب استرداد از دوک نشینها می کردند حقوق خانوادهٔ اوگوستانبورغ بود . و بنام دوک فردریک بود که مجدداً دوک نشینها بحرکت و جنبش آمدند و اگر او نبود ابداً نه پروتستی و نه عرضی در باب معاهدهٔ لندن بر ضد قانون مملکتی دانمارک بمیان میآمد و نه توسط و مداخلهٔ مجالس و کلا رقت میشد و نه اجرای مخالفت و مکالفت واقع میگشت . در اثنای ماههای اول دربار پروس بنظر نمیآمد که ملاحظهٔ خوبی در بارهٔ رفتار پرنس فردریک ندارند . او را گذاشته بودند که تشکیل یک نوع اولیای مجالس استعراض ارادی و اختیاری برای مدافعه در برابر سلس ویغ - هولستین بازنموده و دار الحکومهٔ خود را در شهر کیل قرار داده و در آنجا دربار ی از برای خود ایجاد کرده بود . اما در چندی بعد دیدند که دربار پروس نظر غایت و التفات خود را بر داشته است از پرنسی که دعاوی او مخالفت دارد با ارادات پروس . نه شاه و نه بیسمارک ظاهر نبود که مهیا و عزم داشته باشند که مال و جان اهالی پروس را تلف نمایند در راه تحصیل حکومت برای پرنسی که اشتال آنها بی اندازه از برای سلطنت پروس اسباب ناراحتی و اخلال هستند .

پرنس فردریک که این تغیر وضع را میدید غافل نبود . دید که از طرف اطریش چندان امید واری ندارد و از جانب دولت روس مطرود گشته و انگلیز نیز اعتنائی بوی ندارد . تنها دول صغیرهٔ آلمان از وی حمایت دارند و مجالس منسوب بپارلمنت طرفداری میکنند و اینها نیز کاری نمیتوانند و قدرتی ندارند . پس بی فایده ندیدم

خود را بطل حمایت ناپلیون بگشد که امپراطور مستقل و خودرای فرانسه بود . پس دو مکتوب
در میانه او و ایشان ارسال و مرسول شد یکی در دوم و دیگری در دهم و سابر شصت و سه
. پرنس از برای جلب توجه امپراطوری متمسک بآرا مردم و حقوق ملت شده بود . در جواب
چنان معلوم بود که ناپلیون برضد مقاصد پرنس نیست . در حالتی که از برای ملت ایطالیا
و پولون حمایت کرد و بکر نمیشد که در حق آلمان کوتاهی نماید امپراطور متاسف بود که چرا مجلس
وکلا ملتی ژرمانیک در باب حقوق دوک نشینها مشورتی نشده و او قبل از نظم و ترتیب مسئله دولت
چرا مداخله در این کار کرد . در صورت اشتعال نایرهٔ حرب رای اهل فرانسه در یاری دانمارک
است . و امیدوار است با وجود اینها که حقوق پرنس را مجلس وکلا ملتی وارسی نمایند و
آنچه قرارداد مجلس شد بتصدیق دولی که امضا کنندگان معاهدهٔ لندن هستند برسد .
در بارا نخستین نیز بعجل دوک نشینها وارسی کرد امانه با خیراندیشی و بنیکخواهی . دیپلوماتی انگلیز
در آغاز زد و خورد همچنانکه در اثنای محاربه و اجرای اعمال عسکریه با تصال نفرانکفور و دینه
و برلین پیغام داده و اغراض براندازانه خود را در باب دانمارک پیش گرفته اند میکرد .
چون نمیتوانست دفع عملیات و منع پیش رفت کار محاربه نماید . سعی میکرد که با فرانسه و روس
خصوصیتی کند که بلکه توسطی و مداخله نمایند که فایده از برای دانمارک داشته باشد . در بیست و چهارم
ژوئیه شصت و چهار خطاب بدربار تویلری نمود و تکلیف کرد که موافقتی کنند که در هنگام احتیاج
با قوهٔ حربیه یاری بدانمارک نمایند . در این خطاب انگلیز خطا کرده بود . زیرا که امپراطور
ناپلیون فراموش نکرده بود که در بارانگلیز نتیجهٔ اجتماعی که کرد چند ماه قبل خلل رسانید بمقاصد
فرانسه در باب آنکرهٔ اور پائی که فرانسه در نظر داشت . باید در اینجا یادآوری کرد که خیال اینکه
موافقتی با روس از برای امپراطور امکان داشت که برای فرانسه باندازهٔ فایده بخشد
که ممکن بود که نقشهٔ فرنگستان را تغییر بدهد . این خیال همیشه در ذهن ناپلیون جای کبر بود
و منفک نمیشد . و در مسئلهٔ دوک نشینها میدید بخشیدن وسیله از برای اظهار دولتی بامت آلمان
پس نخواست فرصت را فوت نماید در جواب انگلیز چنین اعلان کرد که اقتضای حالات زمان چنین است





که اصلاحی و تعدیلی در معاهدهٔ لندن بشود . و باید احساسات و میل ملتی را
معتبر شمرد و مخالفت نکرد . اکنون آلمان آرزومند است بیک اتحادی زیاد محکم با دوک
نشینها و امپراطور منع میکند مطلقا مجموع وعدهای مقاومت با قوهٔ لشکر را در مقابل میلهای ملت
آلمان . ماعدای آنچه مذکور شد . در چنین جنگی از برای انگلیز امر انقدر دشوار نیست زیرا که
کار او محصور از طرف دریا و جنگ در روی آب است و غیر از این چیزی نخواهد بود .
و برخلاف از برای فرانسه کمال صعوبت را دارد که باید سوق عسکر از خشکی نماید و با آلمان که همسایه
اوست دست بگریبان شود محاربه که بسیار شوم و بیحد خطرناک است . و نسبت میدهند
با امپراطور که میخواهد وسعتی در مملکت از طرف رن بدهد بنحوی که نمیخواهد بواسطهٔ این جنگ در انتظار
تحقق سازد . مع هذا در صورتیکه در میزان تعادل قوای جریدهٔ دول فرنگستان تفاوتی
فاحش نمایان کرد دانوقت امپراطور اختیار خود را دارد و مالک اعمال خود است و در اینحنه
خواهد کرد آزاد است و مختار .

دولت روس نیز مثل فرانسه معلوم میشد که خیال یاری و معاونت با دانمارک
ندارد . مسئلهٔ دوک نشینها مطلب مخصوصی از برای پروس شده بود . در بار
سنت پطرسبورغ شروع کرده بود که دینی که در ذمهٔ ارپروس دارد از خدمتهائی که در جنگ
قریمه در پنجاه و چهار و در شصت و سه در هنگام شورش پولون بدولت روس نمود
آداء و تلافی نماید . پرنس غورچاکوف دفع و منع کرد جمیع خیالات معاونت عسکری را
. و مدلل ساخت که اطریش و پروس هیچ قراردادی از برای نتیجهٔ آخر کار معین نکرده
اند . و دانمارک کمال اهتمام را دارد که مدارا کند با دو دولت بزرگ و آنها را
داشته باشد با معاهدهٔ لندن بقدر یکه دست میدهد و امکان دارد . وضع امورات
در این مقام بود که در آخر آوریل که مجلس کنفرانس در لندن فراهم آمد . وزرای مختار انگلیز
و اطریش و دانمارک و کونتد راسیون ژرمانیک و پروس در روس حاضر این مجلس گفتگو
شدند . و در میان آنها تنها انگلیز حمایت از دانمارک بحرارت و شدت تمام میکرد . و وزرا

مختارهای دانمارک با وضعی که داشتند امر مقاوله نامه را مقرون باشکالات میکرد . و معلوم بود که دولت دانمارک در مقابل طایفه راد یکال اختیار و آزادی نداشت که در برابر دیپلومات تواند استادگی نماید و با آزادی مقاوله کند . و گذشته از این امیدوار بود که از روپ از دی یاری خواهند کرد . و بالمره هنوز مغلوب نشده بود منتظر بود که از طول مانعتن محاربه شاید بهبودی در حالتش پیدا آید . لیکن از همان مجلس اول کونفرانس حالت بدتر و خراب تر گردید . اطریش و پروس افتتاح مکالمه را از اینجا شروع کردند که وقوع حرب آنها را از قید معاهده لندن رهائی داد و مجبوریتی ندارند . و در روز بعد خبر دادند که خبری بنحو اهیم بغیر از آزادی مطلق دو دوک نشینها که با وضع یک قانونی عمومی باهم پیوستگی دارند . و باین شرط و عهد از کونفدراسیون ژرمانیک می توانند بتحصیل رضا نمایند که تصدیق بر کامیت سلطنت دانمارک نماید . و وزیر مختارهای دانمارک نه تنها از قبول این مطلب امتناع کردند بلکه نخواستند که این فقره را بدولت شبوعه خود اظهار هم نمایند . پس آنگاه در بیست و هشتم ماه مه وزرای مختار اطریش و پروس متفقا بافرستادگان کونفدراسیون ژرمانیک یک اعلان نامه را خواندند که محتوی بود بر خواهش مفروز کردن دو دوک نشینها از سلطنت دانمارک که مرکب آن دوک نشینها تشکیل دولتی نمایند در تحت حکومت پرنس وارث او کوستنبورغ که نه تنها در نظر آلمان دارای حقوق وراثت است که کونفدراسیون ژرمانیک شناخته و تصدیق نموده . بلکه صاحب آرا معقوله قسمت بزرگی از اهل مملکت و مردمان میباشند که تصدیق بر اولیت او نموده اند . سه دولت دیگر غیر از انگریز مصدق صحت این مطلب اقلا مفرور شدن دو دوک نشینها را شدند . انگریز بشرط تقسیم سلسن ویغ . روس با قید دست کشیدن از حقوق مخصوصه خود در باب وراثت و واگذار کردن بفرمانروای آلدانبورغ . و فرانسه باستمداد اهل مملکت که آنها انتخاب نمایند حکمران جدید خودشان را . در باب خط تقسیم انگریز تکلیف نمود که مسئله را





تابع حد وسط نمایند . مسائلی که بواسطه لجاجت و سخت ایستادن دانمارک لغو و بیهوده شد .

مجلس کونفرانس در بیست و پنجم ژوین بدون اینکه کاری تواند کرد متفرق شدند .

جنگ مجددا شروع شد و دیگر طولی نکشید در بیست و نهم ژوین قشون متفقه اطریش و پروس بجزیره آلسان راه یافتند و باین واسطه راه را بجزایر مخصوصه دانمارک نزدیک کردند . و سایل مقاومت دانمارک ضعیف پیدا کرده و امید معاونت خارج برده شده ناچار بایستی تسلیم شوند . تغییری که در دربار دانمارک حاصل شد سورت یافت منجر باکوه صلح شد . در وینه کنفرنسها منجر بامضای مقدمات صلح در اول آوت و متارکه تا سته ماه گردید . در سی ام اکتبر صلح تمام شد و پادشاه دانمارک بعهده گرفت که قبول نماید که بلا شرط واگذارد تمام حقوق خود را که در دوک نشینهای سلس ویغ و هولستین و لوانبورغ دارد بامپراطور اطریش و پادشاه پروس . و در عوض حصه قرضی که دارد و باکبر این دوک نشینها میشود اطریش و پروس بدهند مبلغ بیست و نه ملیون ریکسدالر بپادشاه دانمارک . و بالاخره دوک نشینها ضرر و خسارت جنگ را متحمل شده و کارسازی نمایند و این جنگ از برای دوک نشینها بثر ثقیل و گرانبار تر شد تا از برای دانمارک . باین تفصیل دوک نشینها را اطریش و پروس بروز جنگ از دست دانمارک گرفتند . پس باین قسم زد و خورد با خارج باتمام رسید لیکن مناقشات در داخل در سر انکه غنیمت جنگ را چه کسی ببرد شروع گردید . پس جنگ داخلی از افق آلمان طلوع نمود . سابقا گفته شد که رای عمومی در تمام آلمان و در دوک نشینها درباره پرنس فردریک بود . و چون در کونفرانس لندن اطریش و پروس نیز از روی ذکری کردند این رای بمستحکام گرفت . اما این دولتها از روی میل و حقیقت نبود که چنین ذکری از پرنس فردریک نمودند . درباره چون استنباط کرد که مقصود پروس چه چیز است چنین مصلحت دید که بقدر امکان معاهده لندن را از دست ندهد که تا بهانه در مقابل پروس داشته باشد که تمامیت دانمارک که معاهده است مانع و عایق بزرگی است از برای پیشرفت مقاصد پروس . و کورکورانه

استبداد کی دربار کوپانهاک نگهداری معاهده لندن را ممتنع نمود . پس اطریش ناچار قبول کرد که دولتی جداگانه با پرنس او کوستا بورغ از این دوک نشینها ترکیب نماید که فاصله بوده و نگذارد که انها در ضمن دولت پروس مستهلک و جزو آن مملکت کردد . دربار برلین نیز از طرف خود چون بنتیجه و انجام کار جنگ را مطمئن نبود . و دول بزرک را هم چندان مساعد با مقاصد مخصوصه خود نمیدید . پس مفروز شدن دوک نشینها را بعد از همه باز بهتر میدید . و یک نفری در سر راه مقصود یعنی ضم و لاحق ساختن دوک نشینها به پروس تصور میکرد . فلهذا او هم قبول کرد رای عمومی را در باره پرنس فردریک . اما وقتیکه این رای را در کونفرانس لندن دربار پروس می کفت در راستی این پولتیک از او همه شبهه کردند و باور نمیداشتند . باری در دوک نشینها بعضی از اشراف مملکتی بودند که سابقا از مقربان دربار دانمارک بوده و احساس کردند که افتاب فرمان روائی از افق برلین طلوع میکند و در پرتو این آفتاب بودن را بهتر دیدند از زیست کردن در فروغ ضعیف پرنسی . پس عریضه و محضری ترتیب داده بحضور پادشاه پروس و وزیرش ارسال داشتند . و نیاز مند شدند رسیدن زمانی را که خود را با دولت پروس متحد دیده و ضمیمه آن دولت شوند . و از شاه استدعا نمودند که توجهی فرموده دلخوری ننماید که هرچه زودتر است اقدام باین کار فرماید . از برلین آنها را در جواب مایوس نکردند . بلکه در جواب شاه و بیسمارک نوعی از رضا و مطاوعت ظاهر بود . در شانزدهم ماه مه دوازده روز قبل از اعلان پرنس فردریک چون طالب مشروع و مقبول عامه . مسیو بیسمارک یکی از مراسلین خود از اشراف در دوک نشینها نوشت که محضری در باب انضمام که نوشته بودید خوب خیالی بود در مقابل سخت کیریهای دیپلوماتهای اروپ . . . و در مکتوب قدری از اوکستا بورغ و طرفداران او تمسخر و استهزا نموده و بسیار از محضر و مطالبش تمجید و تحسین کرده بود که این رفع اشتباه از اهل هولستین می نماید که تصور داشتند که پروس جانفشانی از برای خودپسندی آنها خواهد کرد . لحوق





دوک نشینها به پروس از برای من اعلی درجه مقصود نیست بلکه نتیجه علی خواهد بود که از برای من خیلی خوش آیند است .

در خلال این احوال پرنس فردریک که چندان مطمئن از رعایای جدید خود نبود و از طرف برلین هم آثار طوفان در رعد و برق ظاهر بود . مصمم شد که در ماه ژوئن سپای تخت پروس برود . اعلان اطریش و پروس در لندن در حق او و اینحالت شخصی او امر او را در نظرها بالمره مبهم ساخته بود زیرا که از وقتی که او در دانشکده شروع شناختند . خود دیکر باقی نبود مکر اینکه حکم حکومتش را بدهند . پس رفت بحضور شاه و ملاقات میسو بیسمارک و مکالمه با او . اما نتیجه این ملاقات چنانکه در نظر بود حاصلی نبخشید . کمی بعد از ان اعضای وزارت اطلاع دادند که پرنس کو با تغافل کرد از اینکه ملتفت شود و بداند که البته باید با دربار برلین بکنار آید و شرایط تحصیل تاج دوکی را بفهمد که چه چیز است . و او را ملامت کردند از اینکه در ابتدا با حکومتهای کوچک آلمان خود را مربوط ساخت دولتهائی که با اطریش و با پروس مخالفت داشتند و بدولت اجنبی ملتجی کردید یعنی با امپراطور ناپلیون . مصلحت المان منحصر نیست در اینکه سر حد او را وسعت داد و پیش برد و قلمرو متفقین را زیاد کرد و بر عدد ممالک او افزود . بلکه از برای او لازم است مملکتی بخوبی قرار یافته و محلی بسیار مستحکم از طرف شمال و بشدت مناسب اجالت عسکری المان و پروس خاصه بجهت ترقی قوه تجزیه او . و پرنس بهیچ یک از آنچه کفته شد ملتفت نکردید یا آنکه تجاهل نمود . و خود را از تمام مواعید بکنار کشید و خود را از این بهیچ قولی و وعده نساخت پس در این حالت آیا بر پروس لازم بود که ملتفت دعاوی او بشود و التفاتی بکار او نماید . قلیل زمانی بعد همان اعضا اعلانی نمودند که اطریش و پروس آنچه در کونفرانس لندن در باره پرنس کفته اند منوط بر این است که دعاوی پرنس فردریک بدقت ملاحظه شود و دیده کردد . اکر لایق کفتکو است توجهی خواهد شد والا فلا . از انوقت غرامندوک و ولد اوکستا بورغ هم بمجلس و کلای ملتی ژرمانیک دعاوی خود را اطلاع

واگذاری داده بود . که او نیز چون مال پرنس فردریک گذشت و بهیچ کدام از این دو نفر دعاوی آنها بدرجه قبول نرسید که پروس ابدا رضا نخواهد داد و با مریکه نه صلاح آلمان و نه مصلحت پروس در او باشد . بعلاوه می گفتند که اهالی این دوک نشینها تازه فهمیده اند که مصلحت و سلامتی آنها در این است که خود را با پروس متحد سازند .

این عرض مطالب در دوک نشینها آثار بدی ظاهر ساخت . و تمام اعتراضات کردند و پروشت نمودند در باب لحوق دوک نشینها سخنان تند و تلخ گفتند و استمداد از مجالس دولتی ممالک نمودند و خواستند وضع قانون شدند . و تقدیم مجازات در مقابل زحمات بر اطریش و پروس کردند . و همین مضمونها در تمامی مجالس عامهٔ آلمان بیان مقالات نمودند .

دربار برلین چندان مضطرب نشد . کار خودش را ساخته بود . مصالحه نامه با دانمارک تحریر یافته بقسمی که اعضای رسمیه پروس طول نکشید که قابلیت و لیاقت او را توضیح نمودند . و میگفتند که با این صلح نامه تملک دوک نشینها محقق است معاهدهٔ لندن نسخ و ابطال شده و شاه دانمارک دوک نشینها را با طریش و پروس واگذار نمود که من بعد مالک و فرمان فرمای آنجاها هستند . و دعاوی طالبین مختلف دیگر محل مباراة و تیتره و در مقام دفع و معارضه است و دوک نشینها در هر حال ممتنع التأیید میباشند . پس عمل دوک نشینها یا منحصر با اطریش و پروس است که بقهر و غلبه و قوهٔ عسکریه آنها را متصرف شده اند اولا و در ثانی بموجب مصالحه نامه که بین الدولین مقرر است بآنها واگذار شده است . دول بزرگ فرنگستان بعد از کنگره لندن دیگر بهیچ وجه مداخله در کار محاربین نکردند . الا انگلیز که قبل از گذشتن امر مصالحه گمان میکرد که میتوانند فاتحین معرکه را باصلاحی دعوت نماید . و بر آنها ملامت نمی کرد که در شروع و قانون پولتیک رفتار صحیح نبود اسکه سلس و تیغ را بالکلیه نصاحب نمایند . بیسمارک بر این اعتراض و ملامت جواب داد که ما کمال انصاف را





کردیم که از دولتمندان را که لشکریان اطریش و پروس تصرف کرده بودند ضمیمهٔ فتوحات و سایر غنایم نساختیم و همین جا ختم شده و در همین جا ماند . همنگامی که قشون اطریش و پروس با دانمارک مشغول زد و خورد بودند افواج هدرال یعنی قشون متفقهٔ ملتی آلمان در هولشتین در ساحل بودند و نشسته و تماشا میکردند . بعد از آنکه جنگ بآخر رسیده و مصالحه صورت گرفت پروس از این سربازهای متفاوی دولتمند بود با طریش چنان مصلحت دید که هدرآنها را بخواهد پس بهانوره و ساکس پیغام داد که جنگ انجام یافت افواج خود را رخصت انصراف بدهند . هانوره اطاعت و تمکین نمود . ساکس استعفا کی کرده معتذر بعذر این شد که هنوز حکمی از مجلس ملتی تجلیهٔ اینجا نرسیده سؤال و جواب بسیاری شد بالاخره مجلس قبول کرد قشون ساکس بیرون شدند و بمجرد تخلیهٔ قشون ساکس پروس جای آنها را گرفتند و لشکریان اطریش طرف مغربی سلس و تیغ را محل و قرارگاه خود کرده و افواج پروس هولشتین و طرف مشرقی همان دوک نشین را مسکن خود قرار دادند . چیزی نمانده بود که در این موقع میانهٔ پروس با مجلس و کلای ملتی بهم بخورد .

لابادیز و ساکس اعتراضات بسیار بر مصالحه وینه کردند . و تصدیق ننمودند که واگذار کردن پادشاه دانمارک موجب زوال لقب دوک مشروطه آنجا و سبب ابطال حقوق کونفدراسیون ژرمانیک شود و بابراز مطالبه میکردند از برای ساکس حق بهره مندی از ولایت مؤقتی دوک نشینها یعنی سپرده باشند تا هنگام آنکه واگذار و تسلیم شود بر صاحب حکومت مشروطه خود . اگرچه جزو اعظم مجلس اظهار رای نکرده بودند اما دربار برلین فرصت را از دست نداد از برای ملامت سخت که کرد بحکومت باویر و ساکس که آنها را متهم داشت بر اینکه میخواهند وسعتی در دایرهٔ حکم و قضای مجلس ملتی بدهند . و بر آنها با تصراحه گفت که پروس هرگز تمکین ندارد بر اینکه بفرمان دول صغیره آلمان باشد که این قسم آزمایش و اقدامی که پیش گرفته اید موجب گسیختن عهد و میثاق فدرال خواهد شد معلوم باد که پروس مختار اعمال خود است بر این مقالات از جانب آنها نیز بعضی جوابها

دادند . بیسمارک زیاد متغیر شده خواست ساکس را قدری بخود مشغول دارد
و کوشمالی بدهد لیکن امپراطور اطریش توسط کرد . و بهمن جا منازعه و مناقشه ختم گردید .

در باب مسئلهٔ دوک نشینها با وجود اطمینانی که سفیر اطریش بمجلس وکلای ملتی ژرمانیک
داده بود چون بار پرس بمقام مقاوله و تسویه امور آمدند . از همان ابتدا با اشکالات متنوع
الدفع بسیاری برخوردند . در اثنائیکه در بارو دینه می کشت پی وسیلهٔ مناسب که خود را
از بار کران این مجادله که ناچار گرفتار شده بود مستخلص سازد . پرس بیسمارک خیالی مداخلت
الا اینکه نگهداری نماید ایالاتی را که مواقع بحریهٔ آنها از برای ازدیاد قوه و قدرت پرس بشدت
لزوم داشت . در بارو دینه مهیا بود که حصهٔ خود را از غنایم این فتوحات در مقابل عوض
و پاداشی مملکتی یا پولیتیکی واگذارد در این فقرهٔ اخیره در برلین کوشی شنوا و خاطری دلنواز
نیافت . از اینوقت پرس او کوستا نبورغ که مجلس وکلای ملتی ژرمانیک قبل بر این
از وی حمایت داشتند و مستدعی بودند که از هولستین او را اطریش اخراج نکند . ناگهان
خود را دید که اطریش از او بمقام حمایت برخواسته است . و میخواهد که حقوق او را تصدیق
و از وی نگهداری کرده و هولستین و سیلس ویغ را بتصرف وی در آورد . و در اینمعنی بود
که ادای مطلب می کرد در یک نوتی که در بارو دینه در پنجم دسامبر بحکومت پرس فرستاد
تا سه ماه میانهٔ این دو دربار ارسال و مرسول و گفتگو بود که رفته رفته تند و تند میشد .
در اول پرس جواب را بطفره میداد و نمیخواست چیزی را بتحقیق مقرر سازد قبل از آنکه سوء
و صلاح او و مناسبات آیندهٔ او نسبت بدوک نشینها به تنقیح و توضیح روشن و معین گردد
و در ثانی القا کرد ضمیمه شدن دوک نشینها را به پرس . در بارو دینه این خیال را دفع
کرد و گفت چنین امری صورت نمیگیرد مگر اینکه از موضع دیگر همانقدر را به آلمان واگذار شود
تلافی که بر برلین مجهول نبود و مقصود سیلزی بود . از پرس مطالبه کردن که پس از
فتوحات فرد یک کبیر را بارادهٔ خود . معلوم بود که جواب رد و نفی خواهد بود .
در بار برلین جواب را بمماطله و دفع الوقت میداد و پولتیک این دربار مبنی بر این بود





دشمن را با همال خسته نماید تا تحصیل وقت کند . در کونفرانس لندن اقرار و تصدیق متحدین
پرس دا کوستا نبورغ نموده بود . بعد از کونفرانس گفت که این حقوق را باید مجدداً بمعرض
امتحان آورده و ارزش او را ملاحظه کرد . همچنان حقوق خاندان دوک و اولاد او را بورغ را
و بعد از او دعاوی پرس فردریک و هنس مدعی دیگر را که مرتجلاً و غیر شرعیه بمقام دعوی آمده
بود . بعد در بار برلین محل و مقام و مقاصد خود را پیشتر آورده و تجاوز از حدود خود نمود
بالاخره صریح گفت که میخواهد مشورت نماید در بارهٔ این حقوق مختلفه با وکلا و نقبای سلطنت .
در بارو دینه چون این وضع و حالت معاهد خود را مشاهده نمود . مصمم
گردید اگرچه قدری دیر که مسئله را اقرار بدهد در نشئه فدرال بیاری خواستن و استمداد
کردن از حقوق مجلس ملتی ژرمانیک که با پرس همراهی نمود که کسر شوکت او را کرده و
مانع مداخلهٔ او گردیدند . در بار برلین انکار نمود که مجلس ملتی ژرمانیک حق آزاد داشته باشد
که قطع و فصل مسائل متعلقه بوراثت را نماید پیش از آنکه کلیهٔ عمل دوک نشینها انفصال یابد .
در انظار او بموجب مصالحه وینه دوک نشینها مال اطریش و پرس بود . و آنها را بپرس
او کوستا نبورغ واگذار کردن بمنزلهٔ آن بود که هدیه تقدیم نموده اند پس لازم است از
شرایط چنین جود و جوانمردی گفتگو کرد . باری بالاخره از آنجا که بدربار برلین زیاد سخت
و تنگ گرفتند لابد شده در بیست و دوم فوریه شصت و شش شرایط او را در نوتی چنین
معلوم نمود . که پرس طالب اتحاد محکم خلل ناپذیر است با دولت جدید سیلس و ویغ
هولستین و میخواهد محدود شدن کلیهٔ قوه بریه و بحریهٔ آنجا با قوهٔ بریه و بحریهٔ پرس .
و پرس واگذار نمودن در آن نواحی بقدر یکه لازم است بایجاد مواضعی از برای خلیج
قشون بحریه . و یکی بودن کمرک و پست . و باین شرایط که من جمیع الجهات منتظم باشد
پرس راضی میشود که حقوق مالکیهٔ خود را که باو داده است صلح وینه واگذارد و تا
آنوقت که انجام نیافته است پرس تمام حقوق خود را نگاهداری کرده و منع خواهد کرد
تمام تغیرات را اعم از آنکه در محل باشد یا در تشبث امور باشد . در جواب این نوت در بارو دینه

اعلان کرد در بجسم مارس کرد میکند این تکلیف پروس را که او را مخالف می‌بیند
با میثاق و عهد فدرال چنان میثاقی که قبول ندارد که اعضای او غیر مستقل باشند
و این تکلیف برخلاف استقلال مطلوب است . دیگر مناسبات دوستی مابین
این دو دولت ممتنع بود پس درباره اطریش اعلان کرد که مراودهٔ دوستانه مقطوع
و مقاولهٔ تمام و گفتگو باخره انتهار سید . پس همان دم مجلس ملتی ژرمانیک
مسئله را بمقام مشاوره و امتحان گذاشت . باویر و ساکس و هنس -
مارستاد تکلیف کردند که پرنس اوگوستا بنورغ داده شود حکومت دوک
نشین هولستین را . و مستند این سه دولت براعلانی بود که اطریش و پروس
در کونفرانس لندن نموده بودند . اطریش تکلیف نمود که این گفتگو را مجلس ششم آوریل
بگذارد . پروس خواست که مسئله بمجلس مخصوص فرستاده شود . تکلیف پروس
در طرف اقل مانده و تکلیف سه دولت فوق باکثریت آراء مقبول افتاد بعد از اعلان
کردن دو دولت مزبور مقاصد مختلفهٔ خودشان را . در این میانه حال پرنس
اوگوستا بنورغ بسیار زار بود که در بین یک دستمدان دو دولت قوی در قرب
دو هم چشم مانده بود . وضع امورات که هر لحظه گوناگون میشد و هر دم رنگی میگرفت او را
مجبور کرد که یک سعی و کوششی نیز بعمل آورد شاید بتواند با دربار برلین بکنار آید . پس بتوسط
عامل خود بیسمارک پیغام داد که من از ابتدا از همان وقتی که پروس هنوز قبول
داشت معاهده لندن را مهیا بودم که با او بکنار آیم با یک رضای خاطر یکه شاه و وزیرش
میدیدند و مید استند که تقریبا تمام شرائط پروس را قبول داشت . و که راضی هستم
بیک معاهده نظامی بهمان قسم که میانه پروس و ساکس - کوبورغ موجود است .
چیزیرا که قبول نکردم این بود که لشکریان دوک نشین بخارج نقل شده و در بیرون مملکت
ساکن شوند و اینکه بمیان و قسم وفاداری برای دوک یاد نکنند بلکه بشاه سوگند بخورند .
مانند اینکه من تکلیف میکنم که اجلاسی از اهل سلیس و رنغ - هولستین بشود که ملاحظه





و تصدیق نمایند آنچه قرارداد بمیان آمده و مقرر شده . در برلین این تکلیفات را با استهزا
و خواری رد کردند . حرف از یک معاهده نظامی نبود بلکه الحاق و ضمیمه افواج دوک
نشین بود در ضمن قشون پروس . و مخصوصا نمیخواستند که قرارداد مسئله را منوط بمیل
دارا دهٔ فرستادگان دوک نشین سازند . و هیچ اعتنائی بحقوق مدعیه پرنس مزبور
نمیکردند . شروط پروس دیگر این بود که بهمین طور که هست با میگیرم یا ترک میکنم و هیچ
کم و زیاد نخواهد شد . این حرف آخرین پروس بود که پروس حقوق خود را در مقابل
اطریش و سایر دوستان پرنس مزبور نگهداری خواهد کرد .

در این اثنا مجالس اطاقهای پروس وقت بازشدنش رسید . سابقا
گفتیم که این انجمنها را کلیته در آخر ژانویه در هزار و هشتصد و شصت و چهار پس از آن که
امتناع کردند از قبول دادن تنخواه چگونه با اطاق مبعوثین مرخص کرد و مع هذا تشکیل
قشون شد و جنگ هم بطور در تنخواه علی رغم آنها صورت یافت بدون انکه بر تنخواه ملت
احتیاج افتد . حق از طرف کرده و لیبرال که جزو اعظم مجلس مبعوثین بودند نبود
باین کرده از تاریخ چهل و هشت از فرمانفرمائی خودشان دست برنداشته بودند . و
پولتیک فردریک کبیر که باید با اطریش بجنگید تا جای او را گرفت عمل میکردند . فردریک
گیلوم شاه سابق پروس این پولتیک را اخذ نکرد تا فرد مبعوض این طایفه بود .
و شاه گیلوم بعد از آنکه چنین ظاهر ساخت که داخل در این راه شده ام . عجب
انکه دید طایفه لیبرال مانع از پیشرفتها و کشته از قشون و تنخواه دریغ میکنند . و
میخواهند میان دو اصول مختلفه را جمع نمایند یعنی هم طرفدار پارلمنت بوده و هم
طریقهٔ نظام و جنگ آور برا از دست ندهند اگر اولی نتوانست بختی بر دوری غالب شد بتوسط
دومی بر اطریش توانند غلبه کرد و این بر دومی یعنی بر نظام بود که گیلوم و وزیرش
اتکال و اعتماد نموده بودند . مطمئن از نتایج عسکریه شاه در چهار و هم ژانویه
افتتاح مجلس کرد با نطقی بسیار صلح جویانه در ظاهر . یادآوری فرمود فتوحی را

که بهمراهی اطریش نموده بودند . واز این راه تحصیل افتخاری کرده و قرض شرافتی که بر ملت
آلمان داشتند ادا نمودند . وحصول این فتوحات را بر تشکیل جدید قشون منسوب داشت که او
ایجاد نمود . اما دوک نشینها شاه فرمود که سعی خواهد کرد که موافق سازد تمام وضع آنها
آنها را با حقوق مشروعه پرنسها . و در پایان نطق ای خواست از وکلای سلطنت . و در
باب مناقشات قانونی آرزو نمود که رفع اختلافات بشود و بر این کار مساعدت خواهد کرد . اما
مشروط بر اینکه بوضع جدید نظام دست نخورد و همین وضعی که صورت گرفته باقی باشد .

حالت بهمانطور که بود باقی مانده نه از جانب پادشاهی و نه از طرف اطاق
مبعوثین که نشستی و مسابقه بیان نیامد مقاومات و منازعات بسیار سخت و تندی بین وزرا
و مبعوثین بکرات رد و بدل شد . اطاق مبعوثین خبر از حدوث عکس عمل و رجعت بقانون
قدیم میداد . وزرا صریح گفتند که نه شاه حالیه و نه سلاطین آتیه ابدا دست برداز
نخواهند بود از نظام جدید و تکمیل قوه حربیه و سلطنت و سلاطین همیشه برقرار خواهد بود
و بهتر پایدار است از این پارلمنتهای سه ساله . در ممالک طایفه لیبرال جمعیتی کردند و بعضی
خود نمایی ها کردند . و در بعضی از شهرها شاهزادگان خانواده سلطنت را که گردش
میکردند رسمانه پذیرائی نکردند . و در کولون جشن سال پنجاهم ضمیمه شدن ایالات
رن پروس را که بایستی برپا نمایند نکردند . در اطاق مبعوثین از این بهت تا آن بهت
سر تا سر عنیز از تهدید در دهانها نبود . و بوزرا خطاب کرده و می گفتند . سبو بالاخره
باب برند که دسته اش شکست . گویا مقصود از این مثل این بود که بقدری با ما کاویدید
که صبر ما قطع گردید . طرف دست راست مجلس طالب قصاص و تنبیه شدند در باره
بی ادبی و بی نظمی در صفه پارلمنت . اطاق مبعوثین رد و دفع کرد تمام مقاصد حکومت را
از قبیل قانون جدید عسکریه . و مخارج تشکیل قشون . و تنخواه جدید از برای تهیه قوه
بحریه . و نخست تر از همه امتناع آنها از مصارف جنگی شد که کمال افتخار را از برای قشون
پروس داشت اما بر خلاف قانون از خزانه نقدیه مملکت برداشته شده و مشاورین





ملیون فرانک صرف کرده بی رضا و اجازه اطاق مبعوثین . بک صورت حسابی متعلق
بنفود و میزنه حکومت توضیحاتی در خصوص مطالب دوک نشینها ظاهر ساخت تقریبا تمام
مسائل عوام پسند که تا آنوقت در دربار و در نزد تمام حکومتها و در نزد مردمان کونفد
راسیون نشوع داشت در آنجا وارونه و برخلاف توضیح شده بود . شاه گرستیان
نهم شاه بسیار مشروع و مستحق دوک نشینها بود مدعیان با نضمام دوک زاد و کوستانبورغ
صریحا از حقوق خود که دعوی میکردند دست برداشته بودند . و آن اعلانی که
اطریش و پروس در لندن در باره پرنس او کوستانبورغ کرده بودند نشانه فتنی
و تهور دوک شده بود دیگر هیچ ارزشی از برای او قرار نمیدادند . امپراطور اطریش
و پادشاه پروس سلطان و مالک حقیقی دوک نشینها شده بودند . اهالی دوک نشینها
خواهش داشتند و می طلبیدند یک اتحادی با پروس و همچنان میل بالتحاق آلدوک
داشتند . حکومت پروس اقرار داشت که التحاق آنها از برای او بسیار سودمند
است و همچنان از برای آلمان و از برای خود دوک نشینها اما خرج زیادی دارد
و پول بسیاری لازم است فلهذا پروس میتواند راضی شود که دست از این خیال
بردارد مشروط بر اینکه تحصیل نماید تمام کفالتهائیکه سابقا تصریح کرده و گفته و از
داشتن آنها ناگزیر است .

بعد از آنکه بدقت تمام اطاق مبعوثین این صورت حساب را با ضمیمه که
در باب مصارف و مقاصد نقدیه مهیا داشت ملاحظه نمود در سیزدهم ژوین جواب
داد که مخارج بر خلاف قانون شده و دستگاه وزارت مسئول است که باید جواب
بدهد . و این رائی بود غیر متصدق . چند روز بعد مجلس بسته شد . صورت
دخل و خرج دولت که مجلس بعضی فصول اصلیه او را تغییر داده و اصلاح نموده بود
. چند روز بعد چنانکه میل وزارت بود بر حسب حکم پادشاهی انتشار یافت .
اعلانات سخت و تند دربار برلین در باب حفظ حقوق خود از فتح دوک نشینها و بدرشتی تمام

درحق پرنس اوگوستا نبورغ مع ذالک این اعلانات هیچ نتوانست علاج مقاومت امپراطرس
اطریش را نماید . دربار وینه ازماه مارس با نیطرف قطع مکالمه وگفت وشنود با دربار
برلین کرده بود در دوک نشینها با وصف اینها سفرا و مامورین اطریش بشدت تمام با مورین
پروس مشغول مناقشه بودند که دوک نشینها را مال طلق شاه پروس واو را پادشاه شمرند
آنها میدانستند . درهمان وقت مطبعها و اهل شرکت دار بابهای مملکتی تمالهای مختلف
درباره پروس گفتند واز مامورین اطریش هم باکی نداشتند . هر روز فتنه غلیظ تر
میشد میانه دربار برلین ووینه . پرنس اوگوستا نبورغ هرقدر زیادتر مطمئن میشد که
اطریش ازوی حمایت دارد بیشتر از همراهی ویاری دربار برلین مایوس میگردید
شاه کیلوم بالمره برخود متحمر گردیده بود که دوک نشینها را ضمیمه مملکت خود کرده است و دیر
توانسته بود که شاه را هنی نماید که پروس بواسطه فتوحاتش حق آنرا پیدا کرده است
که دوک نشینها را ضمیمه مملکت عسکریه خود نماید و پرنس اوگوستا نبورغ عاقبتا بشرف مقصود
شده وخصمی است که نباید رعایتی ومراعاتی درحقش کرد وهرنوع شدت را سزاوار است
. اطریش تنها عایقی بود از برای مقاصد پروس . برحسب عقیده بسمارک
اطریش وپروس بموجب مصالحه وینه صاحب شرعی وملاک حقیقی دوک نشینها شده
بودند . پس لازم است بهرنوع که باشد یا بوثیقه از اطریش باید گرفت و شریک ملک شد
یا جنگ کرد . در بهار هزار وهشتصد وشصت وپنج این فقره آخر یعنی جنگ
قریب بتحقق رسید . مکالمه دیپلوماتیک وکارپردازی دران قطعه زمان بالمره از
صفت صداقت که اولین شرط سازش وکارپردازیست عاری وخالی شده بود
. بکنوع سنطرنج بیباختند که مقصود فریب دادن یا خسته کردن حریف بود .
ازاین قسم بود که درهفدهم آوریل غفله دربار برلین تکلیف کرد که شورنمایند اعیان
مملکت دو دوک نشین را که دریک مجلس گرد خواهند آمد . تا آنوقت چنانکه دیدیم
دولت پروس اعتنائی نداشت به آراء اهل دوک نشینها و نه بر مقاصد پرنس و





اوگوستا نبورغ ونه برای اطریش وشرایط خود را صورت رسمی داده وبالصراحه
اعلان کرده بود که ابدا چیزی ازاین شرایط کم وزیاد نخواهد شد . وانیک اوست که
سبقت میکند بر مشورت کردن با اهالی مملکت واعضای شورای آنجا که باآشکاری مخالفت
دارند با پروگرام پروس وهیچ گمان نیست که طور دیگر سخن گویند . فلهذا این
تکلیف پروس از روی جد وحقیقت بنظر نمیآمد . مع هذا دربار وین راضی شد بمذاکره
. دراثنای دو ماه مشغول مبادله نوتهائی که متعلق بقانون انتخاب وکلاء بود شدند ونام
نویسی کردند بالاخره متفق شدند اما بعدازان دیگر پروس هیچ سخنی نگفت . چیزی که
زیاد دربار برلین را مشغول ساخته بود هیجانی بود که برخلاف پروس در خارج صورت
می یافت وروز بروز بالا می گرفت رئیس اینجاعت بیسمارک داوگوستا نبورغ بود که این
کرده در تمام آلمان واطریش نیز منتشر شده بودند . حضور پرنس مزبور در کیل این
فتنه را زیادتر بحرکت آورده ومشهور ساخته بود . اوو طرفدارانش نفوذ شدیدی در
اداره امورات ونیت کارهای آنجا داشتند که اعمال کارگذاران پروس را
لغو وابطال مینمود . پس مصمم گردیدند در برلین به تبعید او وخلع جمیع دعاویش .
غرانذوک واولدانبورغ بتحریک والقای برلین حرکات ورفتار پرنس را چون عمل
مضر بر خانواده اولدانبورغ اعلان کرد . واز اینطرف هم حکومت پروس در ضمنیه
خاطر سلاطین فرنکستان کوشش می کرد وحمایت مینمود از اهالی دانمارک طرف بیطانی
سلیس وینغ که می گفت مظلوم شده اند از گماشتگان آلمان به پرنس اوگوستا نبورغ
آنجا را تیول داده بودند . وبانجا نیز ماموری عالی وضابطی مقتدر فرستاد تا تفتیشی ودارسی
بعمل آورد واهالی دانمارک آنجا را مطمئن سازد .

در مکاتبات خود با اطریش دربار برلین دیگر بهیچوجه ذکری از
مشورتی که بعمل بود با اعیان مملکت دوک نشینها خواهد کرد نمود وهمچنان کمتر پائی از شرایطی
بود که درماه فوریه شده بود ودربار وینه مجددا مشغول مباحثه او بود . دربار پروس

بیش از همه چیز بهرار طالب بود که پرنس داوکوستا نبورغ را بتبعید نماید و هوس این دعا و برا از او زایل سازد و غرانددوک اولد انبورغ را بجای او بگذارد و بدین شرایط دربار برلین را ترضیه حاصل مینمود ترضیه که دربار اطریش طالب بود و تکلیف می کرد که بمجلس وکلای ملت ژرمانیک اظهار شود خواهشی را که متعلق بود بعمل قشون دوک نشینها باپروس . دربار وینه از انجا که حامی پرنس داوکوستا نبورغ بود راضی بتبعید مشارالیه نخردید . و اعتراضات نمود و براندازها بنکه پروس فراهم آورده بود و تهدید میکرد که قبول نخواهد کرد در اسمی را که اطریش تعیین کند در صورتیکه اطریش نخواهد که او را یاری نماید در تسکین فتنه که در دوک نشینها بهیجان آمده و بر خلاف پولتیک پروس حرکت مینمایند . ازبرای پرنس داوکوستا نبورغ سودی نبخشید ملاقات ولیعهد دولت پروس که بجهة تفرج بها نبورغ آمده بود که از آنجا عبور میکرد کمال مهربانی و محبت درباره او بعمل آورد اما چه سود که ولیعهد مشارالیه در آن تاریخ آن نفوذ را نداشت که برخلاف پولتیک پدرش و میسو بسمارک رفتار نماید .

شاه با بسمارک و سایر صاحب منصبان در شهر کارلسباد بودند که آبهای معدنی دارد و در ماه ژولیه فصل آنجا است . میانه این شهر و وین مکاتبات و مراودات دیپلوماتیک بریده نمیشد . دربار وینه هنوز امید داشت که میانه اشتاوتگارت و دربار برلین بهم نخورد فلهذا نهایت مساعدت را مینمود . امانه انکه حمایت پرنس داوکوستا نبورغ را از دست دهد . لیکن دربار برلین منجواست قبل از انکه تبعید پرنس مزبور بشود اصغای مطلبی نماید و تدارک کرد آوردن قشون مینمود . و حواشی و متزمن رکاب شاه در کارلسباد پنهان نمی کردند که پروس در خیال منازعه با اطریش است بسمارک در صحبتی که با دیپلوماتهای خارجه که در کارلسباد حضور داشتند صریح میگفت که تکالیف پروس و شرایطی که مینمود قبول کردنی نبود و اطریش نمیتوانست تمکین نماید و پروس هم میدانست که اطریش قبول نخواهد کرد . فلهذا در تدارک جنگ بود زیرا اینکه





هوس نزاع داشت اما جنگ را بهترین وسایل از برای پیشرفت مقاصد و اجرای پولتیک خود می پنداشت که به آزادی در آلمان مجرائی دارد . درصورت جنگ با اطریش پروس میدانست که بسمارک نواحی دانمارک را از طرف شمال سلس ویغ . و در صورتیکه اطریش میل داشته باشد که با پروس عهد اتحاد را بهم نزنند . باید باو واگذارد نه تنها محل در دوک نشینها بلکه مقام هم در کونفدراسیون . با اینمقالات جنگجویانه بسمارک علاوه میشد آمد و رفت صاحب منصبان بزرگ در بوهم که علامت تدارک حرب بودند و بر کسی هم پنهان نبود .

در حالتی که شاه از کارلسباد بطرف آبهای غاستین حرکت فرمود در رانسبون توقفی نموده و مجلس شورائی از تمام وزرای خویش تشکیل کرد بانضمام سفرای پروس در وینه و در پاریس . در مجلس مقرر شد که پروس تعهداری خواهد کرد تمام مطالبات خود را که در بیت و دوم فوریه داشت . آیا جنگ را بهر وسیله که بود می طلبید ؟ لهجه میسو بسمارک این فقره را می پروراند بر خلاف از وضع شاه چندان این فقره استنباط و مفهوم نمیشد . در این تاریخ پروس با دولتی اتفاق نداشت و او در آلمان تنها مانده بود . و امپراطور ناپلیون سوم را هم مقاصد معلوم نبود خود را مخوف باسرار داشت که چیزی بخارج نمی تراوید . و شاه گیلوم نیز دوست نداشت که اقدام بامری نماید که کیف ما اتفق باشد . و اضطراب درونه او از برای جنگی میانه دولتها از روی حقیقت بود . هیئت خنگویانه بسمارک دو منظور داشت یعنی هر دو پادشاه را مضطرب سازد . گیلوم می گفت که اطریش خیال جنگ دارد . که تایک درجه این سخن بی اصل نبود بالنسبه برای اشراف وینه . و با میراطور اطریش بتوسط اشخاصی که راه داشتند چنین میفهماند که پروس از هیچ چیز گذشت نخواهد داشت اگرچه امر باستعمال اسلحه بکشد باری بهنگام رفتن پادشاه بغاستین در وقت عبور از سالزبورغ وزیر باور میسو بفورد تان ملاقات

بیسمارک آمده برای دیپلومات (یعنی دانای امور دولتی) هوادار اطریش
و پرنس ژاوکوستا بورغ بالنجه بسیار جنگجویانه صحبت داشت و چنین گفت که پروس
بهر نوعی که باشد و هرچه بشود و بشود و پرنس فردریک را نمیخواهد که از دوک نشینها دور سازد
و تبعیدش خواهد کرد . و با اطریش اگر اظهار حمایتی از پرنس مزبور نماید بمقام حرب خواهد
آمد . و از این مقوله سخنان چندان گفت که او را مجبور کرد که توسط نماید تا اطریش بر خواهشهای
پروس مساعدت نماید . و با مواعید بسیار آن وزیر را فریفت که محل بادیر با همراهی
به پروس در محل ثانی خواهد بود که محل پروس در کونفدراسیون محل اول است . و چون
از بیسمارک سؤال میکردند که درباره فرانسه چه تصور می کنید . ؟ جواب میداد که باکی
از آنطرف نیست . شاید وزیر پروس آنچه بگفت برخلاف آن بود که در دل دارد
علی ای حال بوزیر بادیر نیز همان را میگفت که در کار بسمارک با اشخاص دیگر گفته بود
یعنی که پروس از برای جنگ مهیا است برخلاف اطریش که نیست نه از جهت پیشا
و نه از جهت تنخواه و جنگ نخواهد بود مگر یک دو ماه قلیل الکلفت که زود تمام خواهد شد
مگر اینکه سایر دول دیگر آلمان نیز داخل آن جنگ شوند . و همان یک فحمی از طرف
پروس اطریش را مجبور میسکند که تمام تکالیف را قبول نماید . اگر بادیر بیطرف بماند
جای اطریش را در آلمان جنوبی خواهد گرفت چنین شد جهتی که با میسیو پفورد تان
بیسمارک نمود .

تمام این صحبتها و مجموع این سخنان تهدید آمیز که بسمع امپراطور اطریش
می رسید خالی از اثر نبود زیرا که او گمان میکرد که خطر یک جنگ بسیار زیاد است و
حال آنکه چنین نبود در حقیقت امر . پروس هم آنطور که بیسمارک می گفت حاضر و مستعد
جنگ نبود . اطریش بجهت اینکه دفع این بلا را از مملکت خود نماید آخرین کوششی هم از برای
سازش نمود . کنت بلوم را بفلورنس فرستاد بجهت مقاوله با پروس . این
مقاوله بعد از آنکه با شکالات زیاد بر خورد بالاخره در چهاردهم ماه آو منتهی به عهد





و شرطی شد که شش روز بعد از امضای دو پادشاه که در سالزبورغ با هم ملاقات کردند
رسید . عهد و شرط عاشتن مقرر گردید تقسیم دوک نشینها را میانه دو دولت
بدون ضرری از حقوقی که برآنها عاید بود و بنابر مصالحه و بنه از مجموع سلس ویغ -
هولستین که سلس ویغ را به پروس و هولستین را باطریش داد . این دو دولت
تکلیف نمودند مجالس و کلای ثرمانیک که گیل را بندر جنگی فیدرال و
راند بسورغ را قلعه متفقه مزبور سازد . اما دوک نشین لاآن بورغ که او نیز
بر حسب مصالحه مزبوره همان حکم را داشت امپراطور اطریش سهم خود را از
دوک نشین مزبور بشاه پروس واگذار نمود در عوض دو ملیون و نیم ریخدالر
مسکوک دانمارک ( مترجم گوید در این ترجمه یکبار دیگر هم ذکر از این مسکوک شد
لیکن نتوانستم تعیین قیمت و مبلغ او را نمایم ) بواسطه این عهد و شرط علی الحساب
سازش بعمل آمد . اما مقاصد پروس غیر از آنها بود فلهذا این سازش چندان
دوامی نخواهد داشت . دول صغیره آلمان پس از مدتی تامل شروع کردند باستفسار
از حالت مسئله دوک نشینها . این سؤال که خطاب باین دو دولت بزرگ شده
بود بمیان آمد در اثنای بحرانی که ظهور یافت . در بیست و چهارم آو جوابی مجمل و سربسری
بر این سؤال داده شد از این قرار که اطریش و پروس تصدیق نمودند عهد و شرط
عاشتن را . و خواهش نمودند از وکلای مجالس ملتی که منتظر باشند بامکان اعتماد
نشر خبری را که فیما بعد بآنها داده خواهد شد بنا بر ترتیب قطعی سؤال . فتنت بزرگی از
مجالس پانچی بر این جواب شنافته و متفرق شدند . باد دوت امبورغ مدتی بود که
از فقره حمایت پرنس فردریک و گفتگو از دول ثانوی و پیروی مطالب آنها دست
برداشته بودند مجالس وکلای ملتی دو ماه تاخیر کرد . عهد و شرط عاشتن از
طرف دو دولت مغربی چندان حسن تلقی نیافت . دولت فرانسه در یک نوتی
بتاریخ بیست و نهم آو طعن زده و عیب جوئی نموده و بشدت ایرادی بر این عهد گرفته

مانند انکه تمام حقوق ملتی را منهدم ساخته . دربار تویلری میکوشید که عهد
نامهای کهنه وین که ضمانت داشتند و نگهداری میکردند وضع مملکتی دانمارک را
و معاهدهٔ لندن در هزار و هشتصد و پنجاه و دو که حالت بیطرفی این سلطنت را
نگهداری مینمود و معاهدهٔ که خود این دو دولت بزرگ آلمان از امضاکنندگان
او بودند . وحق پرنس اوگوستنبورغ که آنها نیز تصدیق کردند مثل دیگر شرعی .
تمام اینها یک مرتبه ناشناخته و متروک گردید . اطریش و پروس ارث پرنس
فریدریک را میانهٔ خود تقسیم کردند . حق ملتی دانمارک نیز ملاحظه و رعایت نشد . و از
اهالی دوکنشینها هم مشورتی بمیان نیامد . زور و اتفاق این دو دولت تنها برهان
و دلیل این عهد و شرط شده . شدت وصولت و غلبه . معنی حقوق را باطل
و فاسد نمود و فساد و خلل در ضمیر ملت حاصل آورد . این دو دولت نظم و قانون
و ترتیب اشیا را بهم زده و ترتیب و قانون تازه هم ایجاد نکردند . این
اعتراض و ایرادها بنفسهم صحیح و درست بود اما اثری نه بخشید بجهت اضطراب داخلی
دربار یکه از وی صدور یافته بود . و اقتدار فرانسه بواسطهٔ جنگ ایطالیا و با پولئون
خود در سال شصت و سه خاصه در شورش پولون از دست داده بود و مداخله را
در معاهدات قدیمه که خود او فیما بعد بر آنها لعنت می کرد . فی الحقیقه عهد و شرط
غاستین برخلاف میل ناپلیون بود زیرا که نمیخواست اطریش و پروس با هم سازش
نمایند . پروس بعد از آنکه با اطریش سازش نمود دیگر از خیال وسعت دادن مملکت
افتاد . و این ضرر بفرانسه شد که در این میان او نیز حصه میبرد . اما فرانسه بزودی
از این غیظ فرو آمد زیرا که دید پروس اعلان کرد که این عهد و شرط با اطریش از برای
سازش موقتی بود نه دائمی و بهمین قسم جواب داد بفرانسه که این اعتراضات
بزوال سازش زایل خواهد شد . نوتی هم باین مضمون مشتمل بر اعتراضات از این قبیل
از دولت انگریز صدور یافته بود در چهاردهم ستامبر بهمان قسم جواب داده شد

پس



پس واضح گردید که این اصلاح و آشتی میانهٔ اطریش و پروس بجای آنکه
این دو دولت را با هم دوست و بهم نزدیک نماید و اتحاد را میانهٔ آنها مستحکم سازد
موجب سرعهٔ اشتعال نایرهٔ حرب گردید .

## فصل هفتم از ۱۸۶۵ تا ۱۸۶۶

همان فردای انعقای عهد و شرط غاستین پروس در فکر اتمام نواقص
تدارکات جنگ و تکمیل لوازم حربی بود که ناچار در نظر داشت . از جهت لشکری حاضر بود
تشکیل قشونی با وجود مخالفت مجلس صورت یافته و تدارکات دیگر نیز تقریبا تمام بود .
در یازده روز تمام قشون پروس بحرکت می آمد . اما مثل کبلوم شاهی با کمال دور اندیشی
هرگز تعجیل نمیکرد در قطع مناسبات دوستی با دولتی قوی مثل اطریش که مدتها است
که این دوستی پا برجا است . بدون اینکه بعوض دوستی دیگر تحصیل نماید و با تحاد
با او مستظهر باشد یا اقلا از بیطرفی دول مطمئن گردد . در این شق ثانی از طرف دولت
روس مطمئن بود که در تلافی بیتابی که سابقا در جنگ قریمه از پروس دیده در مقام انتقام
است و خصومت نخواهد کرد . و از انگریز نیز خاطر جمع بود که در جزیره نشینی خود مغرور است
و با کسی کاری ندارد . و عاقبت اندیشی میکرد در باب دول صغیره جنوبی آلمان
که احساس خصومت نمینمود از طرف آنها . اما اینها از برای اطریش متحد مشکوک بودند
که معلوم نبود که اتفاقی ننمایند از یک طرف از پروس متنرسیدند که بهانه کرده و آنها را
ضبط نماید . و از طرفی از فرانسه احتیاط داشتند که بر آنها بتازد . بجهت اینکه
کاملا مطمئن باشد از مداخلهٔ خارجی و یقین داشته باشد از فتح لشکریان خود از برای پروس
یک اتفاق و اتحادی با دولتی و اطمینان از بیطرفی دول دیگر لازم بود پس تنها فرانسه
و ایطالیا ممکن بود که این کفالت را نمایند . و بجهت تحصیل این اطمینان بیسمارک از شاه
اجازه گرفته در پانزدهم ستامبر رفت به بیاریتز که امپراطور ناپلیون در آنجا اقامت

داشت

داشتن این وزیر مهمان جدید سواحل رود خانه آدوز و خلیج خاسکون نبود . زیرا که سال گذشته نیز با نجا بملاقات ناپلیون رفته بود که استمزاجی از مقاصد باطنی امپراطور مشارالیه بنماید لیکن بی نیل مقصود مراجعت نموده بود . اما امسال حضور می یافت با اینکه معاملات بود با یکدیگر ظاهری که با اطرافیش کرده بودند و در آلمان در پیش عامه از اعتبارش کاسته و بدبینی نسبت بوی شده از طرف فرانسه . چنان ظاهر بود که امسال نیز بی نیل مقصود مراجعت نماید . اگرچه ناپلیون رنجیده خاطر و بصورت قهر بود . لیکن نمیتوانست رسماً جواب بدهد و اجازه حضور نه بهد وزیر شاه پروس را که بمأموریت از طرف دولت خود آمده بود . وقایع نویسان معاصرین هیچ ذکری نکرده اند از آنچه در این ملاقات میانه بیسمارک و امپراطور گذشت و از گفتگوی آنها چیزی ظاهر نشد مگر آنچه که در بعضی از مراسلات دیپلوماتیک متفرقا دیده شده . بیسمارک امیدوار است که طوری شود که در صورت جنگ با اطریش فرانسه بیطرف بماند و کاری بکند که ایطالیا را با پروس متفق سازد و در این باب اجازه از امپراطور تحصیل نماید که ایطالیا اگر با پروس متحد شود فرانسه ایرادی و تحکمی نخواهد داشت . اما در مقابل این دو مطلب عمده چه حاضر کرده بود که با امپراطور تقدیم کند ؟ قطعاً اتحاد با پروس از برای ایطالیا این ثمر را داشت که میتوانند من بعد ناحیه وِنِسی را متصرف شود و با توافق پروژه امپراطور که گفته بود در پنجاه دونه . از ایطالیا تا آدریاتیک جهت می یافت پروژه عرامی که مصالحه ویلافرانکا مانع از اجرای او شد و امپراطور هم جایز نمی دید که برریختن خون و صرف مال فرانسه این عمل را اجرا نماید . اما با رضا دادن با اینکه بگذارد ایطالیا با پروس اتفاق نماید و پروس بدلخواه خود بر وسعت مملکت خویش بیفزاید و خود را در آلمان معتبر ساخته و برتری خود را مسلم سازد بی فائده و زحمتی از برای فرانسه این کار تحریری شود در فرانسه اشخاص دوراندیش را اضطرابی چه با چه بیجا دست داده از اینکه اتحاد ثریا نیک اگر وصل با اتحاد ایطالیائی نشود خلل در تعادل قدیم اوربا رسد در اینصورت قبول کردنی نیست که امپراطور اهمال کرده باشد که در خصوص پاداش چنین خدمتی

بزرگ



بزرگ بیسمارک این نقطه مهمه را متروک داشته باشد . عهد و وعده هر طور باشد کار نداریم اما اینقدر هست که در اصول مطالب چنانکه باید گفتگو نمودند

مسئله دیگر هم در باب هوش و ذکاوت ناپلیون است که چگونه بود که مطالبه پاداشی عظیم در مقابل چنین خدمتی چشم از پروس نکرد و چگونه راضی شد که پروس را یاری نماید در این کار که موجب خسارتی از برای فرانسه بود و پروس را بمقداری قوت باید که اخلال در تعادل قدیم فرنگستان شود . لامحاله ناپلیون فریب خورده بود اگر راضی باین امر گشته بود چگونه میشود دولتی فیروزمند رضا دهد که بدست خود از برای خود همچنین قوی ایجاد نماید . ناپلیون فوق العاده رقیق القلب و صاحب خیالات موهومه بود . مسیو دبیسمارک در سال شصت و پنج این صفات را در امپراطور دیده و شناخته و از این راه بادی در آمده موافق مزاج او عنوان مطلب کرده و با نجا منجر نموده بود . و امپراطور را فریب داده و بدست خود در خرابی سلطنت خود کوشید .

لازم است که این را هم بگوئیم که ناپلیون گمان نداشت که دولت پروس دارای اطرافیان دارنده این قوه و استعداد باشند و نمیدانست که چه قدر فتون دارند . ناپلیون خودش و مقربانش معتقد بودند که قوه حربیه اطریش از پروس بیشتر است اگر چنین نباشد لامحاله برابر که هست پس اگر این دو دولت با هم بجنگند هر دو تمام شده و آخر چنان ضعیف خواهند شد که محتاج بتوسط فرانسه شده پس آنگاه فرانسه هر حکمی و هر تکلیفی بر آنها نماید ناچار از قبول خواهند بود . مجملا آنچه امپراطور خیال داشت که بدون آنکه شمشیر بکشد از سرحد وِنِسی متصرف بشود و پروگرام خود را در باب ایطالیا بصحت برساند . مسیو بیسمارک از بیارتیز مراجعت نمود در حالتی که از سفر خود مسرور و خوشحال بود اگرچه از برای شاه خود از این مأموریت جوابی رسمی و تحریری نداشت . لیکن جوابی شفاهی از ناپلیون گرفته بود که او را مطمئن ساخته بود خاصه در بارهٔ معاهدهٔ دوستی و اتفاق با ایطالیا اجازهٔ صریح گرفته بود که

کافی

کافی میدانست و میدانست که چون پروس با ایطالیا اتفاق کرده و معهد شده دیگر
از ناپلیون بیمی و ترسی از برای پروس نخواهد بود . و چون بیسمارک در مراجعتش
از پاریس عبور میکرد در آنجا با میسو بنغرا سفیر ایطالیا ملاقات نمود . و در اثنای
صحبت باو گوشزد کرد که جنگ با اطریش لامحاله واقع خواهد شد و ناپلیون نیز با پروس
اظهار مخاصمتی نخواهد نمود و بعد از روی تلمیح و اشارة بمقصد خود که اتحاد با ایطالیا بود چنین
گفت که اگر ایطالیا در واقع تاکنون اسمی داشت و خود موجود نبود باید بعد از این او را
از نو ایجاد کرد . این خیال اتفاق با ایطالیا از نخست از کنت کاور سر زد که در این باب در
تاریخ پنجاه و هفت به رژان ذپروس اظهار نمود و صورت نیافت و از پرنس مزبور خوشودی
در باب ایطالیا ندید و آثار دل گیری از این دولت در بعضی کلمات پرنس احساس نمود
. باوجود اینها باز مایوس نبود تا رژانس بسلطنت رسید پس کنت مزبور این موقع را
غنیمت دیده در ماه فوریه شصت و یک ژنرال لامارمورا را بسمت سفیری و تهنیت
جلوس کیلوم بتخت پروس از طرف ویکتور امانویل شاه جدید ایطالیا به برلین فرستاد
. در این وقت ملاحظات قدیمه تفاوت پیدا کرده بود و شاه کیلوم الآن خود
پادشاه بود اما آنوقت رژان بود اکنون میتوانست میل خود رفتار نماید بر خلاف که
آنوقت در هر صورت باز ملاحظهٔ برادرش و دولتیکه او را داشت . پس شاه کیلوم
خود را زیاد با غایت دلخواه درباره سفیر ایطالیا و سلطنت آن دولت ظاهر ساخت
. و کنت دکاور نیز در مکاتبات با مکالمات خود با دیپلوماتهای پروس همواره
از دوستی و مناسبات اتحاد و یگانگی میانهٔ ایطالیا و آلمان اظهارات و تقریبات
زیاد میکرد و میگفت و نجیدات مینمود چنانکه رفته رفته دوستی استحکام یافته تا بحائیکه
دربار برلین بالاخره ناچار از تصدیق دولت و سلطنت جدید ایطالیا شده و ویکتور
امانویل را بپادشاهی آنجا شناختند .

در تاریخ هزار و هشتصد و شصت و پنج بهنگامی که صحبت دوک نیشنها





بمیان آمد . دربار فلورانس دید که میتواند از مخاصمهٔ دو دولت بزرگ آلمان نتیجه
و فایده از برای خود حاصل نماید . این شد این دفعه دربار برلین که بدو آبنای معاوله با
ایطالیا گذاشتند و این در وقتی بود که موقع این دو دولت رقیب نسبت بدوک نیشنها و
مجلس و کلای ملتی در مقامی بود که ممکن مینمود که عنقریب قشه خواهد برخواست . میسو
بیسمارک این هنگام در مراودهٔ با فلورانس افراط کرد . بالعکس ژنرال لامارمورا
که رئیس دارالشورای ایطالیا بود خود را زیاد با احتیاط و با حزم تقریبا بدگمان و با سوء ظن
جلوه میداد . و دیر رسید که باز دوستی و تقرب میانهٔ دولتا طریش و پروس سر بگیرد
و او را تکلیف دشوار افتد . باین لحاظ چندان خطا نکرده بود زیرا که ملاقات امپراطور اطریش
با شاه پروس در سالزبورغ و معاهدهٔ غاستین این دفعه نیز نگذاشت که نایرهٔ حرب میانهٔ
این دو دولت اشتعال یابد . و این بود مکرر متارکه که دوباره بجهت تقسیم دوک نیشنها نا قشه
و مجادله بشدت سر گرفت . بیسمارک بعد از مراجعت او بپاریز تکلیف اتحاد و اتفاق را
با ایطالیا تجدید کرد . موقع تغییر یافته بود و این بار پروس اظهار میکرد که طالب اتفاق و
دوستی با دولت ایطالیا است و او است که احتیاج باین اتحاد دارد . سال
گذشته دربار ایطالیا قبول نداشت معاهدهٔ تجارتی را با شرکت زولورین آلمان
امسال میسو بیسمارک این تکلیف را نمود و دربار فلورانس راضی شد بشرط اینکه حکومتهای
آلمان بشناسند دولت جدید ایطالیا را و تصدیق کنند در اثنائی که این کنفکورا مینمودند
برودت میانهٔ پروس و اطریش زیادتر گردید . تا اینکه در اول ماه او
بیسمارک ژنرال لامارمورا آگاهی داد که پروس مصمم است که اعلان حرب
با طریش نماید . ایطالیا جواب داد که در آنصورت من بی رضای امپراطور ناپلیون
بهیچ کاری اقدام نخواهم کرد و باین جهت مراسله و مکاتبه میانه فلورانس و پاریس
شروع شد . دربار ایطالیا ما بپراطور عرضه نمود که در این وقت که میانهٔ این دو دولت
بزرگ آلمان محاربه خواهد شد من میتوانم که ناظر ساده این حروب و تماشا کننده

این جنگ باشم . امید میدارد که اگر با دولت پروس اتفاق نماید ناحیهٔ وِنِسی را بخطهٔ تصرف خود آورد . و از طرفی هم دولت پروس چنین مظنون است که اگر رضای امپراطوری نباشد با ایطالیا عهد اتفاق ع و اتحاد نخواهد بست و متوقع است که قبل از آنکه قدم بمیدان محاربه بگذارد از حضرت امپراطوری تحریر اسندی در دست داشته باشد که در صورت وقوع جنگ دربار تویلری بطرف خواهند بود . دربار فرانسه جواب داد که در باب عهد اتفاق ایطالیا با پروس حمایتی ندارد و اما در اینصورت ایطالیا بخطر و ضرر خود میکوشد فرانسه هیچ وعده باو نمیدهد الا آنکه نخواهد گذاشت که اطریش استرداد نماید مواضعیرا که در ایطالیا از دست داده است . بعد خطاب بدیپلوماتهای ایطالیائی کرده ناپلیون چنین میگفت که شخص با احتیاطی باشید . و پروس نیز بر آنها چنین گفت که با ما متفق شوید که فردا اعلان جنگ باطریش خواهیم کرد . تقسیمی که ناپلیون بآنها حکم باحتیاط فرمود آنها نیز اطاعت کرده عجله در کار نکردند . و نتیجهٔ این تأمل دیده شد در آنچه که گفتیم که در خاتمین معاهده کردند و میانهٔ این دو دولت علی الحساب کرک آشتی بمیان آمد و صحت امر ناپلیون باحتیاط واضح گردید .

بمجرد آنکه بیسمارک مراجعت ببرلین نمود شروع در قرار دادگذاردن فقرهٔ معاهدهٔ تجارت با ایطالیا شده و در پاریس در ضمن صحبت با سفیر ایطالیا می گفت از اینمعاهدهٔ تجارتی باملتی زیاد بر مند شما در واقع پولتیکی اتخاذ نموده اید که در آینده از برای شما بسیار سودمند خواهد شد . این اولین قدمی بود که این دو دولت در راه اتحاد و اتفاق نهادند . و معاهدهٔ تجارتی را در دوازدهم فوریهٔ شصت و شش در برلین تصدیق و امضا کردند . و مجمع دررا گفتند که این معاهده جواب پروس است که بر اعمال و رفتار اطریش در دوک نشینها میدهد . و از برای تقویت و تاکید امر . کیسلوم برای ویکتور امانوئل تلگراف عقاب سیاه که بزرگترین نشان دولت پروس بود فرستاد . قبل از این نیز بیسمارک مشغول مکالمهٔ





محرمانه با دربار فلورانس در باب تهیهٔ جنگ با اطریش بود . و باین ملاحظه بود که خواست که آنها از نزالی برلین بفرستند و خبر داد که ما هم ژنرالی بفلورانس می فرستیم .

این گفتگو مدتی طول کشید اگرچه از طرف دربار فرانسه در ضمن اطمینان بدولت ایطالیا داده میشد . اما فقرهٔ سازش عاشقین و دولت مشارالیه را زیاد با احتیاط و صاحب حزم کرده بود . سازش پروس با ایطالیا اطریش را ملتفت نموده بود . اما هنوز ایطالیا طریقهٔ حزم و احتیاط را از دست نداده بود . اگر بنا رضایحی که در پاریس با طریش کرده بودند . ناحیهٔ وِنِسی را با ایطالیا نمیگذاشت هرگز ایطالیا با پروس اتفاق نمیکرد . باری برای ایطالیا لازم بود که معاهدهٔ تدافعی و تعرضی یعنی در جنگ و صلح با هم اتفاق داشته باشند با پروس ببندد چنین معاهدهٔ را فلورانس میخواست و بیسمارک نیز قبول کرده بود . لیکن هنوز کیلوم دل نمیکند که از دوست و معاهد چندین ساله خود یعنی اطریش دست بردارد و با ناپلیون و ایطالیا دوستی نماید . بهر نوع بود بیسمارک برای آقای خود غالب آمده . اما از برای تحصیل این نتیجه مدتها سؤال و جواب لازم بود . و چندین بار روش کارها بطوری شد که چیزی نمانده بود که بالمره موقوف شود . شاه کیسلوم نمی خواست که بعلت و سبب سبقت برحله و صولت بدولت اطریش کند . از برای این کار لازم بود پیدا کردن بهانها و فراهم آوردن علل و اسباب نزاع . در باب بیطرفی ناپلیون غیر از وعدهٔ شفاهی سندی در دست نداشتند و مطالبه سند لازم داشت و وعده با ناپلیون به پاداش بیطرفی او داد . و این هم بنا بر غرور و رجحکاری که کیسلوم داشت ممتنع بنظر می آمد . نمی خواست که اعمال خود را کلیتهٔ منوط و مربوط بر اتحاد ایطالیا سازد . ایطالیا با ظن چندان مایل بمعاهدهٔ دوستی با پروس نبود مگر از برای اینکه بقوهٔ این معاهدهٔ با آلمان ناحیهٔ وِنِسی را تصاحب نماید . پس باین لحاظ پیش از آنکه خود را مقید معاهده سازد خواست یک سعی و کوشش دیگری هم نماید شاید با خود

اطریش نتواند بکنار آید . پس بنای مکالمه با دربار وین گذاشت بقدریکه توانست کوشش نمود
لیکن مقصود بعمل نیامد بالاخره چون مایوس گردید رو بطرف پروس آورده و در اوائل
مارس شصت و شش ژنرال غودن را ببرلین و کنت آرنیم را بپاریس روانه کرد .
چنانکه دیدیم ناپلیون بیطرفی خود را مصمم شده لیکن باطناً میل داشت که پروس
و اطریش باهم نزاع نمایند و بهمین جهت هیچ اسبابی فراهم نیاورد که آنها را از جنگ
مانع شود . از قراریکه کنت آرنیم نوشته سودمند دید که ایطالیا معاهده را با پروس
امضا نماید . و از نصایح مشفقانه کوتاهی نکند فلهذا ایطالیا با پروس معاهده نمود .
ژنرال غودن در مدت چهار هفته در برلین مکالمه کرد . زیرا که از دو سو کمال احتیاط را
بعمل میآوردند . که آیا کدام یک از این دو دربار بسبقت در اعلان حرب نماید . و
بتکلیف چه خواهد بود در صورتیکه رفیقش اقدام بجنگ نماید یا دشمن باو حمله آورد و هر
دو میخواستند که کیفیت معاهدهٔ انها در وین شیوع یافته شاید موجب همراهی طرفین شاه
قطع مادهٔ نزاع گردد . و همچنین سبب این طول مدت از طرف شاه بود که از این وضع
فرانسه چندان مطمئن نبود پس میخواست که مجبور نماید ایطالیا را بمعاهدهٔ که پروس را
مجبوریتی در ضمن او نباشد . و طوری شود که امپراطور ناپلیون را اطمینان حاصل شده
رفتار خود را بر وفق پولتیک پروس گذارد . بهر حال بعد از هزار گونه اشکالات
که بانواع و اقسام بیان آمد و موانعی که از پلتیک شخصی بهم میرسید بالاخره معاهدهٔ
میانه ایطالیا و پروس در هشتم آوریل بسته شده و بامضا رسید . در مقدمهٔ عهدنامه چنین
نوشته بودند که دو پادشاه ذی جاه پروس و ایطالیا از آنجائیکه میل بستحکام مبانی
صلح عمومی دارند . و احتیاج ملت خود را در این دیدند باهم اتفاق مدافعی
و تعرضی کرده در صلح و جنگ باهم معاهده بستند و فصول عهدنامه را از این قرار
مقرر نمودند . . . در فصل اول این مضمون بود که اتحاد و دوستی میانهٔ این دو پادشاه
بر دوام خواهد بود . در فصل دوم ماحصل این بود که اگر اعلیحضرت پادشاه پروس را





با اطریش اتفاق محاربه افتد اعلیحضرت پادشاه ایطالیا بمجرد اطلاع او نیز اعلان حرب
خواهد کرد . مضمون فصل سوم چنین بود که بعد از آن جنگ باتصال استمرار
خواهد یافت باجمیع قوائیکه خداوند در اقدار این دو پادشاه نهاده و بی مشاورهٔ
صوابدید یکدیگر خود سر هیچکدام از آنها نه متارکه نموده و نه اقدام بمصالحه خواهند
کرد و نه رضا بصلح خواهند داد . خلاصهٔ فصل چهارم این بود که رضای این دو دولت
متحده وقتی بعمل میآید که اطریش بایطالیا بدهد مملکت لومباردی و وِنِسی را به پروس
واگذار نماید از قلم و خود آنقدر یکه برابری کند از جهت مکان و جمعیت با آنقدریکه
بایطالیا داده است . حاصل فصل پنجم این بود که مدت این عهدنامه از روزی که
امضا شد تا سه ماه ملحوظ و محدود است که اگر در طرف سه ماه پروس اعلان حرب
باطریش نکرد دیگر حکمش ملحوظ نخواهد بود . فصل ششم متعلق بود بفرستادن کشتیهای
جنگی ایطالیائی در صورت لزوم به بحر بالطیک . چنین بود مجملاً این عهدنامه که در
برلین هشتم بسته شده و بتصدیق و امضای پادشاه ایطالیا در چهاردهم و در بیستم
اوریل بامضای پادشاه پروس رسید . پروس را در این عهدنامه امتیازات
چندی بود و از او تنها بود که گفتگوی جنگ بمیان میآمد . و تنها او بود که باید اعلان
جنگ کند و ایطالیا از وی پیروی نماید هر جا او برود عقب او باشد و توقف نکند هر کجا
جائیکه او توقف نماید و تا پروس لومباردی و وِنِسی را برای او نگیرد و خود نیز
معادل او تصرف نکند با مر جنگ صورت انتهاء ندهد و دست از جنگ نکشد این امتیازات
از برای پروس بوده مع هذا خالی از مضرت نبود زیرا که مجبور بود بر اینکه بهر نحویکه باشد
قبل از انقضای مدت سه ماه اعلان حرب باطریش نماید . علاوه بر این عهدنامه را
مغلق نوشته بودند و خالی از ابهام نبود چنانکه از فردای روز امضا اختلاف در تفسیر
معانی فقرات او بهم رسید . ایطالیا چنین شرح و تفسیر میکرد که اگر اطریش با ایطالیا
اعلان حرب نماید پروس را هم بموجب مفهوم عهدنامه لازم است که او نیز اعلان حرب کند

وبا اطریش بجنگد . اما شاه گیلوم اینطور معنی نمیکرد و میگفت نه مراحتم نیست که تابع حرکات ایطالیا باشم شاید ایطالیا بنابر غرضی خواسته باشد که اطریش را بمبارزت دعوت نماید . بهرحال در اثنائیکه در طرف چندین ماه مقاوله در میانه پروس و ایطالیا در میان بود . میانه دربار برلین و پاریس نیز راه مکالمه مفتوح بوده و گفتگو داشتند . مسیو بیسمارک با سفیر فرانسه مسیو بندتی متصل در سئوال و جواب بود تا از وضع و خیال و عزم و قصد امپراطور ناپلیون مطلع باشد که در کجا قرار گرفته و منظورش چه جزات . و همچنان شش ماه قبل در شورای کبری که در راتیسبون انعقاد یافت نتیجه این شد که سفیر روسی کنت غولتز را که در پاریس بود ببرلین طلبیدند که در انجمنی که در حضور شاه گیلوم منعقد می گشت حاضر بوده و از آنچه مشورت میشود مطلع باشد و این در آخر ماه فوریه بود . در هشتم اوریل از آنچه قرارداد مجلس و مضمون عهدنامه شد بفرانسه اطلاع دادند که راضی شده و اذن بایطالیا داد که امضا نماید . همچنان در برلین مشغول بودند براینکه بفهمند که فرانسه چه میخواهد ؟ و در عوض بیطرفی چه طلب میکند و چه پاداش میخواهد ؟ و وقت توضیح مطلب هم رسیده بود . با وجود این چیزی واضح نشده لیکن در پاریس استمرار در بیطرفی داشتند و می گفتند که این بیطرفی را از برای پروس بیشتر فایده و ثمر خواهد بود تا اطریش را و چون ممکن است که اجرای مقاصدی که پروس دارد موجب حدوث اثری در میزان تعادل اوربا گردد فلهذا مدارک فشون بدکی و احتیاط لازم است .

پیش از آنکه دورتر برویم در ذکر این حوادث و وقایع لازم است که مراجعت نمائیم بذکر وقایع آلمان و اطریش که سبب اصلیه و مقصود کلی از این اتحاد پروس و ایطالیا است . همان فردای گذشتن شرط نامه که در غاستین صورت بافت هیجانی عظیم در دوک نشینهای سواحل رود خانه الب و در خود آلمان ظهور یافت از پروس و اطریش هر دو مردم متغیر بودند از پروس که می خواهد دوک نشینها





ضمیمه مملکت خود نماید و از اطریش که این قصد را یاری و مساعدت مینمود . و پرنس اوگوستا بنورغ بشدت مقبول عامه و طرف میل اهالی دوک نشینها بود . و مامورین مجالس آلمان در فرانکفورت جمعیت کردند بجهت اعتراض بر این شرط نامه و دیوان خانه بزرگان این شهر آزاد که بشما گوید از طرف پروس و اطریش هدف ملامت گردند که چرا راضی شده و مسامحه نمودند در گرد آمدن مامورین مجالس آلمان . و این آخرین باری بود که پروس و اطریش در این راه با هم اتفاق نمودند . پس از ان افتراق بمیان آمد . در ماه او هزار و هشتصد و شصت و پنج نزدیکان سلطنت پروس که مامور بوارسی وارث حقیقی دوک نشینهای سلس ویغ و هولستین بودند مامورت خود را تمام کردند . نتیجه این وارسی مطول باین فقرات خلاصه میشود که حقوق پرنس اوگوستا بنورغ چندان چیز قطعی نبود . و از همه جهت بیک قسمت بسیار کمی از دوک نشینها علاقه میگیرد و انهم با وجود اینکه چیز قلیلی است باز معلوم نیست که پدر دوک به چه مبلغ پول نقد فروخته باشد . و دعاوی سایر مدعیان وراثت از اصل لایق اعتنا و اعتماد نیستند . و بالاخره پادشاه دانمارک که مالک حقیقی این دوک نشینها میباشد بواسطه مصالحه نامه آنها را بامپراطور اطریش و شاه پروس واگذار کرده فلهذا این دو شهریار مالک فعلی آنجاها هستند غیر از این فقره آخرین که نتیجه جنگ است سایر فقرات همان مسائل متنازع فیه میانه دانمارک و آلمان است که بالاخره سبب جنگ پروس و اطریش با دانمارک شد از این بیان معلوم گشت که نصف راه تا مقصود از برای پروس طی گشته و باقی نصف دیگر بود که بایستی از اطریش بدست آورد . پس من بعد پولیتیک پروس منحصر در تحصیل این نصف دیگر بود که لامحاله بایستی بجنگ آورد اگرچه با جنگ هم باشد و بوجود این فتنها و انقلاب که در دوک نشینها پدید می آید بهانه هم از برای جنگ بحمدالله بسیار بود و قصور نداشت . حکمران سلس ویغ از طرف پروس ژنرال ماتوفل در این دوک نشین برقرار شده و چنان در آنها سلوک و رفتار میکرد

که گویا در مملکت پادشاه خود نشسته است و اذیت میکرد و صدمه میزد و برا هالی آنجا که هوا خواهی پرنس اوگوستا نبورغ را داشتند . برخلاف ژنرال غابلانتز که از طرف اطریش حکومت هولشتین را مینمود با مردم کمال ملاطفت و خوش رفتاری می کرد و میگفت از جانب امپراطور مأموریت ندارم که چون حکمرانان عثمانی با رعیت رفتار نمایم . همواره راه حق و عدالت را میپویم و بالسویه با همه سلوک می کنم .

محقق است که نتیجهٔ این دو رفتار مختلف خوب نمی شد و لامحاله بعضی گفتگوها حاصل میشد . پروس باطریش ملامت مینمود که چرا این قسم رفتار میکند که موجب طمع پرنس اوگوستا نبورغ می گردد . و از این سمت هم اطریش او را ملامت می کرد که این چه مخاطبهای من غیر قاعده است که در حضور رؤسای هالی در باب تمیمه کردن دوک نشینها نوشته و جواب تجدید از بیمارک می آید . ( از شانزدهم شهر هزار و هشتصد و شصت و پنج بیمارک بدرجهٔ کنتی نایل شده بود ) بنام پرنس اوگوستا نبورغ مردم دوک نشینها آئین بندی میکردند . در یکی از شهرهای سلس وینغ که جشنی فراهم آورده بودند پرنس فریدریش نیز حضور یافته چون ژنرال مانتوفل مطلع شد بسیاری ادبانه پیغامات به پرنس فریدریش داد و گفت که اگر من بعد قدم باین مملکت نهاده میدهم دستگیرت نمایند .

شش ماه بعد از ملاقات امپراطور اطریش و شاه پروس در سالزبورغ مقاولات مفصلی میانهٔ دو دربار شده که منجر بشرطنامهٔ غاستین گردید چنانچه سابقاً مذکور گشت . افتتاح سال هزار و هشتصد و شصت و شش بامعاتبات کثیره میانهٔ دو دربار وینه و برلین شد . وکلای مجالس ملتی ژرمانیک باز مجدداً تقاضای حقوق خود را نسبت بمسئلهٔ دوک نشینها کردند . در مجلس هیجدهم نوامبر لاباویر ولاباس ولاسس - داستاد بکرات پرسیدند که کل اطریش و پروس بعهد خود وفا کرده و اهل هولشتین را دعوت خواهد کرد بنجه گفتگو در باب وراثت دوارث دوک نشینها . پانزده روز بعد اطریش در پروس مطبزه و سرسری جواب دادند که دعوت





بگرد آمدن این مجالس خواهد شد اما وقت جمع شدن او راد و لبستین مزبور تعیین نمایند که هنوز مشخص نشده . فیما بعد خواهیم دید که این فقره چگونه بهانهٔ جنگ از برای پروس شد . از ماه ژانویه دربار برلین مناقشهٔ خود را با پرنس اوگوستا نبورغ از سر گرفت . در بیستم ژانویه در یک نوتی شکایت از کارکنان اطریش در هولشتین مینمود که درباره روزنامه نویسان آنجا اغماض و مسامحه مینمایند تا در حق پروس کلمات تند و سخنان ناشایست بنویسند . و میگفت که لازم است که پرنس اوگوستا نبورغ تبعید نمود . اطریش مضمون شرطنامهٔ غاستین را مخبری میدارد مگر بعنوان خصومت شاه پروس که مصمم است که نگذارد چنین حرکتی ظهور یابد . چند روز بعد یعنی در بیست و ششم بار در ضمن نوشتجات بدربار وینه اینطور تحریر کرده بودند که باید محاربه کرد با اشخاصی که در دوک نشینها مصدر شرارت میشوند و در حقیقت دشمن عمومی و مشترک این دو دولت میباشند . زیرا که آنها شورش طلب و فتنه انگیزند که بنام پرنس اوگوستا نبورغ عمل میکنند و اصل مقصود بهم زدن سلطنت و ایجاد جمهوری است . پس باید شعلهٔ این فتنه را خاموش کرد و بنیخ این فساد را کند . پروس در حقوق خود باقی است . اگر اطریش عزم همراهی و یاری با وی نکند او خود تنها باین کار اقدام خواهد نمود . و باز در دربار برلین چنین میگفت وضع و رفتار اطریش بنحاطر می آورد خصومت قدیم را که گمان میرفت تمام شده است . پروس در این باب توضیحی صریح و آشکارا می طلبد و اگر اطریش میل ندارد که با تفاق عمل نمائیم . در اینصورت پروس آنچه لازم داند خواهد کرد و در اعمال و کردارهای خود مختار و آزاد خواهد بود . هفتم فوریه دربار وین جواب داد که خود پروس هم میداند که بعهد و شرط غاستین موقتی بود از برای اینکه فرصتی و مهلتی باشد تا مقاولهٔ آخرین را بتوانیم تمام نمائیم . پس بموجب این عهد و شرط عجالتاً امپراطور اطریش مالک و فرمانفرمای هولشتین است . و باین لحاظ لازم ندارد که دیگری مداخله کند و نمیخواهد که در امور

مملکت داری او غیری دخیل نشود . امپراطور باور ندارد که شاه پروس چنین میکند
براین مناسبات که با ایشان در میان دارند در فقره ضمیمه کردن دوک نشینها به پروس
وچون می بیند که فقره الحاق آنها را امپراطور قبول ندارد اطریش را متهم ساخته و میگوید
که حسد قدیم او بار مجدداً بجوش آمده . وحال انکه میداند که امپراطور نمیتواند که
از لازمهٔ تکلیفات خود دست بردارد بمجرد اتحاد با پروس . وامپراطور هرگز در پی
این نبوده است که آلمان اتفاقی برخلاف پروس برانگیزد یا بواسطهٔ سایر دول دلخواه
خود را در حق او مجبری دارد . وقتی که دو دولت بزرگ باین نحو با همدیگر مکاتبه نمایند
. واین قسم سخنان کنایه آمیز بگویند دیگر خصومت واز هم بریدن پر دور نخواهد بود
وعنقریب قدم میدان مقاتله خواهند گذاشت . دولت پروس بار رتبی که
در نظام داده بود نمیتوانست بدون اینکه کسی مطلع شود لشکر خود را حرکت دهد .
پس در بیست وهشتم فوریه مجلسی بجهت شورای کبری در برلین مهیا شده ریاست
این مجلس را خود شاه بعهده گرفت با حضور وزرا و ژنرالها و کنت دُ مولتکه
از پاریس مخصوصاً احضار شده بود . با معوق داشتن حرکت سپاه عجالةً آراء
براین قرار یافت که ابداً در باب دوک نشینها تمکین بحکم اطریش ننموده و ختام این
کار را به آخرین شمشیر از نیام انجام دهند . دراین مجلس پولتیک کنت بیسمارک
بر تمام پولتیک ها غالب آمده . وطرفداران اطریش تمام تعظیم نمودند در برابر
این دو رنمای بزرگی و عظمت پروس که بیسمارک کوشه برآنها نشان داد . و
بجهة اثبات مدّعا کنت بیسمارک بعضی تحریرات از ظرف اعضای مجلس اعیان دوک
نشینها نمود که الحاق آنها را بپروس قبول کرده و راهی هم نموده بودند از
برای اینکه رضای اطریش را تحصیل نمایند . شورای کبیری که در برلین
فراهم آمد موجب تنقیض دیپلوماتها گردید و از این قرارادادی که مجلس داد یعنی اگر
اطریش بدسری نماید حتماً باید جنگ کرد را بجه بمشام امپراطور رسیده سبب انتباه او شد





وارشا الهار اطلبیده شورای عسکری وکونفرانس نظامی کردند که چند روز طول کشید
. بحرکت بعضی ژریمانها فرمان رفت . وبیک جای گرد آمدن بعضی از قشون در
بوهم عمل شد . درخود وین نیز بعضی آثار جنگجوئی و خودنمائی در میان سفیران دربار
وامامازورهای قشون ظهور یافت . تهیه وتدارکات جنگ که در پروس دیده میشد
وشهد یداتی که در تحریرات خاصه در تحریرات هفتهای آخرین . وگفتگوهائیکه در مجلس
شورای بیست وهشتم فوریه شد . ورسیدن ژنرال غودن وزیر مختار ایطالیا بر لین
. وگفت وشنود میانهٔ برلین وپاریس تمام اینها علایمی بزرگ بودند که در بار وین
نمیتوانست اهمال نماید . ومحقق بود که پروس خیال جنگ دارد وبی بهانه نمیکرد د
. پس در بار وین خطا کرد که بهانه بدست پروس داد که امر نمود که هنوز وقت نرسیده
تهیهٔ حرب دیده شود . وقشون از محل خود حرکت نماید . عملی که در نظر فرنگستان
مثل طلب مبارزت و میدانداری بود .

دربار برلین این خطا و سهو اطریش را غنیمت دانسته از تمتی شروع
بمکاتبه و پیش از سبب این تدارک کرده و از طرفی هم خود در کمال وضوح بنای
تهیهٔ حرب نهاد . تمام محارم و هوشمندان فرنگستان میدانستند که این پروس است
که میخواهد کینهٔ دیرین و عداوت قدیم خود را از اطریش بگیرد . لیکن عوام الناس
حکم بظاهر کرده و اطریش را میدیدند که قشون در بوهم جمع کرده و افواج را امر بحرکت
داده . وتدارکات پروس را از بابت لزوم و ناچاری و تقابل با اطریش
گمان میکردند . در نزد آگاهان و دانشمندان علم پولتیک این فقره مسلم است
که کفاره جوئی از خطا و تقصیر از برای برائت شخص از گناه کافی نیست بلکه لازم است
از خود دور سازد آنچه را که او را بمعرض تهمت میرساند . وبجهت ندانستن یا غفلت
از این قاعده وعدم رعایت این اصول بود که در اول او اطریش که خود را میخواست
حفظ نماید خویش را بموضع تهمت نهاد که همه او را چون میدان دار و او طلب

مبارزت دانستند . از بیم این جهت دربارودین در شانزدهم مارس بنجدین دولت ازدول صغیره متفقهٔ آلمان محرمانه خبرداد . وحکایت کرد وضع جنبجوئی پروس را واطلاع داد که از برلین توضیحات خواهم خواست درصورتیکه نظره ازجواب یا جواب غیرکافی دادند . ازمجلس وکلای ملتی ژرمانیک درخواست خواهم کرد که بمضمون فصل یازدهم وفصل نوزدهم بپیمان فِدِرال رفتار شود . که مضمون فصل یازدهم منع میکند محاربه را میانهٔ معاهدین ومتفقین وآنها را مجبور میکند براین که مطیع اوامر دولت فِدِرال باشند . وفصل نوزدهم وکلای مجلس ملتی اختیار میکند که اگر گمان مصادمه میانهٔ متفقین برود بهر وسیله که باشد نگذارند که کار بخنجر زد وخورد بشود . دربارودین متهم میکرد پروس را براینکه بخواهد درمسائل متعلقهٔ بدوک نشینها تکالیفی بمیان آورد که برخلاف مصالح ومنافع اطریش وآلمان وبرضد قوانین فِدِرال است وبهم میزند مطلب را بطوریکه محال است بمجلس وکلای ملتی عرضه داشت . بالاخره اگر مصادمه بمیان آمد اطریش تکلیف ننماید که چهار دسته قشون فِدِرال خود را بلشکر اطریش لاحق سازند . این مقاله علی الخصوص از برای فهمیدن وضع وخیال دربارهای آلمان بود . فردا فی الواقع وزیر مختار اطریش از کنت بیمارک سؤال کرد که آیا دولت پروس مصمم است برابنکه شرط نامهٔ غاستین را پاره کرده وصلح را که در تحت خط ودقایهٔ پیمان فِدِرال است درهم شکند ؟ . باوجودانیکه جواب بیمارک چندان روشن وصریح وواضح نبود دربارودین اظهار خوشنودی ورضا کرده وبدربارهای آلمان اطلاع داد که عجالةً ازدادخواهی . بمجلس وکلای ملت صرف نظر کرده ام . ازدوسوی هردو دولت بجدّ تمام مشغول فراهم آوردن تدارک جنگ بودند . اطریش همچنان قشون را در بوهم بیک مرکز جمع آوری میکرد . وساکس بموجب اخباراتی که از برلین باو رسید متوحش شده او نیز بعضی تدارکات دید . دربرلین حدت





ازبرای حرکت دادن قشون تراشیده بودند بمعنی که دررورنامه جات درج کرده بودند که پروس تحریک افواج ازبرای آن میکند که میخواهد اتحادی فراهم آورد . وازاین کلام مراد اتحادی بود که با ایطالیا فراهم آورده بود .

بعد بعنوان عمل مشل وبطریق مقابله برفتار اطریش درشانزدهم دربار برلین دربیست وچهارم بهمانطور بدول آلمان اطلاع ونشاد لیکن بااین تفاوت که بجای اینکه استعانت از حمایت فِدِرال نماید واز او یاری بخواهد او را دفع کرده ومیگفت که بمصرف وغیرکافی است . همه تقصیرات را بگردن اطریش وارد آورده بمعنی که او افواجی حرکت داده وپروس را مجبور بحرکت ساخت زیرا که نمیتوانست بگذارد غفلةً گرفته شود چنانکه در هزار وهشتصد وپنجاه شد . وباز میگفت که ترتیبات حالیهٔ معاهدین معیوب است لازم میدانم که به بعضی دول ترتیب جدیدی در اتفاق تکلیف نمایم . وبالاخره میخواهم بدانم که چه نوع معاونت ویاری بمن خواهند کرد اگر اطریش بمن حمله آورد یا در مقابل تهدیدات او من خود مجبور باعلان جنگ شوم . این ابلاغ اثر خوبی نداد . وبهمین در برلین منتظر بودند . چیزیکه ازبرای اطریش اهمیت داشت این بود که دوست ودشمن خود را بطریق قطع بشناسد . تمام این دول که از آنها سؤال شد هیچکدام بارای وخیال پروس متفق نشدند وهمه پروس را رجوع ومحول بمجلس وکلای ملت میکردند که میگفتند اوست که تنها اهل خبره وحکم است واو دارد که حکم نماید درصورتیکه اختلاف درمیانهٔ دول متفقه بهم رسد . دربار بنینگ بنای توسط گذاشتن پروس واطریش را مجبور کرد که باهم موافقت نمایند وبقرار داد ومضمون حکم فِدِرال که میگوید حرب میانهٔ دول متفقهٔ آلمان جایز نیست تکمین داشته باشند وبا سایر دول موافقت نموده وبصوابدید هم تنظیمات جدیده که میخواهند بگذارند . مع هذا دولت بادیر باوجود این توسطی که میکرد چون اطمینانی درست از نتیجهٔ عمل نداشت خود نیز در تدارک مهمات حرب بود . وهمچنین سایر دول آلمان بنسبت پیروی از آنها کرده مشغول

تدارک بودند . هنوز محاورات میانهٔ پروس و اطریش در باب تدارکات حرب در میان بود . در سی ویکم مارس در باروین اعلانی کرد که بالمره انکار نمود که خیال جنگی با پروس داشته باشد و اظهار داشت که بشدت تمام میل دارد که پروس نیز چنین اعلانی دربارهٔ اطریش نماید اما بطرق وضوح که ابهامی در وی بکار نبرند . در ششم اوریل در بار برلین جواب داد که اعلیحضرت کیلوم ابداً در خیال جنگ با دولت اطریش نیست . و این فقره علی التحقیق اعلیحضرت فرانسوا ـ ژوزف امپراطور اطریش را میرسد که باحسن سلوک و حسن نیات خود دربارهٔ پروس مدلل سازند .

در باروین در هفتم اوریل جواب داد و باختصار ذکر کرد تمام اعمالی را که دلالت میکردند برانیکه پروس میخواهد بزور و قوت اسلحه پولتیک خود را مجری دارد و با وصف این هنوز تاکنون امپراطور فرمانی بجهة تدارک مهمات از برای جنگی بزرگ نداده است و در خاطر دارد قولی که در سی ویکم مارس داده است که اطریش خیال نمیکند هیچ خصومتی را دگر در میشود از انیکه پروس نیز چنین قولی را بدهد . از آنوقت چون اطریش دیگر تدارکی و حرکتی از برای محاربه بعمل نیاورد منتظر شد که پروس نیز حکم خود را که در بیست و هشتم مارس بحرکت قشون داده بود پس گیرد .

در اثنای آنکه این مکاتبات در میانهٔ پروس و اطریش رد و بدل میشد مذاکره و کار پردازی میانهٔ پروس و ایطالیا قریب باتمام بود بیسمارک شتاب داشت که زودتر انجام گیرد زیرا که خیالات جنگجویانهٔ اورا دیپلوماتهای پروس خوب اجرا نکرده و تمام بجهت صلح کار میکردند نه از برای جنگ و بجهت نفوذ در بارهای دولتهای خارجه که برای استقرار صلح متصل در نزد کیلوم سعی میکردند . همان روزی که مکتوب هفتم آوریل که نقل نمودیم به برلین وصول یافت همان روز در وزارت خارجه پروس معاهدهٔ اتحاد میانهٔ پروس و ایطالیا باتمام رسید . معاهدهٔ که خلاصه فصول اورا نقل کردیم . معاهده که در آنجا میگوید که اگر تنظیمات جدیده را





در دول متفقهٔ آلمان نگذاشتند که مجری شود پروس اعلان جنگ باطریش نماید ایطالیا هم ازوی پیروی خواهد کرد . فردای امضای این معاهده یعنی نهم . پروس مجلس وکلای ملتی ژرمانیک اطلاع داد که میخواهد که تنظیمات جدیده را مجری دارد . تنظیماتی که کلیات اورا تعیین نموده و سایر جزئیاتش را بعد از مذاکره با خارج خواهد معین کرد . و مقاصد پروس براین است که برتری در هر مادهٔ پروس را باشد علی الخصوص در امور نظام و لشکری که بالمره استیلا و زبردستی از برای پروس خواهد بود . و آنچه بیسمارک بخود وعده داده بود که مصدر تحسین و تجدید عمومی خواهد شد ایجاد پارلمنتی بود که از نتایج آرای عمومی گفتگو میکرد . فی الواقع در یک ورقهٔ رسمی خوانده شد که حکومت پروس آرای عامه را زیاد متحسن میشمارد و بسیار سودمند بحال عامه میداند . در اثنایکه دول متفقهٔ آلمان در مجلسی مخصوص مشورت میکردند که در مقابل تکلیفات پروس چه باید کرد و چه گفت . در بار برلین باز مباحثه و تعرضات خود را دربارهٔ تدارکات حرب با اطریش از سر گرفته در پانزدهم اوریل همان روز یک از تگراف خبر دادند که شاه ایطالیا معاهده را تصدیق نمود . مسیو بیسمارک در جواب تحریرات اطریش که مورخ هفتم بود شروع کرده و در هر جمله اعتراضات نمود و فقرهٔ انکه پروس را منسوب بحرص و طمع کرده بودند بجای گذاشته بهیچ وجه باین فقره تعرضی نمود . و در جائیکه موهم اقرار اطریش بود در حرکت دادن قشون پیش از انکه پروس حرکتی در قشون امر فرماید کلام را بسط داد و گفت که در اینصورت شاه نیز اعمال خود را پس نخواهد برد قبل از انکه امپراطور محو سازد اعمالی را که موجب حرکت پروس شد . این دفعه در باروین تعجیل کرد در قبول تکلیف و در همین مجلس هم جواب نوشت که امپراطور حاضر است براهمال و ترک جمیع آنچه تعلق بامور تدارکات حرب دارد اگر پروس وعده دهد که در اثنای بیست و چهار ساعت تمام آنچه را که صورت خصومت گرفته بود بشکل صلح و صلاح آورد . این وضع گشتن امورات باین صورت خلاف مقصود

بیسمارک بود و میخواست که امپراطور تمکین از اطرافش مشاهده نماید . در این بین هم
دربار انگلیز بنای توسط گذاشته بود میخواست اصلاحی میانهٔ پروس و اطریش نماید
چون از معاهدهٔ میانهٔ پروس و ایطالیا اطلاعی نداشت میخواست در این ضمن خدمتی نیز
بایطالیا کرده باشد و ناحیهٔ وِنِسی را از اطریش گرفته بایطالیا دهد . و بجهت تحصیل وقت
اطریش را ترغیب و نصیحت میکرد که با پروس در وضع صلاح موافقت نماید .
بملاحظهٔ استعدادهای شخصی شاه کیسلوم محال بود در دکردن و قبول نداشتن تقدیمات
اطریش را . پس در بیست و یکم بیسمارک جواب داد که شاه امر بوضع اسلحه
مینرمایند مشروط بر اینکه بوضع اسلحه بخست امپراطور اطریش امر نمایند چون اطریش صلاح
از خود برداشت پروس نیز برمیدارد .

در این هنگام که این امورات صورت میگرفت در دربار وین
مطلع شدند که معاهدهٔ اتحادی میانهٔ پروس و ایطالیا موجود شده بامید رود که صورت
بگیرد . اطریش شنیده بود که در برلین مذاکرهٔ در میان هست اما باور نکرده بود که
معاهدهٔ حقیقی بسته شده که بهراهی ایطالیا پروس جمله بسلطنت هابس بورغ خواهد
آورد ( هابس بورغ خانوادهٔ قدیم است در آلمان که امروز سلطنت امپراطوراطریش
در فامیل آن خانواده است ) بعلاوه اثر این معاهده در سرحد شمالی ظهور می یافت
و ایطالیا از تهیهٔ و تدارک در آن سرحد ناگزیر بود . با وجود کمال اخفا و نهایت احتیاط را
که در پنهان داشتن این تدارکات بکار میبردند باز از نظر تیقظ و انتباه اما ماژور
اطریش مخفی نماند . فوراً از طرف امپراطوری فرمان رفت که لشکریان سرحد
ایطالیا مهیا و مستعد حرکت باشند که گرفتار سهو و اشتباهی از بابت ترک اسلحه
نخوردند . و در بیست و سوم آوریل بدربار پروس اطلاع داد که بجهت احتیاط ناچار
شده که در مقابل ایطالیا بعضی استعدادات فراهم آورد . این عمل بالکلیه مغایر اوضاعی را که
مدلل و ثابت کرد . زیرا که اطریش که در خیال تاخت و هجوم بایطالیا نبود حق آنرا داشت که





در صورتیکه احساس تهدیدی میکرد اسباب دفاع و حفظ خود را فراهم آورد
اما از طرفی بهانه بدست بیسمارک داد که در پی بهانه میگشت تا معاهدهٔ هشتم آوریل
و با ایطالیا بسبب بنائی موثر سازد . فلهذا مباشرهٔ تحریری در باب تدارکات عسکریه
بار بمیان آمده و در بار اطریش و پروس مجدداً گفتگوهای گذشته را از سر
گرفتند . در بیست و ششم آوریل در بار وین بدربار برلین اگاهی داد که امپراطور
خواست از برای آنکه بانجام برساند آنچه را که تقدیم کرده بود یعنی بخواهد افواجی را
که در بوهم جمع کرده بود و باین کار مصمم است دخواهد کرد در صورتیکه پروس اینجرکت
اطریش را که از روی ناچاری در مقابل ایطالیا پیش گرفته محل اجرای مقاصد خود ندانند
. در همان روز در مکتوبی دیگر در بار وین بپروس تکلیف کرده بود که مرتب و منظم سازد
مسئلهٔ دوک نشینها را . و در باب استرداد نابر قانون فدرال بسیار مفصل و طولانی
عنوان کلام نموده بود . و بالاخره گفته بود که اگر این مطلب را رد نمایند
ناچار هستم که مجلس و کلای ملتی اظهار نمایم که باعانت و دستیاری آنها کار صورت گیرد
. و همان روز ایضاً در بار وین بدول فرنکستان اطلاع داد که ایطالیا تدارک شتابانی
از برای جنگ می بیند . و تصرف ناحیه از مملکت امپراطوری دیر وقت است که مطمح
نظر دربار فلورانس است . و در اینصورت دولت اطریش مجبور است که بعضی
تدارکات در این باب تهیه نماید که بتواند تدافعی باشند . امپراطور بدون اینکه
با کسی مخاصمه در نظر داشته باشد . میخواهد خود را در حالتی نگهداری نماید که بتواند
دفع تاخت و تاز این دولت را کند .

جواب پروس مشتمل بر نکات دقیقه بود . و دولت مشار الیها
منکر لشکرکشی ایطالیا نشد زیرا که در روز خود در بار فلورانس بدول فرنکستان از
کیفیت آگاهی فرستاده بود که بملاحظهٔ نفاری که میانهٔ پروس و اطریش رویداده
بطریق حزم و صواب اقرب دیدم که مختصر تدارکی بعنوان احتیاط به بینم که فی الحقیقه

چیز قابل مذمت است . و تا اطریش در سرحد شمالی تهیهٔ قشون ندید ایطالیا نیز جنبشی نکرده بود لیکن بعد از تهیهٔ اطریش ایطالیا نیز خود را مجبور دید از اینکه عساکر بریه و بحریهٔ خود را حاضر جنگ نماید . دربار برلین بعد از این اقرار صریح ایطالیا دیگر نمیتوانست انکار نماید که در ایطالیا تدارک جنگی نشده . پس بنابر این گفت که در ایطالیا قشونی با تهیهٔ جنگی که موجب وحشتی از برای اطریش بشود نیست . و مطمئن است که دولت ایطالیا در خیال حمله بدولت اطریش نیست و جنگی نخواهد کرد الا اینکه بمبارزت خوانده شود . تدارک جنگ و تهیهٔ خصمانهٔ اطریش باعث آن شد که ایطالیا حرکتی کرد و پروس نیز جنبشی نمود . حال دربار برلین منتظر است که کی اطریش از این حرکات خصمانهٔ خود دست بردارد تا اینکه او نیز ترک لشکرکشی نماید و الا مجبور است که باین حالت خصومت حاضر جنگ بماند . قبل از این جواب باطریش دولت پروس پیغامی بر سبیل انذار و تنبیه بدولت ساکس فرستاده بود که فوراً و بلا تاخیر علت تدارکات جنگی که دیدهٔ بگوی و توضیح کن که این تهیه که مخالف آن است که اعلان بیطرفی کرده از چه راه است . و اگر جواب موافق قاعده نشد پروس نیز مجبور است که بعضی اعمال را در مقابل ساکس ترتیب شود . مسیو دبست که وزیر امور خارجهٔ ساکس بود جواب داد که ساکس اولین دولتی و مملکتی است که خود را در مخاطرهٔ عظیم می بیند در حالی که جنگ میانهٔ اطریش و پروس واقع شود پس تکلیف خود را در این می بیند که استعدادی از برای حفظ سرحد مملکت خود حاضر داشته باشد . زیرا که در روز نامهٔ رسمی برلین خوانده است که ساکس را چون میدان جنگ تازهٔ میانهٔ اطریش و پروس قرار داده . و اگر امر چنین است ساکس توضیح اعمال خود را مجلس و کلای ملتی خواهد داد . باری فیما بعد خواهیم دید که از این مناقشه چه نتیجه بیرون آمد .

دربار برلین از سمتی بکنوع تحکم بدربار وین کرده و میخواست که در طرف جنوب همچنانکه در طرف شمال ترک اسلحه نمایند . و از سمتی هم در فقرهٔ دوک نشینها میگفت که پروس





ابدا بنالتی تمکین نخواهد کرد و حق خود را که بواسطه مصالحهٔ پاد انمارک تحصیل کرده تا حد نخواهد داد لیکن اگر اطریش خواسته باشد حق خود را معامله نماید پروس معامله می کند .

در ابتدای ماه مه ایطالیا و پروس مهمای حرکت بطرف اطریش بودند . و اینها باین خیال جنگ میخواستند بکنند که ایطالیا و پروسی را منصرف شود و پروس رتبهٔ برتری در آلمان تحصیل کرده و وسعتی در ساحت مملکت خود بدهد . از چندین طرف باطریش ملامت کردند که چرا بهانهٔ جنگ بدست پروس داد . و از برای چه تهیهٔ لشکری در سرحد ایطالیا دید . در پاریس علی الخصوص اصرار داشتند که بتقصیر را تمام بگردن اطریش بگذارند . و در باروین شتاب میکرد که صداقت خود را بطلب صلحجوئی ثابت سازد . پرنس نپرشش وزیر مختار اطریش در پاریس بوزیر فرانسه گفت . میتوانید ضمانت نمائید که ایطالیا بما حمله نکند تا ما نیز فوراً قسمی از لشکریان خانی نمائیم ؟ حکومت فرانسه معلوم بود که در این باب ضمانتی نمیکرد . زیرا که او مکرر بود که مصلحت دیده و تخمین کرده بود عهدنامه را که مجبور میکرد ایطالیا را برا اینکه حمله نماید و اعلان جنگ کند باطریش بمجرد اینکه پروس اعلان حرب نماید بآن دولت ؟ تدارک جنگ ایطالیا آیا نتیجهٔ تهیات پروس بروفق معاهدهٔ اتحاد بادی نبود ؟

در چهارم ماه مه در باروین جواب مکتوب سی ام اوریل پروس را اینطور نگاشت که اطریش راضی نمی شود که سرحد ایطالیا را از قشون خالی گذارد . پس باین ترتیب این مسئله را تمام شده میداند که دیگر سئوال و جوابی در این باب نمانده است و این نکته را هم میگوید که اطریش به نگهداری قشون در این سرحد جنوبی حفظ میکند مملکت متفقهٔ آلمان را از هجوم غیر متوقعهٔ ایطالیا فی الحقیقه اطریش نمی فهمد که پروس بچه جهت راضی میشود که سرحد آلمان را خالی بگذارد و با اینکه حفظ دول متفقهٔ آلمان از جملهٔ تکالیف بزرگ اوست . پس این گفتگوها باین قسم اختتام یافت . و بآخرین مکتوب اطریش دربار برلین در چهارم ماه مه بافرمان حرکت لشکر جواب داد . که اطریش هم

معارضه پیش کرده او نیز حکم حرکت بقشون داد . این فقره محقق است که چندست که طبایع مردم چه در دایرهٔ حکومت چه در طبقهٔ رعیت در دین تغییر کرده و سند خوو جنگ جو شده اند . مقاصد آشکار دولت پروس . در دوش و رفتار خصمانهٔ او که چنین دیده میشود که بمبارزت می طلبد . و تجسری که مجری میدارد بر خود پسندیهای دولت اطریش . و با ایطالیا در خفیه یکدل بودن که این فقره را هم سر مخفی قرار نداده بود . تمام این امورات بالاخره موجب انتباه اطریش شده که با کمال حرارت طلوع کرده و بیدار شده و خصومت قدیمی را تجدید ساخت . و حال آنکه دربار برلین میتوانست تمام این امورات را بدلیل ثابت و مدلل نماید . بقسمی که در ابتدای ماه مه سال هزار و هشتصد و شصت و شش در شب روز جنگ بدربار وین احساس مستولی شده بود از آن قسم که در سال نجاه و نه بفردای شکست جنگ ناپولئون سوم احساس کرده و پولتیک خود را از آن قرار معلوم داشته بود . در این مقام هم بطریق اولی بزیادی آنکه رتبه برتری در آلمانرا بپروس واگذار نماید . امپراطور فرانسوا ژوزف تمکین کرد که لومباردی تا مینزا هم تسلیم کند . در هزار و هشتصد و شصت و شش قبل از دخول بمیدان جنگ دربار وین را بار چنین چیزی بخاطر القا شده باین معنی که خواست کاری نماید که ایطالیا را از جنگ خارج سازد و پروس را تنها گذارد با اینکه ماخیه ونیسی را که ایطالیا بحرص دولع تمام طالب است باو بدهد که از جنگ کناره سازد . و چون ایطالیا از پروس جدا شد و خصومت اطریش را بکنار گذاشت آنوقت اطریش میتواند قشونیرا که در جنوب در مقابل ایطالیا گذاشته بود خود بطلبد و بهیئت اجتماع با لشکریان شمال و جنوب بر پروس تاخته کارش را تمام کند و بسیار زیرا مسخر نموده و از برای حرص و طمع بی اندازه پروس حدی معین سازد که من بعد از حدود خود بیرون نیامده و پای از اندازهٔ خویش بخارج ننهند . دربار وین

ازانجا



ازانجا که اطلاع از معاهدهٔ پروس و ایطالیا که در هشتم تصدیق و امضای آن دو دولت گذشت نداشت در این خیال مصمم شده و در چهارم ماه مه خطاب بامپراطور ناپلیون نمود که اگر فرانسه و ایطالیا در جنگ بطرف بمانند من ناحیهٔ ونیسی را بفرانسه وامیگذارم که خود اگر خواهد بلا شرط با ایطالیا داگذار نماید من تلافی این ضرر را از سیلزی که از پروس خواهم گرفت درمی آورم .

این تکلیف سزاوار بود که ناپلیون را مشتبه نماید . زیرا که عقاید همه در فرانسه بر این بود که فرانسه از برای نفع ایطالیا جنگ نماید . همین کیفیت را ناپلیون مغتنم شمرده در افتتاح مجلس کورژسلاتیف اعلان بیطرفی خود را نمود . و گفت که فرانسه در این جنگ اطریش و پروس بطرف خواهد بود . این تکلیف اطریش موجب رضامندی و خوشنودی ایطالیا شده و همان نتیجه را داد که ناپلیون مصلحت دیده بود بدربار فلورانس که با پروس متحد شود . و باین وسیله ادای دین ناپلیون در حق ایطالیا که در زمینهٔ انسانیت داشت میشد . بعلاوه این جنگی که اطریش می رفت متحمل بشود زیاد خطرناک و خون آشام بوده و عالمی دیگر از برای ناپلیون ظهور می یافت که از پیانجی گری ناچار بود . پس همین علت بود که تکلیف اطریش با کمال مسرت حسن قبول یافته و بدربار فلورانس نیز سفارش شد . اما دربار فلورانس آیا در فعل خود مختار بود که قبول نماید ؟ آیا معاهدهٔ هشتم آوریل دست او را در مقابل پروس نبسته بود ؟ آیا میتوانست ربقهٔ خود را از بار این عهد خلاص نماید ؟ چنانکه دیده شد همان هنگام امضای معاهده و فردای آن روز این متحدین جدید و معاهدین تازه از همدیگر راضی و خوشنود نبودند . ایطالیا می گفت که در همه حال من باید با پروس در حقوق تساوی داشته باشم اما شاه گیلوم این فقره را قبول نداشت . و نیسو دبیسمارک سعی میکرد که ایطالیا را ساکت و آرام نماید و بر آنها نصیحت مینمود که خود را تسلیم روش امورات سازند که شاه با وجود کراهتی که از این اتفاق دارد مجبور است

که بالاخره

که بالاخره تحقق نماید . دربار فلورانس بسیار کوشش نمود که در عهدنامه فصلی نیز داخل نماید که بعلاوه دوستی ترانتین را هم تصاحب نماید . لیکن بیسمارک اعتذار نمود که هنوز کونفدراسیون ژرمانیک هست و ترانتین از فلمرو فدرال است و چیزی را که نمی شود قبل از جنگ تصاحب نمود در اثنای جنگ یا بعد از جنگ میتوان ضبط کرد . بهرنوعی که بود این فقره را داخل معاهده نکردند لیکن بنوعی از انواع شبهات کرده و فرض وقایعی مینمودند که وقوع آنها موجب اعلان جنگ میشد . بهرصورت این متحدین جدید بهیچوجه اعتمادی بهمدیگر نداشتند . در برلین از ایطالیا بدگمان بودند که تکلیف اطریش بنا دارد فریفته شده و نقض عهد و ترک اتحاد نماید . و در فلورانس وحشت داشتند که بنا دارد کیلوم باز با امپراطور اطریش سازشی نماید و تمام این اتحادها باطل کرد . هرکدام میخواستند که اطمینانی و مایه الاعتمادی داشته باشند و خاطر جمع از یاری همدیگر شوند . و عقیده حکومت ایطالیا چنین بود که اگر اطریش نسبت بروافقه اعلان حرب بایطالیا نماید بموجب مفهوم عهدنامه بتکلیف پروس است که فوراً او نیز اعلان جنگ باطریش کند . اما کیلوم چنین مفهومی در عهدنامه نمیدید و انکار میکرد که اینطور تاویلی نمایند . و رفته رفته سوءظن دربار فلورانس بیشتر شده بهرازگنت بیسمارک توضیح میخواستند که اگر اطریش بهانه بایطالیا حمله ور شود تکلیف چه خواهد بود یا اینکه طالب اصلاحی گردد چه باید کرد . بیسمارک چنین پاسخ داد که هیچ اصلاحی ممکن نیست . برفرض محال . مگر اینکه اطریش تکلیفی نماید که از قبول او ناگزیر باشد . در این صورت هم در کمال صدق و صفا بمعاهده خود یعنی بدربار فلورانس اطلاع خواهد داد . پس از این کلام چنان معلوم میشد که بیسمارک در خاطر خود چنان مقرر کرده است که این معاهده مانع نیست که پروس سازشی با اطریش نماید فلهذا ایطالیا را هم بحثی و ایرادی نخواهد بود که معتقد شود که این معاهده آزاد است که با اطریش سازش نماید نهایتش این است که بدربار برلین از غرضت خود اطلاع میدهد که بنای اصلاحی با اطریش دارد .





در میان این اختلاف آراء بود که تکلیف دربار اطریش در چهارم ماه بیارس رسید امپراطور ناپلیون سوم بدقت و ارسی این فقره نمود تا ببیند که بچه نحوی خود را میتواند در مقابل پروس ظاهر سازد دربار فلورانس ضمیر خود را بروز نداد و شیوه مردمیت دید که چنین تکلیفی را قبول نماید . فلهذا گفت که ناموس انسانیت نمی پسندد که من این بدعهدی را بر خود روا دارم پس این تکلیف را نپذیرفت . اما از طرفی هم ملاحظه میکرد که این دولتی که بیخون دل بکنار آمده می نزاع و جدال دوستی را اطریش با دوام میکذارد نعمتی است که بآسانی نمیشود از دست داد . پس چه باید کرد ؟ بعد از تفکرات زیاد دربار فلورانس متذکر شد که قرار بر این بود که اگر در مدت سه ماه اعلان حرب از پروس باطریش نشود این عهدنامه باطل و لغو خواهد بود . دید که اکنون پنجم ماه مه است و در هشتم ژوئیه معاهده باطل میشود اگر بمماطله و گفتگو تا آنوقت بدفع الوقت بگذراند و بلی دغدغه چنین تکلیف پرمنفعت را نمیتواند قبول نماید و در نزد احدی هم ملوم نگردد . مدتی بود که معروف شده بود که حکومت فرانسه خیال دارد که در لندن مجلس کنگره فراهم آورد . و دربار فلورانس دید که از برای دفع الوقت تا زمان معاهده بسر آمد هیچ بهانه بهتر از عذر انتظار مجلس کنگره ندارد پس چرا بیکه بناپلیون داد از این خیالش بود . آنچه ناپلیون از این فکره مقصود داشت در اثنای عبور از ایالت آوستریز در ششم ماه مه ظاهر ساخت . تفصیل این اجمال آنکه در جواب خطابه دارو غه شهر آوستریز که سابقاً میسو تیز بود و اکنون دیگر این دارو غه در خطابه خود بسیار ملامت از پولتیک خارجه امپراطور کرده و متوقع شد که رعایت و احترام زیاد از معاهده سال هزار و هشتصد و پانزده نمایند . امپراطور در جواب گفت « اهالی این ایالت بون چنانکه تمامی اهل فرانسه میدانند که سود و صلاح آنها سود و صلاح من است و میدانند که من نیز چون آنها از این معاهده سال هزار و هشتصد و پانزده بدم میآید و مکروه طبع من است معاهده که امروز میخواهند

او را اساس پولتیک خارجه قرار بدهند . » واقعاً ایطالیا و پروس چه بیشتر ازاین میخواستند ؟ ازکسی که می ترسیدند که توسط و مداخله بموقعی نماید . او خود پیش ازانکه جنگی بمیان آید ترک میکند معاهده را که عایق منحصر بفرد به پیش رفت مقاصد ایطالیا و پروس بود . جمع شدن این کنگره فائده که داشت این بود که ناپلیون راه‌ها می‌میداد از رو برو شدن با دربار برلین که ناپلیون پولتیک آن آن دربار را زیاد مساعدت نمود بخیال اینکه بپاداش این همراهی بعضی تغییرات در سرحد فرانسه بتواند احداث نماید . این مذاکره را قبل ازاین نموده به مقصود نایل نشده بودند . شاه گیلوم را همه میدانند که درمیان احساسات و میلهای مختلف و نقیض همدیگر غوطه میزد . بجهة برتری جستن در آلمان . جنگ کردن با اطریش لازم بود و در اینصورت او را بسیار گران بود که این جنگ را متعلق پولتیک عهد نامه سنت آلیانس نماید ( سنت آلیانس معاهده ایست که بعد از شکست و استعفای ناپلیون اول و منحل شدن او دولتهای متفقه روس و اطریش و پروس عهدی بستند که آن عهد و اتفاق را سنت الیانس یعنی اتحاد مقدس نامیدند و مقصود ازاین معاهده نگهداری حدود و اقتدار دول بود در همان میزانیکه بود که نبایستی تجاوز از آن حدود شود و این معاهده در سال هزار و هشتصد و پانزده بسته شد و مکرر در این ترجمه باین معاهده اشاره شده است . ) و همچنین اقدام باین جنگ را هم جرات نمی کرد تا مطمئن نشود از جانب ناپلیون که مداخله در کار این جنگ نخواهد کرد و فرانسه بیطرف خواهد ماند . و این بیطرفی را با دو تکلیف کردند که بخرد بقیمت اینکه قدری در سرحد فرانسه توسعه داده شود که گیلوم بمقتضای تکلیف خود که شاه پروس و در جزو متفقین آلمان بود رد کرده و قبول ننمود و مجملاً انکه شاه پروس گیلوم طبعاً کراهت داشت از اینکه با فرانسه خاصه باسلسله بنا پارت اتحادی نماید . معروف است که هنگامی که گیلوم بجنگ حرکت مینمود یک نفر صاحب منصبی که از اهل آلمان جنوبی بود





یعنی همان طرفی که میرفت در آنجا خبر نماید بجهة تسلی گفت که غم مخور که اگر امروز بمیرویم در این سمت جنگ نمائیم . زیرا که عنقریب همه در یک اردوی جمع شده با دشمن عمومی خودمان باتفاق جنگ خواهیم کرد ( با یما و کنایه میخواست جنگ فیما بعد فرانسه را از امروز خبر بدهد ) .

گفت و بیمارک مثل آقای خود دل از کینه ناپلیون انباشته بود . لیکن بجهت ملاحظه خاطر آقای خویش ناچار بود که او نیز عداوت داشته باشد امّا نه چنانکه با ناپلیون بمقام مخاصمه آشکارا برآید و خودداری میکرد از اینکه بتمام خواهشهای فرانسوی جواب لاتسلیم حاضر داشته باشد و بر تمام سئولات آن دولت رد و عدم قبول مهیا نماید . لیکن سعی میکرد که بعضی حدود از برای توقعات دولت فرانسه تعیین نماید و از تمنی هیچ مسلم واضح و مدلل میکرد که توقعات دولت پروس بسیار قلیل و بقاعده است و بوزیر مختار فرانسه میگفت که پروس در خیال توسعه مملکت پروس نیست و بهمین قدر راضی و قانع است و دارد که شان برتری و بزرگی در آلمان داشته باشد و تنظیمات جدیده در فدرال بگذارد . امّا چون دربار فرانسه در توقعات افراط میکرد بیسمارک چنین جواب میداد . که اگر فرانسه حدّی از برای خواهشهای خود قرار ندهد شاه گیلوم مجبور میشود که ببیند که سازش با اطریش از قبول این همه خواهشها اسلم و اصلح است و ترک خصومت بهتر . فی الحقیقه بیسمارک باین مناسبت از راستی پرده در نبود . زیرا که هر قدر زمان بگذرد کار و وقت گفتن کلام اخرین نزدیکتر میشد . گیلوم را تردید و عدم استقرار ضمیر بیشتر میگشت . میل مردم هم در پروس باین جهات شیفته و مفتون بجنگ نبود . بالجمله چون معاهدهٔ بیطرفی با امپراطور ناپلیون غیر از وعدهٔ شفاهی چیز دیگری در دست گیلوم نبود . فلهذا در وقت حرکت بعزم جنگ گیلوم چیزی بناپلیون نوشت که شاید در جواب چیزی بیاید که سند بیطرفی ایشان باشد . لیکن جوابی که امپراطور نوشته بود بسیار دوستانه

وباکمال مهربانی وخصوصیت بود . الاانیکه بهیچ وجه چیزی که دلالت صریح بر بیطرفی فرانسه
نماید نداشت وبالمره ازاین مطلب عاری وخالی بود باری باوجود اطمینان برشادت ودلیری
افراد قشونی پروس ولیاقت واگاهی ازعلم جنگ صاحب منصبان لشکری آنها وبالکلیه باخبر
ازوضع قشون اطریش ومطلع بودن ازمواضع ضعف وناچیزی ایشان . بازشاه گیلوم
ومقربان دربارش خاطری آسوده وضمیری خالی ازتشویش ازعاقبت ونتیجه خطرناک این حرب
نداشتند . جنگ با اطریش رانه عامه ونه خاصه ازطبقات عالی ودانی چندان نمی پسندیدند
وخوش نداشتند . وحالت وزیر اعظم یعنی بیسمارک نیز مطابقه بوده بنتیجه اینکه که
اوفراهم آورده بود . باری هیچ اندیشه شاه را مصمم نمیکرد که بی علتی صحیح اعلان
حرب باطریش نماید . پس ناچار باید چنین علتی راتحصیل میکرد . ودرصورت نیافتن چنین
علتی اقلاً بهانه بایستی دست آورد . وشغولیت بزرگ بیسمارک یافتن این علت یا این
بهانه بود که ازکار پردازان ایطالیا پنهان نمیکرد . ویک کار مخفی نیز درمیان دربار ها بود
که سلاطین ورزنهای آنها واعضای خانوادشان با یکدیگر مکاتبه داشتند که شاید روشن
امور ووضع کار ها را تغییری بدهند ومسیو بیسمارک زیاد مهموم ومکدر بود ازاینکه چرا مصادف
نشد بزمانی که وضعش چون وضع سال هزار وهشتصد وپنجاه باشد . وضعی که پرنس دشوار
را بترغ باآن وضع رفتار کرد که شاه سابق پروس را بمذلت گرفتار نمود که تمام تکالیف
سخت ودرشت او را قبول وبتجارت کردن نهاد که ابداً شاه گیلوم برآنها تکمین
نمی کرد وبهانه وعلت جنگ بسهولت بدست می آمد .

ناپلیون ازاینکه این ترتیبات واستعدادات شاه پروس را می دید
مایوس میشد ازآنکه بتواند اصلاح مفیدی ازبرای فرانسه نماید . وازخیال کنگره که درنظر داشت
زیاد مشعوف وخوشحال بود . زیراکه این کنگره او را نزدیک بدربار انگریز وروس کرده
ومایه الائتلاف با این دو دولت می گشت ومیگذاشت مقاصد پروس را در قفار اروپ
وتعادل هزار وهشتصد وپانزده بهم خورده ومتروک وابطال شده ووضع تعادل جدیدی





میشد که برای فرانسه بافایده وبهتر بود . این قصد . ونیت را بخوبی پذیرفتند انگریز وروس
بسیار تمجید نمودند . اطریش تصدیق کرده واعلان نمود که مخالفتی دراصول قواعدش
ندارد . ایطالیا هم ازبرای اینکه طول داده ومماطله کرده وتحصیل وقت نماید قبول نمود
. دربرلین مطلب متوسطانه بنظر بیسمارک آمد . که هرقدر امر طول پیدا میکرد
بسا رزین بیشتر پیش می آمدند . واین مقصدی راکه پروس درنظر داشت مطلبی آنقدر
سهل نبود که بتوان درانجمن اروپائی درحضور سلاطین گفتگو کرد . خاصه که گیلوم
هنوز آنطور مصمم بمیدان داری ومحاربه نشده بود . وبازاگر میتوانست بعضی
ازمقصود را که توسعه دایره مملکت بود تحصیل نماید یعنی بی محاربه بدست آورد میکرد واین از
برایش گوارا تر بود . واگر میتوانست صرف نظر نماید ازبعضی فوایدی که حرص وآز
درنظرش جلوه داده بود . بسیار بسهولت ممکن بود که سازش نمایند مثلاً چان غدر
می آوردند که ملاحظه نگهداری صلح عمومی وصلاح عباد وخیر بلاد مانع شد که پیروزی منافع
وفواید خود را تمامیم صلاح عامه را برنفع خود ترجیح دادیم . باری شاه علی الظاهر اظهار سوسیتی
بکنگره نموده امّا با احساسی که مخالف با احساسات بیسمارک داشت زیراکه بیسمارک
مطلقاً خیال همسرایی بامطالب کنگره نمینمود لیکن باطناً مشعوف بود که چیزی راکه عایق
بزرگ ازبرای پیشرفت مقاصد خود میدانست میدید که مدعیان بدست خود از پیش بر
میدارند ( مقصود معاهده هزار وهشتصد وپانزده است که نگهداری قوه وقدرت
سلاطین در یک میزان حکم آن معاهده بود واین فقره البته برخلاف مقصود بیسمارک بود )
باری دول بطرف متفقاً بدربار ها خطاب کرده واستدعا نمودند که بیک جای گرد آیند .
. دراعلان نامه فرانسه دربیست وهشتم ماه مه صورت آنچه را دراین کنگره گفتگو خواهند
کرد چنین نوشت « گفتگو میشود درحل مسائل دوک لنبنهای کنار الب بطریق قواعد
دیپلوماتی . ومسئله مناقشات راجعه بایطالیا . ومسئله متعلقه بتجدید وتثقیل قدر راه
بایدازه که میتواند بمیزان تعادل اروپائی مفید باشد . » تمام دربار های مدعوه کنگره را

بشرحیکه اعلان شده بود قبول کردند . اما در این بین اطریش و مجلس وکلای ملتی کاری نمودند که کنگره صورت نگرفت . درباروین در اوائل ژوین اطلاع داد که باکمال میل بمجلس کنگره حاضر میشوم بشرط آنکه قبل از حضور اطمینان بدهند که آنهائیکه بکنگره حاضر میشوند خیال دیگری نداشته باشند و از مقام گفتگو خارج نمایند آنچه را که منجر میشود بعلاوه کردن وسعت مملکت یکی یا برافزودن قدرت دیگری .

مجلس وکلای ملتی کونفدراسیون ژرمانیک چنین گفتند که مسئله دوک زنشین هولستین مسئله ایست که کونفدراسیون اهل خبره اوست و کمال بصیرت و اطلاع را دارد و دانستن بیش از آنچه میداند نمیخواهد . و مسئله تجدید وثیقه فدرال نیز از مسائل داخله آلمان میباشد محتاج بکنگره نیست . اما مسئله مناقشات راجعه باطالیا از برای امنیت آلمان خاصتهٔ زیاد در کار است باکمال میل قبول دارم و گفتگو می کنم . بیمارک چون شنید که اطریش جواب درباب کنگره گفته است با وجود حضور وزیر مختار فرانسه بی اختیار بانگ برآورد که ویوا ل رو یعنی زنده باد شاه . اطریش سبب اخلال کنگره گردید درباره‌ای بیطرف که از این جواب استحضار یافتند کنگره را موقوف نمودند . این در فرانکفور بود که مقدمات جنگ بمیان آمد . ما دولت ساکس را در حالتی گذاشتیم که از اخاحت فرمان دربار برلین درباب تدارکات جنگ سر بپیچید . و دولت مشارالیها فوراً این مسئله را بمجلس وکلای ملت عرضه نمود . و مکاتبات خود را با پروس در تحت فرمان مجلس وفدرال نهاد یعنی مکاتبات خود را بمجلس نمود و مضمون آرتیکل یازدهم وثیقه فدرال را بمعاونت خود طلبید که در آنجا تصریح شده بود که تکلیف مجلس فدرال است که حمایت نماید از هریک از اعضای خود را که در معرض تهدید و خطر باشند . وکیل دولت پروس در مجلس اعتراض نمود که تدارک لشکریکه ساکس ملاحظه کرده مطلقاً از درجهٔ تدافعی است پس در اینصورت نمی شود او را با آرتیکل یازدهم وثیقه مزبوره تطبیق کرد . ( مقصود این است که در صورت اینکه مقصود کلی مدافعه است نه هجوم و حمله پس چه حقی دولت ساکس خواهد داشت





ناحتاج بیاری فدرال شده و آرتیکل یازدهم را بیاری طلبید ) . وکیل اطریش بخلاف او اعتراض کرده دلایل اقامه نمود که تدارکات پروس تمام تعرض و مخل آسایش کونفدراسیون است . و چند روز بعد چون مجلس طرح مسئله کرد وکیل پروس نام متهما را که وکیل اطریش بپروس روا داشته بود دفع نموده و کلیهٔ اتهام را بخود دولت اطریش راجع کرد و از مجلس مستدعی شد که حکم نماید براینکه اطریش و ساکس ترک اسلحه و تدارکات حرب نمایند . و اگر مجلس مضایقه از چنین حکمی کند و سلامتی اعضای خود را نخواهد پروس ناچار است که نظر بمقاصد و مصالح او رهائی خویش رفتار نماید . با وجود این تهدید مجلس باکثریت دو ثلث اهل مجلس رای ساکس را قبول نمودند . با وصف این طرف اکثر چون متوسطات مطمئن بودند از مشمر بودن رای خود . در نوزدهم ماه مه تبدیل رای نموده دولی که تدارکات قشونی دیده بودند آنها را دعوت کردند براینکه قشون خود را وارد بموردصلح نمایند و خویش را بمعرض صلح آورده و در این میدان قدم زنند . این رای عموماً قبول شد الاّ اینکه دولت اطریش و پروس اعلان کردند که فیما بعد در شرایط ترک تدارک حرب گفتگو خواهند کرد .

این شرایط را از طرف پروس بسهولت میشود فهمید . و آن بالکلیه و بالتمام عبارت از تشکیل تنظیمات جدید بود . زیراکه مامورین دستگاه وزارت پروس متصل آن فقرات را مذاکره میکردند در فصول مکاتبات دولتی خودشان و می گفتند که پروس در تکلیف تشکیل جدید فدرال ناچار است و نمیتواند دست بردارد . اگر این تکلیف ارد نماید پروس دست بردار نیست سختی خواهد کرد و تاکید طلب می نماید و ابداً از این مسئله صرف نظر نخواهد نمود و از هیچ خبک و جدلی هم باک ندارد تا بهر جائیکه خبک را بکشانند خواهد رفت اگرچه حرب ملتی هم بشود . همین خیال را در اعلان نامه بست و هفتم ماه مه منتشر کرده بودند که در باریرلین به حکومتهای آلمان خطاب میکرد . مسیو بیمارک در این مسئله اصرار داشت و می گفت که این تشکیل جدید فدرال از برای تشیید بنای سلطنت آلمان بنا بر اصول قواعدیکه پروس

در نظر دارد لازم و حتمی است . شاه گیسلوم نمیخواهد ضرری و خسارتی بر سلاطین متفقین آلمان معاهدین خود وارد آورد . و این تهمت است که حرص و طمع شخصی را گیسلوم نسبت میدهند که میخواهد از زمان همسایگان بر وسعت مملکت خود بیفزاید امّا اگر سازش با مجلس ملّی و با حکومتهای مختلفه و متعدده آلمان صورت نگیرد پرودس مجبور است که در دایرهٔ پروگرام خود وسعت دهد ( حاصل آنکه گیسلوم بهانه جوئی نمیکند که مال دیگران را تصاحب نماید لیکن در مملکت داری امر پیش می آید که حتماً باید اجرا شود و پس اگر دولتی مانع شود از جنگ نگریزیشود و بعد از استیصال اگر چیزی از مملکت طرف مغلوب را ضبط نماید از روی طمع و حرص شخصی نیست بلکه مجاری امور اینطور اقتضا می کند) . شرایط و توضیحات اطریش نیز صلح جو و مصلحانه نبود . درویین بالکلیه طرفدار جنگ بودند . و سابقاً دیدیم که جواب اطریش از برای دعوت بکنگره چگونه شد و بچه نحو باعث موقوف شدن کنگره گردید که گویا این جواب را قبل از وقت تهیه دیده بودند . چنان معلوم بود که درویین تمام مصمم جنگ هستند . و همان روز اطریش اعلانی بمجلس و کلای ملّتی فرستاد که گویا همان ساعتی تحریر یافته که قوتها را بمیدان جنگ کشیده اند . شروع کرده بود که بیان میکرد حرکات پروس را در مسائل دوک نشینها که جمله بر ضرر و زیان اطریش بود . پروس خواهشهای ممنوعهٔ غیر جایزه تحریر میکرد . و همراه داشت که آنها را بصورت حق و حسابی جلوه دهد . و فقرهٔ دوک نشینها را مثل غنایم حربیه بشمار میداد که بزور اسلحه تحصیل شده است . و قبل از شرایط عاشتین و بعد از معاهده و گفتگوی آنجا پروس سعی و کوشش داشت که با دشمنان جارحی اطریش طرح دوستی افکند و با دربار فلورانس عهد اتحادی به بندد و محض از برای اینکه دربار وین راضی بالحاق دوک نشینها بپروس نمیشد . مجلس مشاورهٔ ارزرزالها در برلین منعقد شد . از اینطرف هم اطریش چون خود را در معرض خطر دید که از دو سمت بوی تهدید میشود . مجبور بتهیه و تدارک جنگ شد اما موقت بانیتی که بعد رفع مخدور و رفع دعاوی حرب تدارکات نیز موقوف کرد . امّا بقدر یکه این قشون رو بطرف پروس میرود قشونی که در سرحد ایطالیا است بمخارج مجلس و کلای ملّتی ژرمانیک





نخواهد بود . مجملاً آنکه اگر از طرف سرحد ایطالیا هولستین با از نواحی حکومات متحدهٔ خود مطمئن شد از آن سمت تدارک قشونی را موقوف خواهد نمود . مسئلهٔ دوک نشینها باید تسویه و تمام شود امّا نه برحسب میل و توقعات خارجهٔ پروس . بلکه بموجب قانون فدرال متفقاً با حقوق خود دوک نشینها . چون ترتیب این کار بر وفق دلخواه با پروس نشد . اطریش تسویهٔ این عمل را محوّل بقرارداد مجلس وکلای ملّتی نمود . و در همان وقت فرمان داد که مجلسی مرکب از اعیان همان دوک نشینها در هولستین جمع شود تا به بیند رای آنها در بارهٔ این مملکتها چه چیز است و چه باید نمود و تکلیف چه چیز است .

پروس این بار کنایه و تلویح را بکنار نهاده بصراحه و آشکارا وکیل او در مجلس گفت که پروس دو قسم اسلحه از خود دور خواهد کرد که اطریش و ساکس بفرمان مجلس ترک تدارک جنگ کرده و قبول تجدید تشکیل جدید فدرال را نمایند والا پروس میداند که کو نفدراسیون حالیه باندازهٔ تکلیف خود که در عهده دارد استعداد ندارد . پس پروس نیز از این قرار رفتار خواهد نمود .

از این تاریخ جنگ میانهٔ این دو دولت قوی بالقوه شروع شد . و اینقدر باقی بود که فهمیده شود که کدام پیش دستی بعملیات خواهند کرد . مسیو بیسمارک بعلهٔ معاهدهٔ اتحادی که با ایطالیا نموده بود میل داشت که این اطریش باشد که بسبقت بتشهیر سلاح نماید . و باین واسطه از میدان داری و دعوت بمبارزت هیچ چیزی فروگذار نمیکرد . روز سوم ژوین همان روزی که در برلین محقق شد که مجلس کنگره دیگر صورت نمی گیرد . درویین پروس پرداخت کرد که چرا اطریش در هولستین دعوت کرده است که اعیان آن مملکت مجلسی فراهم آورند . و این موهم و موجب این است که قرارداد عاشتین بهم خورد . پس پروس از این تاریخ تمشیت امور و حکومت دوک نشینها را علی العموم و باتفاق خواهد کرد چنانکه قبل از قرارداد عاشتین بود . و چهارم بر سلاطین و زمامداران پروس این عمل اطریش را اطلاع داد و گفت اطریش بهر نوعی که هست طالب جنگ است پروس بالاتر از این چه کند که شاه بنفسه امپراطور را ملاقات نمود که بلا توسط غیر دو نفری عمل دوک نشینها را

تجدید تشکیل فدرال را انجام بدهند و بیحاصل و بیفایده گردید پس پروس آنچه کندی مزاج
زیرا که درین باب هیچ وجه نمی خواهند گوش بحرف بدهند . و در رای اطریش طالب جنگند نه ملکه
اضطراب داخلی را چاره نماید . پولیتیک و اشخاص مالیه نیز میل بجنگ دارند که شاید
درشکستگی و افلاس مملکت را بپوشند و غدری بدست آورند و علاوه بر اینها اطریش با
ایالات ایطالیای خود کمال بدسلوکی را مینماید و آن جوابیرا که از برای کنگره داده
مدلل میکند که بمبارزت میطلبد و جنگ میجوید و اگر احیانا تأملی مینماید از برای این است که
موقع مناسبی پیدا کند . هنگامی که امورات بجای بسیار نازکی رسیده بود
دیپلوماتهای فرانسه از نو بازدست بکار زده در عمل بودند و دربار برلین بشدت مراقب
بوده و چشم از پاریس برنمیداشت . بیسمارک از کارگذاران ایطالیا مخفی نمیداشت
اضطرابیرا که از سکوت فرانسه دارد که وکلای دولت مزبور در نزد دولتهای آلمان برفق
دلخواه اطریش رفتار میکردند . و میگفت کاری سهل و آرامی بخش مینیست که خیال شروع
نمائیم درصورتیکه بیم آن باشد که سیصد هزار نفر بعد از شروع کردن از طرفی دیگر ما حمله
آورند . شش ماه بود که امپراطور فرانسه چنان اظهار میکرد که از پاره اقدامات ما خوشدل است
امروز نمی خواهد تا مکنون ضمیر خود را بیان نماید . اما در باب حق السکوت دامری است
نهایت دشوار و اگر با ما اتفاق میکرد و با لشکر یاری مینمود آنوقت امر سهل بود . بیسمارک
راست میگفت زیرا که امپراطور توضیح مطلب نمی نمود . اما وکلای او اینطور میگفتند
که مقصود امپراطور این بود که اطریش ونیسی را با ایطالیا واگذارد . و مطلقا با جنگ اطریش
و پروس هیچ ملاحظه دیگر کاری ندارد . مسیو بیسمارک را اینوقت معلوم گردید که اکنون
ناپلیون طالب صلح است که با هیچ نحو کان نمیخواهد جنگ موقوف گردد و همین ملاحظه بود
که از برای کنگره اسباب فراهم می آورد و تشویق میکرد . پس بعد از صورت
یافتن کنگره کار پردازان ایطالیا اصرار میکردند در اینکه میانه پروس و فرانسه
موافقتی نشود . بیسمارک میگفت که محال است که تصمیم خیر فرانسه را اگر با ما موافقت نماید





از خاک آلمان نمود . و اگر بیسمارک هم راضی می شد امپراطور گیلوم تمکین نمی کرد
مگر اینکه مجبور و متوسل شود . چنانکه در حالتی باشد که آنچه دارد و میدید بپا می کرد . و بمراتب بهتر
دوست دارد که با اطریش صلح نماید تا آنکه سواحل جنوب رود خانه رن را بفرانسه واگذارد
و ملت آلمان البته تحمل چنین خواهند کرد چون بشنوند که گیلوم راضی نشد که از خاک آلمان
بدولت خارجه چیزی واگذارد . و هر قسم ملاحظات را بخود هموار نمود و از آلمان بدیگری
چیزی نداد .

از هنگامی که در بار برلین توانست منع نماید از فرانسه یاداش و تضمین چیزرا
از چیزی که میخواست یعنی از خاک آلمان بخیال این افتاد که خاطر فرانسه را آسوده سازد از چیز
و اصلاحی که بر ترکیب و تشکیل حدید آلمان خواهد داد . سفیر فرانسه یاد آوری نمود که در
مصالح فرانسه هم باشید که رضای خاطر امپراطور بعمل آید . بیسمارک نقشه تشکیل حدید را
از این قرار تقریر کرد که اصل و اساس او بر این بود که اطریش از آلمان بکلی خارج باشد و این نقطه اصلی از برای پروس
بود . در عوض پروس طالب نیست که در آلمان صورت جدیدی از برای ممالک آلمان اتخاذ
نماید و مصمم است که آنچه در تصرف متفقین خود شمست بآنها دست درازی ننماید . در پاریس
بایستی زیاد ساده و نادان میشدند که این قول بیسمارک را باور میکردند و حال آنکه خبر داشتند از
مضمون معاهده هشتم آوریل که با ایطالیا بسته شده بود . که تصریح کرده بود که حق پروس
بقدری خواهد بود که معادله نماید با مملکت ونیسی که ایطالیا متصرف خواهد کرد . در اثنای ماههای
آخرین که پروس سعی وافی می کرد تا بلکه فرانسه را با خود در محاربه شریک و معین سازد . از
آنطرف نیز اطریش کوششی کافی داشت که نگذارد . و ناپلیون را دعوت می کرد که اعلان بیطرفی
کند و خصومت خواهد کرد با طرفی که او با حق متعرض طرف دیگر است . در اینصورت اطریش
بجهت اینکه طالب جنگ نیست حمله و هجومی نمیکند و پروس هم از ترس دشمنی فرانسه جرات
اقدام بجنگ نخواهد داشت . پس از برای امپراطور چه فرقی دارد که اطریش با پروس
هرکدام که باشد از این مرافعه با امتیاز برتری بیرون آیند . دیپلومات اطریش

میدانست که ناپلیون آزادی ندارد که چنین اعلانی نماید زیرا که معاهده هشتم آوریل بصوابدید
او بسته شده و حاصل و فایدهٔ این معاهده از برای فرانسه آن وقتی است که پروس اعلان
جنگ باطریش نماید . وهمچنین دربارویین نیز خبر نداشت که چنین معاهده هست و بسیار مایل
مخصوصاً این تدبیر را کرده بود محض اینکه از شر فرانسه ایمن باشد . پس امپراطور نمی توانست
بخواهش اطریش مساعدت نماید . پس دربارویین که از این فقره بی اطلاع بود ندانسته
خود را بجنگ میکشانید . یک مختصر مکالمه را اطلاع یافته بود که پروس با ایطالیا کرده و در
میان دارد . اما ابداً گمان نمیبرد که چنین معاهده بسته شده و بامضای دو دولت رسیده
و کار تمام شده . پس بگوئیم که چطور شد که دربارویین از کیفیت اطلاع یافت . چون وقوع جنگ
محقق گردید . دربارویین نیز چون دربار برلین در خیال این شد که بهر وسیله که باشد بفهمد که
دولت فرانسه بچه طرف خواهد بود یا نه . دربار تویلری تکلیف خود را در این دید که پاسخ اطریش را
بالتصاحه بدهد و او را مطمئن بسازد . زیرا که یقینی فرانسه شده بود که در این جنگ غلبه از اطریش
خواهد بود و از این محاربه مظفر و منصور بیرون خواهد آمد و اشتراد خواهد کرد آنچه را که در تاریخ
هزار و هشتصد و پنجاه و نه از او ربوده بودند . و قبل از جنگ ناپلیون امضا نمود بخنوع قرار
دادنامه را با اطریش و همان وقت حدس میزد وقوع غلبه را از طرف اطریش و در خیال
یک وسیله بود که شاید ممانعتاً از جنگ نماید و اصلاح ذات البینی میانهٔ آنها شود . و بنابراین خط
دربار فرانسه دوک دغرامون را بوین فرستاده بمأموریت اینکه تقدیم بطرفی فرانسه را
نماید اما مشروط بر اینکه هیچ مطلبی از پولستیک یا نظام یا تجارتی که ربطی بمنافع فرانسه داشته باشد
بی اجازهٔ ناپلیون بمقام گفتگو و قرار داد نیاید . این شرط مدتی در وین طرف مجادله و مباحثه
شده در اثنای گفتگو ذکری از معاهدهٔ اتحاد بابین پروس و ایطالیا گفته شد که در رد آن
اطریش تجاهل و انکار نمودند که چنین معاهده وجود ندارد .

عجب اینکه تاریخ دهم ژوین بود یعنی دو ماه بعد از امضا و گذشتن معاهدهٔ
مزبوره و دربارویین هنوز خبردار نشده بود . بمجرد اینکه چنین خبری کوشزد امپراطور





فرانسوا - ژوزف گردیدی الفور از خانهٔ خود ملکهٔ سابق پروس که بسیار مخالف با جنگ داشت
دابدار اضی بجنگ نبود استعلام نمود . والیزابت ملکهٔ مزبوره نیز از شاه کیسلوم فقره
معاهدهٔ مزبوره را پرسید که شاه چنین پاسخ داد که من امضای چنین معاهده نکرده ام و در رأی
دولتین باهم قرار دادی بسته اند که متعلق باعلان جنگ است و تا اعلان حرب نشده
شاه کیسلوم خود را آزاد میداند که با اطریش بهر نحوی که داند سازش نماید و اگر سازش نشد
و ایطالیا در این بین بهجومی و حمله باطریش آورد من ابداً از وی یاری نخواهم کرد .
و ملکه نیز چنین نوشت بامپراطور فرانسوا - ژوزف خواهرزاده خویش که او نیز بصحت این قول
اعتماد کرد که شاه کیسلوم بنا بر مصلحت مملکت و امور دولت چنین جواب داده بود در حال آنکه
امضای معاهده کرده بود اما چون این معاهده مخفی و در سر بود نمیتوانست بروز بدهد .
و آنچه در این پاسخ صحت داشت این بود که شاه کیسلوم واقعاً آزادی داشت که با
اطریش سازش نماید و هر نوع قرار دادیکه بخواهد بگذارد . معاهدهٔ هشتم آوریل ایطالیا را
مجبور کرده بود که تبعیت از پروس نماید و بر خلاف پروس را این تبعیت لازم نبود . اما چه فایده
که اطریش را میسر نبود که سازش نماید با حریفی که از وی میخواهد که بالکلیه از آلمان تخلیه بدهد نماید .
چون امر بانجا رسید دربارویین هر قدر ملاحظه نمود چاره غیر تمکین بامپراطور فرانسه ندید
پس بطرفی او را با شرایط مذکوره قبول نموده و در دوازدهم ژوین قرار دادنامه را امضا
نمود که بی اجازهٔ امپراطور فرانسه بهیچوجه بکاری دست نزنند که موجب تغییری در میزان
تعادل او پیدا شود . تمام معتقد بودند که فتح و نصرت با اطریش خواهد بود . ناپلیون نیز
بهمین اعتقاد بود و همین عقیده را التصریح کرده در تحریری که یازدهم ژوین بوزیر امور خارجهٔ
خود فرستاده و حکم کرده که آن تحریر را به کورپس لژیسلاتیف یعنی مجلس قانون گذاران مملکت
و نگهدارندگان قانون بنماید و از مضمونش آگاهی دهد که مراقب عمل پروس بودند . امپراطور
توضیح کرده بود در این تحریر آنچه را که میخواست در گنگره بیان نماید اگر گنگره صورت میگرفت
و نمی خواست که وسعتی در مملکت بدهد مادامی که تعادل قوا بابین سلاطین اروپ باقی است

الا اینکه خود اهالی سرحدات فرانسه میل داشته باشند که خود را بفرانسه لاحق نمایند یا اینکه شوکت و قدرت امپراطوری بجائی برسد که برتری برهمه داشته باشد . واز برای دول درجهٔ ثانوی از متفقین یک اتحادی کامل میخواست . واز برای پروس که برحسب جغرافیا مدد تحدید و تعیین حدود شده میخواست که در سمت شمال زیادتر قوت داشته باشد . واز برای اطریش نگهداری رتبهٔ علیا در آلمان . وبرای ایطالیا داشتن وینی . دراین جنگی که میرود وقوع یابد فرانسه را دو فایده است یکی نگهداری تعادل قوتهای فرنگستان دوم حفظ اعمالی که در فرانسه ایطالیا مجری داشت . ودولت فرانسه مطمئن است که محاربین بهیچ مسئله که ربط بفرانسه دارد بی رضا و اجازهٔ فرانسه دست نخواهند زد پس فرانسه میتواند در حالت بیطرفی با کمال آسودگی باقی بماند .

دراین پروگرام وهمچنین در خالب پولتیک خارجه امپراطور ناپلیون سهو و اشتباه فراوان هست . مثلا بدست عالیین معرکه اختیار مطلق میدهد در محو کردن معاهدهٔ سال هزار و هشتصد و پانزده و بزور بالقوهٔ فرانسه تنها اعتماد مینماید در اصلاح اشتها وطمع دول خالب و منصوره . پس عنقریب باید وقایع اتفاقیه رفع اشتباه کرده و ناپلیون متأمل میگردد که منهدم کردن اساس تعادل مملکت دول یعنی آنقدر یکه از مملکت هرکدام دارند میزان او را بهم زدن ( که ناپلیون این تعادل را دوست نداشت ) این تغییر موجب احداث تعادلی جدید میشد که بمراتب نقشش از برای فرانسه از این تعادل خیره موجود کمتر بود . واین تحریر یازدهم ژوین دولت پروس را زیاده جسور میکرد در خیالات وسیعهٔ خودش که در حق آلمان دارد . وایطالیا را مطمئن میساخت در اینکه نتیجه خواهد برداشت در قصدی که دربارهٔ اطریش دارد . دربار برلین شتاب کرده بعد از پروتستی که در باب جمع شدن اعیان دوک نشین بدعوت اطریش در هولستین شده بود در هفتم افواج خود را داخل دوک نشین کرده و فراهم آمدن مجلس را منع و قدغن فرمود . حکومتی که از جانب اطریش شده بود عزل و نصب نموده و حکومتی تازه برحسب انتخاب خود





برقرار کرد . حاکم و افواج اطریش از آنجا بیرون رفته و اطاعت دادند که در آلتوناکه در سرحد جنوبی هولستین واقع است بیک جای کرد خواهند شد و مجدداً اعتراضات و ایرادات از طرفین میانهٔ این دو دربار رد و بدل شد چه پستیمانه وچه بتوسط مجلس فرانکفور . وچون اطریش مسئله دوک نشینها را بعهدهٔ مجلس وکلای ملتی راجع میکرد پروس اعتراض مینمود که بموجب قرارداد مخفی که در شانزدهم ژانویهٔ سال هزار و هشتصد و شصت و چهار میانهٔ این دو دولت بسته شده است اینمسائل را بیواسطهٔ غیر میانهٔ خود در رضای طرفین باید قطع و فصل نمود پس بمجلس وکلائی شود محول داشت . اطریش نیز در دفع این اعتراض با این میکرد که قرارداد مخصوص میانهٔ دولتین موجب ابطال حقوق مجلس وکلا که همیشه دارندهٔ این حقوق بوده اند نمیکند بعلاوه این خود پروس بود که نسخ کرد آن قرارداد موافقهٔ مخصوص را که میانهٔ دو دولت بسته شده بود که برای حل مسئلهٔ وراثت آگاهان علم را از ارباب دانش

دوک نشسته کردید.

در یازدهم ژوین اطریش بدرشتی بمجلس وکلای ملت اطلاع داد از بی اعتدالی پروس و حرکت بقاعدهٔ او . و طالب شد که مجلس بحرکت آورد تا نزدیک جمیع قشون فیدرال را الا آنهائیکه از جانب پروس موظفند . و سرداری از برای این قشون معین نماید . در دوازدهم ژوین مختار اطریش در برلین قطع مراوده کرده و پاس پورت خواست . در چاردهم مجلس حرکت قشون فیدرال را بمقام مشاوره آورده درای داد . اما بدون اینکه اسباب جنگجوئی و پرخاش اطریش را بیان نماید . لاباویر ل وژر تانبورغ ولاساکس ول هانوور ولاهس - کاسل ولاهس - وارتسباد وناسو وچند از دولتهای کوچک رای بطرف اطریش دادند . و ل لگزانبورغ . ول ساکس که متعلق بدوک هستند ول ریگلانبورغ و اولدانبورغ و ول لیبر بطرف پروس رای دادند . باد از روی خرم و احتیاط رائی ذکر نکرد . قبل از مشاوره وکیل پروس در مجلس اعتراض کرده بود و منع کرده بود از یک تکلیفی که منافی قانونش میدانست . چون رای داده شد همان وکیل پروس اعلان کرد که وثیقهٔ فیدرال لغو و باطل شده و که شاه آقا و مالک من وثیقهٔ فیدرال را مثل نیست و نابود شده میداند و کونفدراسیون را تمام شده محسوب میدارد . و حکومت پروس میل و آرزو دارد که ملت متحد باشد و مهیاست از برای اینکه کونفدراسیون تازه با دولتهای آلمان آنهائیکه حاضر بدتکلین و اطاعت ایجاد نماید . و مبنی بر این اصل باشد که ادارهٔ این کونفدراسیون در دست پادشاه پروس باشد . وکیل مختار پروس بعد از ادای این مطلب فوراً از مجلس بیرون رفت که از برای مجلس دیگر چیزی باقی نماند الا اینکه بروتست اطریش را ثبت دفتر نماید که دعوت می کرد مجلس را برا اینکه تصدیق کند که کونفدراسیون که بقرارداد آخرین وین برقرار شده نسخ نمیشود و ابطال نمیگردد .

مجلس وکلای ملتی ژرمانیک نیز بعد از چند ماه منحل گردیده و محل مجمع خود را بالاخره در بریستو





چهارم ماه او از فرانکفورت به اوغسبورغ نقل و تحویل نمودند بعد از انکه متدرجا میدیدند از اعضای خود که از آنها شکسته خود را بطرف پروس که صاحب قدرت میدیدند متصل مینمودند . چون در برلین بجنگ مصمم شدند برحسب معاهدهٔ هشتم اوریل لازم بود که ایطالیا را بر تدارک و تهیهٔ مهمات جنگ مطلع سازند . البته بخاطر دارند که یکی از مشکلات بزرگ یافتن سبب و علتی از برای جنگ بود . و شاه کیلوم مردد بود و درنگ داشت در اینکه سبقت بر خصومت و مبارزت ننماید . مسیو بیسمارک میخواست که این عملرا ایطالیا بر عهده بگیرد و انجام بدهد . و ایطالیا را مطمئن میکرد که شاه با وجود اینکه خود را مجبور میداند که اگر ایطالیا بمقام مبارزت آید او نیز یاری نماید . مع ذالک باز اگر ایطالیا داخل جنگ شود لامحاله او را تنها نخواهد گذاشت . در بار فلورانس بر این انعوا و تلقین اعتنائی نکرده و گوش نمیداد . رسول و کار پرداز ایطالیا ژنرال گوزون مجدداً بر برلین آمد تا بلکه معاهده و قرارداد مجددی در هم پیوستگی و اختلاط دو قشون ببندد . اما شاه کیلوم بالمره رد کرد که اینطور عهدی و شرطی بسته شود . اما ماژور پروس نیز نقشه حکمی داشت که میخواست از زدی او حرکت شود اما ماژور ایطالیا او را پسندیده و قبول نمیکند . و کارگذاران بجهت این مطلب بایطالیا روانه شدند و یک نفر مامور خاطر جمع مسیو ژرژ دوم نام باین فقره نام زد گردید که رفع تمام رنجش و درنجی ایطالیا را نماید .

در گفت و شنودیکه سابقاً در برلین نموده بودند اما ماژور پروس چنین رای زده بود که لشکر پروس بسمت جنوب و قشون ایطالیا بطرف شمال حرکت نموده و قرار حرکت را بقسمی بگذارند که در لین نز ( شهریست از مملکت اطریش علیا در ساحل رود خانهٔ دانوب ) بهم متصل شده و از آنجا یکجا بوین حمله برند . فیما بعد این رای را در برلین تغییر دادند . انجمن مهاجرین هونگری یعنی مجارستان در پاریس و در بروکسل خود را داخل یاری پروس و ایطالیا نمودند یعنی قبول کردند که از آنها کمک نماید . و در برلین و فلورانس تکلیف و خواهش یاری مجارستان را کرده و گفتند که بمجرد نزدیک شدن قشون پروس

و ایطالیا را بانگیخته خواهند شد . و تنخواه و اسلحه خواستند . اول در برلین جواب داده و قبول نکردند لیکن بالاخره پذیرفتند . بوزیر مختار پروس در فلورانس حکم شد که مذاکره نماید نقشه تازه را که لشکر ایطالیا باید بموجب آن از پروس از آن قرار رفتار نمایند یعنی بدو در قلعجات لومبارد و ونیسین گردیده داخل آدریاتیک شده و از محاربان افواجی استخراج نموده در تحت فرمان غاریبالدی فوجی سیصد آمتداد دهند تا ژیمانهای محاربستان دگر و سی ژیمانهائیکه چون فرصت یابند بطرف خصم رفته و شورش در محاربستان انداخته و در ساحل دانوب بلشکریان پروس ملحق شده و خصم را از پیش بردارند . این نقشه را خود بیسمارک ترتیب داده بود و در نوت بعضدهم ژوین مفصلاً شرح داده شده و بمضای وزیر مختار پروس در فلورانس رسیده و عموماً این ترتیب را پسندیده و این نقشه را قبول کردند . باید راست بین رفته و صدمه بقلب سلطنت اطریش زده و تعرض را تا آخرین حد کشد برده و شورش و هیجانی در محاربستان افکنده و کار را از پیش میروند . اما حکومت ایطالیا این خیال را قبول نکرد رئیس الوزرا میسو مارمورا چندان اعتمادی بر نکرد بر اینکه جنگ را بعنوان شوراندن محاربستان متکفل شود زیرا که اعتمادی بر آنها نداشت و عاقلانه معلوم داشت که چون مملکت از افواج دولتی خالیست اگر خیال شورش داشته باشند بی استعانت قشون کردا سی می کنند یک کلمه هیچ اعتماد بقول و عهد رو رسای مهاجرین محاربستان ندارد . که مثل سایر مهاجرین رسم دعادت و آگاهی و اطلاع مملکت خود را از دست داده اند . باری کار بهمین مقام مانده و نتیجه از نقشه بعمل نیامد . چنانکه سابقاً مذکور شد که در هزار و هشتصد و شصت و پنج در سنگامی که تقارکل سالانه حکومت و بسیاری از اجرای اطاقهای مبعوثین روی داد دولت مجبور گردید بختم مجالس . و با همان خیال بود که در پانزدهم ژانویه شصت و شش مجالس دوباره مفتوح گردید یعنی همان خیالات را با رمبعوثین و طرف حکومت داشتند پس همان تقار باقی بود . حکومت در نطق تخنیس افتتاح مجلس بیان کرد که کمافی السابق





خیال و عزم دارد که نظم و ترتیب جدید و تشکیل تازه بقشون بدهد و تنخواهی که از برای این کار لازم است حتماً برداشته و خرج خواهد کرد اعم از آنکه اطاقها اذن بدهند یا ندهند تصدیق این رای نکنند بانه کنند . مجلس باز همان بد کوئی سال گذشته را از سر گرفت و مطبوعات و تشکاه و وزارت نیز مقالهای سخت و درشت نوشت و مجالس او مبعوثین را استهزا کرده و تمسخر نمود و انکار حقوق فراهم آمدن مبعوثین را کرد که امر میفایده و غیر لازم است پس اعتنائی بقانون دخل و خرج دولتی نکرد و شورش قانونی و اختلاف مقالات عمل هر روزی گردید و تاریخ روز از نگشت و مسئله دوک نشینها و شرط نامه عاشتین تمام اغتشاش و هرج مرج گفتگوهای دیگر گردید .

آراء مجلس بر این افتتاح جواب دار . و التحاق دوک نشین ها را منع کرده و قبول نمود چنانکه کوئی این مسئله خاتمه یافته بر ضا و تصدیق مجلس قانون گذاران مملکت . و اعتراض کرد بر حکمی که امر شده بود تا مبعوثین را اگر چیزی بر خلاف رای اولیای دولت کویند یعنی در خطابه که میخوانند در بالای منبر مؤاخذه نمایند . مجلس نیز مؤاخذه کرد از آنانکه مامور شده اند که نگذارند در خارج از اطاق در میان عامه مجالس نمایند و انجمن آنها را در بیرون متفرق میکنند . حکومت با این حالت مردم در هنگامیکه میرود با اطریش جنگ کند در کار بودن مجالس را دور از حزم دید . پس امر بتعطیل و تاخیر مجالس نمود و در بیست و سوم فوریه بمجلس اعلام نمود که این هیئتی که مبعوثین خود را ظاهر میسازند خلاف قانون مملکت است فلهذا باید تعطیل شود از طرف چپ مجلس این حکم را با سکوت تلقی نمودند . اما از طرف راست معدودی صدا بشاه زنده باد بلند کردند . صدا نکه علامت این بود که مجلس میخواهد متفرق شود در بیست و دوم مارس که روز ولادت شاه بود در شهرهای بزرگ چیزی از علایم جشن و مسرت ظاهر نکردند . ناخوشنودی و عدم رضای مردم نهایتین اظهار نکردن خوشحالی ختم نشد بلکه چون آنکار را دولت کفت که با اطریش جنگ خواهم کرد آغاز بد کوئی و درشتی کردند . و اهل

شورای مملکتی وکرده پیشه دران واصناف کسبه ومجالس منتخبین عرایض بحضور شاه فرستادند
وجنگ باطریش رابیقاعده وبرخلاف قانون گفتند که این جنگ دودمانی وبرادر
کشی میباشد وشایسته نخواهد بود ولایق وسزاوار یک ملت متمدنی نیست . دوک
نشینها درواقع متعلق باهالی آنجاست پس تمام خسارت وضرر چنین جنگی بپای آن کسی است
که سبب آنجاریه میشود . بیسمارک چاره ازبرای اینکه خودرا ازمسئولیت این جنگ
رهائی دهد غیراز این ندید که رجوع بمنتخبین تازه نماید . لیکن این فقره راکداشت بوقتی که
بعضی امورات ایجاد نماید که نفع کلی ازبرای حکومت داشته باشد . درنهم ماه مه شاه
فرمان بانفساخ اطاق سنوبشن داد وبنابر راپورتی که بیسمارک دراو اقرار صریح برلزوم
تدارک جنگ کرده وگفته بود که انتخاب جدیدی باید بشود زیراکه این انتخاب حاضر در
موقع دیگر ازبرای امورات مختلف شده پس تا انتخاب دیگر میان آید حکومت
باراده وخواست خود عمل خواهد کرد چند روز بعد حکم شد که صندوق استقراضی
تهیه ومهیا شود دویست وپنج ملیون تالر ( پول آلمان است که تقریبا سه فرانک وهفتاد
سانتیم ازرش دارد ) بلیت بانک بنداول گذاشته شود وحکم شد که صندوق عمومی
آن بلیتها را رواج نماید درخود پای تخت وسایر شهرها این بلیتها را نخواستند مثل اول بمانند
وگفتند که این نوع استقراض را قبول نداریم ومالیات هم نمیدهیم الا آنکه اطراف
مبعوثین تصدیق نمایند درتمام ایالات باین نحو انکار ورد نمودند الا شهر برسلو
که تصدیق کرده وعریضه مشتمل برتحسین این پولتیک بحضور شاه فرستادند . واز جانب
شاه نیز جوابی مشتمل برتمجد وآفرین برآنها فرستاده شد . سایر عرایضی که ازشهرهای
دیگر بخلاف فرستاده میشد شاه جواب نمیداد وفرستادگان سایر شهرها را وبازفرستادگان
خودپای تخت نمی پذیرفت وتوسط وزیر داخله جواب میداد که بارو زنامه بآنها اعلام
میشد وآنها را برنداشتن وطن پرستی وبیغیرتی که درعرایض آنها ظاهر وهویدا بود ملامت کرده . واز زو میکرد که بهمان وطن پرستی واخلاص میشدند که درتاریخ





هزارو شصت وسیزده بودند .

همان بغض وکینه نسبت بپلیتیک حکومت . وندانستن حرارت
جنگاوری درطبقه قشون چریک که دردهم ماه مه بزیر بیرق نظامی دعوت شدند ودرآنها
تیز وجود بود . نه اظهار شوقی ونه سرعتی درحاضرشدن دانستند . دراکثر نواحی این اجتماع
قشون باعث شورش وانقلاب شد . این قسم بود حالت مردم وولایات وقتی که
شاه بفرم رانیخ خیال جنگ باطریش نمود بملاحظه وقایع اتفاقیه سال گذشته میتوان فهمید که
تا چه درجه مشکل بود ازبرای کنت بیسمارک که شاه را وادار وبانخاذ پلیتیک خود وتا چه اندازه
شاه مردد بود درپیروی این اعمال . ولازم بود که شاه مسجل نماید که اطریش انگار مینماید
حقوق اورا ونقض میکند عهودی را که مسانه الیان است ومیخواهد با او بجنگد واورا به منزله
عبید فرمان بردار خود نماید . بالجمله چندان ازاین سوسهها لازم بود تا اینکه شاه مدل
نمود که دربارو وین درعاشقین راضی شده بودند برانیکه دوک نشینها راضمیمه مملکت پروس
نماید واکنون این اطریش است که نقض قول خود میکند . مع هذا شاه باوجود اینکه کمال
میل رابوقوع جنگ داشت بازاقدام تقاعد میکرد زیراکه یقین داشت که اطریش
سبقت درحمله وهجوم خواهد نمود . درچهاردهم ژوین مجلس وکلا چنین رائی زدند که اموال
واملاک موروثی فیدرال معرض بیع آید واین رای دیگر کبلوم را مصمم بجنگ نمود
زیراکه این رای مجلس راچون عنوان مخاصمه شمرد ودیگر تردیدی درا علان جنگ
نکرد . این نخستین بار نبود که درآلمان سلاطین ودربارها باهم قدم بمیدان مبارزت
وبا اسلحه یکدیگر را ملاقات نمودند . بیسمارک بیست سال بعد ازوقوع این جنگ که
درهزارو شصت وشش بود بمناسبت ذکر یکه ازانجا ربه بمیان آمده بود چنین
گفت « که ما طایفه وملتی جنگ جو ومحارب هستیم » فی الحقیقه درقرن پانزدهم وشانزدهم
وهفدهم محاربه غلغلها درپیلتها معروف آلمان است که محاربه سخت خون آشامی بود
میانه کاتولیکها وپروتستانها که درقرن هفدهم سی سال طول کشیده ودرقرن هیجدهم

هفت سال . درقرن نوزدهم پیوسته کردید بمجاره به هزار و هشتصد و شصت و شش
و تمام این جنگها را علت و سببی مشابه هم بود . از مخالفت سلاطین بتقدم بر امپراطوری آلمان
که امپراطوری منقسم بدو قسم شده کاهی بیرق پولتیک افراشته و کاهی رایت مذهبی بلند کرده
همین طور بودند تا بالاخره هر قسمی جداگانه اسمی از برای خود نهاده یکی خود را اطریش و دیکری پروس
نامید یکی ترقی کرده و میخواست که خود را در این بزرکی نکهداری نماید و دیکری میخواست که او
نیز بزرک شود اما با وجود رقیب خود نمیتوانست . وچنین بود که چکونه خیال اجرای رسوم
فیدرال در اطریش وانهدام قانون کونفدراسیون در پروس بعد از شورش و
پروتوکل سیلون هزار و هشتصد و چهل و هشت بمیان آمد . طرف شریعه از جانب اطریش
بود . وعقاید عامه و جمهور بس از جانب پروس که آینده وطن عمومی را در اتحاد ملت
میدیدند . مجلس وکلای ملت ژرمانیک که عضوی کونفدراسیون بود بنا بر حسد این
دو دولت بزرک عاطل و باطل برای مانده بودند . و دول کوچک آلمان از بیم آنکه در ضمن این
دو دولت قوی مستهلک شوند باید اکاری از برای اصلاح امورات آنها نمی کردند و بیانیت
وعدم اتحاد و جدائی اطریش و پروس در حقیقت وقایه خط و سبک سلامتی آنها بود .
مجلس وکلای ملت بعلت تغییر متقدر بودن و نداشتن تقدم در رای دیکر عظمی در نظر عامه از برای
آنها نمانده بود . در تاریخ هزار و هشتصد و چهل و هشت تمام حقوق خود را در مقابل حکو
برزمین کذاشت و در تاریخ پنجاه و یک مجدداً آنچه را ترک کرده بود متصرف شد بواسطه عکس
عمل بروذلوسیون . این بعضی او از برای پروس زیاد خوش بود که طالب مقام او بود
و میخواست که او را مضمحل نموده و خود دارنده مقامات او باشد . مسئله دوک تشینهاز در شصت و
سه میشد نیز نکی از برای او فراهم آورد و عثمانی از برای او رو براه نماید . زیرا که
بنا بر میل عامه رفتار کرده چون میل آنها را بر این دید طرف دانمارک را ترک کرده و هوا خواه
پرنس اوکستنبورغ شده . در این وقت اطریش را خطائی دست داد که با پروس متفق شد
بر خلاف وکلای ملت ژرمانیک یعنی حکومتهای کوچک آلمان . بعد از انکه زمینه معاهدات





فرنکستانرا از دست زمینه غیر مساعد بمقاصد پروس . زمینه فیدرال را نیز ترک نموده زمینه
که تنها او مساعد مقاصد او بود این بار مجلس ملتی بد بستیاری اطریش از عمل مانده و بالمره قدرت
از وی سلب کردید . وچون فیما بعد اطریش طالب شد که اصلاح خطای خود را کرده و تدارک
مافات کند پروس اعتراض کرد که اطریش خود مجلس را از دست داد و اکنون تو تقاضا و معقول
نیست مکر اطریش نبود که در فوریه سال هزار و هشتصد و شصت و چهار معاهده برلین را امضا نمود که بنا
بمضمون او بین دو دولت میرسد که امورات دوک نشینها را سیدکی کرده و چنانچه باید اصلاح
نماید ؟ وهمچنان در اکتبر همان سال مصالحه نامه وین را که دوک نشینها را بین دو دولت
واکذار نمود ؟ و در ژوئیه سال بعد یعنی شصت و پنج شرط نامه کاستین را که مؤکداً تصدیق نمود
علک و تصرف آنها را بین دو دولت ؟ و بیموقع بعد از کذشتن وقت اطریش مجلس را
بیاری خواست که وقت کذشته بود و عساکر منصوره پروس کرورا مالک شده بودند .
حصه اطریش در این تصاحب غیر مترقبه زیاد بود لیکن حصه پروس خیلی زیادتر از اطریش بود
هولستین مملکتی فیدرال بود و اداره امور حکومتی با خاندانی سلسله او بد ستیاری مجلس
فیدرال بشد که از هر اعتراض و ستیزه بری بود و هر حکمی که از این مجلس صادر می کشت متبع
الدفع بود بر حسب قانون و حقوق لازم الاتباع . وهمچنین بود فقره تجدید قانون فیدرال
که پروس اصرار نمیمود خلاف باسای مملکت بوده و غیر مشروع مشروده میشد . و کونفد
راسیون تشکیل حکومتهای چندی نموده بود که هیچکس را حق آن نبود که بر این مملکتها و حکو
قانونی و ترتیبی بکذارد غیر از انکه معاهده و وثیقه فیدرال نهاده بود . وعدم قبول تجدید
قانون فیدرال سبب جنک نمیشد و صحیح نبود که او را بهانه محاربه نمایند . و بمعاهده فیدرال
جایز نمیدانست و منع میکرد این جنک را و اذن نمیداد که محاربه شود با دولتی که چنین منع
آسایش از خلق نماید .
بالاخره بموجب معاهده فیدرال کونفدراسیون ژرمانیک انفساخ
و انحلال پذیرفته و هیچکدام از اعضای او را اجازه کناره کیری نبوده و نمی شد که استعفای

ارادی یا اجباری را عمل نماید . پس اعلان چهار دهم ژوئن که پروس کرد برای الغای
کونفدراسیون ژرمانیک نقضی بر قانون و حقوق آلمان و اروپ بود . سایر اوقات
چنین امری بی اجازهٔ سلاطین فرنکستان صورت نمی گرفت . و اگر حال پروس چنین کاری را
کرد و کسی ممانعت ننمود از آن روی بود که در این تاریخ یعنی هزار و هشتصد و شصت و شش
در فرنکستان اصول هیئة وآرا عامه را اساس حقوق متأخرین میدانستند و این قانون را
در فرانسه و در ایطالیا و در ممالک متحده امریکا قبول و ممضی داشته بودند پس چگونه میشد که تنها در آلمان مجرا
ندارند ؟ قطعاً هم پیوستگی و یکی شدن آلمان و تحدید قانون فدرال از برای پروس بموجب
وسعت مملکت و ازدیاد و شوکت خانوادهٔ سلطنت میشد . اما مخصوصاً از برای برتری این
خانواده نافع تر و سودمند تر بود . فی الواقع دو مملکتی که از وسعت مملکت خویش یعنی مملکتیکه
از برای آنها معاهدهٔ هزار و هشتصد و پانزده باقی گذاشته بودند راضی بودند در این شبکه
باهم در یک نقطه تلاقی کردند . اول فرانسه بود که شکایت داشت از اینکه معاهدهٔ مزبوره
باعث این شد که سرحد طبیعی او یعنی سواحل چپ رود خانهٔ رن را از دست داد . دوم
پروس همان معاهده را طرف شکایت و ملامت خود داشت که معتقد بود که خط ایطریش
سبب شد که سرحدی از برای او قرار دهند که بد و حصه مفروز و منشعب است که از برای
دخول بخانهٔ خود لازم است که از خانهٔ خود خارج شده و از خاک دولت ماتور و الکتور
دیگر بگذرد . و باین ملاحظه بجهت شرکت در شکایت جامی تعجب نباشد اگر احیاناً فرانسه
و پروس دست بدست بدهند بجهت رفع مادهٔ شکایت مشترکهٔ خودشان . پس بهتر اتفاق
ناپلیون سوم پس از امپراطور شدن با پروس همین فقره است . پس دربار پروس
هنوز متشرع بود وقتی که پولیتیک پروس چنین نبود . مناسبات دوستی میانهٔ این دو
دربار یعنی پروس و فرانسه در آن سلطنت فردریک گیلوم چهارم شروع شده و در ایام
نیابت سلطنت رژان محکمتر گردیده و استحکامش بیشتر شد در زمان جنگ ایطالیا در هزار و
هشتصد و پنجاه و نه و بعد از تاجگذاری شاه گیلوم تکمیل یافت یعنی در هزار و هشتصد و شصت و یک





ناپلیون سوم بسیار یاری و کمک کرد در حسن نتیجه پولیتیک پروس . پس چون
پروس در خیال اصلاح مملکت آلمان بر آمد باطل کرد معاهده هزار و هشتصد و پانزده را
همان معاهده که ناپلیون سوم در کلام خود علی رأوس الاشهاد لعنت کرده و مذکفت و
همان کلام امپراطور در آوتیز یک ماه بیشتر فاصله با ابطال پروس کونفدراسیون
ژرمانیک را نداشت . شاه گیلوم هرگز جرات محاربه با اطریش نمیکرد اگر با
ایطالیا متفق نمیشد ایطالیا هم با وی اتفاق نمینمود اگر فرانسه اذن نمیداد و فرانسه نیز
اذن نمیداد اگر گمان نداشتی که بعد از جنگ لامحالهٔ نسخ و ابطال معاهدهٔ هزار و هشتصد و
پانزده خواهد شد و یقین داشتی که بعد از ابطال معاهدهٔ مزبوره فایده که مدتهاست در نظر
دارد بدست خواهد آورد . پس چنین بود که در ماه ژوئن هزار و هشتصد و شصت و
شش پروس اعلان جنگ نمود و اکنون میرویم که وقایع اتفاقیهٔ این جنگ را بیان نماییم

## فصل هشتم وقایع ۱۸۶۶

حکومت پروس چون سبقت بجنگ نمود میخواست در نظر سلاطین بطرف
فرنکستان غدری از برای این عمل برآشد در واقع مانند خنکهای متعارفی متوقل نبود
که محض از برای سببهای شخصی بوقوع پیوندد . بلکه این جنگی که شاه گیلوم عنوان کرد بود
ابتداءً مسبوق شده بود بعلمی که آشکارا معلوم می کرد که منظور بهم زدن معاهده بود
که سلاطین فرنکستان بسته بودند که ظاهراً میخواست که باین واسطه کونفدراسیون را
تغییر داده از نو بطوری که دلخواهش بود بسازد . در شانزدهم ژوئن دربار
برلین بسفرای خود که در دربار دولتهای فرنکستان بودند اعلامی و بیان نامه فرستاد
تا چگونگی حال را معلوم دارند . در آن بیان نامه تکرار کرده بود تقصیراتی را در حق
اطریش که مشروحاً در اعلان نامه داخلی شرح داده بود . و اطریش را متهم ساخته
بود در نقض کردن شرط نامهٔ عاشتین و اخیراً بر عهد نامهٔ فدرال فلهذا خود را دیگر آزاد

از هر تکلیفی فیدرال دیده و خود را چنان وانمود میکرد که می خواهند با او محاربه نمایند
پس او خویش را در مقام دفاع داشته و همان لحظه بدول شمالی که واقع بودند میانه دوستی
پروس اعلام نمود که لشکریان خود را بحالت صلح نگهداری کنند والا لاحق شوند بقشون
پروس برای محاربه با اطریش در صورتیکه هیچکدام از این دو شق را پیروی ننمایند خاطر
خلک باشند فی الحقیقه بعد از فرستادن اعلان نامه در پانزدهم ژوین دربار برلین تکلیفی
تقریبا متحدالمآل بدول ساکس وهنس - کاسل وهانور فرستاد . ودر آنجا
بیان کرد که آرائیکه دولتهای شما درباره اطریش باخذ اسلحه رای زدید متفهم خصومت درباره پروس
بود . لکن محل جغرافیائی دولتهای شما بقسمی واقع شده که مناسب نیست با شما از در
خصومت برآیم . پس دربار برلین از شما سه دولت خواهش میکند که لشکریان خود را
بصورت صلح داخل نمائید . وراضی شوید بر فواهم آمدن یک پارلمنتی آلمان وفرمان
دهید انتخاب اعضای پارلمنت را که بصوابدید پروس باشد وبدین شرط بپروس بمملکت شما تعرض
نمی رساند وحقوق حکمرانی شما را مرعی میدارد باندازه که پیش بینی شده در تجدید قانون
فیدرال در چهاردهم ژوین . واگر از قبول این شروط امتناع کردید پروس
شما را بنظر خصومت دیده و با شما چنان رفتار خواهد کرد که با خصم محارب خود . بیست
چهار ساعت بعد از اطلاع بر شما مهلت میباشد تا فکر خود را نمائید . روز شانزدهم
هر سه دولت از این قرار جواب فرستادند . دربار درسدن ( پای تخت ساکس است )
اظهار کرد که گونفدراسیون متحل نمیشود در اینکه در چهاردهم زده شده بر وفق مشروع
بوده . واز برای فراهم آوردن پارلمنتی حاضر است اما از برای آلمان بالکلیه وتعیین
متحدین بسته بتصدیق کلیه حکومتها است وبعد از این جواب باز اگر پروس دولت ساکس را
بنظر خصومت خواهد دید آنوقت بتکلیف دولت ساکس است که در مقابل این خصومت بپروس
کرده واز کونفدراسیون استعانت جوید . ودربار هنس - کاسل نیز شبانه بهمین جواب
پاسخ فرستاده .





اما دولت هانور تتمه تکلیفی که از دولت پروس بر سبیل اخافه واندازه
باو فرستاده شده بود در حقیقت تتمه مذاکره قبل بود . ژرژ پادشاه هانور
موقع جغرافیای مملکت خود را و مقاصد پروس را میدانست وخطر خود را فهمیده بود و همواره
احتیاط خود را داشته وشیوه واسطه ومیانجی گری را میانه پروس واطریش داشته
بطرفداری این ونه حامی آن بود می ترسید که بالاخره در ضمن یکی از آنها مستهلک شود بلکه هر دو
اتفاق نموده او را تصاحب نمایند . هرقدر عائله وبهم زدگی میانه اطریش وپروس
نزدیکتر میشد دربار برلین با هانور مذاکره را بیشتر مینمود . ودنمی خواست که دولت هانور
با داشتن قشون در زیر اسلحه اظهار بیطرفی نماید وبیطرفی مطلق را طالب بود . وهانور نیز
تکمین داشت که وثیقه در این باب بدهد . اما چون هانور با اطریش رای بوجود وبقای
مجلس وکلا داده بود فلهذا از برای پروس معاهده رسمانه لازم بود تا کفیل حالت آینده
او باشد . ودربار برلین از هانور پوشیده نمیداشت که اگر امتناع شود اولین قتیل
این محاربه او خواهد بود . محل این وقایع در آخر ماه مه بود . ودربار وین نیز در این تاریخ
با هانور سخت در مکالمه بوده ورفتاری پیش گرفته بود که میخواست او را بطرف خود جلب کند
وداخل در مدار پولتیک خود نماید . اما شاه ژرژ امتناع داشت از اینکه داخل
در پولتیکی شود هرچه باشد آن پولتیک وخود را در پس سنگر وثیقه فیدرال پناه داده
ومیخواست اگیند از آنجا بیرون بیاید . وتا آخر امر خود را دوستانه با هر دو دولت نگهداری
نماید . چون آتش فتنه بین این دو دولت در دوک نشینها مشتعل شد بالسویه بهر دو دولت
راه داد که لشکریان خود را از خاک او عبور بدهند . وهمچنان همان روزی هم که اعلان
بر سبیل اخافه چنانکه گفتیم از پروس باین دولت رسید باری قبل از وقت پروس بجهة تغییری که
در فیدرال در نظر داشت میدانست که منجر بمحاربه خواهد شد . وبهانه اینکه هانور
نیز را اینکه در چهاردهم زده بر نفع اطریش بود . پس هانور در شمار دشمنان پروس بتعداد
شده وآن مملکت را قبل از وقت از برای اقامت پروس تعیین کرده بودند . پس از برای

اینکه چرا قشون خود را مسلح نمودی بلکه از برای اینکه چرا قشون اتحاد با پروس نکردی
فی الواقع هانور قشونی زیر اسلحه نیاورده بود چنانکه خود شاه گیلوم در سیزدهم ژوین
در حکمی که از برای ژنرال پروس فرستاده بود این فقره را خود میگوید که هانور بجهة خیرخواهی طرفش
با ما دشمن است بزودی مملکت او را متصرف باید شد و این اشکال ندارد زیرا که او قشونیکه
بپای خنک مسلح نماید ندارد از همه جهت پانزده هزار قشون بیش نیست پس تصرف هانور پیش از
وقت مقرر شده بود و شاه ژاورژ را هیچ چیزی خلاص نمیکرد و از مهلکه نجات نمیداد
الا اینکه بالکلیه تمکین پروس کرده و آنچه شرایط دارد قبول نماید . و اینکه امر هانور را
مشکل و باخطر کرده بود این بود که همان افواج پروس که باجازهٔ دوستانه داخل مملکت
هانور شدند که از آنجا عبور نمایند هنوز در آن مملکت اقامت داشتند .

شاه ژاورژ در پانزدهم ژوین مجلس شورائی از وزرای خود ترتیب داده
بعد پروس از این قرار جواب دادند که رائی که در چهاردهم ژوین داده شد مطابق قانون
و وثیقهٔ فدرال میباشد فلهذا جایز نمیدانند که یک عضوی با عضو دیگر از کونفدراسیون
بمقام خصومت و مجادله برآید . و تجدید قانون فدرال هم نمیشود زیرا که این مادّه تابعه
و متعلقهٔ مجلس وکلای ملت است و نمیشود که مظهر امری دیگر گردد . اما تکلیف اتحاد با پروس
از برای دولت هانور تکلیفی است که او را از اتفاقی که دارد جدا میکند و پروس ضمانت
نگهداری حقوق سلطنتی شاه ژاورژ را هم نمی کند پس امری محال است . جواب این
سه دولت باز این قرار شد . در شانزدهم افواج لشکریان پروس که در سرحد جمع شده
بودند داخل مملکت این سه دولت شدند در روزنامهٔ رسمی برلین علت دخول قشون بخاک
این سه دولت اینطور بیان میکند « برای منع کردن که از عقب ما حمله نکنند در اثنائی که
ما مشغول مدافعه با طرفش هستیم » هنوز دربار برلین رسماً به دولت طرفش اعلان
جنگ نکرده بود که اطرفشیها را از دوک نشینها بیرون و اخراج میکرد . پس در هفدهم
ژوین امپراطور فرانسوا ـ ژوزف بابالی مملکت خود اعلان نامه منتشر کرد تا اهل مملکت را حاضر برای





حضومت با پروس سازد . و در اعلان نامه چنین میگفت دو قشون متفق در سرحد شمالی و
جنوبی مملکت امپراطوری داخل شده خیال دارند که قدرت دولت اطریش را متزلزل سازند و از
اروپ زایل نمایند . یکی از آنها طمع در یک قسمی از مملکت امپراطوری دارد و انتهاز فرصت
نموده تا بمقصود خود نایل گردد . اما پروس امپراطور با او متفق گردید تا نگهداری حقوقی که در معرض
تهدید بودند نماید . و در این اتحاد امپراطور را غرض شخصی نبود . و در وقت مصالحه نیز هیچ
شرطی برای فایدهٔ خود نکرد . اگر پروس نیز همین غرضی را پیش نهاد خود می کرد . هرگز
خنک امروزی بمیان نمی آمد . برخلاف پروس میخواهد در برابر خیانت تبدیل نماید . زیرا که
حقوق اطریش عایقی و مانعی است در مقابل حرص و طمع پروس و هر کشتی تا ثابت در دو
نشیمنها از وی صادر شده افواج خود را داخل بدوک نشینها نمود و افواج اطریش را از آنجا اخراج
کرد و آنها نیز چون در عدد بسی کمتر بودند ناچاری دور شدند . پس چنین است خنک آلمان با
آلمان که امری ناگزیر است زیرا که خصمی اعلان حرب میکند که غیر از وسعت دادن مملکت خود
علتی از برای خنک ندارد . شاه گیلوم نیز در هجدهم ژوین دو اعلان نامه منتشر کرد در یکی
زیاد شکایت از اطریش نمود که حقوق پروس را میخواهد ضایع نماید و منع مینماید از پروس
رتبه را که سزاوار است . و یاد آوری کرد مجلس ملت پروس را در تاریخ هزار و
هشتصد و سیزده که اکنون این ملت نیز همان لیاقت پدران خود را دارند و همان رشادتی را
ظاهر خواهند ساخت . و این خنک را حدس زده بودم و در این پیش بینی از نو ترتیبی
برقشون داده و بر قوتش افزودم . و مسئولیت این خنک را در اعلان بکردن اطریش گذاشته
که او بود که کنگره را مانع شد و باز در اعلان وعده میداد که اگر در این خنک ظفر یافتم یکی بودن آلمان را
متقبل شدم که در روی اساسی نیک و مستحکم برقرار و پایدار نمایم .

اعلان نامهٔ دیگر خطاب بر کلیهٔ ملت آلمان . و این لهجه عربی داشت که بسیار
دور بود از لهجه شخصی که سابقاً خود را شدت طرفدار عهدنامه سنت آلیانس میدانست و اکنون
کونت راسیون ژرمانیک را اشهم ساخته و چنین میگفت که پنجاه سال است که یکانگی آلمان را

اظهار میکنند و حال آنکه غیر از کسبتکی و شکست چیزی را منظور ندارند . این مقالی بود که لیبرالهای آلمان میگفتند و چه سالهای دراز صاحبان این مقال را در حبس و زندان داشتند . و این اعلان نامه رای چهاردهم ژوین را مثل سبب این جنگ بیان می کرد و میگفت که پروس جنگ میکند از برای آزادی مخصوص خود و از برای بسط و گشایش تمام آلمان . و می گفت چون اتحاد تازه را طالب شد و امتناع کردند پروس مجبور بر آختن شمشیر از نیام شد و نمیتوانست در سر حدات خود مسامحه و اغماض نماید از دوست منافق و نه از دشمن منازع نماید . شاه چون از سر حد گذشت چنین اعلان نمود . « افواج پروس بخیال دشمنی پیش نیامده است بلکه بمیان گروهی که طالب آزادی آنهاست و باد کلای این طایفه میل و اتفاق و مشاوره دارد در انجام کار وطن یعنی آلمان » . این فقره آزادی سبب حوادث جنگ لازم بود که عنقریب محو شود . لشکریان بزرگ در اثنای این جنگ کوتاه سال هزار و هشتصد و شصت و شش باهم مقابل شدند . پروس در اول میدان جنگ شد با دویست و نود و سه هزار مرد جنگی . فشون طرف شمال اطریش که با فشون ساکس جمع شده بودند دویست و هفتاد و شش هزار شخص محارب بود . فشون اطریش سمت جنوب که با لشکر ایطالیا مقابله داشت شصت هزار نفر بود . و فشون دول متفقه با اطریش یعنی باویر و دولتهای کوچک جانب جنوب با دویست و شصت هزار نفر . و فشون شاه هانور بیست هزار نفر بودند . و از انطرف فشون ایطالیا نود هزار نفر . کلیه فشون طرف هشتصد و پنجاه هزار لشکر بود . شاه گیلوم سرداری تمام لشکریان خود را بنفسه مباشر بود . رئیس پرآنا ماژور ژنرال ایشان ژنرال مولتک بود که نقشه این جنگ را او کشیده بود . میخواستند چنانکه خبر داده بود اول هانور و ساکس و هس را مغلوب القدره نماید و پیش از حمله بر اطریش کار آنها را تمام نمایند . پس از شانزدهم الی هجدهم ژوین بلا نزاع و بلا مانع لشکریان پروس شهرهای درسدن و کاسل و هانور را بدست آوردند . پادشاه ساکس پیش از دخول فشون پروس بپای تخت او لشکریان خود را برداشته و از آنجا بیرون شده





و فشون اطریش در بوهم لاحق شده بود .

الکتور هس - کاسل منتظر رسیدن افواج پروس بود و افواج خود را با لمره از آنجا دور کرده بود بعلت اینکه میدانست تحمل میل را بپروس دارند بهزار تدبیر آنها را از ملاقات فشون پروس دور نمود . امالی مملکت از حکمرانشان چندان دلخوشی نداشتند زیرا که این الکتور خویشی و قرابتی نزدیک داشت با شاه گیلوم و مطمئن بود که در هر حال تاج حکمرانی خود را از دست نخواهد داد و از طرز حکمرانی او که مستبدانه و بانفاق با مردم راه مسرفت شاد نبودند اول که فشون پروس را فهمید که نزدیک شدند خود را به قصر ویلهلم سه هوهنه کشید . در آنجا مجدداً ابلاغی باو از طرف گیلوم رسید که باز او را بر اتحاد با پروس دعوت کرده بود . چون باز قبول نکرد در بیست و سوم ژوین دستگیر شده و در تحت الحفظ بردند به اشتتین و در آنجا تا آخر جنگ محبوس بود . و بجهت اداره امور مملکت مامووری از طرف شاه پروس نصب شد . در هانور نیز کسی مقاومت ننمود فشون کمی که پادشاه آنجا داشت اگرچه با کمال نظم و ترتیب بودند لیکن در مقابل دریای لشکر پروس کی قوه ایستادگی میتوانستند . پس اگر رفته و خود را بفشون باویر متصل نمودند بهتر بود و بهمین خیال بشهر غوتین رفتند . شاه هانور بعد از گذاشتن پای تخت خود او نیز بشهر مزبور رفته و لشکریان خود را خواست یک مرکز جمع آوری نماید . و از آنجا بسلطان فرنکستان یک پروتستی در باب این عمل پروس فرستاد . در بیست و یکم همراهی فشون خود از غوتین بیرون آمده و رو بطرف شمال از میانه مملکت غراندوک و یمار و دوک و نغبورغ - غوتا عبور نموده با فشون باویر پیوندد . اما این حرکت بقاعده نبوده و مخالفت جست با اینکه مصادف شد با بعضی مذاکرات و بفشون پروس مجال و فرصت داد که کم کم راه ها را مسدود کردند با فواج شاه هانور . علی الخصوص دوک ساکس - غوتا - غوتا میانجی واقع شده در میانه دو شاه و و اداشت که هانوریها ترک دشمنی کرده بلکه کار هتر گردد لیکن تاخیر سبب شد که این افواج خود را مجبور دیدند بتوقف بجهت اینکه لشکریان

پروس اندک تأخیر را غنیمت دیده سرداران خود را که در لایپزیگ بودند . در بیست و هفتم ربیع الثانی بر روسها حمله کردند بقشون هانور که در شماره بسیار فروتر بودند . بعد از جنگی زیاد خونریز که خود شاه ژاورژ بنفسه مباشر جنگ بود بر روسها مغلوب گردیدند و جمعی وافر از آنها تلف گردید . و همین یکبار بود که در این جنگ پروس مغلوب گشت و این هم کم فایده بحال شاه ژاورژ نبخشید با وجود این فتح هانوریها باز نتوانستند راه پیدا کرده از چنگ لشکریان پروس خلاص شوند که چون حلقهٔ آهن دور آنها را احاطه کرده بودند ناچار شدند که در بیست و نهم ژوین تسلیم شوند . پس با شریطی محترم و شایسته تسلیم کنندهٔ سپاه و صاحب منصب آنها را اذن داده شد که بلنگها نخود بروند . شاه ژاورژ که بهانه شخصاً تسلیم شده بود با پسرش که ولیعهدش بود ماذون شدند که بهر جائیکه برای خود محل اقامت قرار میدهند بروند . پس آنها نیز بوین رفتند .

تمام شمال و تقریباً تمام مرکزی آلمان پس از این متعلق بقشون پروس شد که در بیست و دوم و بیست و سوم ژوین از سه نقطه بمملکت اطریش در بوهم داخل شده بودند . چنانچه متعاقباً واقع شد از برای قشون اطریش منحوس و شوم بود . روسها غلبه کردند از این قرار بیست و ششم در ترنو و پودول و بیست و هفتم در ناشود و بیست و هشتم در ترو تونو و اسکالیتز و بیست و نه در ژرنیشین و در روز دوم ژولیه شاه کیسلوم رسید بمعرکهٔ قتال برای ترتیب و راهنمائی قشون و نمودن طرق حرکات جنگ . بعد از جنگ ژرنیشین لشکر اطریش مجبور شدند به پس نشستن و در سوم ژولیه در قرب دهی موسوم بسادوا جنگ عظیمی شد که خود شاه کیسلوم با دویست هزار مرد جنگاور با یکصد و هفتاد هزار اطریشی روبرو شده که مکرر شاه خود را بمقام خطرناک و مهالک افکنده بطوری که همراهانش زیاد اندیشناک میشدند اما جسارت منع و نهی نداشتند تا اینکه گنت دبنبرک که مقام میرالبی خطرناک دیده ناچار شاه را از آن ورطه بکنار کشید . قتال که تمام روز را باقی بود . با چندین نزک مختلف مستمر شد





بالاخره حوالی عصر پرنس ولیعهد پروس که با کمال مهارت از پهلوی راست دشمن درآمده چنان حرکتی بقاعده نمود که فتح و ظفر از نصیب لشکریان پروس نمایان گردید . چندین وجه از برای شکست قشون اطریش ذکر کرده اند . از جمله کمتر بودن در شماره . و پست تر بودن در اسلحه و تدارکات پیاده نظام و نداشتن تعلیمات افراد قشونی عموماً . و قصور بکجهتی و اتحاد تامی . و کافی نبودن سردار قشون . و اتفاقاً مارشال بندیک مخصوصاً در فراخور شغلی که باو محول شده بود یعنی سرداری کل قشون نبود . و خود نمیدانست که نمیتواند از عهده برآید . و نامرحله آخرین استعداد و التماس از امپراطور مینمود که او را معاف دارد از خدمتی که در قوه ندارد که انجام بدهد . بجهت میل عامه باین مارشال که شفقتی باو داشتند مشارالیه را باجبار امپراطور تکلیف کرده بودند و دلیلی نداشت الا اینکه در نظر عامه چنین جلوه کرده بود که مشارالیه دشمن ریاست نجبا و مخالف با حکومت اشراف است . و مقصد عامه این شده بود که مارشال مزبور با طناب میل بحکومت جمهوری دارد . پس این عقیده در پیش عامه عوض همه چیز بود و هندسه و تعلیمات عسکریه و جمیع لوازم سرداری و غیره را باین مثال بوده و از همه کفایت میکرد . از طرف دیگر هم از متفقین احتمالی اطریش معاونتی که بکار آید نشد اعم از اینکه مارشال بندیک که بصوابدید آنها نیکه جنگ می کردند توانست نقشهٔ جنگ خود را با حرکات رو اسای مختلف قشون متفقین تطبیق نماید . یا اینکه این رو اسا جزو اعظمش مرکب بودند از متفقین احتمالی چندین ایالتهای مختلفه که تصور داشتند از توجه بسمت واحده . یا اینکه خود در دو سه چرن مارشال بندیک بی کفایت بودند . یا حرکات آنها با هم تکافوء مینمود بجهت اختلاف آنها در پولتیک . اما از طرف پروس بر خلاف تمام آنچه از جانب اطریش تصور داشت در اینجا حاضر بود سرداری در نهایت اطلاع و آگاهی . و اسلحه در کمال امتیاز . در زیادی عدد . و قشونیکه افراد لشکرش تمام آزموده و مشق و تعلیمات کامل دیده و از برای جنگ با همسایه از دیرگاه حاضر و مهیا شده و بالاخره از یک ملت و دولت بوده و از برای وطن در نهایت جان فشانی و با هم متفق بودند . بهرحال این قشون طرف مقابل نتوانستند دوام کنند

در مقابل زرالهای شاه گیلوم . در مدت چند هفته پروس تمام آلمان را مالک شد تا رود خانه مین . نتیجه کامل کشون پروس را از فتوحات پی در پی علی الخصوص فتح در جنگ ساده دا آدست داد . دیگر عمل جنگاوری پروس را بالقوه تمام کرد . اما دولت تنفق جنوبی او بالنسبه با وچندان سعادتمند نبود ( مقصود دولت ایطالیا است )

در بیت و یکم ژوین آرشیدوک آلبر را از جانب دربار فلورانس اعلان جنگ رسید . آرشیدوک مشارالیه برخلاف مارشال بندیک که منتظر حمله پروس نشسته بود . این خود بهمت تعرض برخواسته و در حمله سبقت کرد در بیست و چهارم ژوین در قرب قصبچه کستوزا در جنگی که صبح تا شام طول یافت لشکریان ایطالیا را شکست و متهزم ساخت که مجبور شدند که خود را بورای رود خانه مین سیو بکشند . و در آنجا از تعاقب لشکر اطریش ایمن بودند . زیرا که امپراطور فرانسه ناپلیون باین شرط قبول میانجی نموده بود که در خاک ایطالیا جنگ نشود . از این فتوحات پروس تمام فرنکستان متعجب و متحیر شدند که هرگز گمان نداشتند که پروس چنین فتحی نمایان کند خود پروس هم ظاهر بود که این امید را بخود نداشت . و این حیرت در فرانسه بیشتر از همه جا بود زیرا که پروس را انیطور با قوت و استعداد نمیدانستند . علاوه بر این تمام فرانسه از اهالی و سپاهی و تمام طبقات میل طرف اطریش داشتند و شکست او را مایل نبودند . امپراطور که با ایطالیا چنین مصلحت دید که با پروس متفق شود چنین گمان داشت که پروس و اطریش در قوه مساوی شدند پس این جنگ طول خواهد کشید و بالاخره محتاج بمیانجی گری فرانسه خواهند شد اما در تمام تصورات خود اشتباه کرده و گول خورده بود . و در حقیقت این اشتباه را قبل از وقوع جنگ کرده و آنوقت فریب خورده بود که شاه گیلوم را دید که چه قدر سخت انتقاد کی دارد و نمی خواهد که بیطرفی فرانسه را بخرد در مقابل قطعه از سرحدات پروس با آلمان . و چاره هم نداشت یعنی امپراطور . زیرا که در آن موقع نمیشد که ایطالیا را از اتفاق پروس منع نماید که در هشتم آوریل معاهده گذشته بود و گذشته هم صورت نیافت و جنگ هم محقق الوقوع شده بود پس لابد اقتضای وقت حرکت کرد



فلهذا در دوازدهم ژوین چنانکه گفتیم با اطریش عهد بیطرفی را بست و اطریش از برا تحصیل این بیطرفی بیشتر ازان داد که گرفت . راست است که پروس چنین وعده را بدست نیاورد . اما در حقیقت بهتر از آنرا در دست داشت یعنی کاغذی که امپراطور در یازدهم ژوین بسمو ویزوین ولهیوش نوشته که این جنگ را بسیار تشویق نموده بود بقدری این مکتوب بمنزله سفید مهری از برای پروس بود . همه میفهمند که شاه گیلوم بچه اندازه فردای جنگ ساده و امید خوشحال باشد از گفتگوی سابق که با دربار فرانسه نمود . زیرا که میدید که آنوقتی که بیطرفی امپراطور محتاج بود خواهش او را قبول نکرد و پس البته اکنون که فیروزی یافت البته امپراطور تجدید خواهش نخواهد کرد . اما اشتباه کرده بود باز امپراطور خواهشهای سابق را تجدید و تکرار نمود چنانکه خواهیم دید در مذاکراتیکه کردند در حالتی که پروس طالب وسعت دادن مملکت خود بود و امپراطور در عوض اینکه تصدیق نماید و رضا دهد باین توسعه خواهش داشت که مجازات او مملکتی باشد یعنی قطعه از پروس با آلمان بسرحد فرانسه علاوه نمایند تا او نیز از توسعه مملکت پروس اغماض کند .

این توسعه که مقصود کلی و آرزوی دایمی و غیر منفک گیلوم بود . بعد از فتح ساده و فتوحات دیگر تر اید یافت و آرزو اشتیاق چیزی بالطبع زیادتر میشود با بدازه که نتایج اعمال خوشتر و مقدر دست دهد . پس بعد از این نتایج همه خاصه که هنوز موقت رضای عامه باقی بود یعنی عامه که فریاد می کردند در باب این جنگ و انکار داشتند دمی گفتند که جنگ با اطریش برادر کشی است بعد از دیدن این توسعه مملکت تغییر در عقیده دهند و عمل گیلوم را تصدیق نمایند . زیرا که آنها یکه زیادتر انکار داشتند زیادتر مایل بر توسعه مملکت بودند اگرچه بضرر و زیان طرف مغلوب یعنی اطریش باشد . پس شاه با پیروی کردن بمیل و آرزوی شدید خود این حاصل نیز بر میداشت که دل خود را از طرف عامه نیز فارغ میساخت که نارضامندی آنها باری سبکتر در دلش شده بود . و از موفقی شنیده شد که فردای جنگ

سادوا شاه مشغولیت بزرگ خود را اجرای این خیال قرار داده بود . چنانکه می فرمود از سلطنت
دست بردارم برای من بهتر است و خوشتر که به برلین داخل شوم بدون اینکه دستی در مملکت
داده باشم . و این نخستین مقصود من است و تجدید فدرال دوم . و یک وقتی که دید
عایقی از برای پیشرفت مقاصد او در پاریس است نقشه بخیال این شد که ولیعهد خود را به اردو
بطلبد و زمام امورات و سلطنت را بدست او سپرده و خود کناره گیرد که بعد از او ولیعهد
جوان است تحصیل افتخار کرده و مردم اتحاد آلمان را فراموش کرده و دوستش خواهند
داشت باری طمع و تقاضای کیلوم تنها هانوئر و هسن و ناسو و دوک
نشینهای الب نبود . بلکه تمام ساکس را میخواست و یک حصه هم از باویر شمالی را
کنت دبیسمارک سعی میکرد تا تسکینی بحرص و طمع کیلوم و صاحب منصبانیکه او را احاطه
کرده اند بدهد . و در همین معنی است کاغذی که برنس چند روز بعد از فتح سادوا
نوشته است باین مضمون « کار ما بدینست اگر افراط در خواهشهای خود نداشته باشیم و
اگر باور نکنیم که میتوانیم دنیا را فتح نمائیم مخفیاً تحصیل مصالحه می کنیم که باین زحمتهای از
لیکن زود دست شده و کرفتار و هن و فشور شدیم و من بجا صلاة آب در شراب میزنم
و خود ستائی می کنم که ما در اروپ تنها نمانده ایم سه همسایه داریم که بیسمارک
وقتی که این کلمات را تحریر میکرد در خیال مجادرات سابقه بود . فی الواقع قبل از خنک
و در اثنای خنک و پس از خنک سادوا هم بیسمارک و وزیر مختار پروس در پاریس
کنت دغولتز صحبتی نمی کردند مگر مختصر ضمیمه یعنی متحصل ساختن دو نصف مملکت پروس را که از هم
جدا مانده اند و فاصله در میانه آنها اتفاق افتاده . خود را قانع نشان میدادند بجهت
اینکه طمع فرانسه را بحرکت نیاورند و شاه بسیار سخت گرفته بود در این مسئله که ابداً بهیچ وجه
راضی نبود که اقل قطعه از آلمان الی فرانسه واگذارد . و میبو بیسمارک چون این سختی امیدیرا
بملاحظه منصرف کردن خیال ناپلیون بدربار امپراطوری این خیال را القا میکرد که بعوض
آلمان از ممالک فرانسه زبانان مثل سویس فرانسوی و گذامبورغ و لوکزامبورغ ضبط کرده ضمیمه





مملکت خود سازد . اما این اتحاد اعوا از سخت در پاریس پسندیده نشد و سخن
قبول نیافت .

بمناسبت این فقره که از طرف فرانسه و پروس خالی از لطف و دلنوازی
چنین شد که فردای جنگ سادوا یعنی چهارم ژوئیه امپراطور اطریش با امپراطور ناپلیون
ولیعهد را تقدیم کرد از برای آنکه توسط کرده تحصیل متارکه نماید تا در اثنای آن متارکه شروع
بگفتگوی مصالحه نماید . و ضمناً خیال امپراطور اطریش این بود که در اثنای متارکه بتواند
قشون بسمت جنوبی خود را آورده و لاحق بقشون طرف شمالی نموده لشکری قوی ترتیب داده
اگر بتواند اگر صلح بی نمر شد یا تکالیف پروس شاق و قبول کردنی نبود با این لشکر دوباره با
پروس بجنگد . ناپلیون تقدیم امپراطور اطریش را قبول کرد و متعاقب تکلیف توسط
و متارکه را بر پروس و ایطالیا نمود هر دو از قبول متارکه ابا و امتناع کردند . اما
بناچاری توسط را قبول نمودند زیرا که غیر از این نمیتوانستند . از برای ناپلیون این توسط
بملاحظه اینکه واضح میکرد موقع و حالت او را خوب بود و عیبی نداشت . اما بآن ملاحظه
که طمع داشت تا حصه از این فتوحات پروس ببرد چندان تعریفی نداشت که میبایستی کرد
نماید زیرا که با صفت میانجی بودن نمیتوانست چیزی توقع کند . اگر شاه کیلوم دعوی
میکرد که من در حرکاتم مجبورم زیرا که بمیل ملت رفتار میکنم امپراطور ناپلیون نیز همان جواب را
میداد که من هم بمیل ملت خود رفتار خواهم کرد ملتی که بی نهایت متغیر شده بودند و آلمان را زمی کشتند
واقعاً فرانسه این وقت تماشا داشت از زمان ریشلیو همواره خانواده اطریش
مقصود اصلی تمام عداوتها و خصومتهای فرانسوی بود . اگر درست موشکافی میشد ظاهر
می گشت که تمام مقصود و مراد امپراطور ناپلیون تحقیر و تذلیل خانواده اطریش بود .
صداهای بی آهنگ هر قدر خطر اتحاد ایطالیا را چنانکه اتحاد آلمان را خبر میدادند
در ضمن صداهای تحسین و آفرین که در خنک ایطالیا در سال هزار و هشتصد و پنجاه و نه
امپراطور را احاطه کرده بود مستهلک میشد و همه می شنودند این دولت جوان را که

در روی خرابهای دولت اطریش بنا می شد . جنگ سادوا
بیک مرتبه تغییر در آن خیالات داد . شکست اطریش را
چنان دیدند که گویا فرانسه شکست خورده . و فتح پروس
چنانکه بر قدرت و شوکت فرانسه خللی وارد آمد . و بر این احساس
علاوه می شد ملامتهائیکه از ناپلیون مینمودند که چرا اجازه کرد و تصدیق
نمود اتفاق ایطالیا و پروس را . و اکنون میخواستند که
فرانسه نگذارد که پروس بی دادن حق الجعاله فرانسه تمام غنایم را
تصرف نماید . ناپلیون در موقع بسیار مهمی واقع شده بود و
او خود بیشتر از همه طالب بود که پاداشی بگیرد . اما بچه
عنوان از پروس می توانست بخواهد که قطعهٔ از ملک آلمان را
باو واگذارد ؟ . آیا عنوان حقوق ملتی ؟
ممتنع بود که این طایفه میل نمایند که فرانسه شوند
بقسمی که لومبارد و ونسی هوس کرد که ایطالیا بشود
برخلاف اینها میخواستند که همیشه آلمان بمانند . و بعنوان
اینکه تعادل قوت اورپائی باید باشد ؟ این را اسم
که فتوحات پروس متزلزل ساخت . در صورتیکه این
عنوانات قصور میکرد عنوانی باقی نبود الا عنوان زور که
بقهر و غلبه بگیرد آن چه را که شاه کیلوم در حالت صلح نمیداد
رای اکثر مشاوران ناپلیون بر این بود که خیر
و صلاح این سلسله در اتخاذ پولتیکی است که سخت و تند باشد و
این رای را بخصوصه بیشتر از همه میبود دروین و زیرا امور خارجه
داشت که می گفت که این میانجی گری را ضمیمه نمایند با خود نمائیهائی که



در سرحدات شرقی زیرا که این اوقات تمام ممالکی از پروس که میانهٔ
نمسه و برلین است بالمره از قشون خالی است پس چون پروس
این توسط را با این تهیه و خودنمائی در سرحد شرقی مشاهده نمود
وحشت کرده و از آن شدت افتاده و خواهشهای فرانسه را
ناچاری قبول خواهد کرد . از برای مذاکرهٔ این رای
فی الفور مجلسی بریاست خود امپراطور تشکیل نمودند در حضور امپراطور
گفتگو نمودند جمعی پسندیدند و جمعی دیگر ملاحظات چند این رای را
رد کردند و معتقد شدند بر اینکه خود شاه پروس از این انسانیت
امپراطور شرمنده شده خود مردمیت کرده پاداش مکارم
امپراطوری را در بیطرفی که مفید فواید بسیار از برای پروس شد
خواهد داد . بجهت اینکه در این هنگام امپراطور مزاجاً
حال خوبی نداشت و مبتلا بود بناخوشی مزمنی این رای را که برای
او موجب استراحت بود پسندید . پس با تخاذ این رای
در بار فرانسه قدم بمیانجی گری نهادند و مذاکره توسط در نزد شاه
کیلوم نمودند . در اردوی پروس از این توسط فرانسه
هیچ خوششان نیامد . کیلوم واهمه داشت از اینکه
سعی چندین ساله او بواسطهٔ این میانجی گری بی ثمر و بلا نتیجه بماند
و بعد از آنکه اطریش ونسی را واگذاشت چندان
ملایم نخواهد بود در حق پروس عداوت را به اطمینان
فرانسه شدیدتر خواهد کرد . و امپراطور فرانسه
قطعهٔ از مملکت آلمان با پروس حق السکوت خواهد خواست یا
اشکالات بمیان خواهد افکند تا آنچه پروس میخواهد لاحق مملکت

خود نماید صورت نگیرد . بعلاوه پروس عهدی و
قرضی نیز در حق ایطالیا دارد که طفره زدن نمیتواند با وجود
اینکه در برلین در خصوص این عقد اتحاد که با ایطالیا بسته شد
دل خوری داشتند که آنچه از این اتحاد متوقع بودند از ایطالیا
ساخته نشد . و قرار داد قشونی با ایطالیا
بسته شده بود مع هذا کیلوم مجبور شد که متحد سازد عمل قشونی
ایطالیا را با اعمال عسکریهٔ پروس . و اتامار در پروس
بر شکر ایطالی فرماندهی نمیکرد و راه نشان میداد به رفتن
و معین مینمود نقطه حمله را . و ایطالیا سبقت در
هیچ عملی به پروس نمی جست زیرا که همه را معلوم بود که با آن مقصود
که پروس با اطریش جنگ می کرد ایطالیا را آن مقصود نبود .
پروس از برای اینکه فرمان فرمای بالاستقلال آلمان باشد
لازم دانست که اطریش را بالمره تمام نماید . برخلاف
ایطالیا که مقصود کلی او کرفتن وِنِسی بود . و از اینهم
بکفایت فرانسه مطمئن بود که بدست خواهد آورد . و بهمین
علت حکومت ایطالیا به همین اکتفا کرده بود که لشکریان خود را
در سمت جنوب مملکت در مقابل اطریش بجنگ وادارد و از این
راه از برای پروس کار را در بوهم سهل نماید . و از
این راه خدمت نمایانی ایطالیا بشاه پروس کرد که مجبور بود کیلوم
که هرگز فراموش نکند . پس چون بنای کفتکو شد بیمارکی
کری فرانسه . کیلوم باتفاق فرانسوا اما یونل متمارکه را قبول
بکردند . اما راضی شدند که چند روزی جنگ را موقوف کنند تا مقدمات





مصالحه را مذاکره نمایند .
امپراطور اطریش مستعد بود که حرف مصالحه را استماع نماید . زیرا که قشون
بزرکش در سمت شمال مغلوب شده و متقهقر طرف جنوبش بضعف و سستی از وی یاری می کردند
. و اهل آلمان ایالات موروثی خود علی الخصوص اهالی پای تخت در حضور پروسیها که بدروازه
وین فرود آمده بودند . صلح میخواستند . با وجود این فرانسوا ژوزف مصمم بود که بهر نحوکه
باشد دست از جنگ بندارد هرچه میشود بشود و یک وجبی از مملکت خود بپروس ندهد . و
همچنان قرض ناموس خود میدانست که نکذارد شاه ساکس ژرآن در راه او مملکت خود را
فدا سازد . و باین شروط مضایقه نداشت که برتری و پیشوائی ملت آلمان را که خود داشت
بشاه پروس واکذارد . اتامار در پروس و خود شاه کیلوم نیز خیال داشتند داخل
شهر وین شده در پای تخت آنجا تکلیف مقدمات صلح را بخود امپراطور اطریش نمایند . و
از طرفی هم می ترسیدند که مبادا نجی فرانسوی پاداش خدمت و حق النکوت طلب نماید .
پس راه را کج کرده از وین صرف نظر نموده بشهر برون پایتخت مورآوی متوجه شدند که در
دوازدهم ژوئیه شاه کیلوم در آنجا اردوی عمومی خود را قرار داده بود . و زیر مختار
فرانسه مقیم برلین حسب الحکم پالیون بانجا فرستاده شده بود تا مذاکره صلح نماید . تکلیفات
فرانسه همان بودند که قبل از وقت در باروین پذیرفته بودند . اما شاه کیلوم آنها را
کافی نمیدانست و می کفت در باب توسعه پروس هیچ سخنی میان نیاورده اند و حال آنکه
این فقره لازمتر است . امورات در این محل بود که در بار پروس عزم کرد که بلا واسطه مستقیماً
با در بار اطریش کفتکو نماید . و باین خیال مسیو بیمارک چند نفری از اعیان و اشراف شهر
برون را که مسیو زِنیکر را که کلانتر شهر مزبور و یکی از آن جمله بود . دیده و در خرد آنها را
با خود همدست ساخته . این مسیو زِنیکر از اهل اطریش و آلمان بود که در پارلمنت وین
وزیر انکهور کارهای عمده کرده بود . این اشخاص از پروس پس پورت کرفته و رفتند
وین با اجازه کفتکو و اصلاح میان دو شخص پادشاه محارب جنکاور . عنوان کفتکو

چنین شد که پروس بخواهد فرمان فرمای مطلق طرف شمالی آلمان تالب رود من باشد .
واطریش اذن دارد که اگر بتواند با حکومتهای طرف جنوبی آلمان عهد اتفاق ببندد و در رد
از مطالبه خسارت جنگ دست برنمیدارد . ومسیو بیسمارک گفته بود که توسط دیپلماتیک
گری فرانسه اگر اطریش را بگنجه از برای اطریش خالی از ننگ و ضرر نیست
زیرا که این میانجی خواهی که از برای خود مطالبه خواهد کرد در صورت دادن پروس
مجبور است که تلافی و عوض او را از مملکت اطریش بردارد . در بارون این تکلیف را
قبول نکرد . اشکال اصلی در این فقره بود که پروس وسعتی از برای مملکت خود میخواست
خاصه مملکت ساکس که امپراطور اطریش را خیلی دشوار بود که چشم از او بپوشد تا پروس
صاحب شود . سه روز بعد از فتح سادوا ژآن پادشاه ساکس عریضه بامپراطور
ناپلیون باین مضمون عرض کرده بود . « اعلیحضرتا امیدوارم که آن اعلیحضرت را
حاکم مطلق و حامی برحق در باره خود بیابم . و آنچه که در باره من سابقاً فرموده اید مرا
که هرگز فراموش نخواهم کرد . »

واقعاً مثل ناپلیون شخصی بایستی که توسط نماید و مثل فرانسوا ژوزف کسی
میخواست که در عزم خود ثابت بوده تا شاه ساکس را از این مصیبت خلاصی بخشد . بارها
در سایر فصول مقدمات مصالحه بسهولت متفق شدند و در ورقه نوشته در بیست و ششم
ژولیه در نیکولسبورغ از تمنوا وی که از همسجد هم ژولیه کیلوم اردوی عمومی
خود را با نجا نقل کرده بود با مضا رسانیدند . وزیر مختار فرانسه که از طرف دولت
خود ماذون نبود که در این مجلس مذاکره و گفتگو میانه دو دولت محارب حاضر شود فقط
ورقه فریوره را امضا نکرد بموجب این ورقه نیکولسبورغ ممالک اطریش محفوظ و در
تصرف خود او ماند الا وینسی که اطریش بناپلیون واگذار کرده بود و او نیز بایطالیا داد .
اطریش قبول کرد انفساخ کونفدراسیون ژرمانیک را و ترتیب جدیدی بپروس
تکلیف میکرد که در شمال این صورت یابد . و همچنین تشکیل یک اتحادی میانه حکومتهای جنوبی





بایک اتحادی ملتی ماکونفدراسیون جدید شمالی . و به پروس واگذار نمود مجموع
حقوق خود را که در دوک نشینهای الب داشت مشروط بر اینکه اهالی نواحی شمالی سلیس
ویگ را استعلام شود که آیا راضی هستند یا نمیتوانند به تبعیت دولت دانمارک . و
اطریش تصدیق کرد هر تغییر و تبدیلی که پروس داد در آلمان شمالی و چهل ملیون تالر
که سرتالری تقریباً سه فرانک و هفتاد سانتیم است ضرر و خسارت جنگ را بپروس
اطریش قبول کرد که بدهد و پروس نیز متقبل شد که ساکس را بهمان حالت که هست باقی
بگذارد . در بار فلورانس قبول این شروط را نکرد مگر بعد از گفتگوی طولانی که تا دیر
او کشید که در باب ناحیه تیرول گفتگو داشتند که ایطالیا تخلیه نمیکرد و اطریش حتماً
تخلیه آنجا را میخواست بالاخره ایطالیا بناچاری تخلیه نمود زیرا که پروس از حمایت او
کنار کشیده بود و میگفت که من تعهدی غیر از وینسی ندارم و با ایطالیا دیگر کاری ندارم
این میانجی گری از برای امپراطور ناپلیون هیچ سودی نبخشید . در مدتیکه گفتگو
در نیکولسبورغ برای مصالحه در میان بود میانه اردوی پروس و پاریس نیز مکالمه
تعطیل نشده بود . طرفداران پروس در مجالس شورای ناپلیون کاملاً پاداش سعی و
کوشش خود را از وزیر مختار پروس کنت دغولتز گرفته بودند . و این کنت
دغولتز بمسیو دروین چنین تقریر کرده بود که این دستی که محل گفتگو است بقدر گنجایش
سیصد هزار نفر بیش نیست و مطلب دیگر پروس تجدید قدیر رال است بحارج داشتن
اطریش . دروین پاسخ داده بود که حکومت فرانسه باین فقرات رضا میدهد بادا
تصدیق اردوپ و خواستن یک حق السعی از طرف چپ رود خانه رن . و چون مسیو
غولتز جواب داد که شاه گیلوم بپاداش مملکتی هیچ وقت رضا نمیدهد وزیر فرانسه
گفتگو را قطع کرده و بامپراطور از این گفتگو خبر و اطلاع نداد . وزیر مختار که اقتدار
آقای خود را میدانست طوری کرد که امپراطور را قبل از ملاقات با وزیرش دیدار کرده
و اجازه و تصدیق توسعه از برای مملکت پروس بلا شرط و قیدی گرفت و حال آنکه

این توسعه که منظور شاه گیلوم بود بیشتر ازان میشد که چهار ملیون بکنه داشته باشد
و مسئلهٔ پاداش را گذاشت از برای گفتگوی در وقت دیگر . کنت دغولتز فوراً شاه
گیلوم تکلیف کرد و از این کار عمده که کرده بود اطلاع داد . طبع لجوج گیلوم زیاد
آشفته شده بود در بارهٔ این رفتار معتدلانه بیسمارک . بجهة اطلاع از رضای
امپراطور در باب وسعت دادن مملکت شتاب کردند در انجام مقدماتی که در نیکولسبورغ
گفتگو شده بوده . در صورتیکه فرانسه را دیدند که امر راست میگیرد امپراطور
اطریش دیگر قوهٔ سخت گیری نداشته آنچه تکلیف کردند ناچاری قبول کرد و نمکین
بر دولایات غالبانه فاتح نمود .

یک نوع ممانعتی از طرف روسس برای اجرای مقاصد گیلوم بهم رسید .
پیشتر از انکه امضای مقدمات نیکولسبورغ بشود در بار پطرسبورغ اعلام کرد
که دولت روس تصدیقی ندارد در تغیرات پولتیکی یا ممکنی را در آلمان مگر وقتی که اولاً
مطابق شود با رای مجلس مذاکرات دول . واقعاً این فقره را دولت روس
بلندن و پاریس القا نمود انگریز قبول کرد و ناپلیون بجهت مراعات خاطر گیلوم
وانمود بهانه جویانجی بودن . وعلاوه بر این گیلوم مثل انکه الآن از میدان جنگ
برگشته دوباره فتح نموده توسط غیر را میانه او و دول مغلوبه قبول نمیکرد . باری از برای
ما چیزی دیگر نمانده که بگویم مگر وقایع جنگ در باقی آلمان . فشون پروس بعد از انکه
فشون هانور را مستیمان نموده و تسلیم شدند دیگر از سایر دول صغیره مگر تمادت
بسیار ضعیفی ندیدند . در شانزدهم ژولیه بفرانکفور و بیسبادن و ویسبادان و دول ماه او بهیند لبرغ وارد شدند . و بین قرار ممالک جنوب
مغرب آلمان شدند . بعد از مصالحهٔ اطریش دول صغیرهٔ آلمان شتاب کردند
بمصالحه . شروط مصالحه با باویر و باد و ورتامبرغ و هس - دارمستاد
بمیان آمده و دعوت شدند برانکه وکلای خود را بفرستند به برلین تا مکالمهٔ صلح را

تمام



تمام نمایند . و از این جمع هانور و ناسو و هس - کاسل و شهر آزاد فرانکفور
خارج بودند بعلت انکه آنها مقرر بود که از ایالات پروس باشند .

## فصل نهم از ۱۸۶۶ تا ۱۸۶۷

سی و یکم ژولیه شاه گیلوم از نیکولسبورغ بیرون آمده چهارم او
داخل برلین شده و مردم را طور دیگر یافت بالمرة آثار تغیر کرده بود . اعیان ولایات
که سابقاً بی اندازه دشمن جنگ بودند امروز آمده و پشاد تهنیت می گفتند که چنین فتحی
نمایان کرده و اظهار مسرت می کردند از اینکه قشون پروس آلمان را رهائی داد
از پابندی که خانواده اطریش برای او ایجاد کرده بود که او را مانع از ترقی بود .
چه قدر شاه را خوشنودی دست داد وقتی که مشاهده فرمود که تبریک و تهنیت میکویند
همان اشخاص که راضی بحرب نبودند و در حق جنگجوئی بد می گفتند و ممانعت می کردند !
پس از این غایت الهی شکر کرده و منتظر خوشنودی دیگر بود . روز سوم ژولیه همان
روز یکه فتح ساده واشد انتخابات عمومی در پروس شروع شد . و عجب است
که همان انتخاب کنندگان که ملامتها بشاه میکردند و بهمان چیزها یکه موجب بدزبانی آنها
بود همان چیزها موجب شوق و شعف آنها برانتخابات کردید . و نتیجهٔ خوبی از این انتخابات
برای دولت بعمل آمد . از تمامی عدد حافظین قانون کمتر انتخاب شد و از طرفی
هم مبعوثین لیبرال دوباره منتخب شده و دوباره به برلین آمدند اما این دفعه با خیالات دیگر

در پنجم او شاه بشخصه بعد از سه سال افتتاح مجلس کرد شاه
در خطابهٔ خود تمجید کردند تأمل نمود نتایج بزرگ لشکریان خود را که از پروس بازداشتند خطر عظیم
حملات دشمنان را دور نمودند راه ترقیات طبیعی آلمان را . و اکنون لازم است
که این میوه را که درخت زحمات بار داده است بنضج آورده بگذاریم ببرند . تا اینکه
شدت ارتباط بدهیم در میانهٔ مبعوثین ملت و حکومت . حالت خزانهٔ دولت خوشوقت

اما هنوز جمع وخرج صحیح ومعینی از برای دولت مشخص نشده وقایع اتفاقات دولترا مجبور کرد که بر رضا وتصدیق مجالس جمع وخرجی از برای دولت پیش کرفته شد . و شاه اظهار امیدواری کرد که من بعد در وقایع عمدهٔ مجالس بحکومت رضامی دهد از برای صرف نمودن تنخواه لازمه . وبین واسطه من بعد میانه حکومت ومجالس نزاعی نمیماند وتمام اغتشاشات بالمره معدوم میکردد . وشاه فرمود که بمحبت وسعت اهالی مملکت ودرآینده ایجاد قشون فدرال امیدوارم که بار رعیت از برای مخارج قشونی چندان کران نباشد . آن مخالفت قدیم ولجاجتی که مبعوثین اظهار میداشتند واعتراضاتی که ظاهر میساختند . این بار هم از ابتدای کلام شاه مبعوثین خودرا بیک حالت فروتنی وانقیاد کرفتند که معلوم بود که اظهار ندامت وشرمساری دارند پس خطیب بزرک مجلس سیوغرالو بعلامت کمال خشنودی واصلاح در صندلی بزرک جلوس نکرد . وردزنامهای آزاد همه جا نشر کردند که اختلافی که درمیانه بود دوباره ترتیب دادن قشون محض از اشتباه سرزده ومطلب را بخوبی درک کرده بودند که اکنون رفع اشتباه شده واختلاف از میانه برخواست . ودراین هنکام نیز کفتکوها بانجام رسیده وصلحنامهای با دولی که با پروس جنک داشتند در برلین بامضا رسید واین چند مصالحه نامه بر مصالحه نامه قطعی که با اطریش بسته شد سبقت داشت . چنانکه تاریخ مصالحه نامه با وُرتانبرغ در سیزدهم آو وبا باد هفدهم وباواریه بیست ودوم وباهش - دارمستاد سوم شتامبر وباساکس بیست ویکم اکتبر واباطریش که آخر از همه بود در بیست وسوم بامضا رسید . وُرتانبرغ وباد وهش - دارمستاد قبول کردند که تصدیق عموده وشرایط نیکولسبورغ در باب تجدید وتغییرات آلمان نمایند وُرتانبرغ وهش چون در تحت حکومت یکی از خویشان امپراطور روسیه بود در رعایتی درحق آنها شده وباواریه هم در حکومت فرانسه نسبتی داشت درحق او نیز مراعاتی رفت جریمهٔ خسارت جنک ازاین قرار ترتیب یافت که بپروس بدهند .





وُرتانبرغ هیصد وچهل کیلون فلورین . باد شش ملیون . باویر سی ملیون وهش - دارمستاد سه ملیون . واین آخرین حکومت بپروس واکذار نمود .

هش - هوموبورغ را وداخل شد با مملکت خودش که در شمال مین واقع بود در کونفدراسیون شمالی برحسب میل پروس . وقشون هش - دارمستاد حصهٔ از قشون جدید کونفدراسیون شمالی کردید در تحت فرمان کذاری پروس . این ترتیب غریبی از برای این دولت کوچک بود که وجودش منقسم شد میانهٔ آلمان منطقهٔ شمالی که با ملاحظهٔ عسکری وپولیتیکی او را در خود مستملک نمود . ومیانهٔ آلمان جنوبی . محروم از تمام عهد اتفاق بعد از فسخ وابطال کونفدراسیون ژرمانیک قدیم . هم از اصل در روز اول میتوان ملاحظه نمود که این تقسیم روزی اسباب بهم پیوستکی شمال وجنوب خواهد شد .

ما سخن کوتاه از معاهدهٔ ساکس هم اکنون اکرچه این معاهده بسته نشد مکر دو ماه بعد از سایر معاهدات . زیرا که دربار برلین که شتاب داشت که معاهده را زودتر با ممالک جنوبی انجام بدهد با ساکس آنقدر کار نداشت که عجله نماید . در شرط پیمان متارکه نیکولسبورغ چنین عهد شده بود که بموجب میل امپراطور اطریش شاه پروس اعلام کرده است که حاضر است برانکه ساکس را در همان حدود حالیهٔ خود باقی کذارد . اما خودداری کرد از آنکه خسارت جنک را معین سازد . ومعلوم نماید مقام ومحل این مملکت را در کونفدراسیون شمالی که برقرار خواهد شد . پس برحسب انتقره آخرین خاصهٔ مملکت ساکس بسته بمیل وارادهٔ فاتح وغالب خود مانده بود یعنی کیلوم آنچه میل داشت درحقش مجری میداشت . بعلاوه بالمره خود را اشتغل دید وفهمید که ملاحظه نمود که او تنها دولتی است که در دست مصالحه نامه از پروس ندارد . دربار برلین بزان پادشاه شرایط وتکالیفی چنان سخت ودشوار نمود که او دید که ناچارات که بجهت ملایم کردن قدری از تکالیف مذبحی باطریش با فرانسه بشود . واین عمل در نظر

کارگذاران برلین زیاد غیر مستحسن و بسیار بد آمد . وکنت بیسمارک اعلام کرد که قرار و مدار
امورات ساکس متعلق بپروس است و شاه کیلوم خسته شد از بس که دید که
دیگران در امور داخلهٔ آلمان مداخله مینمایند . و بهیچوجه خبری از قرار دادهای
سابق کم نخواهد شد . پس شاه مملکت ساکس ناچاری تمکین کرد بر آنچه درباره فرماندهان
ممالک دیگر آلمان نسبت بقرار داد جدید کونفدراسیون شمالی که تازه میرفت
احداث شود برقرار شده بود . قشون ساکس در تحت فرمان عالی شاه کیلوم
قرار یافت . وجریمهٔ جنگ از دولت ساکس برده ملیون تالر مقرر گردید ( هر تالر
تقریباً سه فرانک و هفتاد سانتیم است . ) معهذا لحه که صورت یافت با باویر و
وُرتامبرغ و باد و هِس - دارمستاد تمام نکرد مقصود دیپلوماتی پروس را
که فردای فتوحات سال هزار و هشتصد و شصت و شش داشت . در باریان بعد از آنکه
استقلال خود را در شمال مِن نگهداری کرد و ممالک جنوبی را رها نمی داد از تمام کردن قضایا
و مجبوریت که از کونفدراسیون ژرمانیک در عهده داشتند و این ممالک آزاد
شدند دید که بعد از این این ممالک که آزادی دارند میتوانند در وقت احتیاج
با دول اجنبیه مثل اطریش و فرانسه عهد اتفاقی ببندند . و روزی میشود که اطریش بخیال
اخذ انتقام افتاده . یا فرانسه مطالبهٔ پاداشی نموده آنوقت بتوانند یار و یاوری
در اتفاق کردن با مُنیک ( پایتخت باویر ) و اشتوتقارد ( پایتخت وُرتامبرغ )
و کارلسروُهٔ ( پایتخت دوک نشین بزرگ باد ) و دارمستاد پیدا نمایند
و با استعانت آنها بپروس صدمه بزنند . پس دربار برلین چنین مناسب دید که
قبل از وقت چاره از برای این محذور نماید . فلهذا در همین هنگام انجام دادن
مصالحه با ممالک جنوبی بآنها گفت که همواره در خطر خواهند بود هر وقتی که جنگی وقوع
یابد میانهٔ این سه دولت بزرگ و در آخر آنها حق المصالحه شده محو و نابود خواهند گشت
. و از برای حفظ و سلامتی آنها پروس حمایت خود را برآنها عرضه میدارد که آنها را





نگهداری کند مشروط بر اینکه عهد اتفاقی در صلح و جنگ و با اصطلاح تدافعی و تعرضی با
پروس ببندند و در هنگام وقوع حربی قشونیکه دارند داخل قشون پروس شده
در تحت فرمان عالی کیلوم با اتفاق لشکر پروس با خصم مدافعه نمایند . این کلام در
آنها مؤثر شده هر چهار دولت مذکور فوق عهد مزبور را با پروس بستند و در بیست و دوم
ماه اوت معاهده را امضا کردند و چنین مقرر شد که این معاهده در خفا بوده و مستور دارند
. و خواهیم فیما بعد گفت که در چه موقع این سر بروز داده شد .

دربار برلین در همان وقتی که این قرار داد را با ممالک جنوبی انجام
میداد همان وقت نیز کونفدراسیون شمالی را ایجاد مینمود . در هیجدهم ماه
اوت قرار داد و معاهده را با تمام حکومتهایکه تصدیق بر این ترکیب مجدد فدرال که در دهم
ژوین بسته شده بود داشتند بستند و در میان خودشان تشکیل کونفدراسیونی کردند
با ستعانت پارلمنتی که انتخاب نمایند به رای اورفتار کنند . و تمام قشون این
متفقین در تحت فرمان و ریاست شخصی شاه پروس باشد . فردای قرار داد
معاهدات خفیه با دول جنوبی . یعنی بیست و سوم ماه او در شهر برلن پایتخت دوم
میانه اطریش و پروس معاهده صلح امضا رسید . معاهده که مستحل ساخت قرار داد نیکلسبورغ
در مارکه نیکولسبورغ گذاشته بودند که آرتیکل دوشش پس دادن ولسی بود با بطالیا
. و آرتیکل چهارم تصدیق و قبول امپراطور اطریش بود انفساخ و ابطال کونفدراسیون ژرمانیک را و ایجاد ترکیب جدیدی و خارج بودن امپراطور اطریش
از این ترکیب جدید . و عهد نمود که تصدیق نماید کونفدراسیون تازه که شاه
کیلوم در طول رودخانه مین احداث نماید . و راضی شد که مملکی که در خط جنوبی این
رودخانه واقعند اتحادی تشکیل نمایند که وجود ملتی آزاد و مستقلی داشته باشند با اتفاق
و اتحادی با کونفدراسیون شمالی که از صوابدید آنها تجاوز نکنند . آرتیکل پنجم
که امپراطور اطریش از تمام حقوق خود در رودخانهٔ الب

دست بردارد و دعاگذار دولت شاه گیلوم . و اهالی سلس و رنج شمالی را پرسش میشود که اگر اصرار دارند که رعیت دانمارک باشند کسی ممانعت نکند . آریکل ششم ثانی بودن دولت ساکس بود بحال خود و در عوض امپراطور اطریش تصدیق میکند تمام ترتیبات جدیدرا که پروس در آلمان شمالی خواهد داد و همچنان تغییراتی که در سرحد دست خواهد داد . و جریمهٔ خسارت جنگ که اطریش داد بر چهل ملیون تالر مقرر شد . پس چنین بود که شاه گیلوم از این جنگ بیرون آمد در صورتیکه سردار کل قشون آلمان و شهریار واقعی آلمان شمالی گردید . بر این سود عظیم باید علاوه نمود دو ایالت ثانی که ضمیمه شدند بر سلطنت پروس مثل دولت هانور و الکتورا دهس - کاسل و دوک نشین ناسو . و شهر آزاد فرانکفور و دوک نشینهای سلس و رنج و هولشتین و لاون بورغ . و شاه گیلوم از این قرار که بر خاک مملکت خود افزوده بود بیشتر از هفتاد هزار کیلومتر مربع با چهار ملیون جمعیت بیشد . پس در این تاریخ سطح مملکت پروس عبارت شده بود از سیصد و پنجاه و دو هزار و دویست و کیلومتر مربع با سواحل بدیع در دریای بالطیک و دریای شمالی و بیست و چهار هزار ملیون جمعیت

تصدیق این ضمیمه ها از مجالس پروس در مغدهم ماه او از طرف گیلوم پرسیده شد . شاه از ضمیمه های دوک نشینهای الب تبرسید زیرا که اطریش بحقوق آنها تصدیق کرده بود . اما در آنوقت از مجالس تصدیق نشده بود شاه اعلام کرد که هانور و هس و ناسو و شهر آزاد فرانکفور بواسطه شراکت و همراهی آنها با اظهار عداوت با مجلس سابق بر ضد مملکت . و دشمنی و خصومت را با پروس ظاهر کرده بودند حق بیطرفی و اتفاق را با پروس قبول نکرده قدم بمیدان جنگ نهادند پس حکم آنچه در حق مغلوبین مقرر است درباره آنها نیز جاری خواهد بود . و بولتیک بروس چنین اقتضا میکند که بعد از مغلوب شدن آنها دیگر فرمان روائی بر آنها داده نشود . زیرا که اگر استقلال آنها کما کان بماند دوستی آنها با پروس حقیقی و راست نخواهد بود





و تنگون فیه خواهد بود . و همسوارهٔ عاقل بولتیک و مانع اعمال عسکریهٔ پروس خواهند شد . شاه مصمم است که آنها را ضمیمهٔ مملکت خود نماید نه باین جهت که میخواهد بر قلمرو خویش فزایش دهد بلکه میخواهد ممالک خود را از خطر خنک جدید محفوظ و مصون دارد . و میداند که بسیاری از اهالی مملکت نیز فهمیده اند لزوم تحقق ممالک خود را بر سلطنت پروس . اگرچه وفاداری و احترام از مالکین قدیم خود دارند . اما شاه امیدوار است که همراهی آنها بر این زندگانی جدید و وضع مجدد آلمان . و نگهداری آنها قانون ممالک خود را این تبدیل وضع و صورت را بر آنها سهل و آسان نماید . چنین شد آذله رنیسه از برای ابطال و نسخ چهار دولت مستقله که قوی ترین دلیلها این بود که قانون خنک چنین حکم مینماید که تمام ما تحنک مغلوب مال غالب است . این قانون ممکن بود که انکار شود در حالتیکه خواسته باشند در خصوص ممالک

تنقطه مجزی دارند . زیرا که عهدنامهٔ فدرال منع میکند خنک را میانهٔ اعضای این اتفاق و اتحاد . و ضمانت میکند بهر کدام سالم و بی نقص ماندن مملکت او را و خود این اتفاق نیز مصون از خلل است که فسخ و نسخ در او نمیباشد . پس بملاحظهٔ حقوق بین الدول و رعایت قانون عامه . پروس نمیتوانست فسخ نماید ممالک متحده منقطعه را و نه محو و ابطال سازد در پیش خود را یعنی مجلس کونفدراسیون را و با اعضای آن مجلس که خود نیز یکی از آنها بود چنان رفتار نماید که در حق دول اجنبیه . لیکن بولتیک و زور این ملاحظات را ندارد هر چه بولتیک اقتضا نماید زور او را مجری میدارد . کونفدراسیون کهنه میانهٔ دول صغیره و دول کبیره بلا تفاوت قانونی نهاده بود که همه در پیشگاه آن قانون تساوی داشتند . اما محقق بود که این قانون استمرار نخواهد داشت چنانکه اطریش و پروس معتقد بودند . زیرا که بنا بر میلی که یکی از این دول بر مضمحل کردن آن قانون میکردند لامحاله آن قانون بمعرض زوال میرسید . بولتیک شاه گیلوم از ابتدای جلوس خود بر تخت سلطنت

بر این قرار یافته بود که این قانون که خیال باطلی بود او را تغییری داده قانون هر دو را بر وفق مناسب حالت او قرار بدهد و پروس را چنانکه در خور اوست برتری داده و قانونی مخصوص او بگذارد . و بر وسعت مملکت و شماره جمعیت مملکت خود بیفزاید . و بر پولتیک خود قوت دهد که غالب باشد عموما بر پولتیکهای تمام اروپا . پروس دارنده مملکتی قطعه قطعه بود که دو قطعه بزرگش از هم جدا شده و فاصله میانشان دولت هانور و هس واقع شده بودند . و همه را معلوم بود که بمجرد وقوع جنگی میانه پروس و اطریش این فاصله محو شده و از میانه برداشته شد . ناسو و فرانکفور بالطبع خود متمم این ترکیب جدید میشدند . و این چهار دولت چنانکه تاریخ وقایع ایام مدلل میسازد همواره دشمن داخلی و خانگی پروس بودند و همیشه بجرئت میدیدند که روزی در خود پروس مستهلک خواهند شد . امّا این خصومت و عداوت با پروس منحصر بر حکمرانان این ممالک بود و طبقه رعیت چنین احساس نداشتند . بعد از شورش تاریخ هزار و هشتصد و چهل و هشت خیال آزادی که تمام دلها سرایت کرده بود در میان رعایای این ممالک نیز شیوع داشت . بعلاوه الکنور هس بسیار با استقلال حرکت می کرد و بملاحرف از تمام حکمرانان آلمان کمتر مقبول عامه و بیشتر مبغوض مردم بود . در این دو مملکت کرده لیبرال که معدودی در مجالس بودند بسیار سخت با هم گیشان خود از اهل پروس مربوط بودند . و فرمان و دستور العمل از برلین بآنها میرسید و به هنگام اشتعال نایره حرب این دو دولت در نزد آنها محکوم بر تمام شدن بودند و قبل از آنکه افواج پروس داخل این ممالک بشود کل عقول متوجه شده بود بر اینکه این دولتها ضمیمه مملکت پروس خواهند شد .

و از برای خوب فهمیدن این دست درازی پروس بممالک دیگران لازم است که بگوییم که این رسم تعدّی را ابتداءً پروس مخترع نبوده و در جای دیگر نیز این فقره مجری شده است . آیا مملکت بیمون نیز از حکمرانان شرعی و ذیحق از حکمرانان





آلمان سلب نشد ؟ و مملکتشان لاحقه و ضمیمه ممالک دیگر نگردید ؟ فرانسه آیا بواسطه معاهده مملکت بیس و ساد وارا ضمیمه مملکت خویش نساخت ؟ تجدید کارت یعنی نقشه اروپ هنوز موجود است . در دو لسیون هزار و هشتصد و چهل و هشت در آلمان در روی دفتر خود ثبت کرده بود دغل سلاطین کوچک آلمان را . هواداران حکومت عامه در آلمان طالب جمهوریه متفقه و متحده بودند . این خیال در هر جا تخمی افشاند حتی در پروس هم با وجود قلت سپاهی مشرب و جنگجو بودن آنها . جنگ خاندانی پروس و اطریش یک قسمتی از این خیال را محقق نمود . مع ذالک حالت مردم در هانور و هس و ناسو یکسان نبود . اشراف و نجبا و همچنان طبقه روستائیان هر دو متمول و غنی و توانگر و بین واسطه صاحب نفوذ مربوط بودند بخانواده قدیم . نه غلبه و استیلای فرانسها از تاریخ هزار و هشتصد و سه تا شش . و نه شش امور را از جانب پروس که ناپلیون هانور را باو واگذار کرده بود . و نه سلطنت ژروم برادر ناپلیون اول در آنانیکه هانور جزو مملکت وستفالی بود هیچکدام از آنها که شمردیم نتوانستند میل اهل هانور را از خانواده سلطنت قدیم سلب نمایند . بعلاوه مثل ممالکی که از درجه دوم باشند دولت هانور بقدری قوه داشت که بتواند تا یک درجه خود را نگهداری نماید . بهمین جهت بود که بسیاری از اهالی انجا از شاه ژاورژ تمجید میکردند که مخالفت دارد و مقاومت میکند با پولتیک پروس از برای مصلحت خانواده خودش . و برخلاف و بعکس در مجالس هانور جماعتی از طایفه لیبرال یعنی آزادی طلبها هم میرسیدند که وکالت از طبقه اوساط الناس میکردند . خود را در تنگنای پولتیک چنین مملکتی کوچک دیده آرزو داشتند که جزو مملکتی و دولتی بزرگ باشند تا بوسعت در پولتیک و عمل خواه در مصالح مملکت سخن گویند . پس این گروه بقدر قوه حمایت از پروس کرده و برتری او را میخواستند و در مقابل شاه ژاورژ و اهل شورای او بسختی ایستاده و مقاومت

سیکردند . پس دربار برلین اعتماد زیادی براین طایفه داشته و دوست
صادق خودمی شمرد و قبل از وقت آنها را مهیا کرده بود که بلجوق ها نور بر پروس
راضی و خوشنود باشند شاه ها نور خود را برتر از آن میدانست که چون دوک نشین
ساکسونی تمکین نماید بر عیتی و تابعیت شاه پروس . و خانواده خود را موسوم
بغلفش از خانواده هوهان زولرن که اسم خانواده پروس بود قدمتر میدانست
. و قدرت و استیلای دولت خود را در زمان متوسط تاریخ فراموش نکرده
. و منتسب تر میدانست که در صورتیکه پروس را شکست دهد . از ممالک
او که در سواحل چپ الب بود قدری متصرف شود و از بهر خود مملکتی شایان در شمال
مغرب آلمان تشکیل نماید . شاه ژاوز ژنیز مثل همه معتقد بود بر فتح اطریش
و شکست پروس و ملاحظه این نکته بود که نمیخواست آزادی خود را از دست بدهد
اما با وجود دشمنی که با پروس داشت نمیخواست با اطریش اتفاق نماید
و طریقه حزم و احتیاط را از دست نمیداد . از اطریش نیز تکلیفی بر او شد اما او
نپذیرفت . این احتیاط او را در برلین میدانستند با وصف این سودی او را
نبخشید و موجب خلاص او نگردید . زیرا که ضبط مملکت هانور و الحاق او بمملکت
پروس سبب اتصال و پیوستگی میشد که کیلوم طالب بود فلهذا شاه را ممکن نبود
که از این خیال بتوان منصرف ساخت ناچار ها نور باشی که ضمیمه مملکت پروس شود
. پس بعد از تخلیه مکان و فرار و التجا بردن ژاوز ژنز بوین مشار الیه در آنجا بود که
خبر شکست اطریش و فتح پروس را شنید و تمام امیدهای آن بیچاره باشنیدن این خبر
باطل گردید . و بعد بسیار کوشش نمود که شاید او را نیز بمجلس مصالحه در نیکولسبورغ
دعوت کنند تا با فاتح که بالمره بندگی و اطاعت خود را بایشان عرضه کرده بود معاهده نماید
و شاه کیلوم فرستاده او را اذن حضور نداد و کنت بیسمارک جواب او را بدفع الوقت
انداخت . و در مصالحه نامه امپراطور اطریش هیچکاری از برای ژاوز ژنز بدبخت





نتوانست زیرا که قبل از وقت الحاق و ضمایم سرحد پروس را که منجواست قبول و تصدیق
کرده بود . و باهزار جان کندن توانست که سلطنت ساکس را مستخلص نمود و از امپراطور
فرانسه ناپلیون نیز کاری ساخته نشد زیرا که فتح پروس بنحر اد و انیز ماطل کرده بود و از
تقوذی که داشت کاسته بود و بجهت خواستن پاداشش وحق الجعاله حقی که
داشت در توسط و مداخله در این قبیل امور باز دست داده بود . بیچاره ژاوز ژ
باز در ماه او رجوع ببرلین کرد اما تمام سعی و کوشش او در اینجا هم بیفایده گردید
دربار برلین نخواستند با او بمقام مکالمه برآیند . همان وقتی که شاه کیلوم از مجلس
تصدیق الحاقات و ضمایم را منجواست جماعت بسیاری از اشراف و اعیان
هانور بحضور او رفته و التماس آمدند که بر مملکت آنها نبخشوده شاه آنها را دوباره برآنها
بدهد . لیکن شاه بر آنها چنین جواب داد که بعد از تفکر بسیار این عزیمت را
نموده ام و این نتیجه تفکرات من است و تغییر پذیر نیست . و این پاداشی است
که در مقابل این همه خسارت بر پروس بیچاره خودم غایت کرده ام و تدارک و چاره
جنگی متحمل او قوعی است که بیست هفته هانور در نظر دارد که با این الحاق پیش گیری
او را می کنم مجلس کرد آمد همان اشخاصی که سابق بخدمها از برای هر مطلبی میتراشیدند
و گفتگوها در سر جمع و خرج دوره ولی میکردند و اعتراضات بمیان می آوردند .
این فتوحات قشونی و این زیادی در مملکت و توسعه در قلمرو دولت آنها را از آن
سخنان باز داشت و تمام تحسین صرف شدند . در میان آنها جماعتی از خطبا بودند که بتمام
اعتراضات بر حرکات حکومت کرده و اشکالات وارد میکردند بر مخالفت دولت
با اطریش و سایر دول صغیره آلمان . عجب آنکه بعوض اعتراضات سابق این بار بالعکس
اعتراض کرده و از این راه اظهار رضایی مینمودند که چرا دولت تمام دول صغیره را
بکناری ضمیمه مملکت خود نساخت و ممالک جنوبی را چرا مجبور نکرد که داخل در کونفد
راسیون جدیده پروس شوند . این دفعه کنت بیسمارک را لازم بود

که بر آنها موعظه کرده و امر به نصیحت نماید و از طرف حکومت معذرت خواهد . و
که باو برآنها نمیشد که مثل دولتهای کوچک از درجهٔ سوم رفتار کرد . و با پستی بآلمان جنوبی
قدری مهلت داد تا فکر خود را نماید درباره اتحاد با شمال . و احساسات خود را ملایمتر
کند زیرا که الآن احساسات خصمانه در حق پروس دارد . حکومت قبل از همه چیز
استحکام خانواده سلطنت پروس را میخواهد . و این هم باشعات الحاقاتی
که کرد بعمل آمد . و تنها همین تأسف را دارد که ضمیمه کردن ساکس بپروس میسر نشد
مجملاً اینکه تمام خصمای خود را از روی نقشهٔ اروپ محو و زایل ساخت عجالة همینقدر کافی است
. در مقابل این نطق بیسمارک و این بیانات تمام تمکین کرده و سر فرود آورده
و اذعان نمودند که ما مغلوب شدیم حق با شما است . و امید میداریم که عنقریب
کونفدراسیون شمالی تمام آلمان را بطرف خود جذب نماید . در فقرهٔ دخل و خرج
دولتی نیز همین قسمها سخن گفته و تمام طرف دولت را منظور داشتند و اظهار نمودند که دیگر
از نزاع و مجادله درباره جمع و خرج دولت دست برداشته ایم .

حضرت وزارت با کمال نخوت و تکبر رفتار خود را می نمود و چنین
نتایج حسنه داد . و اقرار میکرد که دست بصلح و آشتی برای آن دادم که
دشمن منتظر است که نقاری میانه ما به بیند و او نیز از طرفی بتازد و کار ما را بسازد
پس لازم است در داخل با هم متفق شد تا در خارج بتوان مقاومت با خصم نمود و دفع
او را کرد کیلوم نیز در همین زمینه ها نطق کرد . در بیست و پنجم ماه آوریل بحضور
شاه از جانب معوثین مجلس رسید شاه در جواب زیاد تجدد از قشون فرموده بود که
آنها نیز در عریضه زیاد نموده بودند که اگر این نظم و ترتیب جدید نبود فتح میسر نمیشد
. شاه می فرمود اما مناقشه درباره قوانین مملکتی عزم دارم که این عمل ناشایست را از میانه
بردارم . و اگر باز در صورت فرض چنین عملی بمیان آید ناچارم که من نیز همان کنم
که کردم . اما امید وارم که دیگر چنین چیزی صورت نبندد . و زرا باین فرمایشات





زیاد شرح و بسط دادند . بیسمارک می گفت که من آشتی را با مجالس دوست
دارم نه از آن راه که نمیتوانم با آنها بجنگم بلکه از این راه که مملکت محتاج
بصلح داخلی است . امروز مجالس میفهمند که حکومت مجبور بود که مقاصد خود را
از آنها پنهان دارد . زیرا که احاطه شده بود از دشمنان در آلمان و اطریش
و اروپ . کمال میشود که اگر دولت مقاصد خود را بمجالس میگفت بعوض
اینکه امروز غالب است مغلوب میشد . پس اکنون غالب و مقتدر دست
آشتی و صلح بطرف مجالس دراز کرده و در اتحاد میکوبد . مجلس بر تقصیر
خود اعتراف کرد و تمام تنفس اللفظ رای دادند بر تمام آنچه که میل شاه بر آن بود .
و این یکی از اسباب شیوع پارلمنت در پروس شد . و آزادی طلبان اصلاحی
در رفتار و گفتار خود داده وضع قدیم را بکنار نهاده وضع نوی اخذ کرده و نام خود را
ملت آزادیخواه بالمره تابع پولیتیک بیسمارک شدند . در بیستم شهر افواج را
رسما داخل برلین نموده و آئین تبریک این فتوحات و فیروزی را علی الرسم اجرا داشتند
. افواج در میان شاباشها از مردم وافرینها از اهالی وارد شدند که پیشاپیش آنها
شاه کیلوم بود و از پس بیسمارک و وزیر آلوزرا و رئیس دارالشوری و گنت
براندن وزیر خنگ و گنت دلتیک رئیس ارتاماژورها اینها سواره می آمدند
. این اشخاص بودند که مظهر پولیتیکی که غلبه بر سایر پولیتیکها کرده . و دیگری
نظم جدید قشون را مرتب ساخته و سومی آنکه نقشهٔ جنگ را او طرح کرده و از روی
دستور العمل او قشون ظفرنمون حرکت کرده . چیزیکه باقی بود منتظم ساختن
دوک نشینهای شلس ویغ و هولستین بود . و دولت پروس بجهة این کار
منتظر امضای مصالحه نامه با اطریش بود که حقوق خود را از دوک نشینهای مزبور تمام
بپروس واگذار کرده بود . در هشتم شهر پانزده روز بعد از قرارداد مصالحه که
در پراغ گفتگو شد . حکومت بمجالس قانونی معلق بر این ضمایم عرضه کرد . بغیر از

جمعی از اشراف و نجبای دوک نشینها که هواخواه پروس بودند سایر اهالی تمام مانع بودند و میل نداشتند که لاحق بدولت پروس گردند . و باعراض بسیار از آزادی مملکت خود را با قانون مخصوص خودشان و حکومت دوک او گوستانبورغ مستدعی شدند . و این دوک مزبور در اثنای سه سال تشکلهای مختلف برآمد و بصورتهای گوناگون از اقبال و ادبار ظاهر گردید . بخت صاحب منصبی ساده در خدمت پروس بود . بعد از فوت پادشاه دانمارک در دوک نشینها قبول عامه پیدا کرده و خود طالب حکمرانی آنها گردید . و در آلمان نیز قبول عامه یافته در دربار پروس ازوی مهربانی کردند . اطریش او را چون وارث شناخت و از طرف این دو دولت باکمال بیگوئی پذیرائی شد . وضع چنین بود تا خبر دانمارک بمیان آمده و دانمارک شکست خورده و مغلوب گردید . و پس از شکست دانمارک مسئله در برلین تغییر یافته و می گفتند که در دوک نشینها نمی خواهیم حکمرانی مستقل باشد زیرا که دوک نشینها مال پروس است و شهر کیل که از شهرهای دوک نشینها است بندر خلکی پروس خواهد شد و باید غیر از پروس در آنجا فرماندهی نباشد . پس بدوک مشارالیه دربار پروس بعضی تکالیف کرد که بقبول آنها دوک نشینها را بامید اند اما مشارالیه از قبول تکالیف امتناع و استنکاف نمود . از این روز مغضوب شده و از نظر افتاده و کرفقات مصائب گردید . و از برای خود خواست در نزد دول متفقه آلمان حامی و پناهی پیدا نماید بعد بدربار وین التجا برد و طرف حمایت دشمنان پروس و بهانه خلک میانه دولت اطریش و پروس گردید . و او را بهانه کرده دولت پروس از اطریش اخراج و طرد او را از هولستین خواست که اطریش اجابت نکرد . روز بکه پروس غالب شد تمام امیدهای مشارالیه باطل گردید . و از شهر کیل مطرود شده و رفت بشهر غوتا از شهرهای آلمان و در آنجا نشست و از آنجا در هفدهم ژوئن وداع نامه نوشته باهالی دوک نشینها فرستاده و شکایت از پروس کرد که





حقوق او را بالظلم غصب نمود . بعد دیدیم که اطریش چون مغلوب شده و دوک نشینها را بپروس واگذاشت . و پروس نیز بهمین مصالحه نامه دوک نشینها را ضمیمه مملکت خود نمود . و کنت بیسمارک هم از این قرار این الحاق را صحیح میکرد که پروس دوک نشینها را دو مرتبه فتح و تسخیر نموده اول از دانمارک گرفت و اخیراً از دولی که با خصومت پروس با اطریش متفق شده بودند . و با این همه تکلیف که پروس با وجود اینها باز مضایقه نداشت که پرنس او گوستانبورغ واگذارد لیکن پرنس مزبور تمرد کرده و از قبول تکالیفی که پروس ملاحظه صلاح مملکت با و تکلیف نمود سرکشی کرد . در این مسئله نیز اکثر اهل مجالس الامعدودی تصدیق نمودند که الحاق دوک نشینها از برای پروس حق و لازم بود .

در سوم و سامبر با تحریرات قانونی سفتی با هالی فرانکفور و هس و ناسو و با نور و در بیست و چهارم ژانویه هزار و هشتصد و شصت و شش با هالی هس و هولستین رسما اطلاع دادند که من بعد آنها ضمیمه مملکت پروس میباشند .

شاه لزوم این الحاق را بیان فرموده و وفاداری آنها را بر خانواده قدیم تحسین فرموده و میگفت که امیدوارم که همان اخلاص را فیما بعد بخانواده هوهان زولرن بهم رسانید . و میفرمود که از این حالت تازه خود بالاخره خوشحال و راضی خواهند شد که در جزو مملکتی بزرگ شمار میروند . و آلمان سود برده خواهد برد از آنچه پروس تحصیل مینماید . در میانه مغرو لین دوک و ناسو و شهر فرانکفور بلا اعتراض قبول کردند که پروس تمام آنچه را که قضا و قدر برآنها مقدر کرده بود . و الکتور هس بعد از آنکه با پروس قرار مداری درباره املاک مخصوص خود داد و قرارداد نامه را امضا نمود اجازه نامه که از شهر استین که در آنجا مثل محبوس دولتی مانده بود بیرون رود برای خود را کشیدن با طریش . ذکری میکنیم در اینجا دو تا از حکومتهای کوچک را که از اتفاق با پروس امتناع نموده بودند . یکی دوک دساکس - می من ژان

دویکری پرنس رژانت رئس . نخستین که کمال دوستی را با اطریش
داشت بطبعش گوارا نیامد که با پروس معاهدهٔ صلح نماید پس از حکومت استعفا
کرد و به پسرش سپرد تا مصالحه با هم باشد و او تمکین تکالیف پروس نماید .
دومی چاره غیر از تمکین ندید مصالحه نامه را امضا کرد و مختصر جرمه هم بعنوان خسارت
جنگ داد . از همه زیادتر پادشاه هانوز شکوه و شکایت می کرد . از دین که با نجا
مطرود شده بود . دربست و سوم ستامبر بدربارهای اورپا شکایت فرستاد و از
اعمال پروس تظلم کرد که مملکت او را بظلم غصب و حقوق او را ضایع نمود و مملکت
او را ضمیمهٔ مملکت خود ساخت . و این داد خواهی را مکرر کرد . در پنجم اکتبر خطابی
برعایای مملکت خویش فرستاد و آنها را از قید بندگی و اطاعتی که در بقعه نجد شکدار نسبت
داشتند رهائی بخشید و همه را آزاد ساخت از قید قسم . و چند ماه بعد حکم اخراجی
تمام افراد لشکر و صاحب منصبان قشونی را روانه نمود . و بهمین نوع برلس
اوگستا بنوزع نیز دواع نامه بدوک نیشنها فرستاد و اهالی را از قید قسمی که
در خدمتگذاری او در کردن و ذمه داشتند رهائی داد . در دهم فوریه شاه
امر بختم مجالس داد و خوشنود بود از اینکه تمام اعمال او را تصدیق نمودند و
مخارج دولتی را منجری داشتند و بتمام اجرای مجالس بذل مرحمتها نمود و
زیاد مسرور و خرم بود که در اثنای چند ماه دشمنان خارج را مقهور کرد و سرکشان
داخل را رام و فرمان بردار خود نمود . کارهای مخصوصهٔ پروس باین قسم
انجام یافت و چیزیکه باقی ماند انجام دادن عمل کونفدراسیون شمالی بود .
سابقا گفتیم که در بیست و هم ماه اوگست دولی که مقرر و معین شده بودند که از اجرای
این اتحاد باشند معاهده بسته شد و بر حسب این معاهده وزرای مختار دول مختلفه
در پانزدهم ستامبر در برلین جمع شدند از برای مرتب ساختن قوانین فدرال جدید
که در نهم فوریه هزار و هشتصد و شصت و هفت صورت گرفت . متعاقبا





حکم انتخابات شد در تمام ممالک از برای پارلمنت رایشستاغ یعنی قانون گذار که در
۲۴ فوریه خود شاه با فتتاح او اقدام فرمود .
شاه در خطابهٔ خود یاد آوری فرمود زمانیرا که آلمان بنا بر لیتیک
از رتبه و شان کاسته بود بعلت سلاطین خود و بسبب مداخلهٔ دول خارجه . و مدلل
نمود که با وجود این آرزو داشتند همواره یکی بودن و اتحاد ملت را . از این کلام اشاره
داشت بحرکت ناقصی که در هزار و هشتصد و چهل و هشت ملت کرد . پس پارلمنت را
سفارش نمود که حرکت بطرف مقصود را از دست ندهد و با نچه ممکن الوصول است
و رسیدن با و ممنوع نیست اکتفا نماید و راضی باشد . و پنهان نکرد که سلاطین را
لازم است که بعضی از حقوق خود را بر کونفدراسیونی که اجرای او را در عهده
گرفته اند فدا سازد . و از این کلام ملوح بر اتحاد تمام آلمان داشت و حکایت
میکرد و عهد نامهای صلح را با تمام دول جنوبی بدون اینکه فاش و شایع سازد
قراردادهای مخفی را که منوط بودند بزمان جنگ که این دول ممالک خود را بریاست
و اختیار پادشاه پروس میگذارند . و باز شاه می فرمود که ملت آلمان
متفق نمیشوند مگر از برای جنگ و دفاع و چنین فهمیده اند دولی که مجاورند . و این را
مدلل میکند حالت دول معظمه که بدیده احترام نگرانند . و شاه کلام را باین فقره
ختم کرد که فرمود . تمام آلمان و همچنان ورای سرحد کونفدراسیون شمالی منتظر
این مجلسند تا به بینند چه حکمی و قراردادی از اینجا صادر خواهد شد . این مطلب
که شامل بر تمام آلمان بود من بعد در همه نطقها و اعمال پولتیکیهٔ شاه دیده میشود
. و اکثریت پارلمنت نیز کاملا داخل در این ترتیب بودند و خیالات خود را با این
مطلب یعنی تحصیل اتحاد کامل آلمان مطابق و موافق میکردند . قانون فدرال
که مطابق با مشورتهای خود مینمودند این قانون اصلی را نتیجه داد . که
قانون گذاری باین نحو تفوق دارد بر قانون سایر ممالک . این مجلس رایشستاغ

ماه و ماه مشغول شور و گفتگو بود تا تمام امورات را رو براه کردند آنوقت بیسمارک گفت که اکنون آلمان را سوار نمائیم که دیگر خوب راه خواهد رفت و در مقدم آوریل مجلس ریشستاغ ختم شد و شاه بسیار متجدد از پارلمنت نمودند .

## فصل دهم از ۱۸۶۶ تا ۱۸۶۷

شاه کپنهاگ بواسطه تحصیل وثیقه فیدرال آلمان شمالی و متصرف شدن ایالاتی که ضمیمه مملکت خود نمود . رسید بر آنچه میخواست بلکه زیادتر از آنچه طالب بود نایل گردید . قطع نظر از حوزه سلطنتی که بسیار وسعت یافته بود . فرمانفرمائی یک کونفدراسیونی که بیست و نه ملیون جمعیت را حاوی بود بدست آورده بود که بکنوع حکمرانی مطلقی بر آنها داشت . از حق صلح و جنگ و اداره کمرگها و پستها و علی الخصوص عسکر قشون بالکلیه در قبضه اقتدار او بود . باز همه امورات بروفق دلخواه تمام شده و چیزی باقی نبود الا فقره پاداشی که دولت فرانسه در مقابل خدماتی که بپروس کرده بود میخواست که هنوز باتمام مانده بود . قبل از آنکه در این گفتگو داخل شویم لازم است که نظری بعقب اندازیم . پس میگوئیم که میل ناپلیون سوم بر اینکه با پروس طرح دوستی اندازد قبل از بهم زدن جمهوریه فرانسه و رسیدن بدرجه امپراطوری بود . چند هفته پیش از تاریخ دوم دسامبر هزار و هشتصد و پنجاه و یک . ناپلیون رئیس جمهوریه فرانسه مسیو پرسینی را که محرم اسرار خودش بود با مأموریتی مخصوص ببرلین فرستاد . مشارالیه تکلیف یک دوستی بپروس نمود که مقصود کسر استیلای اطریش در ایطالیا و بزرگ کردن شوکت پروس در آلمان بود . و مسیو پرسینی میگفت که فرانسه چیزی از برای خود نمیخواهد مگر چیزی را که عاقبة او را مجبور مینماید که بخواهد معادل آن هدیتی را که از برای یکی از دولتها کرده است و بنظر چنین میآید که ساوارا و محل لاندورا





در پالاتینا از باواریا طلب است فردریک گیلوم که آن هنگام پادشاه پروس بود این افتتاح را بطریق واضح رد کرد . ما دیدیم که از آن تاریخ همواره ناپلیون طریقه دوستی و وداد را نسبت بپروس منظری داشته و قصور نمیکرد . و اظهار مهربانی و محبت او در برلین مشهود میگردید و یک مکاتبه بسیار دوستانه در ماه نوامبر هزار و هشتصد و شصت و سه بعد از فوت پادشاه دانمارک میان دربار برلین و فرانسه شروع شد . ده روز قبل امپراطور سلاطین را دعوت کرده بود بمجلس کنگره برای حل مسائل بزرگی که غیر متحل مانده بودند . انگیزه این قصد را بیحاصل و بی ثمر گذاشت اگرچه پروس بحسن قبول تلقی کرده بود بعد از این فقره ناپلیون آزرده شده و در حضور کنت گولتز وزیر مختار پروس گفت که من بعد در پی وداد کامل و دوستیهای صادق باید باشم . و دوستی و اتحاد با پروس بهتر و سزاوارتر است . و خوشتر مقاصد او همراهی دارد . و از ابتدا بهمین مقالات و ارادات دربار برلین مسائل دوک نشینهای سواحل الب را محل اعتماد قرار داده بود . در ابتدای سال هزار و هشتصد و شصت و شش که حالت پروس نسبت باطریش تهدید آمیز شد . امپراطور فرانسه در اثنای صحبت خود با سفیر پروس فهماند که میل دارد که قبل از همه چیز مسئله ونیز را بقسمی که ایطالیا میل دارد تمام نماید . و شخصاً تلافی و مجازاتی نخواهد در مقابل اینکه اگر در این بین بروسعت مملکت پروس چیزی افزوده گردید . لیکن گمان دارد که در فرانسه رای و اعتقاد زیاد مشکل نیست . و در اثنای صحبت از نظر اختبار و امتحان گذرانیدند ممالکی را که فرانسه میتواند در عوض پاداش تصرف نماید . مثلاً بلژیک و لکزامبورغ و پالاتینا و سویس فرانسوی . امپراطور ترجیح میداد مواضعی را که دربار برلین میتوانست جابجا نماید . لیکن ویلیام تا نهایت پروس و حکومت آنجا اشکالات بمیان میآوردند بقسمی که مطلب را محال مینمودند

ومیگفتند که دست بجدود آلمان زدن حدودی که مصون از تغییر و تبدیل است
آیا مخالف دو قاعدهٔ اصلی که امپراطور مراعات میکند نبود ؟ یعنی اصول دولتی
وحقوق ملتی .

حکومت پروس میل معاهدهٔ با ایطالیا داشت ومیخواست مقصود فرانسه را
نیز تفهمد بنابراصرار بسمارک آخر امپراطور چنین جواب داد که بدون اینکه
اعتنائی برپاداش مملکتی داشته باشد (یعنی پاداشی که از دادن مملکتی باشد)
باین خوشنود است که نفوذ بسیاری در ممالک داشته باشد که از برای فرانسه
بانفعتر است . چنانکه میخواهد بدستیاری او ونسی را برای ایطالیا تحصیل کرده
ودودک نشینهای الب را بابرتری در آلمان از برای پروس . وممالک
آلمان جنوبی باهم متفق شده ، دولت متحده تشکیل سازند . وبالاخره از برای طرفین
نیز تلافی ضرری که کشیده از برای ایطالیا وآلمان مملکت هرزگوین وبوسنی
که از ممالک متصرفی عثمانی است تحصیل نمایم وباین همه نفوذ اکتفا دارم . دربارلین
براین رای ناپلیون آفرینها گفته وتحسینها نمودند . وکنت دغولتز در پانزدهم
ماه مه بامپراطور تکلیف معاهده مبنی برهمین خیالات نمود . ولیکن ناپلیون را
تردیدی حاصل شده بود . خود مطلب را حسب الاصول تحسین وتصدیق میفرمود
اما عجالة نمیخواست فعلا اقدامی کند وبهانه میگرفت که دولت انگلیز وروس
راضی نمیشوند که دوایالتی از ممالک عثمانی را باطرفین بدهیم . پس معاهده بسه
نخرف وچنانچه سابقا گفتیم کنگره راهم اطریش اخلال کرده وصورت نیافت
وجنگ درگرفت واطریش مغلوب وپروس غالب شده وناپلیون بنای میانجی
گری گذاشته ومصالحه در پراغ صورت گرفت وآنچه مقصود پروس وایطالیا
بود بعمل آمد . لیکن مقصود فرانسه بعمل نیامد وپاداشی که میخواست معین نکردید
در اثنای جنگ وبعد از جنگ این مذاکره درمیان بود ودو موقوف نشد اما حاصلی





وثمری نبخشید . بالاخره ناپلیون تمکین کرد برانیکه آنچه مقاصد پروس بود بعمل آید
وشرطی هم نکرد الا اینکه گفتگوی این پاداش بماند بعد وبعد از مصالحه و
اتمام سایر اعمال . واین سهو بود زیرا که قبل از خاتمهٔ این فقره اهمال شده وپیش از
مصالحه نیز اهتمامی نشد . محقق بود که آن وقتی که گیلوم منور بدرجهٔ اقتدار
نرسیده بود واحتیاج بفرانسه داشت فقرهٔ پاداش را تمام نکرد . بعد از اینکه همه
کارها تمام شد وپروس شوکت واقتدار پیدا نمود ورفع احتیاجش از فرانسه گردید
بطریق اولی تمکین بتکالیف دربار فرانسه نمیکرد . ناپلیون سخت کبر کرده بود که خلاصی
نداشت . ودو خطای بزرگ امر مکتب گردیده بود . اول اینکه خود را در معرض چنین
امری عظیم وخطرناک انداخته . دوم فرصت فوت کرده چندان مماطله نمود که
موقع گذشت ومحلی از برای نتیجه چنین امری نماند . دربارلین یعنی بسمارک
از ابتدا دعاوی فرانسه را تصدیق داشت ومحق میدانست لیکن داخل در مباحثه
او نمیشد . پروس چون خیال جنگ با اطریش داشت ناچار بود که از یکی طرفی
فرانسه مطمئن شود . واین طبیعی بود که از برای تحصیل این مطلب سعی کرده بهر قیمتی که
باشد این مطلب را بانجام آورد . وبهمین واسطه بود یعنی تحصیل مطلبی که مسیو بسمارک
چنانکه گفتیم بپاریس وبیارتیز سفر کرد . وبهمین علت بود مکالمه وزیر مختار پروس
در پاریس با امپراطور ووزرایش وگفتگو با سفیر فرانسه در برلین وبا اشخاص دیگر
از اهل دربار ودیپلوماتهای فرانسوی باخارج در ایام محاربهٔ مسئلهٔ پاداش ومکالمات
نامزد در میان بود در پاریس کنت دغولتز در برلین وبنکو سفیر مسیو بسمارک
در گفتگو بودند . اعم از آنکه با شارژدافر یا مفیر فرانسه باشد . اما ملاحظه اینکه
مبادا فرانسه را بنحاصمه برانگیزانند از طرف پروس بطوری گفتگو میکردند که مقصود
وقع الوقت بود نه انجام واتمام عمل .

اما در فرانسه برخلاف دربار برلین مذاکره را بقسمی میکردند که یقین داشتند

کپروس میخواهد فرانسه را بهر نحو و بهر وسیله که باشد از خود راضی نماید . بیست و ششم
ژوئیه سفیر فرانسه مسیو بندتی که در نیکولسبورغ دراردوی بزرگ پروس بود .
استمزاجی از مسیو بیسمارک نمود که به بیند بعد از این فتح چه خیال دارند که حصه از برای
فرانسه بعنوان پاداش وحق السعی از این غنیمت جدا سازد . بیسمارک جواب داد
که بعد از این فتحی که پروس نمود شاه بهیچ وجه تمکین ندارد بر اینکه قطعه کانتاماکان
از مملکت بفرانسه واگذارد پس بهتر آن است که پاداش و مجازات را از جنس دیگر
قرار بدهید . پس باهم قرار دادند که مذاکره این مطلب را در برلین نمایند که شاه و بیسمارک
در جناح حرکت بودند . چند روز بعد یعنی سوم اوت وزیر مختار پروس مقیم پاریس تصدیق
رسمی از فرانسه خواست از برای ممالکی که ضمیمه پروس شده و بر وسعت آن مملکت افزودند
مسیو روئیر وزیر فرانسه پاسخ گفت که این مسئله با مسئله پاداش برابر و توأم میروند باید
معاً بر تب گذاشته شود . دولت فرانسه سفیر خود مسیو بندتی که با اردوی پروس
مراجعت برلین نموده بود . آگاهی فرستاد که قرار پاداش را بر این بگذارد که تمامی
سواحل چپ رود خانه رن تا مایانس معاوض پاداش بفرانسه واگذار گردد مسیو
بیسمارک نخواست اول این فقره را باشاه عرض نماید بلکه گفت که بهیچ این فقره را اظهار
ننماید . لیکن سفیر فرنسه مطلب را بصورت رسمی بیان کرده بود بیسمارک ناچار شد که
بحضور شاه عرضه دارد . وچون عرض کرد شاه بالصراحه رد کرد و قبول نفرمود
مسیو بیسمارک که نمی خواست باین نحو میانه دو دولت قطع مراوده شود . از ترتیبات
دیگر که از برای این هر دو مملکت نافع و در خور بود بنای مکالمه گذاشت زیرا که می گفت که
از برای پروس دوستی بزرگ لازم است که در شدایدا و را از شر بیاید دولتها محافظت
نماید . از بدبختی از برای امپراطور این گفتگو و این مجلس مخفی نماند . بجهة اطلاع یافتن
کارگذاران فرانسه از کیفیت دولت پروس تزنال د ماتوفل را مامور میکند
مخصوص بسمت پطرسبورغ فرستاد از برای معاهدات اتفاقی با دولت روس که





شاه کیوم بسیار لازم میدانست و همچنان برای اطلاع دادن بدربار روس
تفصیل خواهش امپراطور فرانسه را از پادشاه پروس . در بار روس سابقاً از
فرانسه خواستار این شده بود که مجلس کنگره فراهم آورند از برای قرارداد تغییرات مملکتی
که در آلمان بهم رسیده . این خواهش فرانسه از پروس چون کوشش در بار روس
گردید این خواهش را بالمره مناقض و مخالف عهدنامه هزار و هشتصد و پانزده دید فلهذا
از اجتماع مجلس کنگره صرف نظر نمود . و یک برودت کاملی بمراوده این دو دولت
یعنی روس و فرانسه بهم رسید . برنفع پروس . بالجمله همه را از فقره پاداش
اطلاع حاصل گردیده و در یک روزنامه در پاریس اینطور مشروحاً درج کردند که امپراطور
از پروس خواهش نموده که طرف چپ رود خانه رن را باو واگذار د این استدعا را
دولت پروس قبول نکرده و رد نمود . اینخبر در پاریس و در آلمان احداث بعضی
هیجان نمود . در پاریس موجب ملالت و گذاز از برای دوستان امپراطور
و سبب استهزا و تمسخر مخالفین گردید . و در آلمان موجب غیظ شدید در حق فرانسه و اسباب
تحسین و آفرین از برای کیوم گردید که چنین ایستادگی کرده و اظهار مردی نموده که
راضی بر تجزیه وطن نشده و وطن بزرگ را بدست بیگانه نداد . در اثنای این حال
امپراطور از کرده پشیمان شده و انکار نمود که سفیر فرانسه از پیش خود چنین تکلیفی
کرده است . پس وزرای فرانسه استعفا دادند و امپراطور در دوازدهم
او بمسیو دلاوالت در ورود اخله چنین نوشت که این فقره پاداش تمام آلمان را
بمخالفت فرانسه برانگیخت و حال آنکه باید یاری کرد تا آلمان بتحصیل قوت نماید که از برای
نفع فرانسه و اروپ زیاد در کار است .

بنابراین فقرات بود که دربارهای جنوبی آلمان شتاب کردند در اینکه
با پروس دوستی نمایند و معاهده اتفاق در خفا ببندند . و اینمعاهدات بطوریکه
در هر حال باهم یار و یاور باشند بیست و چهار ساعت قبل از مصالحه نامه پراغ با اطریش

باهضار سید . چند روز قبل از انقضای این مصالحه نامه که خبلک پروس و اطریش را
بانهار ساید در شانزدهم ماه آوت ناپلیون مجدداً تکلیف تازه بر برلین فرستاد و در ضمن
مقصد پنجم ماه آوت را تجدید کرده بود . میسو بندتی را مامور کرد که با قضای حال بخواهد
باموانع لاندو از ساردینوس واز ساربروک با لکزامبورغ با لکزامبورغ
تنها با یک عهد و شرطی مخفی که هر وقت مناسب و با موقع بداند بلژیک را ضمیمه نماید
تکلیف متعلق بلکزامبورغ و بلژیک متعلق بود بگفتگوئی که سابقاً میانه بیسمارک و سفیر
فرانسه و میانه وزرای فرانسه و سفیر پروس تقسیم پاریس گذشته بود که مساعد بود بر سر
سازشی با فرانسه که میخواست پاداش وحق الحمالگی خود را از هر جا که بخواهد بردارد والا
از آلمان . این مذاکرات جدیده بقدر پانزده روز طول کشید . گفتگو در ماده
عهد و شرط مخفی چنین عنوان شد که میسو بیسمارک اعلام میکرد و سفیر فرانسه مینوشت بعد
اصلاح میکردند و مسوده بخط سفیر مزبور در دست بیسمارک ماند که چهار سال بعد از برای دربار
برلین اسلحه شد در مقابل امپراطور فرانسه که برارو پا اظهار داشتند که ملاحظه نمایند
که ناپلیون تا چه قدر و اندازه حرص و طمع داشته است از جمله مخالف آنچه که اخیراً
در بار پروس منتشر ساخت سفیر فرانسه و وزرای آن دربار گفتند که مذاکره متعلقه
بر بلژیک را میسو بیسمارک بر آنها القا نمود . ورای تحریرات و نوشتجات دولتی
فرانسوی اعمال چندی مؤید این دعوی آنها ذکر شده است . واصرار بیسمارک
در این فقره که ابداً بهیچوجه قطعه از آلمان بفرانسه داده نمیشود و بهر حال باید از مخلی دیگر
مجازات فرانسه را جابجا کرد خود مؤید این فقره است . وخود بیسمارک نمیخواست
کاری بکند . اما فرانسه را مانع از کار نبود و میگذاشت که آنچه میتواند بکند .
و در ماه مارس هزار و هشتصد و شصت و هفت پرنس ناپلیون عموزاده امپراطور
که بر برلین رفته بود . در یک صحبتی که با شاه نشلینه کونت دراسیون دنورد
داشت یعنی دفتردار مجمع اتفاقیه و اتحادیه شمالی که مقصود بیسمارک است که تازه این



شغل ولقب را گرفته بود . بیسمارک بپرنس شارالیه گفت که شما طالب چیزی
مجال شده اید و ایالت سواحل رن را که از آلمان است میخواهید . چرا بلژیک را
نمی طلبید که اهالی آنجا از همان اصل میباشند که فرانسه است و همان مذهب
دارند و همان زبان سخن میگویند ؟ سابقاً من همین فقره را با میراطور گفتم اگر بخواهند
تا نیز یاری می کنیم تا بلژیک را متصرف شوند . تقریباً بهمین مضمون نهاد وزیر مختار پروس
در پاریس بیان مینمود .

مذاکره سال هزار و هشتصد و شصت و شش پانزده روز طول کشید . در
اثنائیکه بیسمارک با سفیر فرانسه در مکالمه و مذاکره بود مصالحه با اطریش بانجام رسید و
معاهده اتفاق و اتحاد با ممالک جنوبی آلمان صورت یافت . وهمان اوقات
در بار برلین مناسبات دوستانه خود را با ستحکام تمام با دربار روس نیز تمام کرد
پس دوستی و اتحاد با فرانسه را دیگر آنقدر اهمیت چنانکه در سابق بود نماند فلهذا
بیسمارک ترک این مذاکرات کرد و میسو بندتی وعده داد که در موقع دیگر باز صحبت
و مذاکره خواهیم کرد لیکن اهتمامی نکرد . این نوع گفتگو تمام شد بواسطه
اشاره کردن میسو دروین لهویس وزیر فرانسوی که در دوم سپامبر مارکی دموستیر
که در اسلامبول وزیر مختار بود بجای او نشست چون مارکی مربور در اسلامبول بود تا
رسیدن او میسو دلاوالت موقتاً متصدی امور وزارت بوده در شانزدهم سپامبر
بامورین فرانسوی اعلام نامه فرستاد بجهة یادآوری اعمال گذشته و خبر دادن از رضا
و خوشنودی امپراطور از ایشان . و در این اعلام نامه میگفت این هیئت جدیده
آلمان گرفت از برای حفظ اطمینان و سلامتی فرانسه بسی بهتر از هم پیمانی و اتفاق قدیم
دربارهای شمالی است که آن اتفاق در هم شکست و آزادی در اتحاد بمیان آمد
و فرانسه از این وسعت یافتن مملکت پروس اضطرابی نباید داشته باشد بعلت
دوستی دایمی که با هم دارند . آلمان نیز تقلید فرانسه خود را بفرانسه نزدیک میداند

واظهار یگانگی میکرد زیرا که فرانسه هنوز در این ملت آزادی یافته دشمنی از برای خویش نمیدید . باجمله این اعلام نامه بعد از آنکه از وضع جدید آلمان و پروس زیاد تحسین و تحسین کرد باین نکته کلام را ختم نمود که گفت از برای فرانسه نیز باید از این جنگ آخری درسی و تعلیمی شود یعنی قشون خود را تکمیل نماید از برای حفظ مملکت خود . بعد از چنین فقرات گمان میرفت که امپراطور دیگر از گفتگوی وسعت دادن بر مملکت فرانسه دخواهد کرد و در فکر جواب آنها یادداشش صرف نظر نماید . زیرا که میدید که شاه گیلوم و در بارش بوضوح او را دعوت می کنند . پس با وجود این باز در بار فرانسه در اصرار خود باقی بوده و گوتاه نیامد و علت را باید از وضع داخلی فرانسه پیدا کرد دولت فرانسه بجهت اینکه حواس عامه را جمع نماید و از این خیال باز دارد که گمان میکردند برا اینکه غشوه دیاور کرد که پروس در آلمان تفوق یافته و برتری گرفته پس بجهت زایل ساختن این تصور و محو کردن این خیال از برای دولت لازم بود که بهر قیمتی که باشد یادداشتی اگرچه قلیل و کم مقدار هم باشد بگیرد که ببینند فرانسه آنچه میخواست گرفت . و باین ملاحظه بود که مذاکرات در ماه نوامبر دوباره در برلین بمیان آمد بعنوان اینکه میسیو بیسمارک خیال اتحاد و اتفاقی با فرانسه بمیان آورد و از آخر با لسان این مطلب را عنوان کرده بود . مجالس فرانسه میرفت که فراهم شود و حکومت عاقبت اندیشی کرده سئوالاتی که میدانست از وی خواهند کرد در فکر جواب آنها بود و امید میداشت که جواب آنها را تواند بنحوی بدهد که موجب آسودگی خیالات مردم شود . میسیو بندتی مسئله اخذ دوک نشتین بزرگ لکزامبورغ را مطرح مذاکره نمود . اینمملکت بعد از بهم خوردن کونفدراسیون ژرمانیک بالمره آزاد و خود مختار شده بود قلعه و حصار ارک این شهر دیگر متعلق بفدرال نبود . پس با وجود مستحفظ از قزاولان پروسی بدنگهداری این شهر علتی و دلیلی نداشت . اهالی این مملکت را هیچ میل و رغبت نبود مجدداً داخل در کونفدراسیون تازه شمالی شوند . و در بار برلین نیز مصلحت نمیدید که اجازه آنها را در این کونفدراسیون جدید داخل نماید . و حکومت فرانسه گمان داشت





که در بار برلین میتواند بسهولت با و علامت دوستی بنماید با معنی که راه گفتگو و سازش را با شاه هولاند از برای او سهل و آسان کند شاه هولاند دوک بزرگ لکزامبورغ است . کنت دبیسمارک نه تنها بهیچوجه مخالفتی اظهار نداشت سهل است بعضی راهنمایی نیز کرد . شاه گیلوم و در بارش نظر مساعدی آمد بر اینکه با فرانسه دوستی صادقانه بمیان آورند اعم از آنکه بغض و عداوت بی ماخذ و بی جا بعلت و سبب با خانواده بناپارت داشتند سبب این کار شده بود یا اینکه رابطه خویشی و قرابت با در بار انگیز موجب این مساعدت و دوری از فرانسه میشد . اما ژور عسکریه علل جزئیه چندی بر مقاصد فرانسوی متعلق بلکزامبورغ ایراد نمود مع هذا راضی بود در واگذار نمودن لکزامبورغ اما بشرط منهدم ساختن استحکامات آنجا . علی که بالمره مخالف رای امپراطور بود .

در این وقایع و کیفیات میسیو بیسمارک چنین مصلحت از برای فرانسه میدید که بگذارد پروس را در خارج از برای منفعت فرانسه بعضی اعمال اجرا نماید و بعضی کمک شما بعمل آورد و مردم دوک نشین بزرگ لکزامبورغ را بطرف فرانسه بخواند . و با شاه هولاند در باب واگذار کردن آنجا گفتگوئی نماید . یک کلمه کارهای عمده با سرعت و چابکی در کمال سر و خفا نماید پیش از آنکه مسئله منتشر شده و بمجلس رئیستاغ آلمان برسد . فی الواقع در آلمان طنون مردم بیدار شده و استشمامی کرده بودند در مطبعها و مجالس عامه هیجان شدیدی دیده میشد . در وقتی که حب وطن و وطن پرستی اهالی آلمان بهیجان میآمد نه شاه گیلوم و نه بیسمارک هیچکدام را آن جسارت نبود که اقرار نمایند که آنها نیز مساعدت کرده اند بواگذاری مملکت قدیمی از متفقه آلمان . در بار فرانسه باین راه داخل شده و این رای را قبول نمود . بسیاری از اهالی لکزامبورغ دوست نداشتند که با آلمان جدید اتحاد و اتفاق نمایند و اینها پرتو و رنو ندکه داخل در نفوذ فرانسوی شده بکلتن بلاحق شدن بفرانسه نمایند . و همچنین مذاکرات بحثین که در ماه فوریه هزار و هشتصد

شصت و هفت در شهر لاهه پای تخت هولاند بمیان آمد هنوز بروفق مراد بود و نه
شاه هولاند مستعد بود که تکلیف فرانسه را قبول کرده و دوک نیشن مزبور را واگذارد در
مقابل وجه نقدی که امپراطور فرانسه تقدیم میکرد و این فقره را طلبکار هولاند متوفی که دوست فرانسه بود
زیاد تقویت کرد . اما باندازه که مذاکرهٔ این مطلب پیش میرفت شاه هولاند را بیم و هراس
مستولی میشد تا بدرجه که بالصراحه اطلاع داد که بهیچ چیزی را امضا نخواهد کرد الا باجازهٔ شاه
پروس و تکلیف کرد که حکومت فرانسه این مذاکره را در دربار برلین نماید . اما چون فرانسه
میدانست که شاه پروس راضی نخواهد شد از تکلیف هولاند را در کرد و گفت که اینمذاکره
در لاهه باید باشد و فوراً تمام شود . در این هنگام مجالس فرانسوی و مجلس رایشستاغ آلمان
شمالی جمع شدند . امپراطور بجهت جلوه دادن در نظر مردمان سیماکاری خود را
نکرد از اینکه یاد آوری نماید آنچه را که شاه پروس از گفتن او با اهل مجلس سکوت کرد در ماه
اوت . و آن این بود که میانجی گری فرانسه موجب این شد که لشکر فیرونخ منصور پروس را
از دروازهٔ وین برگردانیدند و پیش رفت فتوحات را مانع آمد این اشاره نمیتوانست شاه گیلوم
القا نماید حالت و استعدادی که برای فرانسه فائده داشته باشد و سودمند شود بمقاصد او
چنین شد که سفیر فرانسوی چون درخواست نمود که شاه گیلوم ضمانت نماید بر آنچه فرانسه
در باب لکزامبورغ میخواهد بمقام گفتگو باشاه هولاند برآید . شاه پروس قبول نکرد و رد
نمود . ملاحظهٔ خیالات و تصورات مردم را در آلمان میکردند . و اعتراضات
اما ماژور عسکریه را بدرستی ملتفت بودند . در همین وقت پرسشی از حالت آتیهٔ لکزامبورغ
در مجلس رایشستاغ بمیان آمد مسیو بیسمارک جواب داد بکمال ملایمت که این دولت بعد از وقایع
هزار و هشتصد و شصت و شش از مجبوریت خود رهائی یافته و خود سر و آزاد هستند و مسیو لتی
از گونه قدرت مسیون ندارند . سؤالات چندی در باب ممالک جنوبیه بابراتم تمام کردند
که بیسمارک نتوانست معاهدهٔ مخفی که در ماه اوت با نها بسته بود پنهان دارد . اینمقالات
و این اظهارات بی اندازه شاه هولاند را متوحش ساخت . و این شهریار بیم داشت که





امضا نماید معاهدهٔ را که دولت فرانسه بتکلیف بواگذاری لکزامبورغ مینمود و میخواست که این
مسئله در حضور سلاطین امضا کنندگان معاهدهٔ لندن سال هزار و هشتصد و سی و نه بمقام
گفتگو آمده و باجازهٔ آنها مجری شود . و علی الخصوص میخواست که آنچه مینماید باجازهٔ پروس
باشد با وجود نارضامندی دربار فرانسه شاه هولاند مطلب را بسفیر پروس تسلیم لاهه اظهار داشت
و بعد از ان باستقامت بخود شاه پروس نوشت . و شاه گیلوم بهمانطوریکه در پاریس
حدس زده بودند جواب داد که شاه هولاند مختار اعمال خودش است خود داند مسئولیت
خود هر کاریکه مینماید . اما پروس در این باب ابتداء جواب نمیتواند بدهد تا با سلاطین
امضا کنندگان معاهدهٔ لندن سال هزار و هشتصد و سی و نه مکالمه و مشاوره ننماید .

در اول آوریل معاهدهٔ فرانسوی باتمام رسید و برای امضا مهیا بود لیکن
وزرای شاه هولاند در یک فقرهٔ اشکال کردند چون دیر وقت بود گذاشتند که فردا امضا شود .
بیسمارک اینکیفیت موقع گذشته است . حکومت فرانسوی بنصیحت من گوش نداد و گذاشت
که مسئله اشتهار پیدا کرد و آنقدر طول داد که کار معیوب گردید و بالاخره حرکت شاه هولاند
در نزد گیلوم کار را بالکلیه خراب کرده و از خیز انتفاع انداخت . سؤالاتی چند طهور یافت
که بیسمارک را مجبور نمود که بطوری جواب بدهد که آن همسجان وطن پرستی آلمان را
آرام و ملایم سازد . پرسشها در رایشستاغ در اول آوریل بمیان آمد . همان روزی که
فرانسه میخواست امضا نماید عهدنامهٔ خود را در لاهه . مسیو بنیگسان رئیس قسمت ناسیونال
لیبرال یعنی طایفهٔ آزادمنشی نطقی نمود بسیار تند با علائم خصومت در حق فرانسه و کلام را
ختم کرد با کلمات صریحهٔ بسمیه در باب ادنی مسامحه بواگذاری هر قطعه که باشد از ممالک آلمان
و در این حکم داخل کرد لکزامبورغ را . مضمون خطاب است که بیسمارک خود خطابه را القا
کرده بود فرضی که بسیار قریب الصحه است زیرا که خصومتی کامل در میانهٔ طایفهٔ لیبرال و حکومت
برقرار شده بود . بعد از جنگ سال هزار و هشتصد و شصت و شش که مؤید این فرض است
از سمتی دیگر حالت مردم آلمان شمالی چنان در همسجان بود که حکومت مضایقه داشت که

اسباب انقلابی بدست آنها بدهد بهرحال بیسمارک در جواب میسو منیغ سان گفت که در
برلین رسمانه اطلاع میدهد که خبری از مذاکرهٔ میانهٔ پاریس ولاهه ندارد . وانمقدر هست که
پادشاه هولاند چون شورشی کرده بود در جواب گفتیم که ما با سلاطین دیگر گفتگوئی نکنیم
پاسخی در این باب نداریم . وگفت که حکومتهای آلمان مصمم شده اند که نگذارند لطمه
بر حقوق ملت آلمان وارد آید . پس از مجلس در خیال دلجوئی امپراطور فرانسه شده
که غیظ او را تسکینی دهد باو وعده داد که فیما بعد باز آغاز باین مذاکره خواهیم کرد .
دربار برلین بدربار لاهه اطلاع داد که حالات اهالی آلمان چنان در هیجان است
که حکومت پروس نمیتواند تصدیق نماید اراده ٔ لحوق را بهر قسمی که باشد یعنی از خاک
آلمان یا از مملکتی که در حکم اوست چیزی بکدار دبفرانسه یا غیره لاحق وضمیمه شود . ومذاکره
معاهده با فرانسه مثل اعلان جنگ است . از این شکست ومغلوبیتی دیپلوماتیکی که تازه بر فرانسه
رسید ناپلیون بغایت آزرده شد اما هنوز خود را آنطور مستعد نمیدید که تلافی این تحقیر را
باعلان جنگ واستعمال توپ وتفنگ کند . پس دربار فرانسه بعنوان سخن را
برگردانید ومسئله را بزمینهٔ دیگری نقل کرد درست بهمان موضعی که حکومت پروس وشاه گیلوم
در پناه او متحصن شده بودند وچون باشفاعت ممکن نبود با پروس گفتگو نماید حکومت فرانسه گفت که
مراد دیگر با پروس سئوال وجوابی نمانده . حکومت فرانسه باشاه هولاند چون مذاکره
کرد معلوم کردید که حکومت پروس را چون هولاند طرف مشورت قرار داد حکومت
پروس مسئله را رجوع بمعاهدهٔ نهرار وهشتصد وسی ونه نمود وحکومت فرانسه فهمید که نمیتواند
رد نماید رجوع را باین دول یعنی ممکن نمیشود که رد نماید قول این دولی را که امضا کنندگان
عهدنامهٔ مزبور هستند پس باسم عهدنامهٔ نهرار وهشتصد وسی ونه است که دربار برلین رد
نمینماید وتصدیق نمیکند واگذاری دوک نشین بزرگ را بفرانسه پس باسم همان عهدنامه
حکومت فرانسه نیز تحلیهٔ مستحفظین لکزامبورغ را که قراولان پروس بودن خواست که به چه
استحقاق پروس قشون خود را آنجا مستحفظ گذاشته است .

موقع



موقع زیاد دقیق شده بود . زیرا که اگر فرانسه استعداد جریمه را حاضر نداشت
دولت پروس در حال یکنیرکی مهیا وحاضر بود استعداد او در فنون حرب کت دمولتک
مسئله را پنهان نمی کرد واستعداد پروس را مخفی نداشت . شاه گیلوم وآتاماژور
پروس تمکین براین تحلیه نداشتند . وآرا خودشان را با میل عامهٔ موافق نموده بودند که
باین فقره در مطبوعات آلمان بوجه اکمل وبشدت تمام ظاهر بود . اما نسبت بجنگجوئی وطلب
مبارزت که بفرانسه میدادند در اینوقت محض تهمت بود که تهیهٔ جنگ می بینند وسرحدات را
از هجوم وصولت نگهداری میکند . ودر اردوی قشون پروس چنان شایع کرده
بودند که خیال تصرف السانس وخط رود خانهٔ موزل را دارند در تمام فرنکستان آرای
موافق ومساعد با پروس نبود . الا دولت روس که چنان بنظر میآمد که مراعاتی
دربارهٔ پروس دارد وبیاداش اینکه پروس باو اطلاعی از معاهدهٔ نهرار هشتصد ونجاه و
وپاریس وارسی مجدد معاهدهٔ مزبوره داده بود . دولت روس نقاری از امپراطور
فرانسه داشت که نه پسندید سال گذشته مجمعی از برای کنگرهٔ اورپائی برای قرارداد ازبرای
ضمیمهای پروس برقرار بشود . ویرنس غورچاکوف اطلاع داد که امپراطور روس
بدعوت ناپلیون برای اکسپوزیسیون عمومی بپاریس حاضر نخواهد شد مادامی که قضیهٔ
لکزامبورغ منگذشته است . بعکس دربار انگریز طرف فرانسه را گرفت ومیگفت که
امر عظیمی نیست اگر فرانسه در عوض این همه دستهائیکه پروس بمملکت خود داده است
تنها لکزامبورغ را ضمیمهٔ مملکت فرانسه نماید . واظهار تعجب میکرد وبه دیپلومات پروس
پروس میگفت که اینهمه گفتگو وهیهوی از برای این مختصر چیزی خالی از غرابت نیست
ملکه ویکتوریا پادشاه گیلوم نوشت واصرار کرد از برای تحلیه لکزامبورغ وبغیر تقسیم یکزمین
در برلین گفت که در این مسئله رای اروپ باید برتری داشته باشد برای پروس یعنی پروس
در این مسئله محق نیست . ودربارویین با کمال احتیاط وحزم رفتار میکرد وخطر یک
جنگ نزدیک میشد واو قبل از وقوع حادثه خود را باینطرف اظهار کرده وبکنار می کشید

فیما بعد

نما بعد خواهیم گفت که بعد از مصالحه پاریس میسو بیسمارک چه قدر سعی نمود از برای اینکه
اطریش را بطرف خود آورد و با خود یار و دمساز نماید . بسوابق صدر اعظم اطریش
این تقدیمات را بنظر اتحاد نمیدید . اما حسن جمعی که داشته بود که وسایلی برای آشتی
میانه این دو دولت پیدا نماید . و این وزیر نیز چون انگلیز بیسمارک مصلحت میدید که قلعه
لکزامبورغ را تخلیه نماید . و از این میانه خیال لاحق کردن لکزامبورغ به بلژیک نیز بمیان آمد
که دوباره واگذارد ببعضی نواحی را بفرانسه . و یا اینکه این دوک نشین بزرگ را مملکت
آزاد اعلان نمایند و در تحت حمایت اروپ . این رای اخیرین را غالب سلاطین شمالی
راجح و بهتر دیدند . پرنس ناچاری و با کمال کراهت این فقره را تصدیق کرد .
و بمجلس کنسیاغ وعده داده بودند که راضی نخواهند شد بواگذاری لکزامبورغ پس از
بعد از ختم مجلس اظهار انقیاد و اطاعت خود را باین مجلس ظاهر ساخت .

چنانچه دولت انگلیز گفته بود شد . دون ونگستان بپرنس پروس فایق آمد
شاه گیلوم زیاد دلگیر و ملول شد وقتی که دید غالب دربارها با تفاق در این مسئله همرای
وارند علی الخصوص دربار انگلیز . پس مجبور شد که بآزادی لکزامبورغ تمکین نماید
و قشون خود را که در آنجا مستحفظ بودند باز پس بخواند . و از سمتی هم تدارکات عسکریه
و حربیه را بر غبت و همچشمی فرانسه استمرار میداد . و از طرفی هم فرانسه که در صدد رقابت
شمرده مهلتی که در میان بود تا جمع شدن بگجه فرانسه که هولاند بلندن دعوت کرده بود او نیز مشغول
تهیه و تدارکات بود . و اهالی اروپ را در این وقت بیم و هراسی سخت گرفته بود که میترسیدند
که این دو دولت بهم تاختنی آورند . این دو دولت که یکی نمیخواست ابدا مسامحه
و اغماض نماید از آذنی ممانعتی بر پیشرفت امورات و دیگری که میدید خود را که بر افسون
و نیرنگ او که بخرج او پا میداد با تحمل التجری پیدا میشود و نقصانی در اقتدار و نفوذش
پس از فیروزی همسایه اش بهم میرسد . ولیکن این خطر دفع شد . از هفتم تا یازدهم
ماه مه در چهار مجلس که کردند کونفرانس تمام شد و اعمال خود را انجام دادند باین معنی که





قرارداد نامه را بامضا رسانیدند که دوک نشین بزرگ را مملکتی آزاد اعلان کردند در تحت
حمایت جماعتی از سلاطین فرنگستان و در ضمن قرار شد که استحکامات لکزامبورغ منهدم شود
و شاه پروس افواج خود را که در آنجا مستحفظ دارد . پس عجالة جنگ موقوف شد اما نه
بسهولت . و چیزی نمانده بود که جنگ باز فرانسه در گیرد چنانکه با پروس در گرفته بود . و اگر
در یازدهم نه تکراف از دفترخانه مجلس لندن نرسیده بود که قرارداد نامه بامضا رسید
هر آینه قشون پروس حرکت کرده بود . چهار ماه بعد بیسمارک بمجلس رایشتاغ چنین تقریر نمود
که حکومت مناسب ندید که از برای قراول لکزامبورغ جنگ نماید . و بیطرف و آزاد
بودن این دوک نشین فایده از برای ما خواهد داشت که بمالغی از قشون خود را معطل
قراولی آنجا نکردیم . عمل لکزامبورغ یک اجباری بود . و خیالها نه آسوده شد
و این نبود مگر تا خیر جنگ در میانه این دو ملت زیرا که احساسات درونی بعد اوت
همدیگر شهادت میدادند . فرانسه جراحتی در دل داشت زیرا که میدید قصور کرده
از آن لازمه دوستی که او در بارهٔ پروس مجزی داشته بود . و پروس نیز کمال
دلخوری را از این فقره داشت که لکزامبورغ را از چنگ او ربودند و بر خود مخمر کرده بود که
این کینه را هرگز فراموش نکند . علی الحساب بجهت اکسپوزیسیون پاریس کرک
میان این دو دولتها شده و در اول ماه مه افتتاح این بازارگاه عمومی شده و امپراطور
مدارک احشها از برای سلاطینی که مهمان دعوت کرده بود دیده عجالة تزاعها متروک شد .
و خصومتها بخصوصیتها مبدل گردید .

## فصل یازدهم از ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۰

شاه گیلوم و امپراطور روس پیش از همه دعوت مهمانی ناپلیون را
اجابت کردند گیلوم با بیسمارک و امپراطور روس با پرنس غورچاکوف و جماعتی بسیار
از [illegible] مناصبهای دیگر رسیدند بپاریس . با وجود آنکه علی الظاهر اعمال دیپلوماتیکی را

از دست نمیدادند و مشغول بودند اما این ملاقاتهای شاهانه نظر پولتیک اعظم بی حاصل
و بی ثمر نماند . سلاطین دیگر که باین دعوت حضور یافته بودند محض برای خوش گذرانی
و زمانی آسودگی از هموم و فراغت از غم و غصهٔ حکومتها و نه از برای اینکه اختلاف آراء
بهمدیگر اظهار و مجادله و مباحثه نمایند اختلافاتیکه بالاخره منجر بجنگ می گردد . ناپلیون
باسلیقه که شش سال قبل در کومپینی تجربه کرده بود صحبتی نکرد که منافی طبع شاه پروس
بوده و موجب رنجش خاطرایشان گردد . لکنهای تیره افق پولتیک را فراموش
کرده و عنان خود را بدست عیش و عشرت سپرده داد خوش گذرانیها دادند . عداوتی
و بغضی که ملت فرانسه در حق ملت پروس پیدا کرده بود بعلت واقعهٔ اخیری در مقابل کیوم
نگهداری کرده . چنان کیلومی که خوش روئی و طرز مهربانی و اسلوب دلنوازیش
چنان بود که هر که با وی لحظه صحبت میداشت بی اختیار شیفته و مفتون او میگردید .
بعد از پانزده روز که در پاریس بسر برد کیلوم وداع کرده مراجعت نمود بقصر و عمارت
پوتسدام ( که مثل و رسایل است از برای پاریس در کنار دریاچهٔ هاول واقع است
و آنجا عمارتی و قصریست موسوم به سان سوسی یعنی بی اهم و غم . ) باری بعد از مراجعت
باتجا مکتوبی در کمال مهربانی بناپلیون امپراطور و امپراطریس بمضمونهای خوش و مرغوب
نوشته اظهار کمال تشکر از این مهمان نوازی کرد . آیا بینی وقتی که این مضامین خاطرنواز را
تحریر میکرد احساس مینمود آنحالتی را که بعد از سه سال همین امپراطور را با تحالت بدخواهی
دید ؟ . ترتیب دادن امورات لکزامبورغ تغییری یا تعدیلی در پروگرام دربار برلین
که از نیکولوسبورغ باینطرف ترتیب داده بودند داده و برخلاف باصرار و شدت تمام
در صدد اتمام آن پروگرام بود . و در کاریکه عزم کرده بود لازم بود که رای و عقیدهٔ
عامه را رعایت کرده و از دست نمیداد که آراء مختلفه دارند و هر خبر جدید را دقیق و نقاد
می کنند در نظر وطن پرستان آلمان معاهده و قرارداد پراغ آلمان را بدو قسم
منقسم ساخته . کونفدراسیون قدیم با وجود سقیم و ناتمام بودنش لهجه و تعبیرات





واضح داشت برا تحاد وطن بزرگ اما معاهدهٔ پراغ دو آلمان ایجاد کرد شمالی و جنوبی .
اما جنوبی متفرق و پراکنده بچند ایالات جدا از همدیگر و غیر متصل بهم . بعلاوه مملکتی که سابقاً
جزو ممالک متحده بود یعنی دوک نشین بزرگ لکزامبورغ که حال میرود که از ممالک متفقه جدا
شود با لاخره ایالات آلمان اطریش خارج بودند از متحدهٔ بزرگ و منسوب بودند بموجب
تاریخ و طینت خود با طریش . اما پروس اگرچه وسعت یافت و بزرگ شد لیکن
آلمان را متفرق و پراکنده نمود . و محققاً قبول داشتند که کیلوم عجالة بهتر از این
و بیشتر منت و انست بکند . و همه مهیا بودند که از وی اکرامات تبلافی مافات نمایند بشرط
اینکه بقیهٔ کار خود را انجام بدهد و نقصانی که در اعمال باقی مانده اصلاح و تکمیل سازد . اما
با کمال سرعت بدون درنگ و معطلی در راه .

در برلین میل همه بر این بود که اجرای خیالات خود نمایند بعلاوه مصالح پروس
مقتضی این بود که رای عامه را رعایت نماید . ایالات تازه مشابهته نداشتند بپروس
قدیم که آنها را ضمیمهٔ مملکت خود ساخته بود . حکومتهای جنوبی همنوز نا امید
نبودند که دوباره بخت مساعدت نماید و اطریش همان اقتدار قدیم خود را بیابد .
و باز آنها را بخت حمایت خود بگیرد و بر ضدیت و مخالفت پروس با لاخره طائفهٔ
جمهوری طلبان در سمت جنوب آلمان آرام نبودند و متصل بر خلاف رای پروس
عمل مینمودند و تحریک می کردند آنهائی را که مایل بطبایع عسکریه نبودند و میخواستند
نظام جدیدی را که در برلین احداث بشد . پس این محض از برای دفع قوت کرفن
فساد و تسکین دادن فتنه و برقرار کردن تمام فتوحات خود بود که در بار برلین
پولتیک آلمان خود را اینطور گرفته بود که مثل این است که معاهدهٔ پراغ هیچ
نبوده است و بنهایت احتیاط حرکت میکرد و پیش میرفت با اصلاح کردن و تخفیف
دادن شدت حرارت مفسدین را که کم مانده بود که کارها را کلیتهً ضایع نمایند . در
پارلمنت شمالی یکی از وکلای ملت که خارج از عمل بود از زبان ملت تکلیف کرد که در قانون

مملکتی فدرال یعنی اتحادی و اتفاقی یک آرتیکلی نیز داخل نمایند که جایز شمارد که برحسب
تصدیق رئیس فدرال از ممالک جنوبی نیز در این پارلمنت شمالی قبول وکلا نمایند .
بیسمارک حسب الاصول تکلیف را تصدیق نمود لیکن گفت که بموجب قرارداد نامه
پراغ در آرتیکل چهارم مقدمات این تکلیف یعنی ایجاد کونفدراسیون جنوبی قصور
دارد . درصورتی هم که دو پارلمنت شمالی وجنوبی داشته باشیم محال خواهد بود که
آنها را دیر زمانی از هم بیکدیگر جدا و منفرد بداریم واقعا بیسمارک بر نبودن دو پارلمنت
عوض وتلافی داشت وعنقریب پیدا کرد . جنگ با ممالک جنوبی عجالة باطل
کرده بود معاهداتیرا که موجب متحد گردن تمام آلمان الا اطریش در اتفاق زولورین
یعنی شرکت عمل کمرک بود . در مصالحه نامجات شرط شده که ترتیبات قدیمه اشیاء
موقتا تا کافی السابق بجای خود دست نخورده بماند در تحت محافظت کارپردازی
فیمابعد . بعد ازان موجب گفتگو نبکه در برلین کردند حکومت راضی شد که اعمال
زولورین را تجدید نماند اما در روی اصل واساسی بالکلیه مطابق با اعمال کونفدراسیون
شمالی که قوه اجرائیه مطلقا بشاه پروس واگذار شده بود . اما قوه وضع قانون
در عهده مجلس شورای حکومتی ومجلس پارلمنت کمرک مرکب از تمام اعضای
پارلمنت شمالی ومبعوثین که نامیده شده اند از طرف اهالی جنوب نهاده شده بود .
یک روز قبل از حرکت بطرف پاریس بیسمارک مقدمات شروط را امضا نمود .
و بعد از یکماه حکومتهای مختلفه امضا و تصدیق کردند . در مجالس جنوبی مملکت
مخالفین پروس بسیار سعی کردند که مانع از تصدیق قرارداد های جدید بشوند علی الخصوص
مجلس باویر که با شکالات زیاد دوار کرد و هیئت ، ماموری ببرلین فرستاد
بقصد اینکه اقلا اگر هیچ نباشد بعضی اصلاحات و تعدیلات تحصیل نمایند . شاه
و بیسمارک اعتنائی بخواهشهای او نکردند و مامورین صریح گفتند که تکلیف دیگری
برای شما نیست غیر از اینکه قرارداد ها را همانجا باید قبول نمایید یا همانجا امتناع ورزیدید





و در صورت امتناع پروس منسوخ و باطل خواهد کرد معاهدات محقیته را که در بیست و
سوم ماه اوت هزار و هشتصد و شصت و شش بجهة امنیت آلمان جنوبی بسته شده
چون اینحالتی و در شتی را دیدند متمردین چاره بغیر از تمکین ندیده اطاعت کردند .
فلهذا یک سال بعد از امضای معاهده پراغ خط رودخانه مین که در آرتیکل چهارم
معین شده بود . عملا تجاوز نشده بموجب معاهده بیست و سوم ماه اوت هزار و
هشتصد و شصت و شش معاهده که شاه پروس را بسرداری تمام قوه اجرائیه برگزید
و برحسب معاهده هفتم ماه ژوئیه هزار و هشتصد و شصت و هفت که اتحاد
کمرک را ما ایجاد پارلمنتی کمرکی مرکب از وکلای ملت آلمان شمالی و جنوبی احداث
کرد . و همچنین در ماه سپتمبر که نخستین مجالس پارلمنت شمالی مفتوح شد شاه عادتا در
که فرمودند از این دو فقره بمجالس آگاهی دادند که تمام باد از بلند تحسین و آفرین گفتند
و از طرفی هم پارلمنت اینطور رای زدند که اتحاد کامل از برای آلمان لازم است
بیسمارک رائی مجالس را پسندید اما گفت که عجالة حکومت چنین صلاح میداند
که در باب ممالک جنوبیه سخت گیری نشود و آنها را بحال خود بگذارند تا هر وقتی که
میل کردند با شمال متحد گردند .

در تمام این اعمال دربار برلین آنچه میکرد بلا مشورت و صوابدید اجزای
و حال آنکه دولت مشار الیها نیز از معاهدین معاهده پراغ بود . اما این دولت هنوز
مداخله با مورات جدیده نکرده بود . دربار وین اداره میشد که بدستیاری بیسو نسبت
وزیر سابق شاه ساکس و خصم قدیمی بیسمارک تفحص میکرد که بیابد نقاطی را که او را
متصل بیازد بدو دولت بزرگ همسایه پروس یعنی روس و فرانسه . که گمان میبرد
که لامحالة آنها حسد میبرند بر این بزرگی و عظمت تازه خانواده هوهنزولرن (خانواده که
سلطنت پروس بالفعل در اوست) . پس بنای خصوصیت با دولت روس
گذاشته و از آن دولت خواست که وارسی تازه بر معاهده پاریس بخواهند و او نیز

در این باب همراهی خواهد کرد . و این معاهده در چندین جا از برای روس و اطریش
ضرر و زیان دارد و رابطهٔ دوستانه نیز با فرانسه بمیان آورد یعنی با میانجی معاهده
پراغ که در برلین بزودی چندان وقعی بر آن معاهده نگذاشتند . و در این باب
مسبوبست نمیتوانست دلتنگی خود را پنهان دارد خاصه چون شنید که پروس ظاهر
ساخته است معاهدهٔ مخفیهٔ خود را با ممالک جنوبیه . دربار اطریش اظهار کرد که این
معاهدات بر خلاف فصل چهارم عهدنامهٔ پراغ است . در این باب پروست
نکرد اما اعلان کرد که حق پروست دارد . و دیگر بار در باره این اصرار کرد در اینکه
چرا فصل پنجم عهدنامهٔ پراغ را بمقام اجرا نمیگذارند یعنی فقرهٔ پس دادن بدانمارک
نواحی شمال شلس ویغ را . وقتی که پروس مداخلهٔ فرانسه را در این مسله دفع نمود
مسبوبست میگفت که آیا بهترین وسایل از برای خلاصی یافتن از این اشکال
این نیست که فی الفور اقدام نمایند باجرای آنچه در معاهده قرار یافته است . ؟ در
این اثناها حکومت باویر که متفق با دربار برلین شد . در وین افتتاح مذاکرهٔ عهد
اتفاق نمود . پروس بعد از آنکه کار لکزامبورغ آنطور که گفتیم گذشت . مرتفع
خود را نسبت بفرانسه در حالت مقاومت دید . در پاریس نیز در زمان اسپنوریسون
که بودند بیمارک در اثنای صحبتهای غیر رسمی صریح میگفت که با فرانسه ناچار بجنگ
خواهند کرد پس در اینصورت طبیعی خواهد بود که پروس بقدر یکه میتوانند نگذارد که دولتی
با فرانسه اتحاد و اتفاق نماید علی الخصوص اطریش را . آیا همان نبود که در سال هزار و
هشتصد و شصت و شش یکروز قبل از جنگ با اطریش تکلیف کرد که یا جنگ را کنار
بگذاریم و با هم اتفاق کرده با دو لشکر مقابل فرانسه بتازیم ؟

حکومت باویر که پرنس هوهنلوه اداره میکرد . بالمره مایل بود در اینکه
آلمان بریاست شاه پروس متفق و متحد باشد و قصد و تمنیش این بود که اتحاد اتحادی
از ممالک جنوبیه نماید در تحت ادارهٔ حکومت باویر و آنها را متحد سازد با پیمانهائی که تقدیر اسپنوریسون





شمالی و جنوبی . پس آنگاه میانهٔ این دو سیع اتحاد و اطریش یک معاهدهٔ تعرضی و مدافع
بسته شود . اما گفت دربست این قصد را رد و دفع نمود و بخاطر آورد خلافی را که
درباره معاهدهٔ پراغ حکومت باویر کرده بود با یاری کردن بمعاهده مخفیه که با پروس بسته
شده بود . دربار باویر از این رد پس نرفت بلکه یکی از دیپلوماتهای خود را یعنی گفت
دولگرشان را فرستاد ببرلین و از آنجا بوین بجهت اینکه مذاکره را از سر گیرند . و این
ماموریت مصادف شد با هنگامی که پروس با فرانسه در سر مسله لکزامبورغ در منازعه
و مناقشه بودند با احتمال وقوع حربی میانهٔ این دو دولت . دربار مونیک یعنی حکومت باویر
بشدت میل داشت که رابطهٔ مودتی میانهٔ پروس و اطریش منعقد سازد . مامور باویر
از دربار پروس سخنان خاطر نوازانه بسیار با امتیازات و اکرامات بیشمار بدربار وین
حمل نمود . دربار پروس باطریش وعده میداد تلافیهای خوب و کرد و میگذاشت از ایالات
آلمان و غیر آلمان . و ضامن رضای خاطر دولت روس میشد بر این اتحاد جدید
اطریش این تکلیف را بطریق قطع رد نموده و قبول نکرد و صریح گفت که این
تکلیف شما در حقیقت بنای اتفاقی است بر ضد فرانسه . و نمی فهمم که این فواید و منافع
مشکوکه را چرا بقیمت دشمنی و خصومت با دولت فرانسه بخرم . و بسیار سخت گفت
و ملامت کرد که معاهدهٔ پراغ را ضایع کردند و وقعی ننهادند . زهی بیحیائی و بیقاعدگی
که من خود نیز از این معاهده خارج شوم . عجب است که معاهدهٔ پراغ باطریش منع کرد
که مطلقا مداخله نکنم بهیچ امری از امورات آلمان جدید و اکنون آمده اند و بمن تکلیف
می نمایند که با کلیهٔ آلمان باز متفق و متحد گردم . کاش ممالک جنوبیه در این راه بیشتر
از این پیشتر نروند و حالت امیدی از برای خود باقی بگذارند . زیرا که کسی آنها را
تهدید نمیکند . شورش لکزامبورغ از اهتمام اطریش و دول فرنکستان بسهولت
گذشت . شاید اینطور نشود اگر فتنه تازه بمیان آید روزی که معاهدهٔ پراغ را
پاره نمایند همانهائیکه خود امضا و تصدیق کرده بودند .

بعد از آنچه

بعد از آنکه باین صراحت جواب داد . لازم بود که از اتحاد با اطریش
صرف نظر شد . با دیر و سایر ممالک جنوبی بشدت هر چه تمامتر طالب شدند اتحاد را
با کونفدراسیون شمالی . در آخر آوریل سال هزار و هشتصد و شصت و شش مجلس پارلمنت
جدید از برای کمرک در برلین افتتاح یافت . شاه بالصراحه خبر داد در حضور تمام
فرستادگان ممالک آلمان این اتفاق و اتحاد را . ملت آزاد شمالی اعلانی کرده و مدت
نمودند از معاهده پراغ که عایق و مانع است از تکمیل اعمال اتحاد . این اعلان چندان اثری
در میان مبعوثین جنوبی نبخشید . بلکه بعضی از آنها قول مخالفین سابق پروس را از ملت
خود تاویل و تفسیر کردند و یک ایستادگی مطلقی در جمیع تکالیفیکه موجب استعداد و قابلیت مخصوصه
پارلمنت کمرک میشد کردند . باوجود این ایستادگی مطالبی که پارلمنت کمرک بمیان
آورده بود تمام تصمیم یافته بروفق اتحاد مقبول گردید . هوای پای تخت کونفدراسیون
شمالی چندان سازگار نبود و خیالات طایفه پارتیکولاریست ( طایفه از آلمان که میخواهند
که ممالکی که تشکیل امپراطوری ژرمانیک نموده همواره حفظ آزادی و قانون مخصوص خود را
نمایند ) که مع هذا در تمام مجالس پروس وکلا داشتند مجالسی که از سال هزار و
هشتصد و شصت و هفت مبعوثین ایالات تازه لاحق شده در آن مجالس نیز مقام داشتند
و انهم محقق است که پروتستهای هواخواهان حکمرانان معزول شده در مقابل ارادهٔ
حکومت پروس اثری نکرد . شاه کیلوم که بلا تامل ناسو و هانوور و هس کاسل را از
حکمرانش خواست و کرفت و ضمیمهٔ مملکت خود نمود بعد میل کرد که اموال مخصوصهٔ آنهارا
که دولت ضبط کرده بود بایشان مسترد سازد در عوض حکومت آنها مبلغ خرای نقدی
عاید دارد . شرایطی در این باب با آنها نمود . دوک دناسو شرایط را قبول کرد
و تنخواهی که دادند دریافت نمود . و نظیر همان شرایط با شاه هانوور و الکتور هس
بمیان آمد . اما در مجالس پروس در این باب ممانعت شدیدی از لیبرالها واقع
گردید . بیسمارک این کرامت شاه را قبول داشته نگفت چون مصلحت دولتی اقتضا کرد





که ضبط ها یملک آنها بشود ندا ما نایک در جه حق است که با نها عوض کرامت کردد .
و نباید آنها را بقدری کرسنه کذاشت که موجب ترحم دربارهای دیکر فرنکستان شود
مدعی کد اخطرناک تر است از مدعی توانکر . شاه هانور اکرچه رسمانه از حقوق حکمرانی خود
استعفا نکرد اما پای ورقه شروط کرفتن وجه تلافی را امضا نمود . همینقدر برای ما کافی
وچه ثمر دارد از وی عهد کرفتن که از حقوق خود دست بردارد زیرا که همان روزی که
از سلاطین فرنکستان برای خود حامی پیدا کرد آن عهد را عهد اجباری و لغو دانسته
و وقعی بر آن عهد نخواهد کذاشت مجالس این دلایل را تصدیق نمودند و شرایط را پسندیدند
لیکن چیزی نکذشت که دربار پروس عطیهٔ خود را از شاه هانور و الکتور هس باز کرفت
شاه هانور که به هیت زنتع رفته بود که شهریست در قرب وین و در آنجا اقامت کرده
و بنای مراوده و مکاتبه با دوستان قدیم مملکت سابقه خود کذاشته و اخلال در عمل
حکومت آنجا میکرد . و علاوه بر این بر صاحب منصبان قشون قدیم خود اجازه میداد
که در لشکر فرانسه خدمت نمایند و جمعی از جوانان مملکت را وا داشتند که در افواج فرانسه
داخل شده و افواجی بنام قشون هانور تشکیل نمایند . و از اینطرف الکتور هس نیز دوستان
خود را اغوا و تحریک بفساد کرده و بوجوه نقدیه یاری میکرد . و بدربارهای فرنکستان
تظلم کرده و استرداد حقوق خود را میخواست که از پروس نمایند . و چنین بود که بیسمارک
ذکر علل نمود از برای دوباره ضبط کردن اموال آنها که دولت پروس بموجب حکمی که صادر نموده آنچه
بود و نمود از اموال آنها ضبط دیوان کردید . مجالس که از نخست راضی بر این عطیه نبودند
شتاب کردند که بزودی این حکم را در باب ضبط اموال آنها تصدیق نمایند
و همچنان موافقت کامل میانهٔ حکومت و پارلمنت بوده فلهذا بزودی اعمال
وضع قانون تمام شد اعم از آنکه تطبیق کردند قوانین پروس را بر کونفدراسیون
یا اینکه عوض نمودند قوانین مخصوصهٔ بعضی ممالک را با قوانین فدرال . و وکلای دیپلو
ماتیک ممالک نیز بمامورین فدرال که شاه خود یقین فرمایند تبدیل یافت . و مخارج

افواج قشونی بی کسر و نقصان قبول و تصدیق شده و کرده لیبرال چنانکه در سال
هزار و هشتصد و شصت و شش کردند دیگر اکنون مساومه و ممانعه ننمودند . و اگر برحسب
اتفاق بعضی از اجزا در باب مخارج عسکری حرفی میزد و ایرادی مینمود . ژنرال مولتک
او را اسکات میکرد و میگفت چاره از برای اینکه مصارف قشونی کمتر بشود منحصر است براینکه
در مرکز اروپ تشکیل دولتی بشود که چندان قوی و مقتدر باشد که بدون اینکه کشورگشائی بکند
تواند بر همسایگان خود نهی نماید از ارتکاب حرب . در خیال ژنرال این دولت ممکن
نبود که دیگری باشد غیر از آلمان بزرگ بالتمام متحد و متفق شده . بمقتضای پولیتیک
خود حکومت باری و همراهی طایفهٔ لیبرال را قبول کرده بود اما سعی داشت که رد نماید
جمیع حرکات بموقع آنها را درباره اتحاد تمام آلمان . مثلا از این قبیل بود تکلیف آنها
برای بجا آوردن خدمت وزرائی از طایفهٔ لیبرال با اینکه مسئول باشند . مسیو بیسمارک بسیار سخت
در این مسئله ایستادگی کرده و گفت این طایفه زیاد خود رای هستند و وزارت خود را
نمیشود . و همواره میگفت که در پارهٔ کارها عجله و شتاب نکنند و بگذارند زمان خود کارها را
اصلاح مینماید . باری کار یکه زیاد در برلین اهتمام باجرای او داشتند
عمل تکمیل نواقص قشون بود که سعی بلیغ در آن باب بعمل میآوردند . غیر از قشون بر یه توجهی
کامل هم در امر قشون بحریه داشته کشتیهای جنگی فراوان و قورخانهای بسیار و لنگرگاههای
خوب تدارک میدیدند . کونفدراسیون شمالی در دریای بالطیک و دریای
شمالی متمکن شده بودند . در دریای بالطیک لنگرگاه دانتزیغ و کیل را و در بحر شمالی
لنگرگاه ویهل هیتهافن را مالک بودند . و در این لنگرگاه آخری ابنیه های باشکوه
و با احتشام ساخته اند که در ابتدای سال هزار و هشتصد و شصت و نه باتمام رسید
و در همان سال در ماه ژوین شاه بانجا تشریف بردند تا در جشن افتتاح لنگرگاه مزبور حضور
داشته باشند و این یک گردش فیروزمندی بود از برای شاه گیلوم . علی الخصوص
در شهر برم مردم آشوب بزرگی در پیدایی شاه نمودند و بصدای شاه زنده باد بلند آواز شدند





شاه فرمود که کسی اکنون بخوشحالی من نیست . شاه سابق یعنی برادرم بر همین قصد رفت
یعنی اتحاد آلمان لیکن توفیق نیافت و همان روز در مجلس جشن و مهمانی چنین فرمود
تمام آنچه که زندگان آرزو دارند برای آنها تمام نمیشود . بعد از ما اخلاف ما خواهند دید
تمام این بنائیکه ما نهادیم و ثمرهٔ آنچه را که کشتیم خواهند چید . در این تاریخ که شاه
این فرمایشات را میکرد یکسال بیش نمانده بود با آن تاریخی که بنای خود را تمام کرد
در این وقت یک بیحالی و فتوری بزرگ همهٔ فرنگستان را گرفته بود و تمام
منتظر طوفانی و انقلابی شدید بودند اگرچه در افق امورات هنوز علامتی مرئی نبود
و از هر جهتی غیر از آواز صلح و آشتی چیزی شنیده نمیشد و در هیچ طرفی ابدا ذکری
از شورشی و اختلافی مسموع نمی افتاد . در طبیعت نیز چنین است قبل از حدوث
طوفان و انقلاب شدید در هوا کمال آسودگی و آرامی دیده میشود و زمانی بعد بناگاه
بادهای شدید وزیده و رعد و برق ظاهر شده و طوفان بمیان میآمد .
در ماه فوریهٔ هزار و هشتصد و هفتاد شاه گیلوم افتتاح مجلس
آخرین از مجالس سه ساله پارلمنت شمالی را نمود . چنانکه در تمام مجالس سابقه
بود در این مجلس نیز شاه تاکید از اتحاد یکه متدرجا میانه شمال و جنوب بهم میرسید
فرمود . و یاد آوری از اتحادات و مدافعات عمومی نمود . و از فواید صلح
و خیال مصلحانه دول ثمانیه ذکر کرده بعد گفت که امانتی حق آنرا دارد که در خانهٔ خود بر
امورات خود را بروفق صلاح خود مرتب و منظم دارد . فی الواقع متدرجا دیده میشد
که کونفدراسیون شمالی هر روز از حدود خود تجاوز کرده و از ممالک جنوبیه بطرف
خویش جلب مینمودند بقدریکه بقدریکه آنها بمیل خود با ایشان متحد میگردیدند .
غرانداوک بادن و اما دشاه عجله و شتاب داشت از اینکه عوائقی که در راه متحد شدن
شمال و جنوب بود از پیش بردارد و زودتر این دو کانگر ایشکانی مبدل سازد .
بعد از معاهدات قشونی و کمرکی بنای وضع قانون مملکتی شد . یک معاهدهٔ اتحادی

از دمن

نیز با مملکت باد بسته شد که او نیز در تحت حمایت کونفدراسیون شمالی باشد چون
گفتگوی این فقره در مجلس شد . خطبی از طایفهٔ لیبرال که اعتقاد بر پولتیکهای
تسویفات و دیر کاریها نداشته و همواره میگفت که معاهدات چیزی نیستند و اصل
و همه چیز همان یکی شدن ملت است . از جای برخواسته بر فراز منبر شده و گفت
باید حدود و رود خانهٔ مین را تجاوز کرد و اجارا این رود خانه را از برای ما حدود قرار
داده اند . و آلمان بدو قسم تقسیم و مفروز نمیشود و نباید بشود اکنون که باد داخل در
کونفدراسیون شمالی شد نمیدانم دیگر چه معطلی از برای سایر ممالک جنوبیه هست
؟ چه کسی ایشانرا مانع است . اطریش ؟ در مملکت خود بقدری کار دارد
که نمیتواند بدیگران پردازد . فرانسه ؟ خانوادهٔ سلطنتی این دولت مشغول
بنگهداری خود است . آلمان ترسی و واهمه از کسی ندارد باد خواست داخل
در کونفدراسیون شود . مانعی ندارد مگر اینکه خود پروس ممانعت کند این
حرکت و این کلماتیکه انحرکت را شرح و تفسیر میکنند بر حکومت کران نیامده و اسباب
زحمت نشد . اما علی الظاهر نمیتوانست تصدیق قول آنها را کرده برقرار دادی که
بین الدول گذشته بالصراحه مخالفت نماید . علاوه براین هنوز موقع آن هم نرسیده
بود که بچنین امری اقدام کند . و آلمان جنوبی هنوز تمام بکدل و یک زبان نشده
بودند که اتحاد کامل با آلمان شمالی نمایند . و بیسمارک هم نمیخواست که بخصومیل
ورای مملکت باد با اطریش و فرانسه بهم بزنند . بلکه میخواست که تمام جنوب
بادی همرای بوده و متفق باشند و اگر چنین بود آنوقت خطر منازعه با اطریش و
فرانسه برابری میکرد با آنچه در مقابل تحصیل مینمود . پس بیسمارک بسختی رد میکرد
هر اظهاری که در این باب بوی مینمودند . و مدلل ساخت که حرکت در این باب
بیموقع است زیرا که هنوز با وی رویس مانند باد خیال نمیکنند . و چرا باید
اینقدر شتاب و عجله در کار کرد ؟ پادشاه پروس آیا اجرا نمیکند در تمام آلمان





یکقدر تیرا که از پانصد سال تاکنون هیچ امپراطوری چنین اقتدار و تسلط لشکری
نداشته است ؟ آیا این امپراطوری قدیم آلمان هیچوقتی مالک بوده است
اتحادی را در صرفه جوئی و مملکت داری ؟ پس باید منتظر شد و صبر کرد . حکومت
و پارلمنت در مآل و نتیجهٔ عمل اختلاف ندارند و اتفاق دارند . و میخواهند اتحاد
تمام آلمان را . و کونفدراسیون شمالی را تا پایدار و بی دوام ملاحظه می کنند
. یعنی یقین دارند که عنقریب شمالی و جنوبی یکی خواهد شد .

بعد از چنین اظهاری باین صراحه دیگر طایفهٔ لیبرال را حق آن نبود که
ایرادی نمایند و هیجانی ظاهر سازند . پس سکوت کردند و اعتماد بوعدهٔ حکومت
نمودند که خود کیلوم بعد از چند ماه یعنی در بیست و ششم ماه مه تصریح باین وعده کرد
بهنگام اختتام مجلس و فرمود بعد از شمردن کارهای عمدهٔ بسیاری را که در اثنای
سه سال صورت وقوع یافته بود . پس آنگاه گفت که گذشته امورات ضامن
و کفیل آیندهٔ کارها است و اطمینان میدهد ملت آلمان را بحصول آنچه آرزو دارند
. و در آخر کلام شاه فرمودند . کونفدراسیون شمالی بعد از آنکه ظاهر ساخت
هنر و لیاقت خود را و متفق شد با کونفدراسیون جنوبی پس تمام اقتدار خود را
صرف صلح عمومی خواهد نمود . و در خدمتگذاری بوطن جانفشانیها خواهد نمود . تمام
این کلمات رسمیه و پارلمنتی دلالت میکرد بر ارادهٔ فسخ و ابطال معاهدهٔ پراغ که بتوسط
و مصلحت و صوابدید فرانسه انعقاد یافته بود . پس ما را لازم است که سخن
گوئیم از مناسباتیکه بعد از ملاقات کیلوم با امپراطور فرانسه در پاریس دست داد
. میانهٔ این دو شهریار برقرار گردید از هزار و هشتصد و شصت و شش . بعد از
آنکه مسئلهٔ لکزامبورغ را بوجه صلح و صلاح گذرانیدند . از طرفین باز آنقدر
سوء ظن و بدگمانی در حق یکدیگر داشتند که کافی بود از برای اینکه این دو برلین و
آن در پاریس خواب بتر اجی نکنند . اما مارک در پروس از غنا یا نیکه شاه

درنگهداری صلح عمومی میکرد برآشفته شده واز تدارکات جنگ که درآینده حدس میزد
کوتاهی وخودداری نمیکرد . توپ بزرگی که ازکارخانه پروس بیرون آمده و در
باغ موسوم بشان دمارس نهاده شده درنظر پاریسیها یادآوری بود . وازطرف
انها نیز اتاماثرور فرانسوی هم بیکار نبود ودرائتلاف قشون فرانسوی سعی مینمود . ودرکونز
لزیلاتیف دراین مسئله گفتگو وذاکره که شد مارشال نیل بادشمن بزرگ امپراطوری میسوبیتز
هم رای دهم قول شدند که باید چشم پوشیدواغماض کرد ودگذاشت که یک غصب حقوقی
بازکی ازطرف پروس بمیان آید . مسئله رااینطور مطرح کرده بودند که پروس مصمم است
که شمال وجنوب رایکی سازد . ورودخانه مین راتصاحب نماید . درصورتیکه این واقعه
صورت یافت یا منجر بجنگ میانه این دو دولت خواهد شد یانه ؟ یک حصه ازدیپلو
ماتهای امپراطوری براین رای شدند که فرانسه راالزم نیست که برای آلمان در داخله
مملکت خود ترتیب عملی میدهد باپروس بجنگد . وگفتند درهرحال تکلیف امپراطور
این است که رای خودرا بالصراحه بفرماید تابرداشت کارهارا ازروی آن اساس
بنانهیم . ومردد وغیرمعلوم بودن موجب فساد اعمال است باید واضح وآشکار گفت
که چه خیال دارند . بغیرازمسئله آلمان فرانسه راازجهات دیگرنیز حواس مشغول بود
مسئله رومقم رودربرو مغشوش وپیچیده ترمیشد . وهمچنان عمل مشرق زمین
نیزاهمیت پیداکرده ورفته رفته غلیظتر میگشت . دربار فرانسه دراین مسئله میخواست
بفهمد که آیا دولت پروس بااوهمراهی ومعاونت خواهد داشت یانه . مع ذالک دربار
برلین اعتنائی باین خیال نداشت . ازبرای یاری کردن بفرانسه درمسئله روم لازم
بود که بادربار فلورانس هم زد . وهمراهی کردن بافرانسه درکارمشرق زمین
بدولت روس برمیخورد . ایطالیادروس دو دولت متعاهده پروس بودند
که رعایت آنها لازم بود خاصه بملاحظه جنگ بافرانسه که اگراتفاق میافتاد دوستی این
دو دولت لازم بود حتی که بیسمارک حتمی الوقوع میدانست وبرای تحصیل معاونت پروس





دراین دو مسئله فرانسه مجبور بود که خلاف میل پروس رانکند واورا بگذارد که انچه در
آلمان میل دارد بکند ومانع عمل او نباشد . امپراطور ناپلیون نتوانست که غرم خودرا
بریکی ازاین دو پولتیک تصمیم دهد ویکی راانتخاب نماید یا انکه بطریق اولی ممانعت
برمقاصد پروس درآلمان کند که بناگهان درمیان اظهارات دوستی ظاهر گردید
هیچ چیزی آنقدر دربرلین موجب غیظ وتغیر نشد که این خواهش فرانسه
درباب نگهداری معاهده پراغ . خاصه موجب آرتیکل چهارم که مشتمل برتعین خطه
رودخانه مین وآرتیکل پنجم که شامل برفقره سلس وینغ شمالی بودند . دراین باب محل و
مقام ناپلیون مقار بابیجا بوده ومستحق این تکلیف نبود . زیراکه سابقا بوزیر مختار خود
قدغن کرده بود که درمجلس مذاکره صلح میانه پروس واطریش حاضر نشود . وهمچنین
ناپلیون ورقه مصالحه نامه را امضا ننوشت . پس ازروی چه استحقاق ناپلیون
درباب معاهده پراغ که همان مصالحه نامه است مداخله کرده ومطالبه اجرای اورا میکند
وهمین ایراد واعتراض را بیسمارک بدربار فرانسه نموده وبدربار دانمارک هم
درفقره آرتیکل پنجم همین قسم جواب داد . فی الحقیقه پروس تنها با اطریش مصالحه کرده
بود پس دراجرای فقرات مصالحه نامه پراغ بفرانسه ودانمارک چه دخل داشت
که مداخله نمایند . بعلاوه بیسمارک تصریح کرد درخصوص ناحیه شمالی سلس وینغ
که پروس چنین نقطه مهمرا ازبرای خنک درسرحد هرگز ازدست نخواهد داد . وهمچنین
ازسایر نواحی نیز جائزانه واگذار نخواهد نمود مگردرصورتیکه دانمارک ضمانت
نگهداری اهالی آلمان آنجا نماید بعنوان ملت آلمان درمیانه ساکنین آنجاکه از
سایر ملل مختلطه هستند . درپاریس باین مسئله اهمیتی قرارداده بودند . بیسمارک
ناراضی بودند ازپولتیک امپراطور که طرف دانمارک راامحال کرده ویابی نشد .
عامه طالب بودند ویمیخواستند که اقلا داده شود برانمملکت حقیر بقطعه کوچکی ازناحیه
سلیس ویغ که بسبب مختصر دلخوشی او بشود . این اوقات مکاتبات دیپلوماتیک

فتح و تند شده بود . دولت روس نباید رخواست در بار فرانسه بخیر خواهی فرانسه
بنای توسط در دربار پروس گذاشت اما میمارک سخت ایستاده و قبول توسط نکرد
و بالکلیه مداخله فرانسه را نمیخواست و تمام مذاکراتیکه در این باب بود در دوشع میکرد و سفرا
و وزرای مختار او در ممالک خارجه بتهدید آمیز فراوان میگفتند چنانکه کوئی در شب
جنگ هستند و فردا قدم بمیدان آویزد ستیز خواهند نهاد و مطبعهای پروس آنهاکه
طرفدار وزارت بودند در حق دربار فرانسه آغاز بد کوئی و نکته گیری کردند مع هذا
وزیر فرانسوی جنگ گریز میکرد و مکتوب بلاطیمی که از مارکی دموستیز رسید
وقایع را تسکین داد . در پاریس در فکر تدبیر دیگری هم بودند . امپراطور
ناپلیون در صورتیکه میتوانست در بار برلین را رام و ملایم سازد . ولیکن
پروس هم نمیخواست که اختیار مطلق بدهد و چشم از اجرای معاهدهٔ پراغ پوشند
پس روی بطرف اطریش کرده و او را بیاری خود طلبید که او نیز اسباب
شکایت فراوانی از پروس داشت که معاهدهٔ پراغ را اهمال مینماید و مجازاتی
نمیدارد . در ماه اوسال هزار و هشتصد و شصت و هفت امپراطور
و امپراطریس فرانسه رفتند بسالزبورغ بدیدن امپراطور و امپراطریس اطریش
و بهانه علی الظاهر این ملاقات سرسلامتی و گفتن تعزیت بود برایشان از مقتول شدن
امپراطور ماکزیملین در مکزیک . اما علت اصلی قرار بستن عهد اتحادی بود میان
این دو امپراطور . همراهی امپراطور فرانسه کسی را روزرا بود . لیکن امپراطور
اطریش وونفراز وزرای معتبر خود را یعنی وزیر اطریش و وزیر هونگری میسو
بست و میسو آندراسی را همراه داشت و بعلاوه بانجا دعوت کرده بودند
سفیر متهم اطریش در پاریس پرنس دُنمیرنیش را با دوک دُغرامون سفیر فرانسه در وین
از گفتگوهای سالزبورغ نتیجه فوری عملا ظهور نیافت
امپراطور ناپلیون میخواست علی التحقیق عهد اتحاد و اتفاقی ببندد اما امپراطور اطریش





دوزریش تأمل اندیش تر بودند و احتراز میکردند از جمیع آنچه که شباهت بمیدان داری
و مبارزت داشته باشد در مقابل پروس . بالاخره امر بر این قرار یافت که آنچه را
که بعد از گفتگوها متفق علیه یافتند خلاصه کرده و رقه ترتیب دهند که احالا نگهدارنده
معاهدهٔ پراغ و حفظ تمامیت کامله سلطنت عثمانی را شامل باشد ( مترجم گوید مسئله
شرق زمین و سلطنت عثمانی را استطراداً در اینجا ذکر کرده است و از موضوع کتاب
خارج است ) . این دو امپراطور در نقاط مختلفه بروکرام شفاها اتفاق کرده و از هم
جدا شدند بدین خیال که عجالة اساسی از برای معاهدهٔ اتفاق برقرار نمودند . در برلین
چون مطلع از این ملاقات شدند آزرده و رنجیده خاطر گشتند زیرا که ورای
این ملاقات تشنگ بودند که مطلبی دیگر مخفی لامحاله خواهد بود . و از این فقره نیز
زیاده رنجور بودند که میدیدند که حکام و رعایای جنوب در معبر امپراطور و امپراطریس
فرانسه آمده و ایستاده و احترامات لازمه بعمل میآورند . و در همان وقت
روزنامهها نیز از پروس بد کوئی می کنند . در بار وین و پاریس بجهة تسکین
او دون زود در نجی پروس شتاب کردند که بپروس بعضی توضیحات بجهة اطمینان او
بدهند . بیست و پنجم آوت دو روز بعد از ملاقات امپراطورها در بار فرانسه در اعلان
نامه بمامورین خود چنین اطلاع داد که این دو امپراطورها محقق و استوار کردند
احساسات صلح و دوستی را که همواره با هم داشتند و مدلل ساخته بودند در اعمال
و وقایع سال هزار و هشتصد و شصت و شش . این ملاقات سالزبورغ دور
از آنکه سبب تشویش خاطر گردد ثابت و مستحکم مینماید اساس صلح و صلاح را . این
نشان در بار برلین را مطمئن و ساکت نساخت و میمارک شبهات خود را مخفی
نداشت . در پانزدهم ستامبر بر مکاتب فرانسه با اعلان نامه جوابداد
که در آنجا اصرار داشت در بیان شایعات کدورت انگیز که عمداً اشتهار داده اند
در باب ملاقات امپراطورها . و اطمینانها که داده بودند بقدریکه در اینمواقع

اقتضا دارد او را ظاهراً خوشنود ساخته بود و بار تکلیف که ملت آلمان تا کی باید در امورات
داخلی خود متحمل لاقی دیگران بشود . و پروس هیچ کاری نخواهد کرد از برای شادن
دادن بحرکات ملت و در مساعی خود موفق میشود اگر دول خارجه احتراز نمایند از اعمالیکه
موجب آزردگی خاطر او گردد بکارهای مشروعهٔ ملت آلمان مشغول است کردد . فلهذا در
برلین بسیار خوشنود میکردد اگر دول خارجه در امورات داخلهٔ آلمان مداخله ننمایند
و او از جمیع تضییقات در برابر ممالک جنوب احتراز میکند و بخود آنها واگذار
میکند که انجام دهند فقرهٔ اتحاد را با شمال . و در ثانی رود اخیراً از این نمیتوان
بیان کرد که اشان روزیکه عزم کردند که خط رود خانهٔ مین را از میانه بردارند محتاج باظهار
و انتشاره نیستند نه با اطریش و نه با فرانسه و همین فقره را انحصار مجلس ملاقات
سالزبورغ آگاهی و اطلاع داده اند . در حالتی که چنین منتظر وقت بودند دربار
برلین بتجدد وافی مشغول مرتب ساختن کونفدراسیون شمالی و تهیهٔ اتحاد جنوب
بودند . و بدقت مراقب حرکات فرانسه بوده و ملتفت بودند که میخواهد او را
جدا و منفرد سازد و تنها بگذارد . پس باین لحاظ مراعات جانب اطریش را میکردند
و اسباب تجنیب فراهم مینمودند . چنانکه شاه گیلوم قدغن کرد که امسال جشن
سر سال دوم روز فتح جنگ سادوا را نگیرند که موجب دلگیری اطریش میشود
مع هذا این مراعات خاطر و تجنیبات چندان دوام نکرد یک مکتوبیکه در اثنای
جنگ از پروس بدست افتاده بود . اما مارتورا اطریش در خزور سالزبورغ منتشر ساخت
و این فقره موجب کله و مکاتبات تلخ و سرد از طرفین شد . و از مضمون آن مکتوب
چنان معلوم میشد که حرص و طمع پروس بعد از برگشتن از محاصرهٔ وین تسکین نیافته
و آنچه را که میخواست کاملا بدستش نیفتاده . و نیز چنین مکتوبی موجب دلخوری دائمی
دربار پروس بود . میسوکنت دوبست هنوز رفع آزردگی دربار پروس را
نکرده بود که واقعهٔ دیگر بمیان آمده مزید بر علت گردید . بجهة مخالفتی که بمیانهٔ فرانسه





و بلزیک در سر امتیازات راه آهن کوپیانی فرانسه بمیان آمد . و نیز اطریش در
بروکسل شایع کرد که بعقیدهٔ او بلزیک زیاد صرفه جوئی کرده و در ضمن منظوری دارد از اینکه
خود را بفرانسه تکیه داده . در برلین میدانستند که بعد از ملاقات سالزبورغ میانهٔ
دربار پاریس و فلورانس و وین مذاکراتی هست و از تاریخ نهم ژوئن قصد وصلت
با حکومت ایطالیا این مذاکرات را از سر گرفته اند و خیال اتحادی میانهٔ این سه دولت
مطرح شده است . و قرار شده که پروس تکلیف نماید که از حدود معاهدهٔ پراغ قدم
بیرون نگذارد و اگر قبول نکرد دولت اطریش و ایطالیا متفق شده با فرانسه
متحداً این سه دولت بجنگ پروس برخیزند . و ایطالیا باین جنگ پانصد هزار
قشون داخل خواهد شد . و اطریش قدری بعد از او قدم بمیدان نبرد خواهد نهاد
اولی در تیرول ساکن شده و دومی در بوهم دست بکار میزند تا بقشون ایطالیا
ملحق گردد . این دفعه نیز این گفتگوها بی ثمر شد بعلت اینکه ناپلیون قبول نکرد که
افواج خود را از رُوم باز پس طلبد و ایطالیا نیز اگر افواج فرانسه آنجا را تخلیه نمیکردند
بهیچ امری اقدام نمیکرد . از این مذاکرات نوشجات چندی که میانهٔ این
سه دولت رد و بدل شده بود باقی ماند که ناپلیون خیال داشت که فیما بعد اتحاد را منحرفی
خواهد داشت . رسماً مناسبات میانهٔ برلین و پاریس بریده شده از طرفین تقریباً
بالمره قطع مراوده کرده بودند . و هیچ مطلبی انجام داده نمیشد . چنانکه رسم است
میانهٔ دو دولتی که اعتماد از هم بریده اند و نمیخواهند که حرف همدیگر را بفهمند چنین میشود
از طرفین هم قدری اظهار خودنمائی و عرض متاع لشکری میکردند و حالت قشون خود را
میشمودند .

در این ازمنه ناپلیون نیز از گیلوم قدمی باز پس نداشت هر یک از کلام او
از اینقبیل بود چنانچه در هیجدهم ژانویه هزار و هشتصد و شصت و نه بمجلس
کور لژیسلاتیف ناپلیون میگفت مقصود اصلی من از کارهائیکه کرده ام حاصل آمد بعد از این قشون

فرانسه بدرجهٔ اعلی اجرای تکالیف خود را در عالم خواهد نمود . بدیهی است در جنب
این کلامهای تهدید آمیز کلمات دیگر یکه خبر از صلح و صلاح میداد چه نتیجه خواهند داد
؟ مع هذا باز سازشی در اوایل سال هزار و هشتصد و هفتاد میانهٔ فرانسه و پروس
هنوز بنظر ممکن میآید . امپراطور رشتهٔ امورات را بدست وزرای مسئول سپرده
در رئیس آنها را میسوار مینل اُولیویه قرار داده بود . مشار الیه بولشبک
پروس زیاد مساعدت داشت و میگفت که فرانسه را لازم نیست که بداخلهٔ آلمان
مداخله نماید . آیا ناپلیون هم به رای مشار الیه بود و همان عقیده شده بود ؟
یا اینکه از مساعی و کوششهای بیفایده به تنگ آمده و خسته شده بود ؟ مهر تقدیر
ناپلیون تکلیف کرد بدربار برلین که اگر خیال صلح و صلاح دارند مقداری از تنگیان را
تخفیف داده و قلیلی در عدهٔ قشون بدهند تا علامت صلح از طرفین باشد . این تکلیف
در بادی نظر بسیار معقولانه بود اما هیچ ثمری نبخشید . زیرا که بجهة احتیاج وجود قشون
داخلا و خارجا بسیار قلیل است که اجازهٔ قبول این تکلیف را بدهند و غالب این تکلیف بموجب
احتراز طرف مقابل میگردد و حالتی احداث میکند که بدتر از آن بود که در خیال
چاره و علاج او بودند . خیال کرفتن اسلحه تنها از پاریس نشر نکرده بود . چند نفر از
خیال این مطلب از طرف قی خواهان بمجلس پارلمنت آلمان شمالی و اطاق مبعوثین پروس
و اطاق ساکسونها عرضه شده بود . در ماه به هزار و هشتصد و شصت و نه
پارلمنت آلمان بهنگامیکه حکومت تکلیف مالیات جدیدی کرد برای اکمال جمع
و خرج دفتر پروس این گفتگوی ترک اسلحه بمیان آمد . مخالفت طایفهٔ ترقی
خواهان درباره اضافهٔ مالیات منجر به تکلیف تقلیل در مخارج قشونی شد . بیسمارک
با کمال شدت با آنها مخالفه نمود و گفت چه کسی آن جسارت را خواهد داشت که در این وقت
ترک اسلحه که بهترین نگهبان سلامتی ملت و حافظ مملکت است بعهدهٔ خود گیرد . نه تنها
در فرانسه بلکه در همه جا سلامتی و آسایش ملت بسته بقبضهٔ شمشیر ایشان است . با وجود این





دست بردار نشده طایفهٔ ترقی خواهان در پنجم نوامبر بتوسط یکی از روسای خود که با حاضر
سبعوثین پروس عرض حالی داد و دعوت کرد حکومت را بتخفیف مصارف عسکری
و ترک اسلحهٔ عمومی . و این موافق میل آلمان بود که زیادی مخارج قشونی بار
گرانی شده بود بر آن ملت این تکلیف را که قریب بثلث مجلس تصدیق کرده بودند
حکومت رد کرد و قبول ننمود . چند روز بعد باز مطلبی از همان جنس در دو
اطاق ساکسونها مطرح شده و این رای را در آنجا بهتر پسندیدند . اما در حالت
حاضرهٔ امورات نتیجه نبخشید . وزارت فرانسه در دوم ژانویهٔ هزار و هشتصد و
هفتاد و یک باز خود با لید که این ترتیبات مصلحانه که در خارج فراهم آورده و آسودگی
مطلقی که در داخله کار بسته و قدرت شخصی ناپلیون را که ضبط نموده در برلین
زیاد اثر نیک نبخشیده که مامول چنان است که منجر بترک اسلحهٔ عمومی گردد . اما در
برلین از این تصورات وزارت فرانسه هیچ چه خبری نبود . بعلاوه مراقب
وقت مساعد بودند که اتحاد شمال و جنوب را زودتر انجام داده و بهانه بدست
آورده معاهدهٔ پراغ را ابطال و فسخ نمایند . این وقت مساعد طول نمی کشید
که عنقریب بدست میآمد . دشمنان امپراطوری فرانسه در خیال فراهم آوردن
اسباب تمام کردن ناپلیون و دوباره آزادی و جمهوریرا میان آوردن بودند
و این رود لوسبون مجدد فرانسه را بمبارک مدتها بود که انتظار می کشید و یکی
از اسباب اجرای پولشبک خود می شمرد .

بدیهی است که در چنین موقعی چنین تکلیفی در برلین البته قبول نشده
مردود میگشت . کنت دورآدر وزیر امور خارجه در اول دفعه از دربار انگریز
خواهش کرد که واسطهٔ این کار بشود در دربار پروس . بیسمارک بالعکس جواب
مدربار انگریز جواب داد که ممکن نیست که پروس از قشون خود کم کند یا ترک
اسلحه نماید . وزیر فرانسه کوشش زیاد در فراهم آوردن اسباب صلح میکرد

ومنکفت هیچ وقتی قواعد صلح باین قسم استوار نبود که اکنون است . این اظهارات صلح جوئی ابداً در بار برلین را غافل نساخت زیرا که خوب میدانست که مقصود آنها چه چیز است . وچون خصم خود را کماینبغی میشناخت و میدانست چه خیالی از تحصیل اتحاد با اطریش و ایطالیا دارند . پروس نیز با وجود اینقدر تدارکات حربیه و داشتن قشون عظیم سعی میکرد که از برای خود او نیز تحصیل اتفاقی با دولتی نماید . در سال هزار و هشتصد و شصت و هفت در کیفیت لکزامبورغ که پروس تملک کرد و اعلان حرب نمود . بعلت این بود که خود را هنوز آنطور قوی نمیدید که بخاطر جمعی قدم بمیدان جنگ گذارد . در هزار و هشتصد و هفتاد که جمیع قوه عسکریهٔ آلمان بیک مرکز گرد آمده و در قبضهٔ اقتدار او جمع شد . وتمام ترتیبات و تنظیمات قشونی شمال و جنوب در یک قالب ریخته شده و بیک حرکت تابع گشتند . شاه پروس کیلوم خود را مستعد بقسمی دید که باطمینان و خاطر جمعی تمام میتواند اکنون داخل میدان جنگ بشود . در این احوال شاه و صدر اعظمش بیمارک بدون اینکه بالمره آتش افروزی نمایند جهتی هم نمیدیدند که خود را از نزاع دور سازند . ومهیا بودند که باولین بهانه اعلان جنگ نمایند اما میخواستند که اول از طرف فرانسه اقدام بخصومت شود و بادی خصومت فرانسه باشد . در برلین میدانستند که در جنگ با فرانسه باید احتراز از عداوت و کینهٔ اطریش نمایند و فهمیده بودند که امپراطور بسیار اصرار دارد که اتفاق مثلثی صورت بگیرد یعنی فرانسه و اطریش و ایطالیا . دولت ایطالیا بعد از جنگ هزار و هشتصد و شصت و شش از برای پروس متحد مشکوک فیه و دوست مشکل پسندی شده بود . بعد از صاحب شدن ونیز میخواست روم را نیز صاحب شود و بیرون کردن فرانسه‌ها را از آنجا . در تاریخ هزار و هشتصد و شصت و هفت در بار برلین از دو طرف تحریک شد





اما هیچ کدام میل نکرد نه خواست بفرانسه خدمتی نماید و نه با ایطالیا بر خلاف فرانسه اتفاق کند . و بدربار فلورانس فهماند که آلمان شمالی مرکب از مردمان مختلف المذاهب هستند . و نمیتواند بدون رنجش طوایف کاتولیک آنجا پولتیکی اتخاذ نماید که بر خلاف پاپ باشد . و از سمتی هم کو نفرانسی که فرانسه تکلیف کرده بود در رد کرد و بشدت تمام حکومت جنس - دار ستما در اطاعت و تکوهش نمود که تناسب کرده بود بتصدیق مقصود فرانسه . و با ایطالیا مدارا میکرد که شاهش با وجود هیچ فرانسه لازمه تکلیف سلطنت قانونی را فروگذار نمیکرد و تابع رای مملکت بوده و از فرمان پارلمنت تجاوز نمینمود و آنوقت این رای مملکت بر منفعت آلمان بود . بارها تمام امیدواری کیلوم در پطرسبورغ بود که اعتماد حقیقی بر آنجا داشت . دوستی امپراطور روسیه الکساندر دوم در حق خالش غالب و فایق بر تمام ارادات صدر اعظم روس بود و نگذاشت تمام کوششهائیکه بر خلاف او بود . اما این ملت همدیگر را دوست نداشتند فلهذا رای سلاطین خود را نمی پسندیدند . یک موقعی رسمی مدلل کرد که بمیانهٔ این دو پادشاه عظیم الشان پروس و روس تا چه درجه اتحاد و دوستی پا برجا و برقرار است توضیح آنکه در دوازدهم دسامبر سال هزار و هشتصد و شصت و نه پنجاه و پنجمثال بود که کیلوم نامیده شده بود شوالیه از درجهٔ لشکری سنت ژاورژ امپراطور روس بموقع رسیدن این تاریخ از برای خال بزرگوار خود همایل بزرگ این رتبه را هدیه نمود امتیازی که بسیار شان داشت شاه کیلوم بموقع بهمیت و تبریک این امتیاز جشنی ترتیب نمود . سفیر روس در هنگام باده نوشی بجهت اظهار کمال وداد و دوستی برخواسته جامی نوشید و چنین تقریر کرد که این هدیه شاهد صادق و گواه حق است بر اینکه رابطهٔ مودت همانه این دو شهریار با اقتدار و دو ملت و دو قشون پاینده و برقرار و دوام است گو اینکه موافقت دارد با مصالح این دو مملکت بلکه با مصالح تمام اروپ .

این کلام ساده در نظر دیپلوماتهای کارآگاه خاصه بعد از دوستی فرانسه
سفیری تازه به پطرسبورغ خیلی نقل داشت . ناپلیون واقعا این اوقات سفیر خود را
از دربار روسیه تغییر داده دیجای او مسیو فلوری را که یکی از محارم مخصوص خودش بود
تعیین کرده بود . و در بار روس و رجال دولت و خود امپراطور از این سفیر پذیرائی
فوق العاده و زیاد مجلل کرده بودند که این پذیرائی بدربار برلین خوش نیامد و لحظه بهم صفائی
دوستی را کدر نمود . لیکن نفاق این غبار دوامی نکرده زود فرو نشست . دولت
روس از این پذیرائی و گرمی با فرانسه یک مقصود اصلی داشت و آن این بود که عهدنامه
پاریس سال هزار و هشتصد و پنجاه و شش داریی تازه شده و پاره فقرات او که مخالف
میل و صلاح روس است اصلاح و تعدیل شود . فرانسه این مقصود دولت روس را
نمیتوانست بعهده گیرد و تصدیق نماید الا اینکه دولت انگریز را از خود برنجاند . پروس
از طرف خود بیشتر آزادی داشت میتوانست وعده بسیار بدهد بدون آنکه خود را
مجبور و دست بسته دارد . باری به چه عنوان سفیر فرانسه میتوانست شروع نماید
بنماگره یک دوستی صمیمی با روس ؟ و البته دولت روس باری نمیکرد بپروس را
که معاهده پراغ را فسخ کرده و با فرانسه جنگ نماید . اما این هم واضح بود که
فرانسه این را هم نمیتوانست که دولت روس را با خود بجنگ آلمان متفق
سازد . امپراطور که در اول ژوئن سال هزار و هشتصد و هفتاد با بهای دیس رفته بود
شاه پروس را در آنجا پذیرائی کرد که بدیدن او آمده بود . این ملاقات بطریق رسمی
دیپلوماتیکی بود . امپراطور با پرنس غورچاکوف آمده بود و دکیلوم با بیسمارک
همراه بود . آنچه از این ملاقات نشر کردند این بود که در مسائل مشرق زمین و مسائل متعلقه
به پولون با هم بکنار آمده و سازش کرده دو قسم مسائلی که موجب نزاع با اطریش
خصم او بود و بحالت دوستی درباره پروس تعاونی و تغییری پیدا نمیکرد . این
دو شهریار از هم راضی و خوشنود جدا شدند . و در همین هنگام که امپراطور روس





وشاه پروس در آنجا ملاقات میکردند در پاریس واقعه رخ داد که دلالت
بر عقیده و رای فرانسویون میکرد . یک معاهده میانه سویس و ایطالیا و کونفد
راسیون شمالی منعقد میشد که آلمان را وصل میکرد با ایطالیا از راه سویس که کوه
سنت غوتار در اسوراخ میکردند . و آلمان ده ملیون فرانک متعهد می شد که
بمصارف این راه بدهد . و پارلمنت شمالی هم بر حسب قانون با صطلاح کریدی بازکرد
از برای جمع آوری تنخواه لازمه از برای مصارف این کار . بعضی اشکالات
بمیان آمد که بیسمارک دفع آنها را نمود با توضیح کردن اینکه این راه آهن چه قدر اهمیت
پولتیکی خواهد داشت که چنین راه آهنی احداث شود که متعلق بسویس باشد که دولت
آزاد و خارج از تصرفات هیچکدام از دول مقتدره . و چنین راهی از برای مالارم است
که مراوده با ایطالیا که دوست ما میباشد داشته باشیم زیرا که میدانیم که این دوستی
علی الدوام است . و چون این سخن گفته شد رای مجلس عرضه شد با کثریت
در اوقات متعارفه مقالات مسیو بیسمارک میگذشت بدون آنکه اصداد
واقعه شود . اما بجهت حالت خیالات مردم در پاریس اینطور نشد . یک
اندنی حرکتی در پولتیک که از طرف پروس مشاهده میافتاد مردم فرانسه را بهیجان
و غضب میآورد . اگرچه هنوز دور بود مراوده میانه آلمان و ایطالیا زیرا که
ده سال سوراخ کردن کوه سنت غوتار طول داشت و خطری عجالة از مراوده
این دو دولت ملحوظ نبود . لیکن مادة مستعد اشتعال را یک شراره کافی است
. روزنامه ها این مسئله را مطرح کرده و مشغولیت خود قرار دادند و مجالس بهیجان
آمد . آیا امپراطور پی بهانه میگشت که اسباب جنگ فراهم آورد ؟ این فرض را
کرده اند و دلیلی هم بر این اقامه کرده اند اما حکومت مدتی طولانی مهلت خواست تا
استفسار این مطلب را نماید . و باین واسطه عجالة حادثه گذشت . معاهده این سه
مملکت محلی از برای مداخله دولت خارجی نگذاشته بود . و هیچ کسی را حق این مداخله

که ممانعت نماید که دول همجوار برای سهولت حملیات خود راه آهنی بسازند . وتنها فقره که ممکن بود که محل گفتگو بشود آزادی وبیطرفی دولت سویس بود که مقرر این راه آهن میشد . ودولت سویس هم توضیحات چندی در پاریس اداء نمود که رفع این شبهه را کرد . واقعاً فرنکستان چه میگفت اگر فرانسه باین بهانه صلح عمومی اروپ را بهم میزد ؟ در بیستم ژوئن دوک دغرامون وزیر امور خارجه بمجلس اعلان کرد که تمام محذورات مرتفع شده دیگر علتی از برای مداخله فرانسه در این مسئله نمانده . این حادثه علی الحساب خاموش شد لیکن از برای اینکه یک روزی از محلی دیگر چنان بروز نماید که اطفای او دیگر ممکن نباشد .

## فصل یازدهم از ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۰

پس از شورش داخلی که در اسپانیا در تاریخ هزار و هشتصد و شصت و هشت بمیان آمده و تخت و تاج از اهل ملکه اسپانیا را سرنگون ساخت . حکومت موقتی اسپانیا از مجلس قانون گذار ملتی که کورتز نامند متدعی شد که رای رسند و ایجاد سلطنتی نمایند . در ششم ژوئن هزار و هشتصد و شصت و نه رای زده شد و منتشر گردید . در بین این زمان . حکومت واگذار کرده بود بمارشال پریم سعی این کار را که طالب و راغبی از خانواده شایسته از برای تخت سلطنت اسپانیا پیدا نماید تا او را بانتخاب مجلس کورتز عرضه دارند . مذاکره این مطلب متوالیاً شروع شده و بچند نفری تکلیف شد از جمله بشاه فردیناند شاه پورتگال . وبدوک دمونت پانسیه . وبدوک دژن برادرزاده با همشیره زاده ویکتور امانوئل پادشاه ایطالیا . ( مترجم گوید که این تردید از این است که در فرانسوی کلمه تو دو برادر زاده و همشیره زاده را علی التسویه گویند و فرقی نمیگذارند و باید بقرینه خارجی معلوم کرد ) اما ثمری و حاصلی نبخشید . فردیناند نخواست . دوک دمونت پانسیه را





مجلس کورتز بشدت رد نمود . وعلاوه بر این طالب بودن او سلطنت اسپانیا سبب رنجش سخت ناپلیون سوم شد . اما دوک دژن را مادرش راضی نگردید که پدر مادرش شاه ژان دساکس مصلحت ندید .

در حال حاضره اشیا بعضی از اعمال اسپانیا بعد از استخراج از برلین نظر بپرنس لئوپولد برادر بزرگ پرنس شارل که آنوقت نایب السلطنه و فیما بعد شاه رومانی گردید افکندند . پرنس لئوپولد مزبور یکی از دخترهای فردیناند شاه پورتگال گرفته بود . بعد از امتناع فردیناند خیال بزرگان اسپانیا بطرف داماد ش منصرف شد که مشارالیه گفت قبول دارم که سلطنت اسپانیا را بعهده گیرم مشروط بر اینکه شاه پروس که رئیس سلسله خانواده ماست اجازه دهد ( پرنس مزبور از خانواده هوهنزولرن سیگمارین ژان بود که سلطنت پروس در آن خانواده است ) انتظهر این رساله با و محول شده بود میدانست که طالب سلطنت اسپانیا بودن هر که باشد بر امپراطور ناپلیون خوش نیست خاصه که از منسوبان خانواده پروس باشد . این فقره را بمارشال پریم گفت که اعتمائی بر این فقره نکرد و گفت احتیاج اقتضا می کند که از برای سلطنت اسپانیا شاهی پیدا نمائیم و بر حسب قانون مملکت این انتخاب بآزادی تمام باشد . این گفتگو در شهر دسلدورف که انطوان پدر پرنس مزبور در آنجا مقام داشت . بمیان آمد و بعد این فقره را دوستانه نه بطریق رسمی بشاه گیلوم و بیسمارک خبر دادند . حضور دیپلوماتی از اهل اسپانیا که سابقاً در ماه مارس هزار و هشتصد و شصت و نه مامور پروس بوده است در برلین و ملاقات او با بیسمارک در همه کامیکه فقره پرنس لئوپولد معروف شده بود . موجب انتباه سفیر فرانسه شده . مسیو بندتی بعد از آنکه از پاریس استیذان کرد از مسیو بنیدتی نایب سفارت استعلام نموده و باو گفت که چه قدر امپراطور در این مطلب اهتمام دارد . مسیو بنیدتی باو اطمینان داد که حضور این دیپلوماتی اسپانیائی در برلین بهیچ وجه ربطی

مطلب لئوپولد ندارد . سفیر فرانسه از این قول مطمئن نشده در خیال این بود که
مستقیماً بخود بیسمارک خطاب کرده و از او استعلام کند که در این هنگام او را
با پارلمان احضار کردند . مشارالیه بعد از آنکه بحضور امپراطوری رفته و احساس
خود را عرضه کرد . امپراطور بوی چنین گفت . طالبیت دوک دمونت
پانسیه بالمره مخالف خاندان ما بود و شخص من برنجورد فلهذا ممکن بود که تحمل کرده و
قبول مینمودم . اما مال پرنس هوهنزولرن مخالف ملت است و مملکت
او را نمی پذیرد و تحمل نمیکند . پس لازم است که با او اطلاع و آگاهی داد . باری
بعد از مراجعت میتوانی به برلین با بیسمارک در بارهٔ دهم ماه مه صحبتی داشت
که با و مدلل شد که میسیو دکاز مقصد شاه و بیسمارک آگاهی نداشته است .
اما بیسمارک انکار نکرد که پرنس لئوپولد طالب سلطنت اسپانیا بوده است لیکن مطلب را
بطوری ادا کرد که مفهوم شد که میخواهد بگوید که شاه پسند نشد و در این موضع خان
سخن گفت که معلوم نداشت که شاه راضی بسلطنت او خواهد شد یا نه . عجالةً امور در
در این محل بود . در برلین مطلع شده بودند که دربار فرانسه مانع است از اینکه
لئوپولد را به سلطنت اسپانیا بردارند . پس اگر در این باب اصرار شود کار بجدال
خواهد کشید . از ماه ژولیه تا اکتبر چند قسم شورش در اسپانیا شد .
و از برای اینکه از حکومت موقتی فرار نماید مارشال پریم دوباره مقاصد خود را از سر گرفت
در پانزدهم ژوئن هزار و هشتصد و هفتاد یکمکتوبی از بیسمارک رسید که نوشته بود
اگرچه در هزار و هشتصد و شصت و نه من خود مسئلهٔ سلطنت اسپانیا را اتفاق نکردم
لیکن حکومت پروس فقره مزبوره را از نظر دور نکرده و از خاطر محو نساخته بود
و اکنون مناسب و با موقع است که مجری شود . اما این مسئله باید بطریق رسمی
انجام یابد بلکه میانه خودمان محرمانه بگذرد . پس در حقا گفتگو شده پرنس لئوپولد
راضی شد و شاه گیلوم چون رئیس سلسله اجازه نمود . و باز تاکید شد که کمال کوشش





در احقای مطلب نمایند . و در اثنای چند ماه بروز داده نشود تا زمان افتتاح
مجلس کورتز برسد که انتخاب شاه از برای اسپانیا با انتخاب ان مجلس شود
. مارشال پریم گمان این سر را نتوانست . در دوم ژولیه در اثنای ملاقات
با سفیر فرانسه مارشال در بین صحبت گفت که فقره هست که با امپراطور خوش نخواهد بود
پس باو بیان نمود که احتیاج دولت مرا مجبور کرد تا لئوپولد را به سلطنت اسپانیا برگزیدم
. سفیر نیز بفرانسه نوشت و دربار فرانسه هم بنا بر اعلام سفیر خود به برلین خطاب کرد .
در سوم دوک دغرامون وزیر امور خارجه چنین تکلیف کرد که دوست دارم که امیدوار
باشم بر اینکه در بار پروس خبری از این دسیسه کاری نداشته باشد . اثری بدید
این فقره در پاریس . اما عقیدهٔ میسو دکاز بارهن بود که در بار پروس بهیچ وجه
از دسایس اطلاع ندارند . در پاریس خیالات تند شده و سرها گرم گشته و از
جانب حکومت نیز دستی بمیان کار برده میشد . روزنامهٔ دولتی در چهارم ژولیه
در کمال تعجب میگفت آیا شده است که عصای سلطنت شارل کن بدست پرنسی از پرنسهای
پروس افتد ! فردای پنجم فرستادهٔ از طرف مقابل مجلس که آرام و معتدل بود
. میسو کوشری بنام جمعی از همکاران خود آمده و درخواست کرد که اذن داده شود
که از حکومت در بارهٔ این طالب سلطنت اسپانیا سئوال شود . این اقدام
قدری بی موقع بود همچنانکه روزنامهٔ دولتی بی احتیاط . اگر میخواستند تحصیل
اطلاع نمایند و جلوگیری از فتنه کنند لازم بود مذاکره کرده و تا مطلب بالمره تمام نشده
بود سکوت بکردند . چیزی حکومت را مجبور نکرده بود که فوراً جواب سئوال را بدهد
. و چون جواب را با کثریت آرا رد نداشته میتوانست که مهلتی بخواهد . از ششم
ژولیه امر غلطی پیدا کرده و شدیدتر میشد . این روز دوک دغرامون در
روی صفهٔ مجلس اعلان نیز خواند که وزرا در مجلس شورای خود بعد از گفتگو نوشته
بودند . در باب اسپانیا زیاد ملایم سخن گفته و حقوق او را مرعی داشته بود .

اما حلوست اپیراطوری بسیار جسور انه در جواب پروس چنین میگفت « گمان نداریم ما
که مراعات حقوق یک دولتی دولتی هیچوار ما را مجبور سازد برانیکه سکوت و تحمل نمائیم که یک
دولتی خارج یکی از پرنسهای خود را در روی تخت شارل کن جای داده و خلل در میزان
تعادل قوای عسکریه اروپ کرده و بصر رما میکوشد و بناموس فرانسه و منافعش
اخلال میکنند . این حادثه را امید واری داریم که صورت نه بندد و تحقق پیدا نکند
. از برای دفع این حادثه اول امید بمعقولیت ملت المان داریم و بعد بدوستی ملت
اسپانیا امید واریم . و اگر چنین نشد و غلط پنداشتیم . آنوقت با شتظهار شما
آقایان و حمایت ملت میتوانیم بلا تردید و اهمال و بدون ضعف و فتور از عهده تکلیف لازمه
خود برآئیم . » انخبر چون بمادرید رسید اسباب دهشت گردید بمیر را نوزنایب السلطنه
و مارشال پریم فهمیدند که عجله کرده و عاقبت کار را ملاحظه نکرده کاری کرده اند . خواستند
که از همین جا برگردند لیکن کار بر اگه بصوابدید شاه پروس کرده بودند باین سهولت نمیشد
ترک کرد . پس بدولت فرانسه القا کردند که بلکه طوری شود که خود پرنس لئوپولد استعفا
نماید . و همین جهة بود که در هفتم ژوئیه حکومت فرانسه سفیر خود میسو بندتی را فرستاد
به امس که شاه گیلوم با نجا رفته بود . گفتگوی این فقره شش روز طول
پیدا کرد . بموجب دستور العمل دوک دغرامون که وزیر امور خارجه فرانسه بود میسو بندتی
بایستی بشاه عرضه دارد که امپراطور از این فقره زیاد دلگیر است و از شما میخواهد
که پرنس مزبور را وادارید تا خود بمیل خود استعفا نماید .

موقع شاه گیلوم زیاد مشکل شده . زیرا که این خودش بود که
پرنس مزبور را بر این کار وا داشته بود و بصوابدید او این تکلیف را قبول کرده بود .
و حال باید خود او را دعوت باستعفا نماید . و بسیار طبعش گران بود که دیروز فرانسه
از بالای منبر با و کلمات درشت و تهدید آمیز گوید و امروز او اقدام بر چنین کاری
نماید که بر خلاف میل اوست . مع هذا خود داری میکرد . و یقین داشت که





بیمارک این کار را عنوان کینه توزی و بهم زدن بادولت فرانسه که علی ای حال روزی
دیر یا زود واقع خواهد شد قرار داده است . پس انکار نمیشود کرد که شاه بیان بجا
نسلی یافته و آرام شد بهر صورت یا انیکه پشیمان شده بود که باین امر رضا داده بود .
یا انیکه از عاقبت جنگ میانه این دو ملت اندیشناک شده بود که جواب بسفیر فرانسه
برد و منع نداده و فرمود تامل شود تا به بینیم شاید کارها را بطوری اصلاح توان کرد .
روز نهم در اذن حضوری که بسفیر فرانسه داده بود . شاه سعی زیاد میکرد که دولت
خود را بلکه شخص خود را از مذاکرات مستقیمانه میانه پرنس لئوپولد و دولت اسپانیا خلاص نماید
. پس بپرنس انتوان پدر لئوپولد اطلاع داد که اگر از این عمل استعفا و بازگشت نماید من از
شما خوشنود خواهم شد . شاه گیلوم قدری مهلت خواست که تا جواب از پرنس برسد
. در پاریس اصرار و تعجل داشتند که زود جواب برسد که اگر عمل بنجک منجر خواهد شد در
تدارک مهمات حرب باشند . در پروس از تدارکات فروگذار نشده بود و آنها که
از افواج لشکری مرخص خانه بودند احضار شده بودند . دوک دغرامون نوشت که
نمیخواهیم خود را بحالت اطرش در جنگ نزار و شصت و شش بیاوریم
که از خصم خود عقب بماند . اگر شاه گیلوم نمیخواهد که به پرنس استعفا را مصلحت داند .
پس امر منجر بجنگ است و فوراً شروع خواهد شد . و در اثنای دو سه روز در کنار
رود خانه رن خواهیم بود . میسو بندتی بار حضوری مجدد بروز یازدهم گرفت
. شاه که جواب از پرنس نگرفته بود از همان زمینه سابقه سخن گفت . در پاریس
اصرار داشتند که زود جواب گرفته شود . شاه جواب را بنفرد اگذاشت و فرمود
که جواب را فردا میدهم . و اطلاع دارم که در پاریس تدارکات می بینید و از شما
پنهان ندارم که من نیز غفلت از کار خود ندارم که بناگهان گرفتار حمله خصم نکردم .
سفیر بشاه گفت حالت مردم فرانسه را که امپراطور را مجبور می کنند که بزودی اخذ
جواب نماید . شاه گفت که اگر مرا بگذارند چنانکه مقتضی است رفتار نمایم امیدوارم

که صلح بهم نخورد . دوازدهم ژوئیه پرنس انطوان تلگرافی بمارشال پریم کرد که چون این فقره طلب سلطنت اسپانیا اسباب اشکالات عدیده میشد من بنام پسرم پرنس لئوپولد از این کار استعفا نمودم . وهمچنین تلگرافی بسفیر اسپانیا در پاریس کرد . وازجانب دولت اسپانیا نیز بسفیر خود تلگرافی شد که چون پرنس لئوپولد استعفا نمود فلهذا دولت نیز استعفای ایشان را قبول کرده و شما اطلاع میدهد که دانسته باشید . این فقره احداث احساسات مختلفه در پاریس کرد . وزرا دو قسم شدند قسمی طالب جنگ وقسمی خواهان صلح . زمره صلح جویان اوّل غالب بودند . مسیو امبل - اولیویه میگفت صلح را داریم واز دست نمیدهیم . و این اظهار بشاشت میکردند که پی چون ریزی مقصود بعمل آمد . اما طایفه جنگجویان اشخاص قوی پنجه و مردمان بانفوذ بودند که نفوذ آنها در اکثری از مجالس و در مطبعها و در عامهٔ مردم جاری بود . و بر این استعفای پرنس لئوپولد تاویلات وشبهات وارد میکردند . ومخالفین خانوادهٔ امپراطوری نیز بملاحظاتی با انها همدست شده بودند وچنین رای زده بودند که یکی از دو شق خواهد بود یا امپراطور از شدت مماشات واستیصال کی دربار برلین به تنگ آمده وخسته شده تمکین بذلت میکند . یا مجبور بجنگ خواهد شد . علی ای حال مقصود صدمه بامپراطور بود که حاصل میشود پس باید این استعفا را رد کرد . فلهذا دوستان ودشمنان امپراطور هریک بملاحظه وخیالی اصرار در رد این استعفا داشتند بانحوی که ایرادات واعتراضات از برای این استعفا می تراشیدند عوام الناس بهیجان روزسای خود بهیجان آمده در کوچه وبازار غیر از صدای جنگ جنگ و بانگ الحرب الحرب چیز دیگر مسموع نمیشد . واز روی غیظ دیوانه وار پاره میکردند روزنامه دستگاه وزارت را که از این استعفا تمجید کرده بود .

دولت فرانسه چون این آشوب را دید مجبور شد که مجدداً یک کنفکوی تازه هم باشاه گیلوم نماید . مسیو درتز سفیر پروس که در پاریس بود بپاریس مراجعت کرد و در روز دوازدهم همان روز یکه استعفای فرو رار سما میخواستند اعلان نمایند کنفکوی





لبساری بادوک دغرامون نمود . وزیر امور خارجه یعنی دوک دغرامون سفیر فرو رچنین تقریر کرد . که این استعفا از برای دولت فرانسه ارزشی ومقداری ندارد . مگر وقتی که این استعفا را شاه پروس رسماً تصدیق نماید . میگویند که باجازهٔ شاه شده است . پس اگر چنین است چرا همین اجازهٔ خود را در تحریر رسمی نمینویسد که در مجالس فرانسوی خوانده شود ؟ بتعاقب همین خیال دوک دغرامون هم در انجا فوراً عریضه بحضور امپراطور انشا کرد ماحصل مضمونش این بود که شاه گیلوم باید رسماً تصدیق کند استعفای او را تا بعد از این میانه این دو دولت اسباب نقاری نماند . در عصر همان روز دوازدهم نیز تلگرافی بمیونیدی کرد که متعاقب تلگراف دیگر نمود بفاصلهٔ چند ساعت . در این دو تلگراف وزیر امور خارجه حکایت کرد هیجان مردم را و امر نمود بسفیر خود که از شاه گیلوم تصدیقی نجواهد که استعفا را پرنس لئوپولد بامر و اجازهٔ او نموده و اطمینان بدهد که بعد از این نیز ابداً اجازه نخواهد داد و راضی نخواهد شد که او مدعی سلطنت اسپانیا باشد . صبح روز سیزدهم سفیر فرانسه قبل از آنکه زمان حضور بر سد شاه را در اثنای گشت ملاقات کرد و تفصیلات انقلاب مردم در فرانسه و مضمون تلگرافهای وزیر امور خارجه را مفصلاً عرض کرد . شاه فرمود که هیچ خیال مخفی و مقصودی پنهانی ندارم بمحض انیکه از استعفای پرنس مطلع شدم تصدیق میکنم . اما منع خیالات آتیهٔ او را میکنم زیرا که در ارادات خود هر کسی آزاد است . و این قسمی که دولت فرانسه از او متوقع است قسمی است که شنیده نشده و غیر معمول است . این صحبت در تفرجگاه با این فرمایشات صریح شاه باتمام رسید و تایک در جهٔ حضور سفیر را در ساعت معین که بایستی بشاه رسمانه خبر از استعفای لئوپولد میدادند دیگر زاید و بیفایده نمود . چنانکه بعد از آنکه این خبر را رسماً بشاه دادند . شاه دیگر صحبتی در این باب نکرده اجوه ان مخصوص خود پرنس رادریویل را بسفارتخانه فرانسه فرستاده پیغام داد که بدولت متبوعهٔ خود خبر بدهد که من استعفای پرنس لئوپولد را تصدیق دارم

وسفیر مزبور بیهوده سعی کرد که ملکه مرخصی حضوری یابد تا برحسب دستور العمل بپاریس رفته بمأ
نشد . شاه فرمود که بهمانها که صبح گفته ام اکتفا نماید . پیغام برگفت که شاه تصدیق
فرمودند استعفای پرنس لئوپولد را و شما را هم مرخص نمودند و اجازه دادند که رسماً اطلاع
بدهید . و شاه بیشتر از این کار دیگری نخواهد کرد . سفیر در حضور فرستاده
بهمین مضمون تلگرافی کرد .

علی الحساب کارهای شاه قدری شکسته شده و تخفیف پیدا کرد . بصدیق
خود را تقریراً بسفیر پیغام داده و از تحریر استنکاف نمود زیرا که تحریر یک نوع مجوریتی
از برایش داشت که تعهدی از برای آینده بود . روز سیزدهم راپورتی از سفیر خود در
پاریس بشاه رسیده بود که خبر داده بود از آنکه دوک دغرامون میگوید که لازم است
که شاه چیزی در این فقره بامپراطور بنویسد . شاه گمان کرد که کاغذ معذرتی میخواهند
که بنویسد فلهذا زیاد برآشفت و متغیر گردید آن بود که سفیر را مجدداً اذن شرفیابی حضور
نداد . سفیر چون اطلاع نداشت که دوک دغرامون بسفیر پروس چه گفته و او چه
نوشته و شاه چرا متغیر شده گمان کرد که این اذن حضور ندادن از روی تحقیر و بی اعتنائی است
. از اینطرف نیز مخابره مابین برلین و منیش بشدت در کار بود . بیسمارک که در عمارت
ییلاقی خود بود . چون وضع کارها را اینطور دید مراجعت به برلین کرد اعتقادات
و آراء مردم در آلمان مشوش بود مردم عموماً گمان میکردند که دولت فرانسه بهانه
جوئی میکند که جنگ نماید هر نخطه چیزی تازه طلب کرده و هر ساعتی تقاضای جدیدی مینماید
. و اینها نیست مگر بهانه از برای جنگ کردن و شاه کیلوم را آزرده ساختن
و تحقیر نمودن روزنامه دستگاه وزارت یعنی روزنامهائیکه از خیالات وزراء
پیروی میکنند این عقاید را نشر میکرد و شهرت میداد و میگفت که شاه بسیار غایت
وحوصله فرموده حال وقت آن است که دیگر اعتنائی نخواهشهای بیجا و بمعنی دولت
فرانسه نکند . تلگرافهای بسیار از ممالک آلمان رسید که تمام شاه را از اینقدر صلح جوئی





ملامت میکردند . سیزدهم در صحبت خود که ببیمارک بسفیر انگلیس داشت چنین گفت که
آلمان مصمم بجنگ شده اگرچه فقره اسپانیا میگذرد لیکن آلمان از فرانسه در مقابل
پاره مقالات تهدید آمیز که گفته است ترضیه میخواهد اگر دولت فرانسه ترضیه نداد جنگ
خواهد کرد . وضع شاه و دولت و رعیت پروس باین قسم بود که ناگاه باز میسو بندتی را
حکمی از دربار فرانسه رسید که مصرار نماید تا از شاه تحریراً عهدی بگیرد که نگذارد پرنس لئوپولد
از قول خود رجوع نماید و استعفا را باطل سازد . والبته این فقره را مجری دارد . مسو بندتی
بعد از صحبتهای دیروزی دیگر ترک گفتگو کرده بود زیرا که یقین کرده بود که اعمال او من بعد
دیگر نتیجه نخواهد داشت . و مأموریتش بانتها رسیده مهیای مراجعت بفرانسه بود .
پس برحسب عادت و رسوم طلب اذن حضور کرد که برای وداع و مرخصی بحضور شاه برسد
. چون شاه همان روز میخواست بکوبلانتز برود فلهذا وعده گاه ملاقات را در کارراه
آهن قرار داد که در سالون مخصوص او را ملاقات خواهد نمود . در ساعت مخصوص سفیر در گار
لحظه چند با شاه تنها بود که شاه فرمود که در واقعه مزبوره دیگر بهیچ حرفی ندارم که بشما بگویم
اگر لازم بود که مجدداً مذاکره بشود بایستی این فقره را در برلین بدربار اظهار میکردی .
این تفصیلاتیکه در امنس از نهم تا چهاردهم گذشت که ما نیز خلاصه او را نقل کردیم
از برای وقایعی که بعد از این واقع میشود کمال اهمیت را دارند . و ظاهر میسازند که شاه
کیلوم کمال تحمل را در کیفیات و گفتگوهائیکه متعلق بعمل پرنس لئوپولد بود ظاهر ساخت و بقدر یکه
ممکن بود اظهار صبوری و ملایمت نمود تا فتنه نشود و صلح را خلل و رخنه عارض نگردد
. اما از بدبختی و سوء اتفاق در پاریس و در برلین اینچنین نبود . اعلان تند و تیز دوک
دغرامون و مطالبات بی اندازه دربار امپراطوری که تمامی نداشت . بهانه بریدن
و قطع خصوصیت از دولت فرانسه بدست بیسمارک داد که خود را مهیا و مستعد جنگ بیند
. و اینقدر مسامحه شاه را در حق امپراطور فرانسه و تحمل حرکات دربار فرانسه را امر زاید و غیر
جایز و مخالف مقاصدی که در نظر داشت میدید . پس مصمم گردید که این وضع را تغییر داد

وهیاتی از برای این اوضاع بگذارد که تخت او را تمکن آورده بود و دولتی بود که قرار و آرام از وی طلب نموده بود . شاه به بیمارک راپورتی از تمام مکالماتیکه با سفیر فرانسه کرده بود فرستاده و او را ماذون ساخت که آنها را نشر نماید تا عامه را اطلاع حاصل شود . پس بیمارک شرحی انشا نمود که لهجه و آهنگ کلام بوضوح خبر از کینه و بغض منشی و مؤلفش میداد . چون عامه میخواندند گمان میکردند که سفیر فرانسه با شاه بسوء ادب رفتار کرده و شاه را آزرده ساخته فلهذا شاه او را بحضور خود دوباره بار نداد . بجای آنکه بنویسد که شاه او را مجدداً در کار راه آهن ملاقات فرموده و صحبتی هم داشت همینقدر نوشته بود که شاه او را عبور داد . و این شرح را در روزنامجات درج کردند و از برای سفرای پروس که در دربارهای دول بودند فرستاده شد . و این شرح در آلمان اول اثر غریبی بخشید و مردم را بغیظ آورد و پس انتشار روزنامها بر علت افزود و عامه را مهیج شد سفیر فرانسه شاه را بی احترامی کرده و ناموس ملت آلمان را قصد نموده . پس لازم است که ترضیه خواسته شود والا جنگ است لابغیر . در پاریس اثر این خبر صاعقه بار شد و سخت مردم را بجوش آورد خاصه شرح و تفصیلی که دولت داده و بعضی که مضمون تلگراف را تفسیر میکرد . شرحیکه بیمارک نوشته در روزنامهای برلین مندرج شده و بولایات تلگراف شده و در روزنامجات اطراف و روزنامجات خارجه درج میگشت . این شرح در همه حال صورت آریکل روزنامه را داشت که لایق گفتگو و قابل مباحثه بود . انیکه زیاد تر سوزناک و مؤثر بود برای فرانسه‌ها این بود که این شرح بر آگاهان دیپلومات خطاب شده بود که بهمه دربارها داخل میشد . و در صبح روز چهاردهم هنوز در میانه عامه منتشر نشده بود که در مجلس مخصوص وزرا دست بدست میگشت . و بموقع رسیده بود که خدا باشد از برای طالبان و هوا خواهان جنگ . دولت در این حال دیگر خودداری نمیتوانست و از برای ضبط خود لازم بود که بجنگ بشتابد و تمکین و وقار را از دست ندهد و حمرا از کند از آنچه خیالات را متفرق و اذهان را پریشان میسازد . اما این وقار و خودداری از اکثر وزرا





ورجال دربار تو بلزی حضور داشت و بجای و قرو تمکین بر اشفتگی و غیظ و غضب محرک آمده بود . بیمارک دامی بر آن دولت گسترده بود اما آنها بسبقت کرده و خود را به دام می افکندند . باری بعد از مطالعه روزنامجات که فصول دل آزار داشت . مجلس مشورت وزرا در منزل کلوتریب یافت و در آنجا انجمن کردند . با جمال در دارالشورای امپراطور چون میسل امپراطور بر صلحجوئی بود آنها نیز مصلحانه سخن میگفتند . امپراطور بنفسه حاضر بود از برای پذیرفتن استعفای پرنس لئوپولد را میخواست این فتنه را بخواباند و این گفتگو را تمام نماید . رئیس دارالشورای وزرا میسو اویل اولیویه رای مطابق رای امپراطور داشت و تهنیه اعلانی دیده بود و از برای مجالس از روی صلحجوئی که ناگاه تلگراف برلین که میسو دوک دغرامون شهرت داده و اهمیتی فوق العاده بوی داده بود رسید و انقلابی در مجمع وزرا روی داد . امپراطور که مزاج از مرض منحرف داشت و علیل بود از کثرت قال و قیل خسته و ملول شده فرمود که من پس از این تابع رای وزرا هستم که قبول طرف اکثر را خواهم کرد . گفتگو و مشورت کوتاه و مختصر شده لیکن بسیار تند و تیز بود . امپراطریس رای خود را بجنگ بیان نموده و شرافت ناموس فرانسه را در حرب دید . در میان اشخاص طرف دار ان جنگ وزیر امور خارجه و وزیر جنگ زیاده از همه اصرار بجنگ داشتند . مارشال لبوف که وزیر جنگ بود کیف وزارت خود را بر زمین افکنده و قسم یاد نمود که تا یکمین و تصدیق بجنگ نشود کیف خود را از زمین برنگیرد و چوب دست علامت مارشالیرا نیز افکنده از هر دو شغل و منصب استعفا خواهد کرد . پس جنگ را قوی دانسته و دوک دغرامون رای مجالس را برد بکور اثر بلاتف ناحکم او را نمانید .

در این روز بحران بعضی از درباریان آقاده سپهوده توسطی کردند تا خلل بارکان صلح نرسد اما فایده نبخشید . اثر بخشتین این خبر واقعه پرنس لئوپولد از برای فرانسه در تمام اروپ نافع و سازگار بود . در آلمان هم چیزی از کیفیات

این مجادله نمیدانستند الا آنکه میگفتند که در سر مسئلهٔ خانوادهٔ پروس با فرانسه سر نزاع
دارد . در ممالک دیگر می گفتند که بفرانسه خوش نمی آید که از اقربای سلطنت
پروس کسی بسلطنت اسپانیا نایل گردد . ولیکن این اندیشه محو و باطل شد از حرکت
متعصبانهٔ دوک دوغرامون . و بدربارهای فرنگستان معلوم شد که دربار فرانسه
مصمم جنگ است و دربار برلین با کمال احتیاط رفتار مینماید . مع ذالک باز بعضی
اقدامات نیز از برای اصلاح شد . امپراطور روس و شاه باویر القا کردند که میشود که
شاه گیلوم مستعفیانه خود از این استعفا خبر دهد شاید قطع بهانه و رفع این گفتگوها گردد
اما چنانکه گفتیم گیلوم از این فقره تحاشی داشت و رسمانه منع این عمل را کرده بود . انگیز
گفت که شاه خود بی توسط غیر استعفای مزبور را بپاریس اعلان نماید . این فقره هم از طرف
گیلوم انکار شد . دربار سنت پطرسبورغ بلندن القا نمود خیال نوشتن صورت تقریر را
مجالس متعلقه بعمل لئوپولد و حکم باستعفای او را در رای مختار دول خارجه امضا و تصدیق
نمایند یعنی حکم شود که من بعد نیز چنین خیالی نداشته باشد . این خیال را شاید دولت فرانسه
قبول میکرد اما چون انگیز گفت که یقین است که پروس قبول نخواهد کرد فلهذا متروک
شده و بمقام اجرا نیامد . قرارداد مجالس شورای وزرای فرانسه را در پانزدهم
ژوئیه دوک دوغرامون برد بمجلس سنا و میوامیل اولیویه بمجالس کورلژیسلاتیف
و خلاصه انیمطالب که در امس صورت یافته بود از امتناع شاه از پذیرفتن سفیر فرانسه
و بار ندادن بحضور خود در سمانه تحریر شده و بدربارهای دول فرستاده شد . و در آخر
تحریر مزبور را بنحو مرقوم شده بود . ما بهیچ چیزی را فروگذار نکردیم از برای اینکه از جنگ
احتراز شود . اما قبول نکردند پس حال میبینیم که خود را مهیا کنیم بپذیرفتن آنچه تا بحال تقدم
می کنند . در اینوقت حرارت جنگجوئی تمام دلها را فرو گرفته و همه را بطرف جنگ
می کشید حتی اشخاصی را که نهایت تحاشی و امتناع را از جنگ داشتند . میوردهم
رئیس مجلس سنا خطبهٔ مهیجی در این مجلس خواند . در کور لژیسلاتیف رووسای طرف





مخالف جنگ و برضد خانوادهٔ سلطنت تنها کسی بودند که جنگ را تصدیق نکردند
. میسو طیر از جملهٔ سخن گفت برضد تمام این قراردادهای مستعجل . سایر خطبای این
گروه مطالبه کردند و خواستار شدند مکاتباتی را که مبنای این دو دولت شده و دولت
فرانسه مبنای قراردادهای خود را بر آنها نهاده است . این سخنان از این
گروه منفرد خاصه اشخاصی که برخلاف خانوادهٔ سلطنتی بودند مشوره نشد مجلس سنا و
مجالس کورلژیسلاتیف با لاجماع و با لاتفاق آلاده نفر کلا رای بجنگ دادند و
تصدیق محاربه نمودند .

در نوزدهم ژوئیه شارژدافر فرانسه در برلین رسما اعلان جنگ
بدولت پروس از طرف دولت فرانسه نمود باین عنوان که دولت فرانسه
نشاندن شاهزاده از خانوادهٔ پروس را در تخت سلطنت اسپانیا مثل این میشمرد
که غرم و قصدی برضد آسودگی و امنیت مملکت فرانسه میشود . و بهمین جهة شاه
پروس امتناع کرد از دادن اطمینان که چنین تصوری ( یعنی اخلال
در آسایش مملکت فرانسه ) برضا و میل ایشان صورت نخواهد گرفت . و نخواست
که مسئلهٔ مزبوره را بمقام مشاوره آورد . پس دولت فرانسه در این ضمن خیالی
می بیند که از برای فرانسه و تعادل قوای دول اروپ مضر است . و این مسئله
اعظام یافت و غلطت گرفت از انکه بدربارها اظهار شد از اینکه سفیر فرانسه را
بار حضور و اذن ملاقات ندادند و نخواستند با او مجددا بمقام مذاکره آیند . پس در
این صورت دولت فرانسه از این لحظه خود را در مقام مخاصمه با دولت پروس
و متفقین و معاهدین او میداند . روز بیست و دوم ژوئیه مبعوثین هیئت
اجتماع رفتند بتویلری رئیس این هیئت در خطابهٔ خود تمام مسئولیت جنگ و
تقصیرات را بگردن پروس انداخت و بعنوان استشهاد کلام موشکیو را خواند
که میگوید « سبب اصلی و حقیقی جنگ نه آن کسی است که جنگ را اعلان میکند

. بلکه آن کسی است که جنگ را لازم و ناچار مینماید . » فردا امپراطور اعلانی
به اهالی فرانسه نمود . و مجدداً خبر داد که حق و حساب بودن پروس را
در احترامی او را نسبت بدولت فرانسه و تدارکات فوق العادهٔ او را
از برای محاربه . و گفت که او یعنی فرانسه با آلمان نزاعی ندارد . و احترام
میکند آزادی آن ملت را و میخواهد غضب نماید حالتی را که حفظ آسودگی و دوام
و استقرار امنیت و اطمینان فرانسه را اقتضا نماید . یعنی طلب دارد صلحی را
که مخصوص باشد به زایل و باطل کردن حالت غیر مستقرهٔ حاضره را که جمیع دول را برانگیخته است
بخصومت همدیگر . بالاخره در بیست و ششم ژولیه بعد از آنکه نیابت سلطنت را
بامپراطریس عنایت فرمود و از نسبت کلوحرکت نمود تا برود و سرداری
سپاه را متکفل شود . اعلانی خطاب به لشکریان نمود تا غیرت و دلیری آنها را بحرکت
آورد . و از آنها پنهان نداشت که میروند جنگ نمایند با لشکریکه یکی از بهترین
لشکریان اروپ است فلهذا این جنگ بسی خون ریز و بسیار طولانی خواهد بود .
همچنانکه در اثنای مذاکرهٔ اِمس شاه گیلوم از سفیر فرانسه پنهان نداشته بود
که لشکریان پروس را تشویق و تحریص بقتال و جدال فرانسه مینماید و تدارکات
جنگ را کما ینبغی دیده و می بینند . اظهار دوک دغرامون در مجلس
کورپرلیسلاتیف در پانزدهم ژولیه . در برلین چون مقدمهٔ واقعی جنگ
ملاحظه شده بود فلهذا از شانزدهم ژولیه بیسمارک در تهیه و تدارک بوده و
غافل نبود . و مخصوصاً دوک دغرامون را هدف پولتیکهای خود نموده که
بدون اینکه صبر نماید که توضیحی که از شاه خواسته بود باو برسد . بمسیو کوشری
جواب سؤالش را بوجهی تند و تیز و بدبختی تمام داد . و شاه را تمجید میکرد
که عهد نموده بود که فقرهٔ اسپانیا را مخفی و مستور دارد . از دربار خود نیز
مخفی داشت . اظهارات دوک دغرامون هم از اول موجب قطع مناسبات





میانهٔ فرانسه و پروس گشت و از حرکات و رفتار مجلس فرانسوی و دولت
فرانسه در اول معلوم و محقق بود که دولت مزبوره در خیال تحقیر دولت پروس بست
و میل جنگ با دولت مزبوره ندارد . مسیو غرامون کرد آنچه کرد . امروز دیگر
چیزی باقی نمانده الا آنکه جنگ را قبول نمایند . یا آنکه از فرانسه اطمینانی بگیرند
که من بعد دیگر پیرامون این مقالات که مفسد صلح و مخل آسایش و استراحت
و آسودگی اروپ است نگردد .

بدربار برلین لازم بود که حالات دول را نسبت بخود بفهمد که در چه
مقام هستند . و بر آنها معلوم دارد که تمام تقصیرات از طرف دولت فرانسه
است . مسیو بیسمارک بهمین فقره مشغول بود چنانکه در تحریرات هیجدهم ژولیه
ایشان تمام تقصیرات را از طرف فرانسه دانسته که کارها را چنان مغشوش ساخته
و از حالت طبیعی بیرون کرده که بر دول خارجه محال است که بتوانند بای توسط خود
بگذارند و اصلاحی نمایند . دولت فرانسه را بدترین صفات کینه و حسد در جنگ
وا داشته و میخواهد که آزادی را تمام منحصر بمملکت خود نماید و مراودهٔ خارجه را مخصوص
خود سازد . در نوزدهم ژولیه در افتتاح مجلس فوق العادهٔ پارلمنت
شمالی که مخصوصاً دعوت شده بودند . شاه در نطقی که فرمود بسیار تند و تیز
و بلهجهٔ زیاد سخت تکلم فرمود . و چنین گفتند که امپراطور فرانسه مسئله پرنس
لئوپولد را عنوان مقصود خویش و بهانهٔ جنگ نمودند . چنانکه بعد از استعفای
پرنس شمار الیه نیز ایشان دست بردار نشده و باز از محاربه روگردان نمی شوند
. سابقاً آلمان که اتحادی نداشت و متفرق بودند ناچاری تحمل این نوع بی
احترامی ها را میکرد . اما امروز آلمان قوی شده و آن قوت را دارد که
جواب فرانسه را داده و در مقابل او ایستاده کما ینبغی مدافعه نماید . ملت
آلمان و ملت فرانسه دعوت شده بودند که با هم مجتمعی نمایند بنوعی دیگر نه با اسلحه حرب

(یعنی در جادهٔ علم و دانش و حرف و صنایع و راه ترقی) لکن حکمداران
فرانسه بجهة اغراض شخصی خودشان این همه شمیر را در میدان قتال و جدال میخواهند صرف
نمایند. تمام خطار از آهنگ این کلام و لهجهٔ خصمانهٔ او خاصه در حق شخص امپراطور
متعجب شدند و فهمیدند که اگر فتح از جانب پروس شود هیچ رعایتی در حق خانوادهٔ
ناپلیون نخواهد کرد. و همین لهجهٔ خصومت با کمال وضوح در توضیحاتیکه بیسمارک در پارلمان
در مجلس بیان کرد واضح و هویدا بود. و چنین گفت که بدولت در تمام این
واقعه نرسیده است اطلاعی که رسمی باشد مگر اعلان حرب دولت فرانسه و تلگراف
متعلق بکیفیات انس مینیت مگر تلگراف ساده مثل تلگرافهای روزنامجات نه مثل
تحریرات رسمی دولتی چنانکه مجلس اشتباه کرده اند محض اینکه بهانه از برای جنگ در دست
داشته باشند. بیسمارک در جواب اعلان حرب بدربارهای خارجه همان آهنگ
و همان مضمون قدری هم درشت و سخت تر بیان کرد که شاه ابداً نمیخواست که پرنس
لئوپولد را بدعوی سلطنت اسپانیا برانگیزد. پس از شاه سئوال کردن که ضمانت
نماید از برای آینده این کار نهایت جسارت و سوء ادب است. دولت فرانسه
ابداً رسماً نه با دولت پروس گفتگو نکرده. آنچه گفتگو شده صحبتی محرمانه در انس
بوده است. ملت آلمان نمیخواهد که در حق او تحقیری بشود. اکنون که جنگ را بوی
عرضه میدارند او نیز قبول میکند. و بعالم تمدن پوشیده نیست که دلایل و سببهائیکه
فرانسه از برای جنگ می آورد نیستند مگر بهانهٔ حرب. خطاب پارلمنت همان
مقال دولت بود که بعینه نسخه برداشته بود و از این قرار میگفت که این ناپلیون است
که ملت آلمان را دعوت بمبارزت میکند. و مردمان باهوش فرانسوی هرگز
چنین تکلیفی نمیکنند و این کار اشخاصی است که حرص و طمع آنها را گمراه کرده ملل دوست
البته فتوحات آلمان را ملاحظه میکنند مثل کسی که آنها را خلاص نموده از بار گران
حرص و از طایفه بنا بارت و متخلص ساخته از جور و تعدی آنها. این خطاب





پارلمنت با مخارج جنگ باتفاق در مجلس گفتگو شده و قبول کردید. فردا در اختتام
مجلس رئیس پارلمنت این جنگ را محاربهٔ مقدسی خوانده و کیلوم را سردار
کل قشون آلمان اعلان کرد.

واقعاً این اعلان جنگ باعث آن شد که در چند روز اتحاد آلمانرا با پروس
روبراه کرد. آلمان شمالی و آلمان جنوبی چون دشمن یگانه دیدند اتفاق و اتحاد را
ضروری شمردند. و در آلمان جنوبی مردم خود را چنان میدیدند که گویا عنقریب
عرصهٔ تاخت و تاز فرانسویها شده اند و ناچار از اینکه خود را زیر حمایت پروس
کشند. هرچند که شاهان کوچک آلمان جنوبی کمال کراهت را باین شرافت
و برتری پروس داشتند. اما چه میکردند اگر نمکین نمیکردند حکومت
خود را می باختند. و چه اطمینانی بفرانسه داشتند اگر خویش را بحمایت او میکشیدند
. اگر پروس غالب میشد آنها را عزل کرده و ممالک آنها را ضبط مینمود. و اگر مغلوب
میشد باز میتوانست که با فرانسه مصالحه نموده و این سلاطین خاین را درباره وطن را جبه
المصالحه قرار میداد. دیپلوماتهای فرانسه و اطرافش با امپراطور ناپلیون خبر
میدادند که خصم یگانه سد اتحاد کامل آلمان خواهد شد و آنها نیکه با پروس عداوت
دارند چون پای غیر میان آمد دشمنی را بکنار گذاشته با دی متفق شده دفع یگانه را
اولی خواهند دید. و وطن پرستی ژرمانیک معروف و مشهور است. پس از
اتمام مجالس مشاوره در شانزدهم ژوئیه حکومتهای جنوبی آلمان مشغول مذاکرات
حرب شدند. باویر و ورتامبورغ و باد و هس - دارمشتاد قشون
خود را بحرکت آورده و از کیفیت بشاه کیلوم خبر دادند. و افواج خود را بتحت
اداره شهریاری سپردند. چنانچه معاهده و قرارداد بیست و سوم ماه آوار
سال هزار و هشتصد و شصت و شش اقتضا میکرد. لوی شاه باویر در میان سایر
حکمرانان بیشتر از همه اظهار بندگی و خدمتگذاری میکرد و دیگران هم علی قدر

مراتبهم بخدمت کوشش داشتند . وشاه گیلوم در شکرگذاری خود از این
حکمرانان نهایت کرمی وچرب زبانیرا بخرج میداد و اظهار رضامندی از تمام ملت
آلمان مینمود . در بیست وپنجم ماه مزبور در یک اعلان نامه مدلل نمود که تمام آلمان
در زیر اسلحه هستند و مهیا از برای حرکت میباشند که بهر سمتی که فرمان رود روانه گردند
. که از این جنگ امیدوارند که بیرون آیند در حالتیکه دارندهٔ اتحادی یکجهتی بود
وآزادی تمام آلمان را مالک باشند . بعلاوه این متفقین آلمان دربار برلین در
آن هنگامیکه دولت فرانسه بوی اعلان جنگ نمود امید کاملی در همراهی دولت
روس داشت که این دوستی قدیم را مدت قلیلی قبل از اعلان جنگ فرانسه در
ملاقات امپش مستحکم کرده و از نو تجدید نموده بود . از طرف دولت انگریز با وجود
اینکه معاونت ویاری ظاهری گمان نداشت اما مطمئن بود که خصومتی هم نخواهد شد .
زیراکه ولیعهد پروس داماد ملکه ویکتوریا بود . ویمانهٔ صدر اعظم انگریز رو در با
فرانسه نیز بر دوستی و شکرآبی بود که محقق بود که طرف آن دولت را مراعات ورعایت
نخواهد کرد . در ملاحظهٔ این حالات دولت پروس را دغدغه از خیال اتفاق
فرانسه با دولت اطریش وایطالیا نبود اگر واقع میگردید .

این سه دربار یعنی فرانسه واطریش وایطالیا . از تاریخ هزار و
هشتصد وشصت ونه مذاکره وگفتگو را در میان خودشان داشته وقطع
نکرده بودند . اما این اتفاق بجهة مسئلهٔ روم که ایطالیا میخواست که فرانسه از
افواج خود که در آنجا داشت تخلیه نماید وناپلیون قبول نمیکرد . سر نمیگرفت .
در آغاز سال هزار وهشتصد وهفتاد از طرفین این سه دولت مشغول وارسی عمل
قشونی شدند . وبهمین قصد بود که در ماه فوریه آرشیدوک آلبر اطریش بپاریس آمد
. واین پرنس مشارالیه مبالغه در تمجید وثنای الهای فرانسه نموده و بحد افراط آنهارا
ستود . اما در باطن میدید که فرانسه در حالتی نیست که بتواند مقاومت نماید





واستعداد جنگ چنانکه باید ندارد . پس نصیحت کرد که تعجل در محاربه نکنند وبعضی
تکمیلات در نواقص قشونی بکار برند . چندماه بعد در اول ژوئن بلبرون وزیر امور
فرانسوی بوین فرستاده شد . که امید وقوع اتحاد تازه که در نظر دارند نقشه جنگی
ترتیب دهد از این قرار که فرانسه با چهار صد هزار نفر لشکر حرکت نماید و در سیزده روز
از رود خانه رین عبور نموده بقشون اطریش بپیوندد . این نقشه در صورت وجود
اتحاد و اتفاقی بود که هنوز گفتگویش در میان بوده وانجام نیافته بود . وعلی الحساب
در دست این سه دولت از اسباب اتفاق چیزی نبود مگر نوشتجاتیکه در سال هزار و
هشتصد وشصت ونه در میانهٔ این سه شهریار مبادله شده بود . ومدتی طول داشت
تا با هم متفق الرای شوند . واین مدت را ناپلیون مجال نداد و اعلان جنگ کرده داخل
میدان حرب گردید پیش از انکه اتفاق ثلاثه صورت گیرد . ودر نصف آخر ژوئیه
بود یعنی بعد از اعلان جنگ که دوباره شروع بمذاکره کردند . دولت فرانسه بعلت
وقوع جنگ دست پاچه شده بهمان نوشته که در دست داشت طلب یاری از اطریش
وایطالیا کرد . اما این دو دولت عجالةً در استعدادی نبودند که بتوانند فی الفور
دست بکار زنند . اطریش ملاحظهٔ حالت روس را میکرد که مراقب اوست
وسکوت دارد مادامی که می بیند که او در حالت بیطرفی است او نیز بیطرف نشسته .
وهمچنان با بستی مراقب حال هونگری بود که چندان میل نداشت که جنگ نماید
تا مقام ومحل اطریش را در آلمان مستقر و پابرجا کند . اما ویکتور امانوئل پادشاه
ایطالیا شخصاً مایل بود که معاونت از فرانسه نماید . لیکن وزرا و ملت میل باین عمل
نداشتند . وبجهت رام کردن آنها لازم بود که فرانسه راضی بتخلیه روم می شد
الحاصل نه اطریش ونه ایطالیا استعداد حربی حاضر و دست بکار نداشتند . دربارون
انکار میکرد که چنین مقاوله با فرانسه کرده است . وبکیفیت آن مقاوله چون
تا تمام مانده محتاج بمذاکره واتمام است واز برای این کار هم عجلتی وزمانی لازم است

که تعجیل در اعلان جنگ فرصت نمیدهد . و در بار فیلورانس مقدم از همه جهت مسئله روم را مطرح ساخته بود . و در باروین نیز صریح گفته بود که هیچ چیز برای ایطالیا امضا نخواهد امضا نخواهم کرد و میگفت در مسئله روم بالمره حق بجانب ایطالیا است . و وزرای مختار این سه دولت در پاریس مذاکره میکردند . اطریش از برای خود و ایطالیا چنین صلاح میدید که مسلح و بطرف باشند و تدارک جنگ خود را تمام و تکمیل نمایند بدون اینکه تعجیل در محاربه کنند . پس اذل این دو دولت بر روس تکلیف خواهند کرد که از معاهده پراغ قدم برون نگذارد و تعهد بر آن معاهده داشته باشد . والا ما نیز با فرانسه متفق شده با شما جنگ خواهیم کرد . پس در آن وقت ایطالیا با یکصد هزار مرد جنگی دانش بادیر شده در ونیک توقف میکند . و اطریش هم در بوهم جمع آوری لشکر کرده و در بادیر با لشکر ایطالیا لاحق میشود . اما قبل از این تکلیف بر روس تکلیفی هم بفرانسه کردند که روم را تخلیه نموده بدست ایطالیا بدهد . امپراطور چون این فقره را قبول نکرد مذاکره در پاریس قطع شده و منتقل بفلورانس شد که در آنجا گفتگو نمایند و این در اول ماه اوت بود . در باروین همسواره مردد بود . و مجاورت بلا فاصله پروس و روس او را متصل متفکر داشت لیکن ایطالیا با غرام ثابت بلا تردید حاضر بود که بمجرد مصمم شدن اطریش و راه عبور دادن بلشکریانش بطرف بادیر روانه شود . و وزیر ایطالیا در آخر از تعرف و تملک روم صرف نظر کرده بهمین قدر راضی شده بود که محافظین فرانسوی آنجا را تخلیه نمایند . اما اطریش از عبور دادن لشکریان ایطالیا عجالة تأمل داشت و میگفت که اگر این کار را نماید این خود اعلان جنگ است بر روس در حالتی که هنوز تدارکات حرب من تمام نیست و یک دو ماهی تأخیر لازم دارم تا مستعد کردم . در اثنائیکه وقت باین حرفها میگذشت جنگ میانه فرانسه و آلمان در گرفت در ششم ماه اوت یک مقابلتی دست داد و فرانسه شکست خورد و باین سبب این شد که وزیر اولیویه - غرامون را از وزارت





عزل کردند که باین واسطه مقصود و خیال اتحاد ثلاثه باطل گردید و امپراطور ناپلیون تنها

## فصل سیزدهم از ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۱

اهالی فرانکستان چون دولت فرانسه را دیدند که به چه شتاب و میل خود را در ورطه حرب افکند جریکه در بار برلین و دیگر از دوازدهم ژولیه هیچ احتراز نمیکند . پس یقین کردند که البته دولت فرانسه را در این باب دلیلی مستحکم و صحیح میباشد که چنین خود را باین ورطه می اندازد . و گمان میکردند باتحاد و اتفاق فرانسه با اطریش و ایطالیا و قطع داشتند بر تری قشون فرانسه از حیثیت عدد و تعلیم و تدارکات حربیه . و در تمام اروپ معروف و مشهور گردیده بود اقتدار فرانسه را چنانکه در جنگ بروس با اطریش تفوق و امتیاز لشکریان اطریش را معتقد بودند . در انجام یقین داشتند که در هر حال غلبه فرانسه را خواهد بود . چنانکه در خود برلین هم که از اندازه و حالت قشون فرانسه مطلع بودند . اما مارشو در پروس شک افتاده گمان کرد که شاید او اشتباه کرده است و قوت حاضره فرانسه و تدارکات حربیه او بیش از آن است که او اطلاع پیدا کرده و خبر صحیح باو نداده اند . و همین عقیده از برای فرانسه در داخله مملکت و در خارجه زیاد مفید بود که او را نگهداری کرده و در نظر خارجه بر عظم و شوکت او افزوده خاصه در نزدیکی اطریش و ایطالیا که خیال اتحاد و اتفاق با آنها داشت . و خود ناپلیون هم مشتبه بود و خود را بسیار مستعد و مقتدر میدانست چنانکه با وجود اینکه هنوز معاهده اتفاقرا با اطریش و ایطالیا نبسته یقین داشت که عنقریب بفتح نمایانی کرده و مکتسبات خود را بر روس و آلمان میدهد و همچنان مظفر و منصور اطریش و ایطالیا را در دنبال خود میکشد و میگذارد که نقصان تدارکات خود را تکمیل نمایند و محتاج بوجود آنها نخواهد شد . ناپلیون و وزیر امور خارجه اش که شتاب کردند در اعلان حرب و امپراطور

بشهادت روسای لشکر خود یقین داشت که تدارکات جربه از هر جهت تمام
و بالاتر از آن است که لازم باشد . و در روسای لشکر و صاحب منصبانش میدانستند
که در حقیقت قشونی کافی ندارند . و این مطلب را پروس هم میدانست و مطلع شده بود
که قشون و تدارکات فرانسه بمراتب کمتر از آن است که شهرت دارد . و در
عرض لشکر محقق شد که فرانسه سیصد هزار قشون در زیر سلاح دارد و حال آنکه
در دفتر جمع و خرج نظامی ششصد هزار نفر قلمداد کرده بودند . این هم هست که
دولت فرانسه بهنگام اعلان جنگ مطمئن بود که قشون بدی که دارد چون احضار نماید
بتکمیل عدد خواهد کرد . و همچنان امید بسرعت حرکت قشون و سرعت تعقیبات بسته
بود که پیش از حرکت لشکریان پروس میتواند سپاه خود را بسرحد رسانیده و بسفت
بلشکر خصم گیرد . و بهمین عقیده و خیال بود که نقشه جنگ را چنین ترتیب داده بودند
که لشکریان فرانسه در آنطرف سرحد آلمان جنوبی بلشکریان اطریش و ایطالیا لاحق گردد
که جنگ را بتوان تعرضی گرفته بودند . امورات چون بمقام عمل آمد برودی
این تصورات را باطل و این خیالات را زایل نمود . قشون فرانسوی از جهت
شماره و عدد بسیار کمتر از لشکریان پروس و متفقین آلمانش بودند و در سرعه حرکت
نیز چند روزی قشون پروس بر فرانسه پیشی و سبقت داشتند . بهادری و دلیری
و اظهار شجاعت و مردانگی چاره و علاج حالت حاضره را نکردند . بعد از نخستین
ملاقات که بد بختانه شکست یافتند . یکباره نقشه جنگ فرانسویها مبدل بتدافعی
شد در مقابل خصمی که جسور و دلیر شده بواسطه فتوحاتیکه پی در پی میکرد .

ما بیان نمی کنیم تاریخ این جنگ را مگر آن قدریکه نتایج این جنگ
ربطی بحالت شاه گیلوم و وقایع سلطنت او داشته باشد . از ابتدای جنگ
تا آخر بخت قشون فرانسوی همه جا دائر گون بود . مع هذا افواج فرانسویها چنان
دلیرانه بجنگ میشتافتند که موجب حیرت تمام اروپ شده بود . و این بدبختی فرانسویها

بسی



بسی دلها را ماتم نهاده بود . سعی و کوشش
بنفایده شده فتوحات پی در پی لشکریان پروس و آلمان قوهٔ عسکریهٔ فرانسه را
گرفتار فتور و ضعف ساخت . یک نکته جبران نمود که بخت بفرانسو یاری نمود اما
خوش در خشید ولی دولت مستعجل بود . در دوم ماه او دسته از قشون فرانسوی
شهر سار بورگ که از شهرهای سرحدیهٔ پروس بود مسخر ساختند ولیکن همین بود و بس
. در چهارم و ششم او پروس و آلمان فتوحات متعاقب هم کردند . شاه
گیلوم رفت بمایانس که در آنجا سرداری قشون آلمان را خود بنفسه مباشر شد .
وارد دوی عمومی را در یازدهم او ببار بورگ کشید که فرانسهارا از آنجا برون
کرد . و همان روز چون قدم نجاک فرانسه نهاد اعلانی با هالی فرانسه کرد که نالئون
امپراطور چون اعلان جنگ کرده بود مرا نیز ناچار بود که بمجارد بپیش آیم آما جنگ
من تنها با سربازهای فرانسویست و کاری بار عایای فرانسه ندارم مادامی که
آنها بمقام مدافعه و محاربه پیش نیامده اند جان و مال آنها در ذمه حفظ و حراست ما
خواهد بود . جنگهای سخت در قرب متس واقع شد . روز چهاردهم و شانزدهم
و هیجدهم در هر کدام جنگی و فتح نمایانی از برای آلمان دست داد . متعاقب
جنگ ماژانتا که در هیجدهم شد قشون فرانسوی که در تحت فرمان مارشال
بازن بودند . از جمیع محلها و مواضع مستحکمه خود رانده شده و راه مراجعه شان
با پاریس قطع شد دوباره خود را بمتس انداختند دو قسمت از قشون آلمان
موضع مزبور را محاصره کردند . و دو قسمت دیگر در تحت فرمان شاهزادگان روس
یعنی پسرهای گیلوم رو بطرف پاریس روانه شدند . بیست و سوم ماه او
قشون مملکت بادا استراسبورغ را محاصره کردند . دربار امپراطور که نایب السلطنه
بود بمارشال ماکماهون که میخواست بطرف پاریس رفته و پای تخت را محافظت نماید
فرمان داد که بطرف سیدان که امپراطور در آنجا لشکرگاه کرده بود برود . در بین راه

مارشال

مارشال نرلور در قرب بومونت ذچار لشکر آلمان شده جنگی کرده و شکست خورده و ا
مراوده به انس بالمره محروم مانده . درسی و یکم لشکریان آلمان رود خانه مز
عبور کرده و قشون مارشال ماکماهون را پس راندند تا زیر دیوارهای سدان که خود امپراطور
نیز در آنجا بود . درهمان روز نیز مارشال بازن یک خروجی بطرف شمال کرده خواست که
کاری از پیش ببرد لیکن شکست خورده مجدداً خود را بانس افکند . فردا اول ستامبر نیز
خروجی دگوشی مجدد شد و باز حاصل خوبی نداد . وهمان روز بالمره بخت امپراطور و
فرانسویان برگشته و کارشان بانجام رسید . محصور در دایرهٔ از آهن و فولاد در
محلی بالمره عاری از آذوقه از هر قبیل . امپراطور را تلف نفوس را بیجا و بیفایده دید
حکم داد بیرقی بفرستادند و امان طلبیدند و بشاه گیلوم چنین نوشت « برادر
والا کهرم از آنجا که در میان قشون خود نمردم و اجل نخواست که در خنک کشته شوم .
اکنون چیزی برای من نمانده غیر از انکه شمشیر خود را تسلیم اعلیحضرت شما نمایم . » شاه گیلوم
در جواب نوشت « متاسف هستم از وقایعی که رخ داد . و شمشیر اعلیحضرت شما را قبول دارم
و از شما متوقعم که یکی از ضاحب منصبان خود را مختار فرمایید که معاهدهٔ استیمان لشکر را نیز
که در نهایت خوبی در تحت فرمان شما جنگ کردند بگذراند . » چندین کیفیات
سبب این نتیجه ناگوار این محاربه گردید . گذشته از آنچه در اول این فصل ذکر کردیم شراد
است که در اینجا بشماریم عدم کفایت شخص خود امپراطور را از برای فرماندهی قشون در
مقام جنگ و باین واسطه وقوع هرج و مرج در میان صاحب منصبان و عدم اتحاد
میانهٔ آنها و اختلاف در اعمال و حرکات قشونی . و یکی هم ناخوشی بودن خود
امپراطور که سخت بد احوال بود که نمیتوانست بفهمد که چه میکند و فتور در قوای او
بهم رسیده بود مع هذا بسعی تمام همواره حالت خود را مخفی میداشت علی الخصوص
از وزرای خود . که اگر میدانستند که امپراطور در چه حالات البته حرکت او را بقشون
مانع میشدند در این او اخر قدری قبل از جنگ سدان مرض بطوری شدت کرد که مجبور





اورا بپاریس مطرح مشاوره گردند . اما بعضی ملاحظات پولیتیکیه جایز نشمرد .
و آن ملاحظات راجع دان ربطی بعالم جنگ نبود . روز دوم ستامبر صبح امپراطور
از سدان بیرون آمد و در نصف مسافت از آنجا تا دونشری توقف کرد و در فرنوا
فرود آمد که برحسب خواهش او بیسمارک آمده بود تا مذاکره نمایند . اما مارشال آلمان
تسلیم ساده و مطلق بقشون فرانسه تکلیف کرد و امپراطور سعی نمود که بعضی شرایط نیز داخل نماید
لیکن لشکریان آلمان بطریق قطع رد نمودند . اما بیسمارک قبول داشت بشرط آن که
امپراطور راضی بمذاکره صلح بشود . ناپلیون سوم این فقره را مطلقا رد کرد و بیان نمود
که نسبت بامر قشونی من دیگر سردار نیستم و نظر بامور دولتی و سلطنتی او در امر من مالک
نیستم لاختیار با امپراطریس و وزرای اوست که اکنون در پاریس هستند . مسیو
بیسمارک قدری تخفیف داد از بخت کبری اما مارشال . وچون امپراطور ملاقات
شاه گیلوم را طالب شد شاه راضی بملاقات نشد مگر بعد از امضای قرارداد
استیمان و تسلیم . چاره غیر از تمکین نبود . تمام قشون و محفظین سدان محبوس
جنگ اعلان شدند که باید بفرستند بآلمان و صاحب منصبان را مرخص کردند که بشرط
باشند بشرط اینکه بناموس سپاهی گری قسم بخورند که در این جنگ در حق پروس
استعمال نکنند تمام ادوات جنگ از توپ و تفنگ و سایر اسلحه و اسب و غیره مال
پروس باشد

شاه گیلوم بعد از انکه قرارداد استیمان بامضا رسید خود را
در حق اسرای خود و مغلوبین خویش دل نواز و خاطر پرور و مؤدب ظاهر ساخت بر خلاف
رسوم و قانون حرب که مقرر بود که امپراطور را در اردوی پروس و میان لشکرگاه خود
ملاقات و پذیرائی نماید خود در همان روز دوم ستامبر رفت بقصر بلوو که ناپلیون
در آنجا منزل کرده بود . شاه همراه ولیعهد خود را داشت با جمعی از شاهزادگان
آلمان و جماعت بسیاری از ژنرالها . امپراطور که در پائین پله منتظر بود شاه را بالا برد

صحبت آنها که غیری در میان نبود ربع ساعت طول یافت و کسی نفهمید که چه گفتند و بخارج خبری نشر نکرد . مگر همانقدر که شاه کیلوم در مکتوب خود که بملکه زنش نوشته بود که مضمون او را انتشار کردند . شاه کیلوم بعد از فتح رسیدان بکنوع وجدی مخلوط بشکر و سپاس درگاه خداوندی داشت . از این واقعه عظیمی چنین بیان میکرد در مکتوبیکه بملکه تحریر کرده بود « این در حقیقت مثل جوانی بود اگرچه در سداری واقع میشد . خیال میکردم که چیزی بالاتر از این جنگ که باعث افتخار تمام دوره سلطنت من است دیگر نخواهم دید و بالاتر از او بچیز دیگری منتظر نبودم . تا اینکه امروز چیزی دیدم که این افتخار را تکمیل کرد . فلهذا شکرانه این نعمت در پیشگاه خداوندی سجدات شکر بجای آوردم . » و بمناسبت صحبت با امپراطور شاه باز چنین تحریر فرموده بود . « ما هردو بغایت مضطرب بودیم از این ملاقاتیکه در چنین موقع دست داد . و هیچ چیز نمیتوانم بیان نمایم که چه حالتی مرا دست داد وقتی که فکر کردم که ده سال قبل امپراطور را در جشن بزرگی در حین اقتدار ملاقات کردم . . . » فردا در تلگرافی بملکه باز از همین ملاقات پیروزی صحبت بمیان آورده و چنین گفته بود « چه حالت حیرت انگیزی بود حالت امپراطور ملول و غمناک بود و لیکن تن بقضا داده و سر تسلیم بخواست خدای پیش افکنده بود . واقعاً ملاقات غریبی بود . » شاه از برای مقام امپراطور قصر دیلهلم سهوهه را معین کرده بود که عمارت خوبی بود در قرب کاسل که تا آخر جنگ در آنجا منزل داشت و کمال احترامات لازمه سلاطین را در حقش مجری میداشتند . تمام سلطنت امپراطوری از رسیدان باخبر رسید خبر مصیبت عظمی که در دوم ستامبر واقع شد سوم در پاریس شایع گردید حکومت نتوانست پنهان دارد . شورش در رود لوسیون که مدتی بود تولید یافته بود در میانه اهالی پاریس . بناگهان ظهور یافت در کورلژسلاتیف تلغراف از مبعوثین نوامی سن . هر نهای هفتم ماه او موجب سقوط وزارت





اولیویه شده بود . اما در این وقت باشکار اخود امپراطور را بدمی نفرستند و سقوط او را از مبعوثین طرف چپ مطرح کردند . استیمان سبدان علامت اخبار ظهور شورش گردید . تمام اهالی پاریس تابع و متبوع و حاکم و محکوم مثل این بود که دیوانه شده اند . حکام از خود مدافعه نمیکردند . محکومین تابع و مطیع هر محرکی شده بودند . در کورلژسلاتیف چهارم دسامبر مشغول گفتگوی سقوط امپراطوری بودند که ناگاه مردم اجماعاً داخل شده و فریاد بلند کردند که زنده باد جمهوری فرانسه . امپراطریس از ترس جان خود فرار کرده و مخفی شد تا خلاصی یافت . جمهوری در هتل دویل یعنی عمارت ولایتی اعلان شد . وکلای پاریس حکومتی ایجاد کردند موسوم ساختند به دفانس ناسیونال یعنی پاس دار و محافظ ملت . دو قشون بزرگ فرانسه یکی محبوس در آلمان و دیگری محصور در متس باقی بتوانستند ممانعت نمایند . و قشون شاه کیلوم با ستمرار بطرف پاریس پیش رفتند . اردوی عمومی و اصلی شاه کیلوم در هیجدهم ستامبر در فرنیز که قصبه ایست در قرب پاریس استقرار یافت که اولین مذاکره مصالحه در آنجا شد .

حکومت دفانس ناسیونال اعلان نامه یازدهم ماه او را که کیلوم کرده بود همان ظاهرش را اگر فقه قطع نظر از مفهومش نموده خیال کرد که محو و زایل شدن حکومت امپراطوری و پا برجاشتن جمهوری آسان خواهد کرد حالت مشکل فرانسه را در مقابل دشمن . و میگفتند خانواده که اعلان حرب کرده بودند زوال یافت و اشخاصی که بعد از او عنان اختیار و اقتدار را بدست گرفته اند . اشخاصی هستند که مخالف بارای جنگ میباشند و هیچوقت رای جنگ نداشته و ندارند و بر اتحاد آلمان نیز مخالف نبوده مساعد بودند . پس در این صورت امروز که طالب صلح هستند چه علتی خواهد داشت که شاه کیلوم در جنگ با فرانسه مصمم باشد بعلاوه فرانسه بعد از اینکه آزاد باشد حریت و مملکت خود را حفظ کرده و تا آخرین

قطرهٔ خونی که در بدن دارد صرف حمایت وطن خواهد کرد . و هر گز اختیار را به یکوجهی
از مملکت و نه یک سنگی از قلاع خود را بکسی خواهد داد . چنین بود مقالاتیکه وزیر
تازهٔ امورات خارجه مسیو ژوله - فاور در ششم ستامبر در اعلان نامه نشر کرده و بمامورین
فرانسه در خارجه فرستاد . و این وزیر در آنچه مکلف مثبته بود و در بار برلین دیرتی
نگشید که او را از اشتباه بیرون آورد و نسبت بسیاری از نقاط . بسیار ک دو
از آنکه تصدیق نماید این فقره را که امپراطور ناپلیون تنها سبب و باعث خلک بود .
در رد مکتوب دولتی در سیزدهم و شانزدهم ستامبر تمام مسئولیت خلک را بگردن
ملت فرانسه منتقل کرده بود . و گفت که اکثر اهل مجالس فرانسه رای بر خلک
داده بودند چنانکه خود امپراطور این فقره را بشاه گیلوم بادله واضحه معلوم داشت
که میل مردم بر خلک مرا مجبور بر این خلک کرد والا شخصاً هیچ میل نداشتم و طالب
نبودم بلکه دفع این رای را مینمودم . و البته ملت فرانسه این شکست و مغلوبیت
خود را فراموش نخواهند کرد و انتقام خود را خواهند کشید . و لو اینکه آلمان
قشون خود را از فرانسه خارج نماید و چیزی هم نخواهد . پس از برای اینکه در آینده
آلمان از این شر و خصومت مصئن و ایمن باشد ضمانت و کفالت از ملت فرانسه نخواهد
و از سلطنتی و حکومتی که در کدر است و می آید و میرود و متصل در تغییر و تبدیل است
مجملاً آنکه بجهته اطمینان و آسوده بودن از مخاصمهٔ آتیه آلمان سرحدات
خود را از طرف جنوب مشرقی پیش خواهد آورد و قلاع و بارههای فرانسه را
که دروازههای خصومت بشمار میرفت بشکل بسکرهای اطمینان و خاطر جمعی خواهد نمود بجهته
امنیت آلمان . و کسی را کاری و مداخله در امورات داخلهٔ فرانسه نیست .
علتی است آزاد هر نوع حکومتی را که برای خود اختیار نمایند مگنه کاری نداریم . میرالله
مصالحه متعلق بر این مسائل است که بیان شد . علی ای حال آلمان استراسبورغ
و متس را خواهد خواست پس از این قرار بمیان آمدن دولت جمهوریه هیچ تغیری





واصلاحی در وضع حالت این دو ملت مخاصم نداد . با وجود اینها در پاریس امیدوار
که توسط دول متحابهٔ خارجه شاید کاری از پیش ببرد و تحقیقی در سخت گیری غالب و فاتح بدهد
. اما دول یکی ست و زبون و دیگری خائف و بیناک و بعضی طالب منافع خود که از مصالح
خود تجاوز نمیکرد و بر اهنمائی فواید خود حرکت مینمود . مدتی بود که از صراف چنین توقعی
افتاده بودند خاصه در وقتی که در بار برلین باوج مقامی رسیده بود که بخت سیاهیکری
بروی او تبسم میکرد بنوع مخصوصی . دولت ایطالیا فرانسه بعد از شکستهای شوم او
باز با دربار ایطالیا شروع بمذاکره نمود که شاید فقره اتفاق را رو براه نماید . دربار وین را
بعضی موانع داخله گرفتار کرده بود که از خود بدیگری نمی پرداخت . زیرا که دولت
هونگری مایل بروس بود . و دولت روس اطرش را تهدید میکرد که اگر بطرف
فرانسه تمایل کشود او نیز بر مخاصمهٔ او بر خیزد . با وجود اینکه ویکتور امانوئل شخصاً بسیار
باتفاق فرانسه مایل بود . لیکن فرانسه نتوانست با اتحاد و اتفاق با ایطالیا موفق گردد
. پرنس ناپلیون که از جانب امپراطور ناپلیون بماموریتی خاص از برای سیم او نفلور اس
رسید . همه جا صورتهای عبوس دید . بعلاوه دولت ایطالیا چندی قبل
آزادی خود را از دست داده بود نهم او با دولت انگریز قراردادی بسته بود که این
دولت بیصوابدید همدیگر کاری نکنند یعنی کاریکه متعلق به بیطرفی و توسط باشد .
و زراء اهل ایطالیا تمام مقصودشان این بود که روم را متصرف شوند . احضار
افواج فرانسوی از آنجا و شکستهای متوالی فرانسه و پراکندگی و پریشانی
واغتشاش این دولت تسهیلی در این مقصود یعنی تصرف روم داده بود . لیکن
هنوز احتیاط از ناپلیون بود آن هم بعد از چهارم ستامبر که سلطنت امپراطوری
منقرض گردید آن مانع نیز از میانه رفت و از آن تاریخ ایطالیا روم را متصرف شد .
در نوزدهم ستامبر محاصرهٔ پاریس بحد کمال رسید . بنا بر خواهش
حکومت فرانسه در بار انگریز از اردوی عمومی آلمان بتحصیل اذنی از برای میسیو ژوله فاور

نمود که ملاقاتی با بیسمارک نماید . روز نوزدهم و بیستم ستامبر این دو وزیر باهم ملاقات
کرده و گفتگوی زیادی کردند . در قصر بارون رودلف در فرزتر در نزدیکی ترو . وزیر
فرانسوی صحبت را با ملایمت و حسابات شروع نمود . لیکن وزیر آلمان جواب بدرشتی
بامحسوسات ظاهریه میداد فلهذا در هیچ نقطه موافقت برای آنها دست نداد .
مسیو ژوله فادر مکرر میگفت که این امپراطور بود که طالب جنگ بود و اعلان حرب
نمود . و ملت صلح جوی بود . بیسمارک برخلاف او میگفت . ژوله فادر میخواست
که مصالحه را با پول سرانجام بدهد . بیسمارک میگفت که استراسبورغ و مِتس کلید
خانه مات و آلمان میخواهد کلید را داشته باشد . ژوله فادر میگفت که دادن این بالتهایا
از برای فرانسه ننگ است و موجب خلل ناموس این ملت میشود . بیسمارک جواب
داد که همیشه هر دولتی که مغلوب شده از ایالتهای خود تعالب داده و ابداً خللی در عرض
و ناموسش نرسیده و بی آلساس و لورن باز فرانسه بزرگتر از آن است که بود پیش از
الحاق نیس و ساوا براو . ژوله فادر مستعفی متارکه شد که مجلسی نمایند و گفتگو کنند
و اذن خواست که قدری آذوقه تحصیل نماید . بیسمارک نه متارکه نه اذن تحصیل آذوقه
هیچکدام را قبول نکرد . مگر اینکه یکی از قلاع مثلاً استراسبورغ را باو واگذارند
و مستحفظین آنجا نیز محبوس خبک باشند . چون در این باب مشورت کردند حکومت فرانسه
راضی نشد و گفت که یک وجب از خاک فرانسه بخارج داده نمیشود . در اثنای
این وقایع حکومت دفاعی ناسیونال در هنگام محاصره پاریس دو دسته شد .
قسمتی از اعضای این حکومت رفتند شهر تور در آنجا گمبتا و کالتی از حکومت مرکزی
نمودند که در پاریس قرار گرفته بود . قشون آلمان در حرکت مستمر اپیش میآمدند و
در مقابل مواضع مستحکمه اعمالات لازمه بکار میبردند . شهر تول در بیست و سوم
و استراسبورغ در بیست و ششم ستامبر زنهار خواسته و تسلیم شدند . در پنجم اکتبر
کیسلوم اردوی اصلی عمومی خود را بور سابل آورده و در آنجا قرار گرفت . در

اثنائیکه



اثنائیکه مسیو ژوله فادر رفته بود که با بیسمارک گفتگو کرده و بفهماند شرایطی را که بواسطه
آنها فرانسه میتواند تحصیل مصالحه نماید . حکومت دفاعی ناسیونال یک آخرین سعی هم
کرد که تا درست مطمئن شود از متحدین . یا اینکه بتواند یکی از دول مقتدره را میانجی قرار
دهد . و باین خیال بود که مسیو طیر را که تابع حکومت چهارم ستامبر شده بود براین
ماموریت حکومت مزبور او را بدربارهای فرنکستان فرستاد . از دوازدهم
ستامبر تا بیستم اکتبر این شخص سالخورد دولت بتوالی دربارهای لندن و وین
و سنت پطرسبورغ و فلورانس را کردید در هیچکدام بکاری و نتیجه موفق نکردید
. او را بملاحظه شهرتش همه جا خوب پذیرائی میکردند . لیکن بمقصودش مساعدت نمیکردند
. در لندن وزیر خارجه گلادستون - غرانویل مطلقاً امتناع کرد از مداخله در اینجنگ
بتوسط نمودن یا خود را متحد فرانسه قلمداد کردن . چیزیکه مسیو طیر توانست از
دربار انگریز تحصیل نماید این شد که دربار مزبور راضی شد که مراوده را با حکومت جدیده
که نتیجه رودلوسیون بود نه تصدیق عمومی ملت مستمر و برقرار دارد . و نیز
چنین شد نتیجه رفتن او بوین با انبقدر تفاوت که وزیر این دربار گفت در دست
قول داد که من هم حاضرم از برای اینکه بکنم آنچه را که دولت روس در حق فرانسه
خواهد کرد .

فی الحقیقه کلید حالت حاضره کارهای سلاطین بیطرف فرنکستان
اکنون بتعد در پطرسبورغ بود . در ابتدای نزاع دربار روس سعی و کوشش
نمود که شاید قطع مادهٔ نزاع شود و بنابر نصایح او بود که شاه گیلوم پرنس لئوپولد را
برای استعفا واداشت . و کار بعد از این استعفا روی باصلاح بود که ناگاه
دولت فرانسه خواهش دیگری کرد . و متعاقب اعلان حرب نمود مع هذا
الکساندر دوم باز مساعدت داشت در حق دولت فرانسه که بعد از جنگ اول
و شکستی که ابتداءً بفرانسه رسید القای خیال اصلاح میکرد و میگفت که دولت

و سلطنت فرانسه و آن مملکت مصون از تغییر و تبدیل است باید خبری ازدی کاسته
گردد و تغییری در سلطنت آن خانواده بهم برسد . واقعهٔ سِدان و سقوط سلطنت
امپراطوری بالمره صفحهٔ امورات را تغییر داد و روس و اردپولستک خود آزاد ساخت
کار از آن تاریخ مشغول شد به تغییر و تبدیل امورات در اروپای مرکزی و نتیجه برداشتن
بمقاصد خود در مشرق زمین و دربار برلین نیز حاصل از این موقع برداشت و این
دو پادشاه مقتدر را با هم ساختند . پروس آزاد شد در مخاصمه چنانکه میخواست
با دولت فرانسه و روس مطمئن گردید که پروس یاری خواهد کرد در مجدداً
دارسی و اصلاح کردن معاهدهٔ پاریس هزار و هشتصد و پنجاه و نه را که روس
بشدت طالب بود که بنا بر دلخواه خود اصلاح نماید . پس دولت روس همی دیگر
نداشت الا اینکه جنگ پروس و فرانسه را تا یک حدی محدود سازد و یاری بمقاصد
پروس نماید . و پروس نیز طالب بود که زودتر این جنگ را بانجام برساند .
پس چون مسیو طیر بسمت پطرسبورغ رسید چیزی حاصل ندید غیر از اخبارات
شخصی و ملاقات بسیار بحکومت حاضرهٔ فرانسه کرد و گردد تکالیف ملاقات فوریر را
. بالاخره بمسیو طیر گفتند که شاه پروس مجبور است که بنا بر میل عمومی آلمان
رفتار نماید . فرانسه نیز ناچار است که آنچه میخواهند از سر حدات خود بدهد .
و جواب در پطرسبورغ مشابه آن بود که در لندن دادند دربار انگریز راضی شده
بود که از برای مسیو ژوله فاور اجازه ملاقات در فوریر بگیرد . و در بار روس نیز
راضی بود بر اینکه اگر حکومت جدید فرانسه میل داشته باشد او نیز چنین اجازهٔ از برای
مسیو طیر میگیرد و با او ملاقات نماید . پس از مفارقت از پطرسبورغ بوین رفته
و در آنجا نیز کاری نساخته بفلورانس رفت . شاه ویکتور امانویل میگفت که من
شخصاً حاضرم در حمایت فرانسه لیکن در رای او با لاتفاق میخواهند که ایطالیا بیطرف باشد
. پس فرانسه بالمره تنها ماند در مقابل آلمان . چه بخواهد با جنگ نماید چه نخواهد





تکمین تکالیف فاتح و غالب کند . پس تکالیف فاتح و غالب چه بود ؟ پس از برای
فهمیدن این مطلب مسیو طیر بعد از مراجعت بتور خواست از وکلای حکومت که اجازه
که روس متقبل شده است از برای او تحصیل نمایند . پس دولت روس این اجازه را
از برای او گرفت و اذن دادند که اول برود بپاریس و با حکومت مرکزی گفتگو نماید
تا بفهمد که با دربار فاتح چگونه آغاز مذاکره کند .
قبل از مراجعت مسیو طیر بفرانسه تا وقتی که مشار الیه رخت بار و دی شاه
پروس در ورسای بسر می وقایع اتفاق افتاد که کار فرانسه که بد شده بود بمراتب بدتر
گردید . مسیو غامبتا که یکی از اعضای حکومت دفاع ملی جوانی بسیار
باهوش و زیرک و با حرارت بود بجهت اینکه در خارج پاریس و در ایالتهای اطراف
اسباب مدافعه فراهم آورد با شعاعت بالون در هشتم اکتبر از پاریس بیرون رفت و
رسید بتور و فردا از همانجا اعلان نامه مضمون بسیار مهیج خطاب بملت فرانسه
نشر کرد . و در آنجا تعداد نمود و سایل و چاره های زیاد پاریس را که بموجب آنها
متمنع التسخیر است اگر از بابت گرسنگی نباشد و اکنون شهر محتوی بر اذوقه زیاد است که
ماهها بسیار کافیت و این فاصله زمان تا روزیکه آذوقه تمام شود کفایت میکند برانیکه
از ایالتهای اطراف و نقاط بعیده بمک و یاری شهر بیاید و خصم را از اطراف شهر دفع
نمایند . و معلوم است که فرانسه را غیر از این تکلیفی نیست که با دشمن جنگ نماید
و نمکین بر جمهوریه نکنند . پس لازم است که تمام بحرکت بیایند و جنگی کنند و مرگ را
بر خواری و تجزیهٔ وطن و مذلت ترجیح بدهند . گردار با گفتار موافقت کرد . بایک
شدت و مواظبتی که همه را متعجب و متحیر ساخت . حکومت تور که مسیو غامبتا حاکم
مطلق شده بود . یک اسباب مدافعه حاضر کرده و لشکری از نو آراست که از
همه جهت قصور نداشت چه از رجال و چه از مدارک جنگ کامل بود . تمام این سعیها
نتوانست جلوگیری نماید استیلای خصم را که روز بروز پیش میآمدند . در یازدهم

وسی ویکم اکتبر لشکر آلمان مغاف هم منحرکردند اورلان وسواسون وبلسا
ودیژون را . ودرحوالی پاریس چندین خروجی راکه پاریسیان ارنمت مازوین
وشاپینی وبورژه نمودند لشکر آلمان حملات آنهارا دفع کرده ودوباره رجوع بشهر
نمودند وبسیاری تلف شدند . لیکن این شکستها وتلفات درمقابل مصیبت
مس نقلی نبود . پس ازجنگ غراولوت واقعه درشانزدهم ماه او . مارشال
بازن چندین خروج وحمله مخصوص نمود لیکن هیچکدام رامثمری دنتیجه نشد . فیما بعد اورا
ملامت کرده اند ازاهمال زیادکه بعمل آورد بقدریکه مشارالیه رانجانت منسوب نموده اند
بدون انکه درحق او غوررسی ومحاکمه نمایند اینقدر تحقق شد که مارشال مزبور بسیاری
ازاوقات عزیز گرانبهارا باهمال ضایع کرد وچقدر ازآذوقه راتلف نمود که تامدتی اورا
درمقابل دشمن نگهداری میکرد . باری درهفتم اکتبر بعد ازجنگی مفصل که نه ساعت طول
یافت وردوابی بازن یقین کرد که کاراو گذشته است وامید فتحی ازبرای اونیست .
پس درفکراین افتاد که بلکه بقدرامکان کاری کند که شرایط تسلیم بوجه خوب تحصیل نماید
وبهمین خیال ژنرال بوبیه رااوستاد بارودی درسیائل . مارشال بازن دصاحب
منصبان اوخود را میرود درگروقسمی که بامپراطریس رژانت بوفاداری یاد نموده
بورند ببیدند . فلهذا میگفتند که اگربی اجازه ایشان تسلیم شویم دلیل بربیکفایتی میشود
این عذرموجهی درنظرشاه پروس وبسمارک نبود . بسمارک میگفت که باهر
حکومتی که شرایط وتکلیفات مرا قبول نمایند معاهده میکنم وفرقی ازبرای من ندارد
وبهمین لحاظ بعد ازقبول نکردن حکومت پاریس شرایط اورا رد بطرف امپراطریس آورد
که درلندن بود . امپراطریس منتظرچنین چیزی نبود . درنصف آخر ستامبر او
خواهش کرده بود ازامپراطور اطریش وامپراطور روسیه که توسطی نمایند
وفرانسه راحفظ نمایند ازتجزیه . وبهرحکومتی که باشد خواه جمهوری خواه پادشاهی و
امپراطوری . ومقصود حفظ فرانسه است ازکسر ونقصان درتحت هرحکومتی میخواهد باشد

. وجواب



. وجواب نمیداد بهراعوانیکه میکردند که مستقیمانه اوخود باپروس بمقام گفتگو
برآید . وخصوصاً نمیخواست سبب اشکالات بشود وبن حکومت تازه فرانسه را
که اوخود گرفتار اشکالات است .

مارشال بازن ازبرای قشون خود وشهر مس گفتگو کرد . ازبرای
قشون ابواجمعی خود اینکه کسی متعرض نشود که بیرون آمده بهرجائی ازمملکت فرانسه که
خواسته باشند بروند وقول میدهند وتعهد مینمایند که مادام الحرب باپروس
وآلمان اینها دست باسلحه نبرند وکاری باآنها نداشته باشند این شرط رارد کردند و
قبول نشد . درارردوی عمومی شاه گیلوم نمیخواستند که مذاکره باقشون مس نمایند
بدون مذاکره صلح بالکلیه . که میگفتند امپراطریس باید بیاید بمس بهراهی پسرش ودر
مرکز قشون قرارگیرد . بعدازان شروع بمذاکره نماید . ژنرال بوبیه پس ازبرگشتن
بمس ومشورت کردن بامارشال رفت بلندن بخدمت امپراطریس وتفصیل راعرض نمود
. امپراطریس بعدازچندروز فکر تکلیف پروس رارد کرده وقبول نمود بعدازده
چهارم ستامبر امپراطریس رفتار خودرا بروطن پرستی نهاده بود مصالح شخصیه رانگذارد
گذاشته ملاحظه میکرد که اگر تکلیف پروس را قبول نموده خود درمرکز قشون امپراطوری
قرارگیرد این متابعه کردن این قشون میشود بقشون لوار که برخمت نام وکوشش بسیار
حکومت جمهوریه تهیه دیده وحاضر کرده اند . وشاید این فقره موجب نزاع داخلی دربیان
این دو قشون گردد وبربدبختی فرانسه که اکنون درنهایت درجه است افزوده گردد .
وشاه پروس مکتوبی فرستاد واظهار داشت روز شنبه که خواست ازبرای اهالی مس
که مدارک آذوقه نمانده . ودرباره خودش بالتصراحه گفت که ابداً داخل درگفتگوئی
نخواهد شد که واگذاری قطعه ازمملکت فرانسه راشامل وحاوی باشد . این کلام
قطع طریق مذاکرات رابادی کرد . وتسخیر مس بر حصم حتمی شد . درمیت وشش
اکتبر قشون فرانسه محصور درمس ازآذوقه خالی میشد بحدیکه آن روز خیال کردند که

بیرون آمده و تا ختنی برخصم نمانده نه بملاحظه و امید اینکه شاید فتحی کنند زیرا که ازاین
فقره بالمره مایوس بودند . اما شاید جمعی کشته شده در آذوقه خور تخفیفی دست دهد .
اما بازن در کمال سختی این فقره را منع میکرد زیرا که میگفت از برای اینکه چند روزی هم
بتوانیم مقاومت بیهوده نمائیم چرا دستی جمیع امرک بقرنطینه و عمداً در هلاکتشان سعی نمائیم
ازهمان روز مصمم شد که تسلیم شود . پس شروع بگفتگو با برادرزاده شاه کیلوم
شارل فردریک سردار قشونیکه محاصره متس را کرده بودند نموده از بیست و پنجم اکتبر
شروع شده و در بیست و هفتم ختم گردید . بهمان شرطی که در سدان شده بود از تسلیم
حصار شهر و استحکامات و تمام تدارکات و ملزومات جنگ و افراد قشونی از تمام لشکریان
رن بجبوس جنگ و صاحب منصبان مرخص بشرط دادن قول که تا جنگ برجاست
مخاصمه بالشکر پروس و آلمان نداشته باشند . ازاین فتح نمایان شادی و مسرت
بی پایان در اردوی آلمان دست داده و تمام اظهار سرور میکردند . پرنس فردریک
شارل در یک اعلان نامه تبریک گفت بافراد قشون ازاین فتح که بهترین قشون فرانسه را
مغلوب نمود . و متحیر ساخت متس را که تاکنون در ازمنه سابقه نیز مسخر نشده بود که اکنون
این حصن حصین تسلیم آلمان گردید . و این فتح بالمره قدرت و شوکت فرانسه را شکست
و فایده و ثمره این فتح بیرون از حد احصا و تعداد است » . شاه کیلوم نیز بسیار
اظهار خوشحالی نمود در تلگرافهائیکه بملکه زنش میکرد . و در مکتوبهائیکه بسلاطین و شاهزادگان
آلمان فرستاد . و در اعلان نامه که در میان لشکر منتشر ساخت یکفقره اش این بود
که « هرگز جنگی که اینقدر مایه افتخار باشد نشده است . آخرین قشونی از خصم که از راه
ژورمیه تاکنون مشغول ستیز و آویز بودند نابود و معدوم گردید . » و همان روز مارشال
موتلک را کت نمود . و پسرش و برادرزاده اش فردریک شارل را فیلد مارشال کرد
که یکی سردار لشکر سدان و دیگری سردار سپاه متس بودند . و چون ازاین موهبت
ملکه اطلاع میداد در آن مکتوب چنین نوشته بود که این اولین تسمیه است ازاین امتیاز

که در



که در حالتوانوه ما داده شده است . و پادشاه باویر در تلگرافی بشاه کیلوم ازاین
فتح تهنیت گفته بعد چنین نوشته بود . که اعقاب و اخلاف شما بعد ازاین شما را کیلوم
فاتح خواهند نامید . و شاه ورتامبورغ نیز همین قسم تبریک و تهنیت گفته .
برخلاف اثری دیگر کرد این واقعه متس در حکومت تور . مسیو غامبتا
در اعلان نامه اینطور منتشر ساخته بود . « مارشال بازن خیانت کرد . و خود را
طرفدار و حامل آن شخص سدان نمود ( مقصود ناپلیون سوم است ) . و شریک
جنایات دشمن غاصب گردید . » و قسم میداد ملت فرانسه را که خود را از تخلص سازند
و متهم میداشت امپراطور را که او سبب این همه بدبختیها شد . و میگفت که فرانسه
هرگز تمکین بذلت نمیکند و تن بأسیری نمیدهد و خطاب بقشون کرده چنین میگفت « شما را
خیانت کردند اما بناموس سپاهیگری شما خلل وارد نشده . حال که خلاص شدید از
سرداران نالایق و غیرقابل خود . حال از برای سلامتی فرانسه جنگ کنید . و در
همان وقت حکومت تور حکمی منتشر کرده و فرمان داد که تمام ملت بشورند و باتفاق هم
با دشمن درآویزند . و جنگی فوق الغایه و بشدت مهیا میشد مقارن همان وقتی که
مسیو طیر حاضر میشد که برود باردوی آلمان بجهت مذاکره صلح . مسیو طیر در اخر اپریل
رسید بپاریس و خبر واقعه بدبختی و مصیبت متس را که در اثنای راه شنیده بود بپاریس
آورد که روز قبل شایع شده بود لیکن حکومت پاریس تکذیب میکرد . این خبر موجب اضطراب
شدیدی گردید که از دیاد یافت برسیدن خبر حادثه دیگر . یعنی همان روز در قشون
آلمان بعد از جنگی بسیار خونریز بورزه را که قصبه ئیست در حوالی پاریس مسخر
ساخته اند . ریش سفیدان که قیادة ناپلئون را ملکند سابقاً سعی بیهوده کرده بودند که
مردم را بر حکومت جدید بشورانند . اما اکنون موفق شدند بر شورانیدن مردم که بقصد
ازاله ساختن حکومت جدید هوتل دلاویل را احاطه کرده تا روز سی دیم اکتبر یا طاقونی
از قرار آن ملتی که مخالف این حکومت بودند شورشیان را دفع کردند و اعضای حکومت

که محصور

که محصر رانده بودند خلاص کردند . پس بجهت اطمینان از واقعه دیگر که مجدداً
رخ ننماید این حکومت الکتوزها را دعوت کردند تا رای زده و شوری نمایند اگر باید انجلو متبرا
تغییر دهند یا نه . الکتورها در سوم نوامبر جمع شده بعد از گفتگوی رای همگی بالاتفاق برا
که این حکومت موجوده عیبی ندارد و باید همین باشد . مسیو طیر که از پاریس بیرون میرفت
بار دوی آلمان آثاری از این شورش را مشاهده کرده بود اما در اثنای دو روز که غایب
بود نفهمید که بکجا منتهی و منجر گردید . مسیو طیر بوریال بجهت این مرتبه که تکلیف متارکه نماید
که بلکه در اثنای این متارکه ملت را دعوت نمایند که مجلسی فراهم آورند و تشکیل دولتی نمایند تا
خصم را غدری از برای مذاکره نماند که میگویند نمیدانیم با کدام دولتی مصالحه نمائیم
. و مسیو طیر خاطر جمع نبود که طرفین هر دو مایل بصلح باشند . و دیده شد که در نور
جنگ را بشدت طالب بودند . و یقین داشتند که با سعادت لشکر جدیده که فراهم
می آورند میتوانند پاریس را از محاصره خلاص سازند . و گذشته از این مسیو غامبتا
میخواست که انتخاب را تا بخیر بیندازد تا آنکه یک فتح نمایانی قشون فرانسه بکند
. پس مسیو طیر را که اجازه گفتگو از برای متارکه داد محض این بود که دولتهای بیطرف
که گفتگو را مصلحت دیده بودند . برنجشی پیدا ننمایند . ترتیبات حکومت پاریس
چندان تفاوتی با وکالت تور نداشت . مگر اینکه در پاریس آراء مردم مختلف شده
و مشوب بغرض گشته بود . و با حکومت سر نزاع داشتند که این حکومت را ایمنک نموده
بودند . از اقدام بکاری که شباهت باستقلال داشت .

از طرف اردوی عمومی در سیاق چندان شتاب متارکه و فرو گذاشتن آلت
و اعمال حربیه نداشتند . و گمان داشتند که پاریس بالمره از هر قسم لوازم جنگ
و معیشت نهایت رسیده است و در حقیقت اینطور نبود . و بملاحظه اینکه عنقریب شهر
تسلیم خواهد شد با کمال میل اقدام بمذاکره متارکه مینمودند . که در واقع از برای
خصم بشر خلل داشت از برای قشون آلمان . زیرا که محصورین در ایام متارکه در جمعت



کرده کارکات خود را تجدید کرده اصلاح حالی مینمودند . برخلاف لشکر آلمان که در هائی
گرمی کار که عنقریب بیقین بفتح و اتمام عمل داشتند دست از کار کشیده باید گوشه بنشینند .
اما ملاحظه پولتیک را راجح بر منازعه لشکری میدیدند . زیرا که دربار انگریز و امپراطور
روس بشدت واسطه متارکه بودند . و در آلمان جنوبی از محاربه کسل و خسته شده بودند
. و سلاطین آنجا بالطبع و شخصا از اصل طرفدار جنگ و مایل بمحاربه نبودند . و دیگر
انکه لازم بود برای ترتیبات جدیده و تشکیلات تازه آلمان تعجیل نمایند برای اتمام
جنگ . بایجهات پس راضی بمذاکره با وکیل فرانسه شدند . گفتگوی در رسائل
پنج روز کشید . مسیو طیر بیان کرد که نظر بمیل دول مطرف فرانسه قدم بمذاکره
نهاده ام بمبارکی نیز از اینطرف ارزشی و قیمتی بر رضای آلمان بمذاکره کردن با جمهوریه
مجعول و ناشناخته فرانسه نهاد و میگفت که . زیرا فرمانفرمای دولت فرانسه هنوز
امپراطور ناپلیون است و دولت تنها که فرانسه او را می شناسند جمهوریه دیروزی
. و همچنان بسیار منت گذاشت که از این متارکه شما بیشتر فایده خواهید برد تا
آلمان . باری بعد از گفتگوی زیاد در چند فقره اتفاق کردند . اول آنکه متارکه
تا چهار هفته باشد . دوم انتخاب آزادی نمایند . سوم مجلس انتخاب را در پاریس
یا در خارج پاریس بمیل خود فراهم آورند . تنها فقره آذوقه کردن را که بمبارک مضایقه
نداشت . اما تا آن روز آلمان قبول نداشت الا اینکه دو منزل از معاقل پاریس را
باو تسلیم نمایند . در مقابل این مطلب مسیو طیر اذن خواست که مجدداً با حکومت پاریس
مشورت نماید . بعد از اجازه و اظهار بحکومت مسیو تروله فاور وزیر مال و گروهامور شدند که
رفته با مسیو طیر مشاوره نمایند . که رفتند با مسیو طیر در خانه در قرب پل سور مشورت
نشستند . نتیجه این مشورت منفی بیرون آمد یعنی تکلیف آلمان را قبول نکردند . مسیو طیر
در هفتم نوامبر از ورسای بیرون آمد بجهت مراجعت تور . در بار برلین کوشش کرد
که مسئولیت این صورت نیافتن عمل را بگردن حکومت فرانسه اندازد . کلامی از جانب

شاه در بیست و چهارم نوامبر در افتتاح مجلس فوق العاده پارلمنت شمالی قرائت شد نسبت داده بود استمرار محاربه را با فرانسه بنبودن حکومتی که اعضای او آینده مخصوص خودشان را غیر منفک از آینده مملکت خودشان بدانند . و متهم میساخت آنها را که خدا میکنند تمام قوتها استعداد یک ملت نجیبی را بیک جنگی که مخرج و تمامی ندارد . والبته این جنگ بسیار ضعیف و ناتوان خواهد ساخت فرانسه را . که فراموش نخواهد کرد این شکستها و زبونی خود را که خواهد خواست که روزی انتقام خود را بگیرد . فلهذا آلمان مجبور است که خود را مطمئن بسازد از یک سرحدی که سهولت مدافعه داشته باشد و تواند که جنوب آلمان را از خطر حملات فرانسه که روزی خواهد کرد محفوظ و مصون دارد

در تور چنانکه گفتیم بهیچوجه ملاحظه نمیکردند این جنگی را که نتیجه ندارد و بی حاصل مرتکب میشوند . در آن تاریخ کلیه اهل فرانسه را چنین اعتقاد بود که متصل تشهیر صلاح در مقابل خصمی که بالصراحه میگوید قطعه از مملکت شما را خواهم برد نگهداری ناموس و شرافت ملت است . قشون بزرگی در سواحل رود خانه لوار تشکیل یافته بود . بمجرد قطع شدن مذاکره در ورسایل . این لشکر برای محاربه گذاشتند . آغاز جنگ خوشبخت شد . در نهم نوامبر بعد از جنگی فیروزمند در قولمیه خصم را مجبور کردند که اورلئان را تخلیه نمود . وامیدوار شدند که راهی از آنجا تا فونتن بلو باز نمایند که بیاری پاریس رسیده و شهر را از محاصره خصم نجات دهند . اما چه فایده که این نتیجه اول را چندان دوامی نشد . در بیست و هشتم نوامبر در بن - لا - رولاند جنگی سخت دست داد که فرانسهارا پس راندند . و دو سه جنگی دیگر نیز متعاقب واقع گردید تا در چهارم دسامبر دوباره لشکر آلمان شهر اورلئان را متصرف شدند . و در همین ماه نوامبر قلعه وِرْدُن و نوو برزاک و هام و پیرون ویل و لافر بدست دشمن افتاد . و آمین در چهارم دسامبر و رُوآن در پنجم مسخر گردید . و از همان تاریخ قشونیکه با کمال زحمت و مراقبت مهیا کرده بودند و تمام امید فرانسهابر این لشکر او ربود با لمرة





تمام و نابود گردید . پاریس نیز کوشش زیادی کرد . و چند بار بیرون آمده و حملات انداختند . از بیست و نهم نوامبر تا دوم دسامبر سخت کوشیدند با تمام قوتیکه در پاریس داشتند که بعد از دو روز جنگی خون ریز دخون آشام قشون پاریس به پس رود خانه مارن رانده شدند . و مواضعی که در حوالی این رود خانه تاکنون محفوظ داشته بودند تمام بچنگ دشمن افتاد . و امید بهم پیوستن قشون پاریس و لوار قطع شد . شاه گیلوم در انتشار نامه هر روزی خود چنین میگوید خطاب بلشکریان که قشون امپراطوری و قشون دفاع ناسیونال مغلوب شدند . و لشکریان آلمان از رُوآن و اورلئان و ویرون نیز تجاوز کردند . اگر خصم من بعد باز خیال جدال دارد با سپاهیان آلمان خاضر یم که آنقدر قتال نمائیم تا تحصیل مصالحه کنیم که لایق و سزاوار این همه زحمات باشد و تلافی این همه ضرر و خسارت را بکند

این مصالحه که گیلوم میخواست بعلاوه آنچه پیش از مغلوبین بگیرند می بایست مشتمل باشد بر تنایجی که غالبین در میانه خود طالبند و تصور دارند که تحصیل نمایند سابقا دیدیم که در بار برلین قبل از آنکه خبک بمیان آید تمام همت خود را گماشته بود برانیکه ممالک جنوبیه آلمان را با کونفدراسیون شمالی متحد سازد . باکمال حیله که مرعی میداشت برانیکه علی الظاهر بر سخت گیری نکند بر سلاطین این ممالک . در ضمن تمام دیپلوماتی خود را بکار میبرد تا عقدهٔ اتحادی را که در هزار و هشتصد و شصت و شش با سلاطین مزبور بسته است محکمتر نماید با متحد ساختن علی کرک وغیره را

شاه گیلوم شخصا طالب بود که مشاهده کند و تحصیل نماید یک دلیلی خارجی را که گواهی دهد بر برتری بروس در آلمان در تاریخ هزار و هشتصد و شصت و شش شاه گیلوم پیش از همه چیز عزم داشت که املاک موروثی خود را زیاد نماید . بعد از ان بخیال مرتب نمودن کونفدراسیون افتاد . چون بمقصود خود نایل گردید در فکر علاوه کردن مملکت شد . شاه گیلوم که بهم زد کونفدراسیون

قدیم را که با وجود بدی و زبونی تر کیش بار شان میداد اتحاد و اتفاق ملت را . آیا
سهم زدن . پروس را در عهده یک تلافی از برای ملت نیست ؟ آیا
میوانست که بگذارد بگویند بعد از آنکه تمام منافع این جنگ را مخصوص خود نمود
نصیبی از برای آلمان نشد ؟ . همین خیال شاه را واداشت برانیکه در فکر
تحصیل بزرگی دیگری افتاد تا باین واسطه بتواند بر شوکت آلمان بیفزاید .

شاه بعد از ابطال مصالحه نامه پراغ بمیل خود قبول لقب امپراطوری
آلمان شمالی را میکرد . باین ملاحظه زمانی قبل از جنگ هزار و هشتصد و هفتاد
گفتگوئی با شاه باویر و ورتامبرغ بمیان آمد . شاه از آنها درخواست میکرد که
لقب امپراطوری را در حق او بشناسند و اکید از معاهده هزار و هشتصد و شصت و
شش تخلف ننمایند - عقیده دربار برلین بر این بود که اتحاد آلمان را تقدیس
کرده در نظر دول خارجه جلوه داده خاصه علی رغم فرانسه و اطریش . فرانسه
برای دشمنی که اظهار میکرد . و اطریش که در آن اتحاد داخل نشده بود . شاه
پروس چون لقب امپراطوری آلمان را بر خود میگرفت دیگر سدباک استرداد این
لقب را در آینده از خانواده هابسبورغ میکرد . ( خانواده قدیم آلمان است
که امروز امپراطور اطریش و هونگری از همان خانواده هستند . ) ممانعت
شدیدی از برای این فقره از طرف فرانسه نبود . زیرا که در برلین چنان شایع بود
که دولت فرانسه تحت مشغول تبدیلات داخله مملکت خود است که باین امورات
خارجیه نمیتواند بپردازد . خاصه وقتی که سلاطین جنوبی آلمان بر این لقب
اتفاق نمایند . و این قید آخری که اتفاق سلاطین جنوبی آلمان باشد . هنوز
موجود نبود فلهذا این فقره را متروک گذاشتند . و شاه باویر و ورتامبرغ نیز چون
جواب درستی ندادند و تامل داشتند دیگر در بار برلین پافشاری نکردند . و همچنان
این گفتگو مسکوت عنه میماند اگر جنگ با فرانسه بمیان نمی آمد . حکومتهای جنوبی





بجهت بعد شان از پولتیک دربار برلین نمی توانستند مخالفت نمایند بر رای
عمومی آلمان . دولت فرانسه بجهت حرکتی که در باب عمل پرنس لئوپولد
از وی ناشی شد و اعلان جنگی که کرد موجب تهدید تمام آلمان شده و این ملت
عظیم را رام داده و از خود متنفر ساخت و الا هیچ استبعاد نداشت که سلاطین
آلمان با یک ملایمت و تدابیری خود را بطرف ساخته و سدی مبانه پروس و فرانسه
شده این همه فتوحات برای پروس دست نمیداد . لیکن فرانسه بطرفی آنها را
نمیخواست زیرا که خیال اتفاق با ایطالیا و اطریش داشت و میخواست که قشون
خود را بقشون آنها متصل سازد . و چنان شتاب در داخل شدن بجنگ کرد که
مجال این کار را نداشت . و سلاطین باویر و ورتامبرغ فراموش نکرده بودند حال
هانور و ساکس را در جنگ اطریش و پروس در سال هزار و هشتصد و شصت و
شش که بجهت عدم اتفاق با پروس چطور شدند . پس شتاب کردند با اتفاق
کردن با پروس بر ضد فرانسه . ناپلیون هنوز در تدارک جنگ بود که
پروس خط آهن را تجاوز کرده و اتحاد شمال و جنوب را انجام داد . بعد از
مغلوب شدن فرانسه پروس محل اعتنا بر عایت معاهده پراغ نمانده
و اطریش را هم آن قدرت نبود که از در مخاصمه درآید . و برتری پروس در تمام
آلمان نیز مسلم شده بود و ممالک جنوب را دیگر یارای اعتراض نمانده بود .
پس در ماه ... نامبرده راضی بلحوق بکونفدراسیون پروس شدند . قشون
آلمان علی الحساب تالک السلاس ولورین شده بودند . اما هنوز معلوم نبود
که این ایالات نصیب و حصه کدام طایفه خواهد شد . چنین بود پرسشی که یکی از
دیگری میکردند که مدتی دربارهای جنوبی را مشغول ساخته بود . و در کابل سروده
( پایتخت دوک نشین بزرگ مملکت باد ) میل داشتند که این ایالتها را بدوک
نشین بزرگ باد ملحق کرده یک دولتی ساخته و بتصرف دوک بزرگ داماد شاه

گیلوم بدهند . باویر نیز تقاضا میکرد و طالب بود لیکن تمام این خیالات
بی رضای پروس صورت نمی گرفت . باید رضای او را تحصیل میکردند .
پروس هم لابد بود که ملاحظهٔ جانب دربارهای جنوبی را نماید خاصه باویر را .
عزم داشت که از فرانسه بگیرد الزاس لورغ و پنس را . و خذری موجه
از برای این عمل نداشت مگر امنیت و اطمینان آلمان جنوبی که بغیر تحصیل امنیت ممکن نبود
که اتحاد شمال و جنوب صورت بگیرد . و از برای او هم لازم بود که این اتحاد را
موجود سازد بهر قیمتی که باشد . و برای تحصیل این اتفاق مجبور بود که رعایت جانب
حکومتهای جنوبی را منظور دارد علی الخصوص باویر را و از بذل احسان و دادن مکافات
مضایقه ننماید .

پس چنین بود که در اواسط شهر ذی حجهٔ ۱۲۷۰ مطابق شهر سپتامبر ۱۸۷۰ مجلس
گفتگوئی میانهٔ باویر و پروس بازشده بهمراهی حکومتهای بادن و هسن
دارمستاد . اول شروع بمذاکره در نیک شد . بعد مجلس را بردند
به ورسایل باردوی عمومی شاه گیلوم . پروس اول خواست یک ضمیمه زیاده
از برای کونفدراسیون شمالی آلمانیه بعد از شاه پروس طالب بود . مذاکرات
بادن و هسن منتهی بپانزدهم نوامبر شد . و در بیست و پنجم در نامبرغ همان ترتیبات
نیز قبول کرد . این سه مملکت باکمی اصلاح ترتیب کونفدراسیون شمالی را
قبول کردند . معاهدات جدیده تکمیل شدند با شروط و پیمان لشکری که افواج را
از هم جدا کرده و با افواج فدرال شمالی آمیخته دسته ترتیب داده بتحت فرمان
شاه پروس نهادند . معاهده با دولت باویر در بیست و سوم نوامبر در
ورورسایل بامضا رسید . امتیازی که بدربار نیک غایت و احسان شد
در نظر متفقین جنوبی چندان چیزی نبود . لیکن زیاد عظم شان داشت در نظر
شمالیتون . شاه باویر برگزیده شد فرماندهی لشکریان خود در ایام صلح .

(۱) از برای یادداشت شاه خود بعضی خاص و قت را فی شمار در نوشته





چهارخانهای مملکت خود و بعضی از مالیات غیر مستقیم . در مجلس مشاورهٔ فدرال
یک مجلس مخصوصی نیز از برای امورات خارجه ایجاد کرده ریاست او را بدربار باویر
واگذار نمودند . و اعلان جنگ را در این مجلس منوط به رای و حکم پادشاه پروس
کردند . چنین شد معاهدات بیست و چهارم نوامبر تصدیق پارلمنت شمالی که فوق
العاده گردآمده بودند . از طرف طایفهٔ لیبرال قدمی ایستادگی سختی شد که بعضی تحمل
میکردند بر عنایتی که در حق باویر شد . و بعضی هم میخواستند که مجلسی از قانون
گذاران فراهم آید بامدرسی این فقرات را ملاحظه و امتحان نمایند باین جهت حکم
پارلمنت چند روزی مشکوک فیه و متردد ماند . تا اینکه بیسمارک قدم پیش نهاده
در رفع این غائله را نمود و معاهدات در دهم دسامبر تصدیق پارلمنت رسید .
شاه باویر خوشنود از این امتیازات و احسان در چهارم دسامبر مکتوبی بشاه
گیلوم عرضه داشت که سایر سلاطین آلمان را راضی کرده ام که تشکیل سلطنت
امپراطوری در آلمان نموده و شاه گیلوم را لقب امپراطوری دهند . و همان
روز مجلس پارلمنت لایحه نوشته بخدمت امپراطور جدید فرستاده به ورسایل
حق واقع این است که شاه گیلوم چندان اهمیتی برای پارلمنت نمی نهاد
و میل نداشت که این امتیاز جدید را از دست پارلمنت بگیرد . و تصدیق سلسلهٔ
سلاطین را مهم و معتنا به میدانست و رسیدن لایحه و مبعوثین پارلمنت شمالی
تصدیق امپراطر اطرش چندان او را مسرور نساخت و تصدیق سلاطین را اصل
و معتبر میدانست . فلهذا قبول کرد اما تصدیق پارلمنت را الخ گفت وقتی
میگیرم که تصدیق تمام سلاطین در دستم باشد و بملاحظهٔ این نکته مبعوثین پارلمنت
که شانزدهم دسامبر رسیده بودند بورسایل بحضور شاه نرفتند مگر بیجدهم تاریخی که
همزور معاهدات بتصدیق مجالس ممالک [illegible] رسیده بود .

این پذیرائی در عمارت ورسایل که شاه تشریف کرده بود در واقع شاه

در روز یکشنبه مختصر مجلس آئین شرعی در محراب کلیسای عمارت بطراق برگذار خواهند . درحضور شاه در جانب خود شاهزاده سلطنتی ولیعهدش را با چند نفر از شاهزادگان از خانواده خود ، وجمعی از سلاطین متفقه آلمان وبسیاری از سپاهیان آلمان و بیمارک وجماعتی از اتاماژورها و صاحب منصبان لشکر . خطیب مسیحیون عیسیون همانکه بیست ویکسال قبل در مثل چنین موقعی از برای شاه فردریک ویلیوم چهارم خطبه خواند . اگرچه وضع آن زمان بکلی تغییر یافته بود . در سوم آوریل هزار و هشتصد وچهل ونه از طرف پارلمنت ملتی فرانکفور بشاه فردریک چهارم تقدیم کردند تاج امپراطوری آلمان را که قبول نکرد و فرمود که در عقیده من آنچه پارلمنت میدهد حق او نیست و این حق سلاطین آلمان است . و در این بار در همین مجلس هم و سایر مطابق هزار و هشتصد و هفتاد و سه سیمسون آورده بود در ضمانامه پارلمنت را بامضای صحیح با مضای تمام سلاطین آلمان بلامشورت بخت با مجالس خودشان باراده مخصوص خود . شاه ویلیوم قبول کرد با شرایطی که در وقت برادرش فردریک چهارم جمع شده بود که به انجمت آنوقت قبول نیفتاد . باری تقدیم پارلمنت شمالی و خطابه خطیب مسیحیون حکایت میکرد از شدت غیظی که در باره فرانسه دارند . یکی اشعار میکرد دیگری الات سرحد فرانسه را . و دیگر از کبر و غرور خود میبالید که در چه محلی و چه موقعی ایستاده و خطبه میخواند و میگفت این همان مکان است که بسی دشمنها در این موضع در حق او مملکت ما کنکاش شده و با جرا گذاشته شده در باره وطن ما . و بجا طرسیاورید که در قرب این مکان است که امپراطوری ژرمانیک را بانتهار سانید . شاه جوانی که داد شعر بر این بود که این محض عنایت خدا نیست که این مجلس را در این مکان که محل مخصوص سلاطین فرنکستان است گرد آورده و فتوحاتی نصیب فرموده که در اول جنگ امیدنداشتیم پس شرط میکنم که تا سرحد آلمان را چنان مستحکم کنم که از شر فرانسویها من بعد آسوده باشد السلحه جنگ را از خود دور کنم . بعد از آن از مبعوثین که زحمت کشیده اند تشکر نموده اظهار





امتنان از سلاطین نمود که چنین خیالی و عزمی را نمودند . و این مجلس رسمی با صدای مانند توپهای فراانسوی انجام یافت و چند روز بعد در سر سفره طعامی که برای ژنرالها تهیه شده بود در اول ژانویه در منزل امپراطور گیلوم ( بعد از این شاه پروس را باین اسم خواهیم خواند ) دوک بزرگ باد ذکر کرد کلام فردریک گیلوم چهارم را که گفته بود « تاج امپراطوری تحصیل نمیشود مگر در میدان جنگ » و این کلام را در این موقع راستی و صحت آشکار کردید . و همان روز امپراطور خواست انتقام پولنیک خود را که طایفه لیبرال اعتراض کرده بودند بگیرد . در حالتی که فرستادگان مجلس بزرگان پروس بحضور آمدند . امپراطور از ایشان شکرگذاری نمود از معاونتی که آنها کردند در مقاصد او در تشکیل قشون بهنگامی که دیگران ( مقصود طایفه لیبرال بود ) ممانعت می کردند که اگر ممانعت آنها صورت میگرفت حال آنیه پروس زار و زبون بود . باین کنایه انتقام از طایفه لیبرال میگرفت .

اگر روز چهارشنبه و سامبر هزار و هشتصد و هفتاد و شش لحظه بامور دولتی صرف شد . روز پنجشنبه هم ژانویه هزار و هشتصد و هفتاد و یک بالتمام بامور قشونی گذشت . در سی ام و سامبر ایجاد امپراطوری اعلان شد . روز پنجشنبه هم ژانویه روز جلوس اولین شاه پروس امپراطور گیلوم یک اعلان نامه بر ملت آلمان . و یک اطلاع نامه عسکریه بر لشکریان نمود تا اینکه بر آنها آگاهی دهد که بنا بر میل و تصدیق سلاطین آلمان سلطنت امپراطوری آلمان که شصت سال بود تعطیل شده بود قبول و تجدید کردیم . این چند کلمه خلاصه میکرد فیروزی خانواده هوهان زولرن را که تحصیل کرد تاج امپراطوری را که از دست خانواده های گلوریغ بیرون رفته بود . آنچه که بر صورت رسمی این جشن امپراطوری افزوده و جلوه میداد سلام رسمانه لشکری بود که آن روز در روبای تشکیل یافت . تمام شاهزادگان پروس و آلمان و جمیع وزرا . و بیشتر از پانصد صاحب منصب از هر درجه و رتبه . و فرستادگان از هر فوج که مشغول محاصره بودند با بیرقهای خودشان

جمع شده بودند . درغالری دِ غلاس عمارت ( یعنی دیلیز یا غلام گردش آینه کاری) محرابی نصب کرده بودند که کشیش قشون در حضور امپراطور اجرای امور و اعمال شرعیه مذهبیه نمود و آئین دعا و موعظه بجای آورد . پس امپراطور در پیش یرق داران ایستاده و فرمان داد تا بیمارک هر دو اعلان نامه را که یکی بر ملت و دیگری بر لشکر بود خواند . چنین شد که امپراطوری آلمان احیا شد در وسط جنگی خون ریز در پهلوی دیوار پای تخت مملکت دشمن با غرش توپهای رعد آثار در حضور آنکه او را ایجاد نمود من بعد حافظ او خواهد بود .

## فصل چهاردهم از ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۱

در هنگامی که امپراطور کیلوم در ورسایل مشغول این کارها بود آتش جنگ در نصف فرانسه شعله میزد . و بعد از هزیمت قشون لوار . هیئت کابینه حکومت پاریس مجبور شدند که نور را گذاشته و رفته در بوردو اقامت نمایند و در نیم دسامبر بآنجا رفتند و منزل کردند . در این تاریخ اذهان مردم فرانسه از شکستهای پی در پی مشوش شده و امیدی که بر قشون تازه داشتند قطع شده . رنج و محنت بیشمار بکه از جنگ بر مردم میرسید مردم را متاصل نموده و مایل بمصالحه بودند . ملت از عهده تکالیفی که داشت بواقعی بیرون آمد . بعد از شکست سدان بقدریکه میتوانست با خصم مقابله کرده و در محاصره مدافعه نمود . و همه جا با ماموس با لشکر بیشمار و خیلی در آلمان و پروس دلیرانه کوشید . در برابر این دشمن مستولی و غالب فرانسه عجز پنداشته بود که در اندک وقتی نتواند اصلاح بدبختی خود را بکند . تمام سلاطین اروپا او را ترک کرده و تنها گذاشته بودند . پس میتوانست بی خجلتی و ملامتی نتیجه معلومیت خود را تحمل نموده یعنی بجبهم قاهر غالب خود بناچاری تمکین نماید و شروع بمذاکرات صلح کند . آقای وعقیده این دو نفر رئیس مدافعه ایطور نبود یعنی مسیو غامبتا





در بوردو و ژنرال تروشو در پاریس که از ضمیم قلب معتقد بودند که هر قدر طول در مقابله و مجرار در مدافعه و ایستادگی نمایند به یرق فرانسه معاودت خواهند داد آن شهر را که باقی داشت و حال چنین است که از دست رفته و عود نمیکند . یعنی مجرار و ایستادگی در جنگ بالاخره فتح خواهند کرد . اما بر خلاف امید این ملت بزرگ دو ماه جنگ کردند . و بغیر از بدبختیها و شکستهای متوالی چیزی عاید آنها نشد و متصل شهرها و دهات و ایالات و قلاع و مواضع مستحکمه را لشکریان پروس و آلمان مسخر ساخته و پیش میرفتند تا داخله فرانسه را متصرف گردیدند . قشون پاریس نیز چون لشکریان بیرون گرفتار بدبختیها شدند . بعد از جنگ شاتیلیتی که در دوم دسامبر واقع شد . لشکریان آلمان و پروس دایره وار دور تا دور پاریس را احاطه نموده کار را بر محصورین تنگ کرده و مصمم شدند که بنای خمپاره ریزی نمایند . و هنوز در اردوی عمومی و رسایل معتقد بودند که چون آذوقه در پاریس تمام شود و کرفتار قحطی کردند بناچار تسلیم شوند . و تسلیم شدن پاریس موجب اطاعت تمام فرانسه خواهد شد . مقربان شاهی و نزدیکان حضرت وزارت پناهی بیمارک بالتمام امید داشتند که عید مولود حضرت عیسی علیه السلام را در برلین خواهند بود . در ابتدای دسامبر این امید کم کم قصور پیدا کرده و گمان کردند که باید خمپاره ریزی بشهر نمایند تا محصورین را متاصل و مجبور بتسلیم سازند . این اصرار محصورین در مقاومت و پابرجائی آنها بیمارک را مضطرب کرده بود . فلهذا تصدیق کرد که باید خمپاره اندازی شود . و زیادی اضطراب بیمارک از این بود که مبادا سایر دول مقتدره فرنگستان پای پیش نهاده مداخله در مصالحه بطوری نمایند که ضرر و خسارت آلمان در آن میانه باشد . و چنین مخمد و بهر قدر که خاتمه طول بیابد امیدوار پیشتر مظنون بود . پس بیمارک باین لحاظ اصرار میکرد در حضور شاه که نقر نمایند در تدارک مهمات خمپاره اندازی شتاب نمایند و الا مانع زیادتی بود

که این اصرار و عرض را بحضور شاه کرده بود اما شاه بملاحظهٔ انسانیت که زنان و طفلان بیگناه هدف این گلوله ریزی بشوند و این از انصاف دور است . و اینسبه جایه و نفایس صنایع در این واقعه پایمال میکردند که از شیوه تمدن و تربیت خارج است . اجازه نمیداد . اما این ملاحظات در نظر رجال دولت و روسای قشون چندان وقعی نداشت بهر چیز بکه پولتیک امر میکرد همان را معتبر میدانستند . در اواخر دسامبر تمام مدارکات خمپاره اندازی مهیا و حاضر گردید از روز بیست و هفتم شروع بخمپاره ریزی شد باین عزم که ترک این کار را نکنند تا امر بک روشود . و در تمام ژانویه قطع ننمایند و با استمرار خمپاره ریزی نمایند و گلوله مثل تگرگ بریزند اگرچه در نظر لشکرکشی و فنون حرب آنقدر حاصلی که خیال داشتند از این کار ربه این زودیها معلوم نبود . لیکن این صدمات لامحاله موجب وحشت داخلهٔ شهر میشد و صدمهٔ بسیاری باهل شهر میرسید .

وزرای مختار خارجه کوشش داشتند که خمپاره ریزی را موقوف کنند . روسای مامورین که در پاریس مانده بودند در بیست و هم ژانویه به بیسمارک خطاب کرده و شرح دادند که این خمپاره ریزی چگونه زنان و اطفال و مرضی و عجزه را صدمه میزند و موجب اتلاف اموال و نفوس بیگناهان است . اما این خواهش فایده و ثمری نبخشید . چون وزرای مختار حفظ تبعهٔ خود را خواسته بودند بیسمارک گفت که شما ها و تبعهٔ شما ها خلاف کرده اید که در شهری توقف نموده اید که هر آنجا خمپاره میریزند رشما و تبعهٔ شما مانعی از بیرون رفتن بیست بیرون روید تا ایمن باشید . در باب مرضی بعد مسافت تا بیمارخانها مانع است از اینکه ملاحظهٔ آنها را نمود عمداً بر آنها خمپاره نمی باریم اما حفظ آنها را هم نمیتوانیم . چون شهر پاریس الآن بمنزلهٔ اردو و لشکری است که در مقابل خصم ایستاده و مقاومه و مقابله میکند در اینصورت قانون محاربه حکم میکند که بهر وسیله باشد باید او را مستخر نمود





مقاومت پاریس بانتها رسیده بود . در نوزدهم ژانویه ژنرال ترشو با تمام استعدادات حاضرهٔ خود که داشت بیرون آمده بخصم حمله برد . و بسختی تمام دفع کردید و تلفات بسیار شده و مجبور کردید که مجدداً خود را به پناه محوطهٔ حصار کشید . و این آخرین کوششی بود که بی نتیجه و بیحاصل شدنش موجب آشوب و هیجان مردم کردیده و سبب استعفای ژنرال ترشو شد . آذوقهٔ شهر قریب باتمام بود و در شئونات ادارهٔ امور حکومتی از هم گسیخته و مدافعه خصم ممکن نمیشد و از کثرت شکست که پی در پی میرسید دلها ضعیف شده و در شجاعتها فتور بهم رسیده بود . حکومت پاریس چندان اعتنائی بملامت و سرزنش مردم نکرده که طالب بودند که یکجا و همگروه بهیئت اجتماع از شهر بیرون رفته بلکه کاری از پیش ببرند . در خیال مذاکرات شرایط تسلیم شهر افتاد . مسیو ژول - فاور در بیست و سوم ژانویه رفت بورسایل شاید بکلمات هیجه دل بیسمارک را رحمت آورده بلکه اینقدر در پی اتلاف نفوس نباشند . در سنگ خاره قطرهٔ باران اثر نکرد . فردا و پس فردا نیز بورسایل معاودت کرد بجهت امضا نمودن در بیست و هشتم یک شرط نامه را که عمدهٔ مطلبش یک متارکه بود که سه هفته امتداد داشته باشد که در نوزدهم فوریه بانتها برسد . و آذوقه از برای پاریس و تسلیم حصارهای اطراف و مدارکات جنگ . و ترک اسلحهٔ محوطهٔ شهر و افواج منتظم باید اسلحه فرو گذارند و در حصار محبوس جنگ باشند . و افواج قراول ملتی اسلحهٔ خود را داشته از برای حفظ نظم باشند . و امتداد متارکه از برای تمام فرانسه در سه روز شروع خواهد شد . و مجلسی در بوردو به آزادی تشکیل شود از برای گفتگو و مشاوره که آیا جنگ را ادامه دهند یا نه و شرایط مصالحه چه باشد . و وجهی از برای پاریس که دویست ملیون فرانک باشد بدهند . در این شرط که از برای پاریس چندان تحت کبری نشده بود وکلای فرانسوی استدلال کردند که در باب قشون ممالک

شرقی فرانسه که در اتوفت در مملکه نخعی بودند نیز قرار دادی بدهند که خارج از قرار داد متارکه شده بودند . این قشون بیچاره که هشتاد هزار نفر بودند منفصل از طرف خصم دفع دیده و رانده میشدند تا در اول فوریه پناه بخاک سوئیس برده و در آنجا اسلحه را از خود دور کردند .

جنگ بالقوه دیگر تمام شده بود . اگرچه میسیو غامبتا در بوردو خود را مهیا میکرد باز از برای جنگ در ایالات و نواحی فرانسه و سعی میکرد تا مجلس مشاورهٔ ملتی از برای مصالحه فراهم نیاید . و از اشخاص این مجلس کردی که طرفدار سلطنت امپراطور ناپلیون بودند و از جملهٔ ملازمان و مقربان ایشان شمرده میشدند خارج ساخته دور میکرد . مملکت طالب صلح بود و آرزوی آسایش داشت . انتخابات بروجه مخصوص و محدود از طرف حکومت پاریس بنابر اعتراضات بیسمارک موقوف شد . مجلس ملتی فرانسه در بوردو در دوازدهم فوریه گردآمد . اجزای این مجلس غالبا مرکب بودند از اشخاصی که بر ضد جمهوری بودند . اما مخصوصا از آنها که طالب صلح بودند و از رای ملت اطلاع داشتند . پس از گفتگو از مجلس عزل حکومت دفاعی - ناسیونال صادر شده و در هفدهم میسو طیر را رئیس قوهٔ اجرائیه نامیدند و در نوزدهم مامور نمودند که قبل بوردو سایل گفتگوی صلح را تمام نماید بمیت و یکم فوریه افتتاح مذاکرات شد در اردوی عمومی آلمان . در دو سایل همه میدانستند که میسو طیر بعزم بابت آمده است که زود مصالحه را تمام نماید . بعد از آنکه مشار الیه رئیس قوهٔ اجرائیه شد بوردو اطلاع داده بود باین نحو که صلح باید بشود بعد از صلح ترتیب کارها داده عمل مالیات را منظم نموده مردم در پی کسب و کارشان باشند و عجالة از جزایر پولتیک دیگری نداریم . با چنین شخصی که طرف قبول ملت بود . امپراطور گیلوم دیگر وحشت نداشت که باز در باب فقرات صلح که قبل از وقت معین





شده بقسمی که دیگر تغییر و تبدیلی ندارد مدافعه و اعتراض کند و مجددا موجب تاخیر و تعطیل صلح گردد . مع هذا باز گفتگوی غوائل دعوایی پیش نمیرفت . و بعضی از اوقات نیز چنان میشد که چیزی نمی ماند که ترک مذاکره شود . بسیار گزاف بودن وجه المصالحه که بتلافی خسارت جنگ می طلبیدند علی الخصوص واگذاری ایالات سرحدیه میسو طیر را مشوش ساخته بود و دلش فتوی نمیداد که چنین مبلغ گزافی متقبل گردد و این ایالات را منضم و واگذارد . و خود را در نظر عامه مسئول نماید و هدف ملامت مردم گردد . اول شروع کردند که مدت متارکه را تا بیست و ششم فوریه امتداد دهند . و این در اثنای پنج روز بود که بایستی مذاکره تمام شود زیرا که در اردوی عمومی آلمان مصمم شده بودند که دیگر مهلتی ندهند . این مسئله تاریخی که مهمترین مسائل قرن نوزدهم است که مدتها در حق آلمان و فرانسه مذکور خواهد شد و در روی آنها سنگینی خواهد نمود یعنی مسئلهٔ الحاق السایس - لورین بالمان . مسئلهٔ تازه و احداثی این جنگ هزار و هشتصد و هفتاد نبود . مورخ آلمان کوسیو طیرازدی در این مسئله صحبت میداشت چنین گفت که آلمان بالوی چهاردهم جنگ کرد و جنگش نبود مگر تجاوزی که بیشتر از نصف قرنی بود که در مدارس میخواندند و مطالعه میکردند آنچه را که در متون کتابها و اوراق روزنامها مندرج بود . در تاریخ هزار و هشتصد و چهارده بعد از مصالحه پاریس رای همه بر این بود که الآن که فرانسه مغلوب شده باید ایالات شرقی او را از دستش گرفت . در دو سیاسی مذهب کاتولیکی آلمان زیادتر از همه اصرار در این کو شمال فرانسه داشتند اما در مجلس دول متفقه این رای را قبول نکردند . گذشته از این فهمیدند که مردمان السایس - لورین کمال کراهت را دارند که از فرانسه جدا شوند . و معلم مدرسه دار الفنون جنگ از این کراهت اهالی السایس - لورین از جدا شدن از فرانسه بسیار اظهار دلتنگی میکرد و میگفت که این روزی اسباب

نزاع میانه آلمان و فرانسه بار خواهد شد . ازهمان اوقات خیال گرفتن
السّاس و لورین باستمرار بذهن جوانان آلمان ازمدارس علمیه و دار
الفنون آلمان القا میشد و باین خیال جوانان بزرگ شده و این فقره در ضمیر آنها جایگیر
میگشت . میسو میمارک نیز بهمین عقیده بوده و بهمین تربیت بزرگ شده بود خ
چنانکه در یک روزنامه پروس در سال هزار و هشتصد و چهل و شش چنین مندرج
ساخته بود . میدانم که اولین حرکت و قوت آلمان در صورت اتحاد از اینجا
ظهور خواهد کرد که السّاس و لورن را از فرانسه مطالبه خواهد کرد . و برق
آلمان را در روی کلیسای بزرگ استراسبورغ نصب خواهد نمود . و یکی از سلاطین
جنوبی آلمان کیلوم دوریا بورغ نیز در هزار و هشتصد و پنجاه و چهار بعد از جنگ مشرق
زمین بهمین عقیده بود و میگفت که از برای اینکه آلمان بشوق آید از برای متحد شدن و باهم
اتفاق کردن لازم است که استراسبورغ را آلمان بدهند . زیرا که استراسبورغ
اگر در دست آلمان نباشد فرانسه میتواند که تمام ممالک جنوبیهٔ آلمان را مسخر نماید پیش از
انکه کونفدراسیون را وقت آن باشد که بیاری آلمان حرکت نماید . این شاه
سالخورد در وقتی که این عقیده را رواج میداد . نمیتوانست که حدس بزند و پیش از
وقت بفهمد که در سال هزار و هشتصد و هفتاد فرانسه چنان مستاصل میشود که هرگز
نمیتواند این خیال را مجری دارد .

در سال هزار و هشتصد و شصت و شش همان هنگام که اعلان جنگ
باطریش کرده بود میمارک باین خیال بود که السّاس را بدست آورد . این وزیر
خانکه خود فیما بعد مکلف در همان گیرودار تکلیف آشتی باطریش میکرد که جنگ و
خصومت را بکنار بگذاریم و باهم اتفاق بکنیم و بفرانسه تاخت آوریم زیرا که لشکر
مستعد و آماده داریم جولانی بطرف مغرب کرده . اطریش از جنوب و
پروس از شمال حمله بفرانسه آوریم و السّاس را مسخر کرده و از استراسبورغ قلعه





مستحکم وحصنی حصین بسازیم . صحیح است که عذر موجهی و بهانه مشروعی برای جنگ
بافرانسه نداریم . لیکن اینقدر هست که بخود توانیم دلداری داد و در پیش نفس خود
عذر داریم که فرانسه ستم کرد که در عین صلح السّاس و استراسبورغ را بی دلیل و علتی
ضمیمه نمود . واگر این مژده را به آلمان بدهیم با کمال مسرت و اطمینان راضی خواهند
بود که در تحت اطاعت ما هر دو باشند . این تکلیف میمارک در دین پسند نشد
و قبول نکردید و جنگ شروع شد . اکنون بسهولت میشود فهمید از تمام آنچه بیان شد
که شاه گیلوم و میمارک و اتباعشان یعنی بسها لار باین جنگ اقدام نکردند و
قدم بمیدان این جنگ نهادند بکر ابنکه در خاطر مخمر کرده بودند که چون ظفر یاب گردند
ایالات شرقی فرانسه را تصرف نمایند . و بهمین لحاظ بود که شاه در چهار دهم او
حاکمی برای لورین و در بیست و یکم آن ماه حکمران کلی برای السّاس تعیین نمود . این
حکمران بمجرد رسیدن بمقر حکومت خود اعلان کرد که این شهر یعنی استراسبورغ باتمام
این ایالات در جزو مملکت آلمان باقی خواهند بود . قصد تصرف السّاس و لورن
که از جملهٔ اسرار بود و غیر از معدودی از مقربان حضرت دیگری نمیدانست بعد از
نخستین فتحی که دست داد مسئلهٔ آفتابی شده و شیوع پیدا کرده و طرف گفتگوی
تمام اعضای دربار برلین شد . و از اردوی عمومی انتشار یافته در اوراق رد
و مجات بطبع میرسید و پیش از وقت همه میدانستند که شرایط مصالحه چه خواهد بود
. سابقا گفتیم که در ماه ستامبر میسو تروله فاور که با میمارک در فرنیز ملاقات کردند
میسو میمارک بالصراحه بوی گفت که استراسبورغ و پیش با آلمان لازم است زیرا که
بمنزلهٔ کلید آلمان است و آلمان خانهٔ ماست کلید خانه ما در دست ما باشد و از این
تاریخ ببعد این مطلب بلا تغییر موضوع مسئلهٔ مصالحه شده و فقرهٔ اصلی مکاتبات رسمی
و دیپلوماتی میمارک گردیده بود . به این وسیله فرانسه بعد از شکست سدان میتوانست
مصالحه را تمام نماید الا اینکه بخت مساعدت کرده و فتوحاتی از برای لشکر مغلوب

فرانسه دست بدهد و کار را طور دیگر نماید پس در ماه فوریه هزار و هشتصد و هفتاد
یک میسو طیر همان حرف را از بیسمارک شنید که شش ماه قبل میسو ثرول فاور از وی شنیده
بود بعلاوه اینکه امروز لشکر آلمان مالک ممالک نیمادی از فرانسه شده بودند که
مصمم بودند که دوباره بفرانسه رد نمایند . این مذاکره و رسایل از برای رئیس جدید
دولت فرانسه بسیار صعب و مشکل شده بود . فی الواقع متحیر بود که چگونه گفتگو نماید
در مسئله که قبل از وقت معین و مشخص شده باعضمی غالب و قاهر که هر کلمه از کلامش همان
کلام آخرین است که تغییر و تبدیل ندارد . میسو طیر با کمال سعی و کوشش گفتگو می کرد
. چون مشاهده کرد که صلح بی این شرایط ممکن نیست با میدانیکه لورن را اقلاً
خلاص نماید . الساس را با استراسبورغ واگذار نمود . سانقا بیسمارک چنان
مینمود که ملایم است و مساعدت دارد با میسو طیر در نگرفتن پس اما چون
امپراطور گیلوم و اتاماژور باین فقره تصدیق نداشتند بیسمارک نیز خود را از طرف
آنها گرفت و بطریق قطع و حتم پس و حصهٔ از لورن را خواست . مذاکره که بجهته
امتناع میسو طیر از قبول شرایط سخت بسرفت که باز ترک شود دوباره از سر گرفت
بجهت پس دادن محل مذکور که در پانزدهم فوریه بتصرف لشکریان آلمان آمده بود
. و در مقابل خواستند که لشکریان آلمان مختصر توقفی در شهر پاریس نمایند که هر قدر
میسو طیر امتناع از قبول این خواهش نمود و مستدعی شد که این تحقیر را در بارهٔ فرانسه
نه پسندند سودی نبخشید . امپراطور گیلوم مصمم شده بود که این خوشنودی را در حق
لشکریان خود بمدول دارد که مدتهای متمادی است که از دور برجهای کلیساها را
و دور نمای عمارات عالیه را بحسرت دیده آرزوی تماشا از نزدیک دارند .
باقی مانده بود مسئلهٔ جریمهٔ جنگ که او را لفتگو نمایند . و از روی
عمومی آلمان در این باب نیز کمال سخت گیری و خشت را ظاهر میساخت بیشتر از آنچه در فقرهٔ
الساس و لورن ایستادگی کرده بودند در این فقره هم نمودند . اگرچه در باب





الساس و لورن از خبک ببدان تاکنون بعیری در دوی پیدا شده بود در خلاف
در باب جریمه نقدی از آنوقت تا بحال تفاوت فاحشی پدید آمده بود . در ماه شباط
در میان حواشی و مقربان بیسمارک صحبت از سه میلیارد فرانک بود . لیکن فما بعد
این مبلغ را از سه برابر تا پنج برابر مضاعف کرده بودند . در مجالس مشورتی که
در و رسایل نمودند رقم جریمه را تا پانزده میلیارد بالا بردند . در میانهٔ این اختلاف
آرار بیسمارک حد وسط را انتخاب کرده و شش میلیارد معین نمود که در شیدن این
وجه گزاف میسو طیر بی اختیار فریاد و فغان برداشت و گفت که سوگند میخورم که
این طمع بی اندازه و بی نهایت آلمان را بتمام اروپ اطلاع بدهم و بهمه تظلم نمایم .
مداخلهٔ دول خارجه را در عمل مصالحه تاکنون بیسمارک بهر قسمی که بود احتراز کرده بود . و
چون لهجهٔ غالب و قاهر سخن میکفت دول خارجه را ترسانیده بود که جسارت نمی کردند
توسطی بنفع فرانسه نمایند . و انگهی هم درست جوابی با التماس فرانسه نمیدادکه
میخواست که توسط نماید و در بارهٔ ضبط ممالک سرحدیه گفتگوئی کند و کار را سهلتر
سازد . دولت مزبوره بالاخره عزم نمود که در باب جریمه نقدی توسطی نماید و چیزی
از آنچه میخواهند تخفیفی بکیرد . اما بیسمارک مجال نداده تا رسیدن پیغام رسمی انگلیز
بار دوی عمومی وجه جریمه را بپنج میلیارد فرانک با میسو طیر قطع کرد . چنین بود قرار
دادی که در بیت و ششم فوریه هزار و هشتصد و هفتاد و یک گذشت . بموجب
این قرارداد فرانسه کف ید مینمود از تمام حقوق خود در بارهٔ الساس و حصهٔ از
لورن و واگذار نمود تمام این حقوق را با میپراطور آلمان که تصرف مالکانه بهر نحو که میداند
در آنها نماید . و فرانسه متعهد شد که یک میلیارد او را در اثنای همین سال هفتاد و یک
ادا نماید و چهار میلیارد دیگر در اثنای سه سال . و تخلیهٔ سرحدات فرانسه بنا سب
ادای جریمه خواهد بود که هر قدر وجه جریمه را میدهد بهمان نسبت از سرحدات تخلیه
میشود . بلفور و قطری معین بفرانسه عنایت شد بخششی که چندان مصرفی از برای

آلمان مداشت . بلفور ملاحظه خواهد فرمود چه خدمات ارزشی از برای آلمان مداشت
و شرط شد که بعد از تصدیق شروط مصالحه در مجمع ملت و امپراطور آلمان . ولیام
ماموین در برو کسل جمع شوند و مصالحه را انجام بدهند . و بر این قرارداد نقره اضافی
شد بعنوان تکمله و آن این بود که در مدت تارکه امت ۱۵ روز داده شد که تا دوازدهم
مارس متمرباشد . و باز شرط شد که تا تصدیق شدن مقدمات عهدنامه یک دسته از
قشون آلمان که تقریبا تا سی هزار نفر باشد در خود شهر پاریس داخل باروها اقامت نمایند .

قرارداد مصالحه که در ورسایل گذشت دیری نگذشت که از آنجا نشر
کرده بپاریس رسیده و همه را آگاهی حاصل شد . با وجود سنگینی تکلیف و گرانی بار
اینقدر مردم را بحرکت بیاورد و تعجب نساخت که این نقره که باید چند روزی متحمل دیدار و ملاقات
افواج خصم در پایتخت و طن عزیز شوند اگرچه این ملاقات موقتی بوده و طولی نمی کشید
لیکن دیدار دشمن خاصه غالب و قاهر بسیار دشوار است بهر حرکات موحشه
از طرف اشخاصی که دارای قیادة ناس و اداره امور ند بود که این حرکات را بعذر
غیرت وطن مستور میداشتند و میگفتند که ما راضی نبودیم چنین حرکتی واقع شود اما
عنان اختیار از دست ما رفت مردم شوریدند . مسیو طیر سعی در تسکین مردم
میکرد . و اعلان نامه منتشر ساخت و مردم را دعوت می کرد تحمل چیزیکه ناگزیر است
و بر آنها توضیح مینمود که چه قدر موجب خسارت وطن خواهند شد اگر حرکتی از آنها
صادر گردد و یک حرکت جاهلانه فرانسه را بالکلیه تمام و نابود خواهند نمود . واز
طرفی هم توجه بسمت بوردو نموده و مجلس را ترغیب میکرد که زودتر مقدمات صلح را
تصدیق نمایند تا زودتر لشکریان خصم را از پاریس بیرون نمائیم . مع هذا هر قدر که
مجلس شتاب در کار کرد باز تا شب اول مارس طول پیدا کرد که صبح آن روز
افواج آلمان شروع در دخول بشهر پاریس مینمودند . مشاورة مجلس بوردو
زیاد بر آشوب و کثیر الاختلال بود . و هر نوع اعتراضات و هر قسم عوایق تولید میکرد .





و در فرار بمجموعه نمایندگان ایالات الساس و لورین هر لحظه بالا رفته و فرود می آمدند
و شکایت و تظلم مینمودند و اظهار کراهت از ملحق شدن بآلمان و جدا شدن از فرانسه
داشتند و مخالفین طرفداران صلح مذمت و ملامت و افترا نسبت بایشان میکردند که
چرا این شرایط را قبول کرده و چرا اینقدر بذلت و حقارت نمود . و طرف داران
ناپلیون از هر طرف تاخت بر سایر طرفداران آورده مجادله و مباحثه را منفصلا میکردند
لیکن با وصف اینها طرف اکثر از طالبین صلح بود و با وجود اظهار عداوت بی
نهایت بالاخره مجبور بناچاری تصدیق مقدمات صلح را نمودند زیرا که وقت تنگ و فرصتی
دیگر باقی نبود قرارداد در ورسایل با کثریت یکصد و چهل و شش رای بر یکصد و هفت رای
تصدیق و بتصویب رفته شد . مسیو طیر شتاب کرد در فرستادن این تصدیق بپاریس
و ورسایل . چنانکه گفتیم دخول لشکریان آلمان بپاریس مقرر باول مارس بود
حالت خیالات و عقاید مردم پاریس مشوش بود . این حالت آنها و خودنمائی
باغوغاء و آشوب قراولان ملتی حالی از احداث اثری در اردوی عمومی ورسایل
نبود . چنانکه بمجلس خود راضی بودند که ترک نمایند دخول را باین چنین شهری که این
حالت را دارند . و بیم داشتند که مجبور نشوند به بعضی اعمال اجباریه در مقابل حرکات
مهیجانه فرانسویها احساس بعضی حرکات از ارباب قیادة ناس اما مآ در را
مصمم ساخت برادخال قشون . و بر حسب قرارداد سی هزار نفر را آماده و حاضر
حرکت نمود . نصف اول این افواج صبح در محل کورسس یعنی اسب دوانی
جمع شده تا از نظر امپراطور بگذرند . امپراطور که با کالسکه از ورسایل میآمد چون
نزدیک افواج مجتمعه رسید از کالسکه بیرون آمده سوار اسب گردید . در پهلوی
خود از شاهزادگان خانواده سلطنت جمعی را داشت یعنی شاه ورتامبورغ . و
دوکهای بزرگ باد و دوبار و اولد امبورغ و مکلامبورغ - شورین و دو
شاهزاده باویر و دوک کوبورغ و آلتامبورغ و می ترآن . بعد از ملاحظه

وسان افواج امپراطور برگشت بورسیائل و افواج ارمیان جنگل بولون و محل طاق
نصرة اتوال بحرکت آمدند . این حرکت افواج مصادف شد بچیزی که راه آنهارا
مسدود کرده بودند زیراکه تصور میکردند که نزدیکی آنها بطاق نصرة اهانت و تحقیر است
بیادکاری فتوحات فرانسوی . افواج آلمان از طاق نصرة برگشته رو بطرف
شانزلیزی و محل کونکورد نهادند . که شبکه باغ تویلری حد آخرهٔ دایرهٔ را تشکیل میکرد که از
برای اقامت افواج تعیین نموده بودند . نصف ثانی افواج که باید فردا دوم مارس
داخل پاریس میشدند از لونشان بجاوز نکردند . زیراکه خبر برای جدید مجمع بوردو
باردوی ورسایل رسیده بود تمام افواجی که در پاریس اقامت کرده بودند در
صبح روز سوم از آنجا بیرون شده و ترک مکان نمودند . همان روز امپراطور گیلوم
قراولان خاصهٔ خود را سان داد در همان مکانی که سه سال قبل مهمان امپراطور فرانسه بود
. باری امپراطور گیلوم در خطاب خود بصاحب منصبان بنابر عادت خود تمام
این وقایع و اتفاقات را منسوب بمشیت و خواست خداوندی نمود که اراده خداوندی
براین تعلق یافته بود که مامصدر و اسباب این حوادث عظیمهٔ تاریخیه گردیم . وهمین
احساسات مذهبیه در تمام خطابات دیگر و سایر مقالات ایشان محسوس بود . در
دوم مارس بعد از تصدیق قرارداد صلح این واقعه را بامپراطریس خبر داد بعد از
اظهار عبودیت بدرگاه الهی که همه وقت یار و یاور ما بوده است این صلح را با حسن وجوه نصف
فرمود . وهمچنان فراموش نخواهد اظهار مسرت خود را بسلاطین متفقهٔ خود و دوستان
. بشاه ساکس چنین نوشت « اکنون رسیدیم بآخر حربی که بوجه غیری گردیده
ماشده بود » . و در همین زمینه بامپراطور روس نوشت بعلاوه این کلام که بیان
سری مکتوم مینماید « بروس هرگز فراموش نخواهد کرد که ما همه این نعمت را از شما
داریم و ممنون شما هستیم که بتوجه شما بود که این جنگ بی اندازه وسعت نگرفت که
خداوند شما را جزای خیر داد . » امپراطور روس جواب نوشت « که من نیز





شریک مسرت شما هستم و از خدا مسئلت میکنم که این صلح دائمی و مستمر و باقی باشد
بسیار شرافت دارم که چون دوست صادقی احساسات دوستانهٔ خود را
بشما عرضه داشتم . امیدوارم که دوستی و صداقتی که باهم داریم موجب
سعادت و افتخار مملکتین من و شما گردد . » بجهت ظاهر ساختن حق شناسی خود را
بخواهرزادهٔ والانبار خود . امپراطور گیلوم روز سان دادن قراولان خاصهٔ
خود در لونشان . یکی از رژیمانهای خود را بنام الکساندر دوم احسان و نامزد فرمود
تا بپای تخت دشمن اتفاقاً و معابر او را افراد لشکر را داخل نمایند که گویا لشکر دولت
در زیر یک لوا حرکت مینمایند . امپراطور گیلوم در هفتم مارس از ورسایل نقل مکان
بفرر برنمود و از آنجا نیز در سیزدهم مارس بطرف مملکت خود حرکت فرمود . در
سار برو که جمعی از معتبرین شهرهای سواحل رین بحضور آمدند امپراطور فرصت غنیمت
بجهت اظهار درشتی در بارهٔ خصم مقهور . پس بفرستادگان چنین خطاب کرده
و فرمود . « آری بجهت جزای مکر و حیلهٔ طایفهٔ وِنش ( اسم قدیم فرانسویها
که در مقام تحقیر و تغیر باین اسم مینامند ) که میخواستند با ما نزاعه نمایند خداوند مجازات
انهارا داد و حاکم عدل است برگشتگان ایشان . من خود بنفسه کاری نکرده ام
آنچه شده خواست خداوندی بوده . و هنر و لیاقت مولتک و ژرالهای تحت
فیروزی داد . » از ناسی نیز بتمام قشون آلمان اینطور خطاب فرمود . که
از تمام شما راضی و شاکرم که همت مردانه کردید اول مملکت و وطن خود را از حملهٔ
دشمن نگهداری کردید . و ثانی از برای آلمان تحصیل نمودید آمالی را که مدتها بود
که از دست داده بودند . و در پانزدهم نفر انگلیز رسید و با نجا با کمال جلال
و احتشام ورود فرمود و همه جا با فیروزی و اقبال صرف تا برلین رسید که مردم
با نهایت شعف استقبال کردند شخصی را که هفت ماه قبل بعنوان شاه بروس از انجا
بیرون آمد و امروز امپراطور آلمان وارد شد .

مسرت و خوشحالی امپراطور از پیروزی و فتح چندان دوام
نکرد خبر شورشی که در پاریس در مسجد هم مارس واقع شده بود گوش زد امپراطور
شده و او را بسیار مشوش و مهموم ساخت زیرا که از فقرات صلح ایالات
السانس و لورن را متصرف شده و از این بابت باکی نداشتند لیکن فقره
پنج میلیارد فرانک وجه جریمه ممکن بود که از این شورش خلل پذیرشود . و این
تنخواه مایهٔ امیدواری امپراطور بود که میخواست قروض مصارف جنگ را بدهد
و اصلاح حال ضایعات لشکر را نماید . بسیاری از اصلاحات مملکتی از
لوازم امورات عامه مثل احداث کارخانه جات وغیره نماید . ادای قسط
اول این تنخواه موجب دخول لشکریان به آلمان بود . و حال شورش پاریس
ممکن بود که مانع از ادای وجه مزبور گردد و بسبب طول اقامت سپاه آلمان در
فرانسه شده تحمل که باعث این شود که از نو داخل در جنگ شوند در اول هنوز درست
معلوم نبود و در برلین نمیدانستند سبب شورش فرانسه چه چیزات پرنس بسمارک
(که از بابت دوم مارس از جانب اعلیحضرت امپراطوری ملقب به پرنس شده بود)
در میان هوا و هوس طالبان حکمرانی و حرص و آز مردمان پست فطرت سببی از برای
این شورش پیدا کرده بود . باین نحو که تصور میکرد که مردمان آرامی طلب
پاریس اضداد سلحه تجرد ند مگر برای اینکه آزادی مطلق از برای پاریس تحصیل نمایند
موافق همان نظم و ترتیبی که در پروس در میان اعیان و ولایتی موجود است .
لیکن عنقریب وقایع اتفاقیه مدلل کرد که پرنس بسمارک در این تصور اشتباه کرده اهل
پاریس و مردمان آرامی طلب خیال نداشتند که با وجود حضور لشکر بسکار طلب
آزادی مطلق از برای پای تخت خود نمایند و بهیچ وجه فتنه جوئی و داخل شورش
نمیشدند . شورشی که مردمان آشوب طلب مهیا میکردند و میخواستند که پاریس را
دولتی جداگانه میانهٔ دول قرار بدهند و اتحاد فرانسه را زایل نمایند و آئین مشارکت





اموال را مجری دارند . حکومت مسیو تیر و مجلس عامهٔ ملی از آزادی پاریس را
بمقیاس صحیحی در نهایت وسعت اخذ کرده بودند که شورش فتنه جویان خللی
بر کیش وارد نمی آورد . بهر حال نامعلوم بودن سبب و علت شورش پاریس
در برلین و نامعلوم بودن مقدار قوت و استعداد شورشیان از همان ابتدا
بدربار آلمان روشنی داد که در اعتبار دربار و رسایل نقصی پیدا شده و بایک درجه
موجب خسارت شورشیان گردید . (دربار و رسایل که گفتیم بعلت آن بود که مسیو
تیر به انجا نقل کرده و ادارهٔ امورات را در آنجا فیصل میداد) و بشگفتی ملاحظه میشد
بیطرفیکه در ابتدای امر کوماندان ها را فواج آلمان در بارهٔ حکومت شورشیان
نگهداری میکردند و مستقیمانه بوی اطلاعات میدادند بداری آنکه زیاد
امپراطور گیلوم و پرنس بسمارک را مشوش کرده بود فقرهٔ ادای وجه جریمه بود
. زیراکه خیال میکردند که پاریس که محل و مرکز اداره صیرفته بود و بیت المال و خزائن
وجوه فرانسه بود بدست باغیان افتاده است . اما حکومت و رسایل میتوانست
بامنخواست که بقبول خود وفا کرده وجه جریمه را کما ینبغی بپردازد ؟ . پس در چنین
موقعی بود که در پروس مجلسی از برای مذاکرهٔ این مطلب در نوزدهم مارس باز شده
و مامورین از طرفین بآنجا فرستاده شد . هرکدام ازاین دو طرف سخت
مشغول بکار خود بودند . مسیو تیر تمام حواسش صرف این فقره بود که زودتر این
فتنه و شورش را بخواباند . و در آخر متدعی بود که آلمان هرچه زودتر باشد
لشکریان فرانسه را که محبوس جنگ هستند در مایانس و در کوبلانتز . مرخص نماید
. و پرنس بسمارک هم میخواست که وجه جریمه را بزودی دریافت نماید و محبوسین
جنگ را چنانکه مشروط و مقرر است رها کند و دربار و رسایل بنا بر عقیدهٔ دربار
آلمان آنقدرها قدرت و استعداد نداشت که بتواند دفع باغیان و شورشیان
نماید . پس لازم بود که یا قبول نماید که لشکر آلمان در دفع باغیان ازوی یاری

نماید یا انکه افواج خود را به ورای لوار بکشد و عرصه را تنها بلشکریان آلمان واگذارد تا آلمان تنها با یاغیان پاریس مدافعه کند .

کاربردازان دایل مذاکرهٔ فرانسوی از ورسایل بیرون رفتند درحقیقت بدون انکه تکلیف خود را بدانند و دستورالعملی صحیح گرفته باشند . زیراکه در ورسایل هرج و مرجی بی اندازه درمیان بود . پس باوجود چنین حالتی معلوم بود که مذاکرات در بروکسل کمابینغی از پیش نمیرفت . آلمان ادای وجه جریمه را مسکوکات میخواست . کاربردازان فرانسوی پول کاغذی میدادند و آلمان نمی گرفت بعلت انکه عاقبت کار فرانسه هنوز معلوم نبود و اعتباری نداشت . کاربردازان فرانسوی بآلمان تکلیف میکردند که چون دو ایالت بزرگی از فرانسه متصرف شده اید پس باندازهٔ حقوق آنها از وجه جریمه کسر نمایند و بعهدهٔ خود بگیرید . اما دربار برلین بالصراحه رد این مطلب میکرد . تا بحدی که طرفین از همدیگر مشکوک شده و بدگمان گشتند خاصه آلمان که فرانسه را متهم داشت بر انکه میخواهد مماطله کند تا شاید یکی از دول را میانجی سازد که از وجه جریمه یک مبلغی تخفیف بدهند . وهمچنین تا آخر آوریل پرنس بیسمارک مسیو طیر اگاهی فرستاد که اگر شتاب در امضای مصالحه نامه نکنند افواج آلمان داخل پاریس شده و آنجا را متصرف خواهند شد . وهمچنین از مشارالیه ملاقاتی در خاک آلمان خواست ملاقاتی که مسیو طیر شخصا عذر خواست لیکن مسیو ژول فاور را که آنوقت وزیر امور خارجه بود بجای خود بدل فرستاد . وملاقات در فرانکفور مقرر شد . واز تهدید آلمان نتیجه بعمل آمد . مسیو ژول فاور با عزم با عزم ثابت بمحل ملاقات رفت که مصالحه را تمام نماید . و در همان ملاقات اول شتاب در انجام کار کرد و بپرنس بیسمارک اظهار داشت که بر آن سر است که عمل را تمام نماید . پرنس مزبور نیز حامل التیماتوم بود یعنی سخن آخر





که بعد از ان دیگر کلامی و گفتگوئی نیست یا رد است یا قبول . که فردا الیتماتوم مزبور را باینان در ضمن نوتی خودش خواند در آن نوت گفته بود که بجهت ضعف مسیو طیر در مقابل باغیان آلمان دیگر چندان اعتمادی بوی نیست و آلمان نمیتواند این وضع را دیده و از دور تماشا نماید و ناچار است از اینکه مداخله بعمل پاریس نماید . که باید یکی از این دو شق صورت گیرد یا قشون فرانسوی بر آنطرف رود خانهٔ لوار بروند . یا استحکامات پاریس واگذار شود بسپاه آلمان . لشکر آلمان از طول مدت ملول شدند میخواهند زود تر بوطن مراجعت کنند . بعلاوه مخارج این طول اقامت را دولت آلمان در مقدمات صلح ملاحظه و پیش بینی نکرده و اکنون تحمل این مخارج گزاف را نمیتواند بکند . وناچار است که کاری بزودی تمام شود یعنی مصالحه نامه را امضا کرده و وجه جریمه را ادا نموده و آسوده شده یا متحمل شد تا آلمان مداخله نموده و کار را تمام نماید و باز جنگ را از سر گیرد .

در حضور چنین منظری کاربردازان فرانسوی را محلی غیر از تمکین نمانده بود . پس شتاب کردند در قبول و تقریبا هیچ مباحثه نکردند . بجهة انکه دایره قدری وسیعتر شود در حوالی بلفور لازم بود که به آلمان واگذارند چند کیلومتری علاوه از سرحد لکزامبورغ و لازم بود که بخواهد را اسکوک بدهند یا انکه بلیت بانک انگریز یا پروس یا هولاند یا بلژیک کار سازی دارند . یا بلیت بانک فرانسه را بالمره از شمار خارج ساخته بودند و نمیخواستند . وشرط شد تخلیهٔ ایالات مختلفه امّا ایالات سن وحوالی آن و قلاع پاریس باقی بماند و تخلیه نشود مگر وقتی که دولت فرانسه مطمئن شود از انکه نظم کمابینغی در مملکت بجا خود آمده است . در دهم ماه مه در فرانکفور مصالحه نامه قطعی بامضا رسید بجای اینکه تخفیفی در بعضی فقرات داده شود بعضی از آنها را سنگین تر کردند و چنان

بودند از یکطرف به مجمع ملتی و تقاضای امپراطوری . در ورسایل ناپلیون سوم بدمی گفتند که او موجب این فتنه‌ها گردید و بقدر ثلث مملکت مسکن و مقام خصم گشت و قشون فرانسه نیست و نابود شد . سلاطین خارجه بیقید و بی اعتنا . و کارگذاران حکومت پاریس بسبب طول اقامت سپاه بیگانه گردیدند .

باری مجلس ملتی در هیجدهم مارس مصالحه نامه را با کثریت چهارصد و چهل رای در مقابل نود و هشت رای تصدیق نمود . پرنس بیسمارک بار دیگر نیز نفرانکفور آمده و در بیستم ماه مه مبادله سند با وزرای مختار کرد . اگرچه مجلس فرانسوی سعی میکرد که برائت ذمه از ملت فرانسه نماید . امابر خلاف امپراطور و پارلمنت آلمان تمام مسئولیت را بعهده ملت نهاد . بیاناتی که پارلمنت از برای امپراطور فرستاد این کلام حکمت آمیز را داشت که بلیات و مصائبی که بفرانسه رسیده و او را دلگیر دارد این حقیقت را که غالبا مجهول است معلوم میدارد . که هر ملتی که قویتر از او نباشد از رسیدن حوادث و بلیات ایمن نیست الا آنکه از دایره وحدود دیگری از برایش مقرر است تجاوز ننماید و بهمانکه دارد اکتفا کند . امپراطور در جوابیکه فرمود این فقرات بر او بود . بلیه و مصیبت فرانسه نتیجه و ثمره هشتاد سال شورش است که انقطاع نیافت تا از ریشه کند همه چیز را حتی خانواده سلطنت را . که باید از این وقایع عبرت گرفت که اطلاعی است از برای ما . مصالحه چون گذشت مسیو تیر را دیگر همی متعجلتر از آن نبود که تحصیل تنخواه نماید و وجه جریمه را ادا سازد تا سرحدات را از سپاه آلمان مستخلص کند و خاک فرانسه را از وجود خصم پاک نماید . بچند قسط در اثنای سالهای هزار و هشتصد و هفتاد و یک و هفتاد و دو و هفتاد و سه وجه جریمه را ادا کرده و خاک فرانسه را از خصم عاری ساختند . چنانکه این سرعت عمل در برلین مایه حیرت و تعجب گردید . و نور عدم اعتماد و بدگمانی را داشتند و چنین تصور میکردند که بمجرد اینکه





قسط اول جریمه را کارسازی نمودند و پاریس را از وجود سپاه آلمان تخلیه کردند فرانسه بار شروع بجنگ خواهد کرد . و بسیار متعجب بودند از اینکه میدیدند که بچه سعی وافی فرانسه مشغول است که این وجه بی نهایت گزاف را تا دینار آخر بسرعت و عجله تمام ادا و کارسازی نماید . سرعت عمل مثل معجزه و خارق عادت بنظر میآمد . مقدر خالق بقدریکه از وجه ادا میگشت سپاه آلمان بآن نسبت مملکت فرانسه را تخلیه میکردند . و فرمان دهی این افواج بمارشال ماکموهن سپرده شده بود که ملایمت طبع و عقل و هوشش موجب این شده بود که مثل کهری میکرد و مانع میشد از اینکه میانه لشکریان آلمان و ساکنین نزاعی و منافقه واقع گردد . در شانزدهم شامبر هزار و هشتصد و هفتاد و سه آخرین سرباز سپاه آلمان از ورژدون بیرون رفته و خاک فرانسه را تخلیه نمودند .

جنگ بنهایت رسید فرانسه صلح را بشرایطی تحصیل کرد که در تمام فرمانشان آن شرایط را سخت ظالمانه و ستمکارانه شمردند در خود آلمان نیز شرایط را صعب و دشوار می گفتند . لیکن اهل دربار چون این اقرار میکرد شتاب مینمود در پیدا کردن معذرتی از برای این تعدی و ستم در نظر اهل اروپا و میشمرد وقایعی را که در ایام گذشته در تواریخ ذکر کرده اند که مشابهتی بر این عمل داشته باشد . و میگفت مثلا اگر فرانسه غالب میشد با آلمان بهمان نوع رفتار میکرد که آلمان با وی نمود . پنجاه سال بیشتر است که ارباب پولتیک فرانسه چشم آرزومندی و طمع دوخته اند بسواحل چپ رود خانه رین . مسیو تیر خود نیز از جمله اشخاصی بود که اظهار خصومت شدید میکرد و این دو ملت را بر عداوت اغرا مینمود تمام حکومتها در فرانسه در این مسئله پیروی ارمیل و عقیده ملت میکردند پس لازم است که مسئولیت این جنگ بعهده او باشد یعنی غرامت جنگ را ملت متحمل گردد . چون در هزار و هشتصد و شصت و شش پروس بر اطریش

غلبه کرد . ونتایجی که ازاین جنگ بر دو دولت راست تر متغیر ساخت بقسمی که ازآن
تاریخ ببعد تمام خیال او منحصر بر گرفتن انتقام فتح سادوا بود وحال آنکه این شکست
علمی وعاری ازبرای فرانسه نداشت وشکستی اطریشی بود . واین محض ازاین جهت
بود که دولت فرانسه نمیتوانست متحمل شود که دولتی دیگر غیر ازخودش به دلیری
وجنگ آوری معروف گردند واظهار برتری درفنون حرب نمایند وعلوهمت را
ازضعف طبیعت وپستی عنصر میداند . پس بمجرد برقرارشدن صلح باز درخیال فراهم
آوردن اسباب جنگ دیگر وخصومت تازه میافتد . آیا میتوانیم اگر فرانسه بجای
آلمان مظفر ومنصور میگردید علوهمتی درحق مغلوب ومقهور خود بخرج میداد ؟ آیا ناپلیون
ناپلیون اول چه رفتار کرد درحق پروس بعدازجنگ یانا وتیلسیت ؟ و
تکالیفی که براو نمود آیا سخت وصعب نبود واز هرجنس تحقیر براو روا نداشت ؟
بعدازذکراین معاذیر اهل دربار آلمان بازچنین گفت که آلمان آنچه کرد نه ازبرای گرفتن
انتقام بود بلکه ازبرای محفوظ داشتن خود ومستحکم نمودن مملکت خود وایمن ساختن از
تاخت وتاز دشمن ضعیف وزبون کردن خصم . پس چنین بود که فرانسه که میخواست
بسرحدات خود را تا رن پیش برد خود پس رفت تا درای کوههای وژ
سرحدات آلمان بگیصد وپنجاه کیلومتر پاریس نزدیکتر شد . ومس و
استراسبورغ که دروازهای خصومت وراه حملات خصم بودند مبدل بسنگری
ازبرای مدافعه بهرآلمان گردیدند . پس این است سبب وعلت آنچه پنج میلیارد
وجه جریمه جنگ گرفته شد تخواهی بی نهایت گزاف که تابامروز هیچ ملتی اینطور جریمه
ندادهٔ که هردو مقصود آلمان را شامل است یعنی قوی ساختن خود وضعیف نمودن
خصم . واین وجه گزاف دوبرابر بیشتر ازآن است که آلمان ازبرای
مصارف جنگ خرج کرده است وبازشکنجه بدوش ملت فرانسه نهاده که مدتها
مدید نمیتواند خود را خلاص نماید وباین واسطه بازپیرامون جنگ باین زودیها





نمیکردد . این برابین وادله چه حق چه حق مانند عجالهٔ گراثر مولم وجبنی که درمیان
دول اروپ احداث کرده بود زایل نساخت وعذر موجهی ازبرای ستمکاری
آلمان نیاورد . ونتوانست بفرانسه مدلل سازد که درحق او بعدالت وانصاف
رفارشده . جواب این دلیل وبرهان را آینده زمان ومستقبل ایام تنها میتواند
بدهد که آیا این رفتار ظالمانه ازبرای نگهداری صلح عمومی لازم ومصلحت بوده یا
رفتاری بهتر وبانصاف قرینزاوار بود که برای حفظ مناسبات ومصافات میانهٔ
این دو ملت مجری دارند .

مطلبی که مطرح بود درآلمان این بود که آیا ایالات مفتوحهٔ السانس
ولورن را چه خواهند کرد . همچشمی ورقابت میانهٔ دولت باد وباویر سبب
این شده بود که دربار برلین متحیر مانده بود ونمیدانست که چه کند شاه باویر که
سبب اصلی بود که لقب امپراطوری بگیلوم برقرارشد . وغراندوک باد
که داماد امپراطور گیلوم بود هردو سزاوار بودند که ایالات مزبوره را مالک شوند
. اما امپراطور خود را مخیر یافت میانهٔ اینکه حق مصاهرت را منظور دارد یا لازمهٔ
حق شناسی را مرعی سازد . وچون مرحمتی ندید هردو را از دست انداخت و
بهیچکدام نداد گذشته ازاین بعد از باطل ومحو ساختن سلطنت هانور
والکتورهس ازسمت شمال . دورازحزم بود که ایجاد سلطنتی درجنوب ودر
سرحد فرانسه نماید . وازاین جهت هم امپراطور زیاد مناسب بود که نمیتواند
بملاحظاتی السانس ولورن را ضمیمهٔ پروس سازد . زیراکه ازاین خاک
که تاج امپراطوری نتیجه گیلوم گردید درمقابل سایر سلاطین زیاد دسوار بود که
طمع درالسانس ولورن نماید . وسایرین را بی نصیب گذارد وحال آنکه
سایرین رافایده ازاین جنگ نبود غیرازحفظ ونگهداری سلطنت خودشان .
درانثنای جنگ وانثنای مذاکرات صلح گفتگو دراین بود که السانس ولورن را

دولتی بیطرف و آزاد سازند . اما در بار برلین از قبول امتناع نمود و پرنس بیسمارک گفت که اولین شرط دولت آزاد و بیطرف این است که خود میل به آزادی و بیطرفی داشته آزادی و بیطرفی خود را دفاع کرده بتواند نگهداری نماید . چنانکه در بلژیک و سویس این امر مشهود است اما در الساس دلورن این صفات محسوس نیست چنانکه در هزار و هشتصد و چهارده قانون لوئیس آلمان مسیو غوئر در اهل الساس میل بفرانسه و داشتن خوی و عادات آنملت را مدلل نموده است . و پرنس بیسمارک گفته که پنجاه سال نمیکشد که در مجادله جدید میانه فرانسه و آلمان دست دهد که این کرده بیطرفی خود را فدای ملت فرانسه خواهند نمود اگر بیطرفی آنها را مجری داریم . و باز میگفت که الساس دلورن با قشون آلمان متفقاً مسخر نموده اند . پس این ایالات متعلق بتمام آلمان میباشد فلهذا تملکی امپراطوری ایجاد شود بهتر است . و الساس در صورتی که نام خود را با وجود تبعیت فرانسه محفوظ داشت و خود را فرانسه نام نگذاشت البته پرروسی و بادی نیز نخواهد نامید . امپراطور گیلوم در دوم آوریل که فرستادگان پارلمنت را پذیرائی نمود اینطور گفت ملت آلمان بلاشبهه در میان این طایفه زوال نیافته ولیکن متروک شده پس باین زودیها نباید انتظار تغییری در خوی و عادات انها داشته باشیم . و از برای ما صبر و نیکوکاری بسیار لازم است . و این نیکو نباشد که طایفه از اتحاد قدیم خود خارج شوند و هیچ یاد زمان قدیم خود را نکنند . پس ما را لازم است که بملایمت و حسن رفتار احساسات قدیم را در دل این کرده احیا نمائیم . و در همین معنی بود که پرنس بیسمارک هنگامیکه تقدیم میکرد بپارلمنت صورت قانونی که اقتضا نمیکرد که هنور مجری نشود در الساس دلورن مگر در ابتدای ژانویه سال هزار و هشتصد و هفتاد و چهار و میگفت که قبل از این تاریخ نباید قانون و انتظامات





امپراطوری داخل الساس دلورن بشود . و همچنان منع می کرد از رفتار یکه بجبر و کراهت اهل الساس دلورن را بر قانون امپراطوری موخته نمایند . و میدانست که آلمان آزادی بر آنها از فرانسه بیشتر خواهد داد . و هرقدر اهالی آنجا بیشتر بخاطر آورند که اسم الساس دارند زیادتر از فرانسه دوری خواهند کرد بالجمله در سوم ژوین هزار و هشتصد و هفتاد و یک پارلمنت چنین رای زد که الساس دلورن جزو ممالک امپراطوری بشمار آید لیکن اجرای قوانین این عمل را بهفتاد و سه گذاشتند که حکم امپراطوری در اول ژانویه هفتاد و سه صدور خواهد یافت حاصل انکه امپراطور گیلوم مالک الملک تمام بلاد مفتوحه مقرر گردید .

## فصل پانزدهم از ۱۸۷۱ تا ۱۸۸۶

هنگام جنگ با فرانسه آلمان کاملا باهم متفق شده بودند . عقاید مختلفه مطیع حرکت ملت گردیده لیکن بالکلیه اختلاف محو نگشته خطر خارج اختلافرا علی الظاهر برداشته بود اما در کمون باقی بود . بمجرد گذشتن خطر و تمام شدن آشوب جنگ باز اختلاف ظاهر شد با تمام عقاید و آراء سابقه با همان خواستنها و امتناعها که قبل از جنگ بود . اقتدار امپراطوری هم از طرفی خود را مالک مقام جدید خود نمیدید . قدرت مطلقه و فرمانفرمائی که در ایام جنگ داشت حال نداشت و میرفت که مطیع و منقاد پارلمنت گردد و کوشش برای دفترداری بدهد که هر لحظه بهوا و هوس خود سخنی میگوید که غالبا مغشوش و در هم ثقلت انگیز و زحمت افزاست . چنانکه رای عمومی همه وقت در پارلمنت بر خلاف رای امپراطوری بود . جنگها با خارج همواره اشکالات داخلی را تسکین میدهد ولیکن بالمره زایل و مستاصل نمیکند . همان فردای جنگ اگرچه با فتح و فیروزی تمام ختم شود . باز همان اشخاص و همان اشیاء که سبب اشکالات

بودند یکدیگر را یافته همان اشکالات را بمیان میاورند . انمطلب که مکرر در اثنای
فرمودن سابقه بمقام تجربه آمده . اکنون بهیچ چیزی بر صحت او گواهی نمیدهد چنانکه
این پانزده سال ایام امپراطوری کیلوم اول نمیاید و مدتی میسازد . چنانکه
در اثنای سال هزار و هشتصد و هفتاد و یک تا هشتاد و شش باز بظهور رسید
و بمیان آمد همان مقالات و اشکالات و اختلافات پارلمنت پروس که قبل
از هفتاد و یک بلکه پیش از شصت و شش در میان بود مخاصمه میانه اقتدار
سلطنتی و اقتدار پارلمنتی . و منازعه در باب حقوق مالیاتی . و مناقشه
و مصارعه میانه طایفه لیبرال و ارباب دیوان . و همچشمی طایفه سپاه با کرده
عینی . تمام این مسائل همه تکمیل میکردند اغتشاشی را که ملت طوائف بیگانه
ایجاد کرده بود که عاصی بود مدبر حکومت امپراطوری با احداث منازعات مذهبی
و مجالسی . طایفه لیبرال در پروس در شمال آلمان که یاور و معاون بسیار
قوی بودند از برای اجرای اتحاد یکه کیلوم امپراطور عزم کرده بود که مجری
شود . چنان مینمود که این طایفه خسته شده اند از این خدمتی که حکومت
بر آنها نموده و از آنها متوقع بود . معاونت آنها از برای تهیهٔ امپراطوری
بسیار بکار خورده مردم را بهیجان میاوردند و تحریک و تشویق میکردند
و معایب عمل را پوشانیده و محسناتش را ظاهر میساختند و تایید میکردند این امپراطوری
جدید را . و در پاداش این خدمت متوقع بودند و خود را سزاوار میدانستند
که در آن دولتی که خود ایجاد کرده بودند نزدیکی را برای زدن و تصدیق کردن حصه
و سهمی داشته باشند و میخواستند که در گذاشتن قانونی و ایجاد رسمی تازه
طوری شود که اصول بعضی از قواعد لیبرال که این طایفه حامل لوای او بودند قاعده
و اصولی داخل شود . و بعوض این توقعات در شخص امپراطور کیلوم و
پرنس بسمارک از برای خود دشمنی و خصمی قوی یافتند که بالکلیه مانع اجرای





مقاصد ایشان است . زیرا که امپراطور آلمان از ایام پادشاهی بر دوش خود
فراموش نکرده بود . تا اینکه بایام امپراطوری خود داخل نماید اصول و قواعدی را
که مخالف اصولی است که بواسطهٔ آنها تحصیل فتوحات هزار و هشتصد و شصت و
شش و هفتاد را کرده است .

در ضمن این اعمال مشهود میشود که عمل نظام لشکری در میان جمیع اعمال
پولیتیکیه پروس برتری دارد و اهمیتش از همه بیشتر است . و این نظام است
که تاج امپراطوری را نگهداری میکند و اوست که موجب این شد که کیلوم
با طایفه لیبرال و پارلمنت بهم زد و این مسئله نظام بود که در چند مجلس با طرف
لیبرال تقابل نمود . ایجاد کونفدراسیون شمالی شماره قشون و مخارج نظام را
تا وقتی معین مقرر کرده بود که بهزار و هشتصد و هفتاد و یک منتهی میشد . یعنی
آن وقتی که این کونفدراسیون محل خود را با امپراطوری آلمان تبدیل نمود
. پس لازم بود که در اولین انجمن پارلمنت امپراطوری . ملاحظه میل و سلیقه
امپراطوری را کرد . زیرا که در نظر امپراطور هیچ امری مثمر ثمری نبود مگر اینکه
تطبیق نماید با عمل نظام خاصه در طرف شمال . و بهیچ وجه نمی خواست
که در عمل نظام چه از جهت شماره و چه از بابت مخارج و مصارفش تصرفی از طرف
پارلمنت بشود . میگفت که من قشونی میخواهم که مال امپراطور باشد نه مال پارلمنت
. و از استخراج نتایج این اصول امپراطور تحصیل این معلوم کرده بود که
قانون نظام مقتضی این اصل است که دو نقطه اصلی او را نباید بتغییر و تبدیل
عارض شود . یعنی عدد و مصارف او را نباید بهیچ وجه تغییر داد .
اما چون هنوز قشون آلمان و امپراطوری محتاج به تکمیل بود عجالة در خصوص
مخارج او قرار دادی سه ساله لازم بود . اظهار این مطلب مخالفتی سخت
در پارلمنت پیدا کرد . از برای اینکه در پارلمنت این فقره را قبول نمایند

دیپلمند لازم بود که وزرا دلیلهای کافی ذکر نمایند و این ادله بقسمی باشد که امکان رد کردن نداشته باشد بنوعی که اگر رد نمایند خللی در وطن پرستی آنها مشهود افتد وشهم در وطن پرستی کردند . پس مسئله نظام در پارلمنت بمشورت نهاده شد و از برای مدت سه سال قرارداد معین کردید که این قرار باقی باشد تا هفتاد و چهار و در آن تاریخ باز بپارلمنت رجوع شود ! این مارا بصورت قانونی . دولت مطالبه میکرد که بر شمارهٔ افراد سپاهی چهارصد و یکهزار و ششصد نفر افزوده شود که تغییری بر این عدد نشود مادامی که قانون اقتضای زیاد و کم نکند زیرا که قانون امپراطوری بسته برای امپراطور است که انچه اقتضا نماید خواهد کرد . و اینطلب ضمناً از پارلمنت اختلاس میکرد یکصد حصه از حقوق او در باب مصارف جمع و خرج مالیاتی را . اینفقره بر همه واضح شده و پوشیده نمانده بود . در پارلمنت اضطرابی و انقلابی شدید دست داد مخالفت از طایفهٔ لیبرال و مخالفین برتری پرو بس بود و حال انکه در اول امر خود اینها بتصدیق قانون جدید را نموده بودند . رؤسای نظام مجدداً تحریک عرق وطن پرستی میکردند و به ذهن مردم چنین القا مینمودند که دول خارجه بر وضع نظام ما حسد میبرند خاصه دولت فرانسه که ابداً از حال حاضرهٔ خود خوشنود نیست و ترسند فرصت است که بحرکت دادن فتن مجال بر ما تاخت کند و مصالحه نامهٔ فرانکفورت را ببرد .

مارشال دمولتک میگفت « چیزیرا که در دست ما بچنگ آورده ایم و متصرف شده ایم پنجاه سال او را اقلا باید محافظت نمائیم و از برای او مدافعه کنیم . » ولیکن مخالفین سخت متمرد و سرکش بودند و گوش بر دلیل و برهان نمیدادند . و چنان مینمود که قانون جدید در محل خطر است و هنوز بمقام مباحثه و مشاوره نیامده می خواهد مطرود گردد . امپراطور گیلوم از مشاهده این حال زیاد مضطرب و متغیر گردید و خود داری نکرده و غیظ و دلخوری خود را کاملا آشکار نمود .

در بیست و دوم مارس سال هزار و هشتصد و هفتاد و چهار روز





مولود امپراطور ژرژ را الهام که بهمنیت او آمده بودند برآنها چنین گفت « که من میخواهم از شما پنهان دارم که بحرانی بنظر میآید که در بالای سر نظام در پرواز است و موهم خطرات چیز یرا که چهار سال نگهداری و حمایت کردم . چیزیرا که بالاخره تحصیل نمودم . چیزی که بمقام امتحان آوردم و بخوبی از امتحان بیرون آمد . او را همواره دارم و همیشه خواهم داشت و از دست نخواهم داد . » مناقشه شدیدی بمیان آمد مع هذا از هر طرف میدیدند که کار را مصالحه بگذارند بهتر است و محتاج بصلح بودند یک حصه از طایفهٔ لیبرال از سوء عاقبت فتنه بترسیدند و تکلیف کردند که سندی بدولت بسپارند که شمارهٔ افراد قشونی بعدد فربوتر مدت هفت سال مقرر باشد مارشال دمولتک باز چنین گفت که برای کفالت اروپ بهتر از همه این است که آلمان قوی باشد و همواره مستعد از برای برابری کردن با هجوم خاصه با فرانسه که متصل در خیال تلافی است اسلحه را اگر از خود دور سازیم و چارخکی میشویم که مخارجش فراوانتر از نگاهداری سلاح خواهد بود . دورهٔ هفت سال نظامی بمقام مشاوره گذاشته شده و در چهاردهم آوریل باکثریت آرا بتصویب رسید . چند ماه بعد تشکیل قشون تکمیل یافت . باین قسم که تمام ملت را حتم شد که در نظام مشق نمایند که عند الاحتیاج تمام بتوانند بکار خنک آیند . و باین ترتیبات در اول ژانویهٔ هفتاد و هشت قشون آلمان در وقت جنگ عبارت بود از یک ملیون و دویست و هشتاد و سه هزار و هفتصد و نود و یک نفر مضبوط بعلاوه نهصد هزار نفر قشون چریک که مجموع بیشتر از دو ملیون قشون آلمان معدود بود . و این مبلغ در نظر امپراطور و مقربانش از طبقه نظام کافی نبود . موعد هفت سال نظامی در سی و یکم دسامبر هشتاد و یک تمام میشد . در مجلس هشتاد دولت تکلیف کرد که تا هشتاد و هشت باز این مدت امتداد پیدا نماید . و بعلاوه میخواست که چهارصد و بیست و هفت هزار و دویست و هفتاد نفر نیز بر میزان قشون ایام صلح افزوده شود و باز میخواست که

لشکریان مرخص خانه در موقع مقرر در مشق و مانور باشند . بعد از مباحثه بسیار
بالوان مختلفه قانون جدید پذیرفته شد . در پانزدهم آوریل هزار و هشتصد و هشتاد
اما اکثریت آراء در این باب خیلی کمتر از کثرت سال هفتاد و چهار بود . در اینموقع خطبای
دولتی اصرار داشتند که آنهائیکه مردد بودند در دادن رای آنها را وادارند بر اینکه
بی تردید با سایرین در رای شریک باشند و اعتقاد نمایند که خطر بسیاری از طرف فرانسه
مظنون است . امپراطور در دوم ستامبر که سال دهم بود از فتح سیدان خطابه
بلشکریان فرستاد بجهة اینکه بخاطر آورند فیروزی و ظفری را که بر آنها نصیب شد .
و بر این خطابه علاوه کرد این کلمات را بر سبیل سرزنش « که سپاه البته بخاطر آورند
و بدانند که این نتیجه بزرگ را تحصیل نمیکردند اگر تکمیل نکرده بودند تمام شرافت ناپوس
تکلیفات لازمه را و همچنانکه مشق و تعلیمات مشکل و دشوار را . پس این سخنان مراکوس
دهند و همواره در نظر داشته باشند اگرچه بعد از مردن من هم باشد ! » با این
قوه عظیمه لشکری که در قبضهٔ اقتدار امپراطوری بود پولیتیکی نیز اخذ کرده بود که مطلقا مخالفت
میکرد با مطالبات پارلمنت . طایفهٔ لیبرال بسیاری از تکالیف وارد میکرد که تمام
آنها برای استحکام امر پارلمنت بودند و از برای فرستادگان وجوهی نقد
بعنوان مخارج منحوا استند و متعهد بودند که هیئت وزارتی با صدر اعظمی که مسئول
باشد تشکیل شود اما دولت بالصراحه این تکلیفات را رد کرده و از قبول امتناع نمود
بعلاوه تکلیف کردند ترتیباتی محدود و معین از بعضی معافیتها که داده شده در
ایجاد امپراطوری . و تبدیل رای دو ساله به رای هر ساله در جمع و خرج مالیاتی
و این همه تکالیف بود غیر از تعویق کار .

از طرفی بیسمارک بیصبر و بی آرام شده بود از دیدن اینقدر عوائق از برای
پیشرفت مقاصد خود و میدید که آن غیرت حرارتیکه از برای اتحاد آلمان در ابتدا
داشتند کم کم نقصان یافته و میرود که تمام شود . همانقدر با و در میان سایر





موانع سبک شد که دربار عالی امپراطوری در برلین برقرار شد . و پای تخت او را
در شهر لیپزیغ معین نمودند . بر بیسمارک تحمیل شد که کار خود و پیشرفت
امورات بعضی از اعضای خیال میکرد که مسبوق بمغز سنان رئیس طایفهٔ لیبرال را
با خود در وزارت شریک نماید . اما مشارالیه راضی نشد که تنها داخل این سئل
شود مگر بهمراهی جمعی از دوستان خود که آنها را نیز با خود رفیق و انباز خویش میخواست
که در پولیتیک با وی هم رای و هم عقیده بودند . امپراطور که بالطبع طایفهٔ
لیبرال را دوست نداشت از قبول این رای استنکاف نمود . و تدبیر
بیسمارک در همین جای ماند . چون امکان سازش با طرف دست چپ
یعنی لیبرالها نماند بیسمارک ناچار و معین از برای خود در طرف دست راست و در
مرکز پارلمنت طلب کرد . و باین واسطه حادثهٔ عظیمی رخ داد که بجمایت و یاری
او برخواست . و این چنین کرد که در سال هزار و هشتصد و هفتاد و هشت
در اثنای چند هفته دو مرتبه قصد جان امپراطور را کردند . یکی در یازدهم
ماه مه و دیگری در چهارم ژوین که از هلاکتش چیزی نمانده بود . بر تحقیق این دو
جنایت که منسوب بودند بطایفهٔ سوسیالیست که در طریقهٔ خود شان زیاده غلو داشتند
ارتکاب این عمل شنیع را بملاحظهٔ این کردند که واقعیت و صحت بدهند بر عقیدهٔ
باطل خود شان که اصلا مبنی بر اندام است . حیرت در تمام آلمان و قاطبهٔ
عوالم تمدن بسیار بزرگ شد و مردم مبهوت گردیدند . همه خاطرها بی اختیار
چنین میرسید که این عمل از طرف فرانسوی صادر شده و محض عداوت مرتکب
این کار شده اند . و حال آنکه این تصور محض خیال و وهم بود . جانی و مرتکب
از خود رعایای امپراطوری بود که هدف گلوله خود ساخت شخصی را که اینقدر کارهای
بزرگ و عمده از برای مفاخرت وطن و ملت خود نمود . امپراطور که در یازدهم
ماه مه از این سوء قصد صدمه ندید در تیر قاتل بخطا رفت . در چهارم ژوین که

مجدداً همان سوء قصد را کردند سخت مجروح شد . و بسیار طول کشید تا زخم
روی بهبودی نهاد . لحظه بیم خطر میرفت . پس فرزند خود که ولیعهدش بود
طلبید و اداره امورات را بعهده او واگذار نمود . پرنس بسمارک در این واقعه
زیاد متاثر شد . در اثنای مرض امپراطور در همین صحبتی که باو زال غزان رئیس سابق
جمهوریه آمازنی از نیکی و نیامیداشت و مشارالیه آن اوقات بسیاحت فرنکستان
آمده بود . و بزال مزبور اظهار دلگیری از این واقعه وحشت انگیز میکرد . پرنس
بسمارک فرصت غنیمت دیده بیان اوصاف امپراطور را از برای او چنین کرد
« این است یک پیر مردی و بهترین اشخاص روی زمین که قصد قتل او را نمودند .
هر کز شخصی باین سلامت نفس و این قسم جوانمرد و بلند همت و با رزانت مانند امپراطور
نمیشود . و تحمل بسیار زیاد دارد از اشخاصی که متولد شده اند در درجات علیا
و از اکثر آنها برتر و بهتر است . و میدانند که اشخاصی که از رتبه او هستند و
شاهزاده و از خانواده سلطنت میباشند چنان گمان دارند که با سایر مردم بسیار
فرق و تفاوت در جنس دارند . و چندان اعتنائی بغیر ندارند . گویا
تربیت و تعلیم در آنها از برای محو و زایل ساختن جانب انسانیت است . و امپراطور
برخلاف آنها در همه مراتب انسانیت کامل و صاحب درجات عالیه میباشند
و در تمام عمر خود کسی بدی نکرده و خاطر احدی را رنجانیده و سختی و تندی در حق
کسی ننموده . و این از جمله کسانیست که حسن خلقشان دل مردم را میربایند و همواره
موجب نیکی و خوشی اطراف و حواشی خود هستند . محال است که کسی
تصور نماید که مانند او اصل زاده بکمال و جمال و حسن کردار و نیکوکاری بهم برسد
و من تصور میکردم که امپراطور میتواند تمام مملکت خود را تنها عبور نماید بی
آسیب و خطری عجب آنکه حال می بینیم که قصد جان او را دارند و میخواهند
او را بکشند . امپراطور در تمام اعمال و افعال بهترین جمهوریستند چنان که





هر جمهوریکه از آن معتصبتر و در طریقه خود نباشد . تحسین مینماید عقیده او را اگر بی انصاف نباشد
و این است شهریاری که دل رحیمش منسوخ کرد مجازات قتل را و چیزی نمانده
بود که خود مقتول دست ظالمی گردد . ) . وقتی که این کلمات را بسمارک
میگفت البته نمیتوانست تصور نماید که پنج سال بعد باز بکبار دیگر چنین سوء قصدی
در ردهم از طایفه آنارشیست آلمان صورت خواهد یافت اما کاری ساخته نمیشود
در همان روزی که امپراطور برای تبریک بنای آن آلتیکه بیاد کاری خنک هزار و
هشتصد و هفتاد در نی در زوالدخصور خواهد یافت .

سخنان پرنس بسمارک که تحریر یافت توضیح مینماید آن تغییر زیاد را
که از تاریخ هزار و هشتصد و هفتاد و هشت در پولتیک داخلی امپراطور گیلوم
راه یافته بود . از این وقت ببعد مداخله امپراطور در معظم امورات دولتی خود
رفته رفته بیشتر شده بود . اگرچه مداخله امپراطور بنفسه در امورات و قبول زحمات
برای استراحت هموار بوده است لیکن فیما بعد خواهند دید که زیاد تر بنفس خود زحمت
میداد و هیچ خود را مراعات نمیکرد و چند روز بعد از واقعه یازدهم ماه مه دولت
پروس بدار الشورای اتحاد ملتی تقدیم نمود یک لایحه قانونی . چنانکه خود
میگفت . بملاحظه اینکه مملکت و انجمن انسانی را محافظت نماید در مقابل مخاطراتیکه
از تعصب مفرط طایفه سوسیالیست در مقام خطرات . و این لایحه پذیرفته شد
که در وی واگذار کرده بود بمجلس شورای ملتی که مطلقا حق آنرا خواهد داشت که
ممانعت نماید این طایفه را از اینکه چیزی تحریر را نشر نمایند یا اینکه مجلسی کنند و سبکهای
گرد آیند . و این بار نیرو و سواس قانون مملکتی مصمم ساخت اکثریت را در پارلمنت
براینکه قبول بکنند که حاکمی و آمری بوجه مطلق از برای مطبعها و مجالس نباشد
باشد . در انجمن چهاردهم ماه مه پارلمنت رد کرد و قبول نمود قانون
مزبور را با کثریت دویست و چهل و یک رای در مقابل پنجاه و هفت رای .

ده روز بعد از این واقعه بعد از وقوع سوء قصد ثانوی در حق امپراطور هنگام
اضطراب و هیجان عمومی دولت دیگر فرصت نداد و دلگیر و ناخوشود
از بیماری مقاومت و ممانعت پارلمنت در هر چیزی حکم امپراطوری در بارهٔ هم
ژوین صادر شد که پارلمنت تعطیل شود بعلت اینکه قانونی که در باب جمهوری طلبان
سوسیالیست تقدیم شده بود پارلمنت قبول نکرد . در ماه ستامبر که قانون مجدد آ پارلمنت
عرضه شد سختی و درشتی پارلمنت بیش از پیش شد . از جانب حکومت قدغن کردند که
طایفهٔ سوسیالیست چیزی نگویند و در مطبعها قبول نمایند و مجمعی و انجمنی نداشته باشند
و هر فردی از افراد آنها که مرتکب خلافی شد از اقامت در بعضی از شهرها و بعضی از نواحی
ممنوع است . امتناع شدید یکه در پارلمنت بیان کردند موجب این شد که اکثر
اعضای پارلمنت کناره کرفتند . و اشخاصی هم که قبول پولتیک مسالمت
نمودند دوباره نامیده شدند . بعضی اصلاحات هم در بعضی فقرات قانون
داخل نمودند که مهمترش این بود که مشکلترین فقرهٔ قانون محدود باشد تا دو سال و نیم
این مطلب هم قبول شد در نوزدهم اکتبر با کثریت دویست و بیست و یک رای بر
یکصد و چهل و نه رای . این قدغن و غیره تنها نتیجهٔ این سوء قصدی که دو بار
در حق امپراطور کردند بود . دولت بحمایت و اداره پلیس مبارک مشغول
گذاشتن بوده در ضمن تمام خالصه جات اربابین را متصرف شدند که این را مقدمهٔ
ضبط خالصه جات مذهبی نماید . و هر گاه که عمل و رفتار مبارک بالغی و عابقی
بر مخورد امپراطور بنفسه مداخله مینمود که بمسئولیت خود صدراعظم خود را محفوظ
دارد . و همچنین خواهند دید که این مداخله آشکار و مستمر ظهور خواهد یافت
هنگامی که پارلمنت امپراطوری و اطاعتهای مبعوثین پروس جسارت کردند
که مداخله نمایند در املاکی که امپراطور آنها را استثنی و مخصوص خود میدانست

دوازدهم فوریه سال هزار و هشتصد و هفتاد و نه هنگام افتتاح





پارلمنت امپراطور خبر داد تغییر عظیمی که در پولتیک عالم کرک بهم رسیده و فرمود که قوای
وادسال هزار و هشتصد و شصت و پنج در آزادی مبادله امتعه نتیجهٔ خوبی نداد . و این
رشته متعلق بسوسیالیست است . و باز فرمود از برای حل این مسئله کافی نیست که
قوانین ممانعت و قدغن از برای آنها نهاد . بلکه باید وسیله پیدا کرد که طبقهٔ عمله
جات را از بیکاری رهانید و از برای آنها کاری پیدا کرد که بیکار نمانند . دو سال
بعد از این در هفدهم نوامبر هزار و هشتصد و هشتاد و یک همین مطلب را سلطنتی
تمام عنوان کرد . و پارلمنت مجدداً سفارش نمود که اخذ قوانینی نماید
که نفعی برای طبقهٔ کارکران داشته باشد و در این مسئله صلح داخلی را ضمناً متوقع بود
باین قسم که بر حوایج لازمهٔ مبلغ وافری از آسودکی و اطمینان باید افزود و یاری
از آنها کرد . محقق است که این ترتیبات باین زودیها میسر نمیشود . اما من
خود را در نزد خدا و خلق مسئول میدانم که باید سبقت در این کار نمایم با وجود
اینکه میدانم حصول مقصود فوری نخواهد بود . ممانعت پارلمنت و طولی که میداد
در ملاحظه و وارسی این تقدیمات امپراطور را مجدداً واداشت برانکه نصیحتی و پندی
بپارلمنت بفرستد . پس در چهاردهم آوریل سال هشتاد و سه در اثنائیکه
مجالس مشغول خود بودند بهیچ وجه انتظاری از طرف امپراطور نداشتند پیغام
امپراطور رسید . که من بالصراحه بشما میگویم که من مثل اولین تکلیف خود
میدانم که رعایت از طبقهٔ کارکران نمایم و یاری از ایشان کنم . پس دعوت
مینمایم پارلمنت را که نخستین بار در مجالس فقره جمع و خرج مالیات را تمام نمایند تا
در مجالس بهار آینده مجال وارسی بعمل صرفه جوئی و اداره امور مملکتی داشته باشم
. در سر مادهٔ دیگری نیز امپراطور ناخوشنودی خود را باکمال صراحه در حق پارلمنت
بیان نمود . قانون اجباری در حق طایفهٔ سوسیالیست مجدداً در مجلس هزار و
هشتصد و هشتاد و چهار عرضه شد . ممانعت سخت بمیان آمد و امپراطور

بسیار متغیر گردید . در بیست و دوم مارس کنفدراسیون پارلمنت از برای تهنیت عید مولود امپراطور بحضور آمده بود امپراطور بدرشتی تمام اظهار تعجب کرد از اینقدر تطویل بلا طایل که پارلمنت در این مسئله بخرج میدهد و فرمود که این اهمال و مماطلت چنان ظاهر مینماید که پارلمنت فراموش کرده است که خبر این قانون اجباری از برای سوسیالیست در چه موقعی شده و از برای او لازم بود که خون خود را بریزد قبل از آنکه شناخته شود خطریکه از برای انجمن انسانی متهیا میشود . این امتناع در باب این قانون بالاخره در حق خود شان منعکس میگردد . از طرفی دیگر هم هر قسمتی در پارلمنت باهم اتفاق مینمایند بجهة منازعه کردن با قوانینی که از برای منافع و خیر طایفه عمله جات ایجاد شده و شخص امپراطوری بشدت مایل اجرای این قوانین است و حکم میکند بر اعضای پارلمنت که سعی و کوشش خود را از برای اجرای این قوانین اهمال ننمایند و در پارلمنت تصدیق کنند . بالجمله امپراطور میخواست و اصرار داشت که اشتباه نکنند و حقوق او را بجهة اداره امور پولتیکی و مملکتی بشناسند که به انفراده و بشخصه حق دارد که امورات سلطنتی را اداره نماید . و این فقره را چنان مقرر و مستحکم سازد که قوانین مملکت نتواند تغییر و تبدیل و اصلاحی در این باب بدهند . و مداخله در حقوق سلطنتی کنند مجملا آنکه از آنچه ذکر یافت معلوم و محقق میشود که امپراطور مصر بود در اینکه عنان سلطنت را خود در دست داشته باشد و رتق و فتق امورات در قبضه اقتدار او بوده و از مداخله غیر مصون باشد . و همچنان مفهوم میشود که سلطنت امپراطوری از فردای روز ایجادش در رزد و خورد بود و مادة عنان فراوان که متصل با او مناقشه داشتند دشمنانی که میرویم سخن گوییم .

## فصل شانزدهم از ۱۸۷۱ تا ۱۸۸۶





امپراطور آلمان از روزیکه ایجاد شد بسی دشمنان از خود خانواده و از ملت و از ارباب مذاهب از برای او پیدا شدند که تمام آنها حامی و طرفدار در پارلمنت داشتند . در میان شاهزاده گان معتبر و اکه در سال هزار و هشتصد و شصت و شش از حکمرانی خود دور و از تاج و تخت محروم گردیدند جماعتی از آنها مدت قلیلی بعد از خلع هزار و هشتصد و هفتاد صلح خود شان را با امپراطور گیلوم نمودند . الکتور هس در عزلت در سال هفتاد و پنج فوت شد . پسرش که جانشین او بود با امپراطور معاهده نامه بست که در او عهد نمود که خودش و اخلافش از سلطنت هس دست بر داشتند . دوک دناسو مدتی بود که ترک تاج و تخت خود را نموده بود . در سال هشتاد و پنج از دواج دخترش با غراندوک ولیعهد با دنواده امپراطور گیلوم ضمنا آشتی را با دربار برلین رو براه نمود . و همچنین از دواج دیگری بموجب حصول صلح میانه دربار برلین و فامیل او گستا بنورغ گردید . دوک فردریک چنانکه سابقا ذکر کردیم که حقوق او بهانه جنگ پروس با دانمارک گردید و سبب مطالبات آلمان شد . روزیکه پروس سلس و بغ و هولشتین را متصرف شد مشار الیه از آنجا مطرود گشت . در آلمان گوشه گرفته و منزوی گردیده بود و با مبدی میزیست لیکن این امید نیز از وی منقطع گردید روزیکه پروس بر فرانسه غالب شد محروم و منزوی از غصه در چهاردهم ژانویه سال هزار و هشتصد و هشتاد غفلة فوت گردید . خوشنود یکه روزگار از برای او خبر کرده بود زمان قلیلی قبل از مرگ نصیب او شده سبب این گردید که پرد لگیر از جهان نرفت و او این بود که دختر خود را دید که بجمالیه نکاح پرنس گیلوم دو پروس پسر بزرگ پرنس امپریال یعنی ولیعهد پروس آمد . ( مترجم گوید همان است که اکنون امپراطور آلمان است ) دربار انگریز و اقوام پرنس گیلوم

اسباب این ازدواج را فراهم آورده بودند وصلتی که بر دختر امید میداد که شاید روزی صاحب شود تاج و تختی را که پدرش بآرزوی او وداع جهان نمود . وهنگامیکه گفتگوی این مواصلت درمیان بود امپراطور گیلوم بالصراحه اطلاع داد که راضی باین وصلت نمیشوم مگر اینکه دوک فردریک که هنوز نمرده بود قرار دادی بگذارد میانه فامیل خود و خانواده پروس که من بعد در آتیه محلی از برای گفتگو و منازعه نماند . پس دوک یک اقرارنامه انشا و تحریر کرد باین مضمون که جمیع سعی و کوشش او همواره از برای این بود که دوک نشینهار از تصرف دانمارک خلاص نماید و متصل بآلمان سازد . حال که دوک نشینهای مزبور ضمیمه مملکت پروس گردید و پروس نیز با آلمان متحد است . پس مقصود بحصول پیوسته است و غرض شخصی خود را تابع میل ملت آلمان نمودم . همان وقتیکه این اقرارنامه بامپراطور گیلوم رسید متعاقب آن نیز خبر مرگ دوک فردریک وصول یافت پسر ارشد دوک ارنست - غوتیه و برادر زنش پرنس کریستین داماد ملکه انگلیز این اقرارنامه را تصدیق نمودند و مبلغی خزامی نقدی در عوض گرفتند . پس امپراطور نیز راضی باین ازدواج گردید . و این عروسی در برلین در بیست و هفتم فوریه بعد از ورود عروس که با دبدبه تمام واقع شد با کمال احتشام صورت یافت . که بسی فرق بود میانه نصیب دختر و مقدرات پدر که بدواً همین شهریار از تکیل طرد کرد و دختر را بعد از پانزده سال بچه شکوه و احتشامی وارد برلین نمود .

در این شمار است ژاورژ پادشاه هانور که پس از آنکه مملکت را از دست داد در غربت میزیست کاهی در وین و کاهی در پاریس بسر میبرد و از پروس شکایت مینمود که سلطنت او را تصرف کرده و قسمت بزرگی از اموال او را ضبط نموده بود . مع ذالک تمام قصد دشمنی و عداوت را متروک کرده بود قبل از جنگ پروس با فرانسه قشونی که در سویس و فرانسه از سربازهای قدیم





امپراطوری آلمان از روزیکه ایجاد شد بسی دشمنان از خود و خانواده و از ملت و از ارباب مذاهب از برای او پیدا شدند که تمام آنها حامی و طرفدار در پارلمنت داشتند . درمیان شاهزاده کان معزول که در سال هزار و هشتصد و شصت و شش از حکمرانی خود دور و از تاج و تخت محروم گردیدند جماعتی از آنها مدت قلیلی بعد از خبک هزار و هشتصد و هفتاد صلح خود شان را با امپراطور گیلوم نمودند . الکتور هس در غربت در سال هفتاد و پنج فوت شد . پسرش که جانشین او بود با امپراطور معادله نامه بست که در او عهد نمود که خودش و اخلافش از سلطنت هس دست برداشتند . دوک دنماسو مدتی بود که ترک تاج و تخت خود را نموده بود . در سال هشتاد و پنج از دواج دخترش با غراندوک ولیعهد بادنوا ده امپراطور گیلوم ضمناً آشتی را با دربار برلین روبراه نمود . وهمچنین از دواج دیگری موجب حصول صلح میانه دربار برلین و فامیل او گستا بنورغ گردید . دوک فردریک چنانکه سابقاً ذکر کردیم که حقوق او بهانه خبک پروس با دانمارک گردید و سبب مطالبات آلمان شد . روزیکه پروس سلس و نغ و هولستین را متصرف شد مشارالیه از آنجا مطرود گشت . در آلمان گوشه گرفته و منزوی گردیده بود و با امیدی میزیست لیکن این امید نیز از وی منقطع گردید روزیکه پروس بر فرانسه غالب شد محروم و منزوی از غصه در چهاردهم ژانویه سال هزار و هشتصد و هشتاد غفلة فوت گردید . خوشوقتیکه روزگار از برای او ذخیره کرده بود زمان قلیلی قبل از مرگ نصیب او شده سبب این گردید که پر دلگیر از جهان نرفت و او این بود که دختر خود را دید که بجمالة نکاح پرنس گیلوم دوپروس پسر بزرگ پرنس امپریال یعنی ولیعهد پروس آمد . (مترجم گوید همان است که اکنون امپراطور آلمان است) دربار انگیز و اقوام پرنس گیلوم

اسباب این ازدواج را فراهم آورده بودند وصلتی که بردختر امید میداد که شاید روزی صاحب شود تاج و تختی را که پدرش آرزوی او وداع جهان نمود . وهنگامیکه گفتگوی این مواصلت درمیان بود امپراطور گیلوم بالصراحه اطلاع داد که راضی باین وصلت بمشوم مگر اینکه دوک فردریک که هنوز نمرده بود قرار دادی بگذارد میانه فامیل خود و خانواده پروس که من بعد در آتیه محلی از برای گفتگو و منازعه نماند . پس دوک یک اقرارنامه انشاء و تحریر کرد باین مضمون که جمیع سعی و کوشش او همواره از برای این بود که دوک نشینهار از تصرف دانمارک خلاص نماید و متصل بآلمان سازد . حال که دوک نشینهای مزبور ضمیمه مملکت پروس گردیده و پروس نیز با آلمان متحد است . پس مقصود بحصول پیوسته است و غرض شخصی خود را تابع میل ملت آلمان نمودم . همان وقتیکه این اقرارنامه باپراطور گیلوم رسید متعاقب آن نیز خبر مرگ دوک فردریک وصول یافت پرنس دوک ارلنست - غونتیه و برادرش پرنس کریستین داماد ملکه انگریز این اقرارنامه را تصدیق نمودند و مبلغی جزای نقدی در عوض گرفتند . پس امپراطور نیز راضی باین ازدواج گردید . واین عروسی در برلین در بیست و هفتم فوریه بعد از ورود عروس که با دبدبه تمام واقع شد با کمال احتشام صورت یافت . که بسی فرق بود میانهٔ نصیب دختر و مقدرات پدر که بدر اهمین شهریار از کیل طرد گردد و دختر را بعد از پانزده سال بچه شکوه و احتشامی وارد برلین نمود .

دراین شمار است ثراور پادشاه هانور که پس از انکه مملکت را از دست داد در غربت مبرنسبت کاهی در وین و گاهی در پاریس بسر میبرد و از پروس شکایت مینمود که سلطنت او را تصرف کرده و قسمت بزرگی از اموال او را ضبط نموده بود . مع ذالک تمام قصد دشمنی و عداوت را متروک کرده بود قبل از جنگ پروس با فرانسه قشونی که در سوئیس و فرانسه از سربازهای قدیم





ونه در برلین کسی اعتنا نکرد . بزرگترین حصه از دوکلای ملت بر ضد دارث اصلی این دوک نشین بودند . وتمام مهتا بودند که با دنی اشاره از برلین حکم بلحوق این دوک نشین به پروس نمایند . برحسب قانون حکم موقتی مجلس برلن سی یک سال برقرار بود که بعد از یک سال بایستی دوکلای ملت یک رژان معین نماید . پرنس بیسمارک مصمم شد که مجلس را وادارد که حکم صریح بر سقوط دوک کومبرلاند از این رتبه نماید . این دوک مکرر اظهار نموده بود که برای تصرف دوک نشین برونویج تمام توانمن امپراطور را با جمیع لوازم مقرره با دوک سابق متوفای انجا که درمیان داشتند قبول دارم . از برلین اینطور جواب دادند که خصومت تو با امپراطور آلمان بین و آشکار است و ممکن نیست که دشمن باین وضوح را در مملکت امپراطوری فرمان روائی داد . وبه این عنوان در جمیع دوکلا متفق القول پرنس مزبور را دفع کرده و رژان از برای این دوک نشین منتخص کردند و در بیست و یکم اوکتوبر از سال هشتاد و پنج نوادهٔ امپراطور گیلوم پرنس آلبرد پروس را نامزد نمودند که پرنس مزبور در دوم نوامبر عنان اداره مملکت مزبوره را بقبضهٔ اقتدار خود گرفت . مستقبل زمان خبر خواهد داد که اختراع این رژانس آیا ایجاد شعبهٔ دومی از خانوادهٔ هوهان زولرن خواهد بود یا الحاقی بسلطنت پروس میشود در هر صورت اکنون یکی از امورات معظمهٔ امپراطوری گیلوم بشمار میاید . درمیان دشمنان امپراطوری در سال اول ایجاد امپراطوری سزاوار است که جائی هم از برای ساکنین سلیس وینغ شمالی از اهل دانمارک گذاشت . البته بخاطر دارند که امپراطور ناپلیون چون در سال شصت و شش میانجی گری کرد میانهٔ پروس و اطریش دو فقره هم بعهدنامهٔ پراغ افزود . اول اینکه رود خانهٔ مین را حد فاصل میانهٔ مواضعی که برتری و تفوق پروس را در آلمان معلوم میکردند قرار داد که از انجا تجاوز نشود یعنی از برای تحصیل برتری بمواضعی که انطرف رود خانهٔ مین است اکتفا نمایند

وبمواضع آن سمت رود خانه دست درازی نکند . دوم اینکه اهل سلیس و بلغ شمالی را مختار کرده که اگر رای عمومی آنها بر این باشد که دوباره بدانمارک ملحق شوند مانعی نباشد . پولتیک پروس از ابتدا بناچاری با بیقراری تمام این دو فقره را تحمل شد و در نظر گرفت که عند الامکان آنها را دفع سازد و سقوط امپراطور ناپلیون از درجه علیای تابداری در سال ۱۸۱۴ افتاد . دربار برلین را مجاز ساخت که خود را از قید این دو شرط خلاص سازد که لکه نقصی در چهره خود پسندی او شمرده بود بازوال مباحی یعنی ناپلیون تمام . حقیقتا که دربار برلین داشت در سال شصت و شش اکنون زوال یافت و بر کونفدراسیون شمالی که تا این محدود بود اکنون امپراطوری آلمان عوض شد که تا الب امتداد یافته بود . پس فقره رود خانه این محو شد اما فقره ماده پنجم معاهده پراغ که در باب سلس و بلغ بود بجای ماند . پس دربار دانمارک مکرر در این باب کوشش نمود که بلکه کاری از پیش ببرد چون پروس مصمم شده بود که قبول نکند رنجت بی نتیجه و علی بهبوده شد در کنگره برلین حال هزار و هشتصد و هفتاد و هشت چنانکه فیما بعد مذکور خواهد شد . دربار برلین دست یافته در حق اطریش بسیار مساعدت و همرای کرد در فقره بوسنه و هرزگوین از ممالک اوربانی دولت عثمانی که مقرر شد که اطریش تصرف نماید . پس دربار وین از این خدمت بی اندازه ممنون شده و رفع کدورت سابقه شد . چون معاهده پراغ را خواز از اطریش سایر دول فرنکستان امضا نکرده بودند . پروس را لازم بود که در آن باب با سایر دول طرف گفتگو شود . و اطریش هم بجهت این خدمتی که پروس در حق او نمود تلافی تجدید معاهده پراغ کرده و فصل پنجم را که متعلق بفقره سلس و بلغ شمالی بود محو و نابود ساخت . ساکسن السانس و لورن نیز این عداوت را داشتند اگرچه انها اصلا از نژاد آلمان بودند لیکن بهیچوجه تصور نداشتند که

خود را



خود را از فرانسه جدا نمایند . پدران بعداوت آلمانیان مردند پسران نیز در این عداوت خواهند بود و تا بمیرند . مسخر کنندگان این ملت در باره آنها اشتباه کرده بودند که میگفتند که بمهربانی و اکرام و احسان لامحاله آنها را رام خواهند کرد . و بودن از یک نژاد البته ایشان را بطرف اصل خود خواهد کشید . پرنس بسمارک بر آنها مبلغی از مالیات تخفیف و عده کرده بود که در بعضی فرانسه بودن چنین احسانی نرسیده بودند . و در مجلس شورا ره حمایت از وکلای آنها مینمود که گویا خود وکیل ایشان است و این زحمت بیحاصل و بیجا بود . در اوایل مبعوثین السانس و لورن از حضور بپارلمنت نیز اکراه داشتند . وکیل کنندگان آنها سرکش و بدخو و زحمت و غیر مطیع بودند و از مامورین اجتناب کرده و دوری مینمودند . و مدتی طولانی کشید تا مبعوثین آنها فهمیدند که لازم است از برای نفع آنها که بپارلمنت حاضر شوند و منافع خود را نگهداری نمایند و با طوایف دیگر از کاتولیک و علف و دانوا و پولونی اتفاق و اشنائی نمایند . حکومت بالاخره در هزار و هشتصد و هفتاد و چهار غالب آمده قانون امپراطوری را بالسانس و لورن داخل نمود و از همین مملکت مجلسی تشکیل کرد . و حکومت برلین بر آنها قواعد حکومت را آموخت . استراسبورغ را محل اقامت نایب الحکومه از طرف امپراطور قرار دادند که با جمعی بنام وزرا و کارگذاران متصدی امور حکومتی میشدند و تا کنون طا بنود که تغییری از این همه کارها در ذهن اهالی آنجا پدید آید . و عداوت خود را فراموش کرده اقلا تخفیفی بدهند . برخلاف مبعوثین آنها باید اری در عداوت کرده همواره اظهار عداوت خود را میکردند . و همیشه در شمار مخالفین بودند و وقتی که صحبت از تول رانی بود که پولتیک دولت اقتضا میکرد . امپراطور گیلوم چندین بار رفت بالسانس و لورن

کاهی

کاهی از برای حضور در مواقع رسمیه و کاهی از برای مانور فشونی و عرض لشکر
همواره آنها را یافت که کمال احترام را از شخص او بعمل میاورند . اما همان عداوتی
دارند و مطلقا اظهار محبتی از آنها مشاهده نمی افتد و امر همین قسم بود در اثنای امپراطوری
گیلوم در مدت پانزده سال . و اهالی آنجا دائما بوضوح تمام ظاهر میکنند
نارضائی خود را از ضمیمه آلمان بودن و نمایان بود که تحمل این امر را کرده اند مثل امری
موقت . که امید دارند که عنقریب مدت منقضی خواهد شد . پرنس بسمارک
در شمار دشمنان امپراطوری آلمان اهل السالس لورن را از درجه اول گرفته است
در شمار اینها که اگر بیشتر عداوت ندا شته باشند کمتر هم نخواهند بود . طایفه
پولونه از ایالات پوزان و پروس مشرقی هستند . پولنیکی له دولت پروس
در باب این ملت پولونه اتحاد نموده بود مکرر در ظرف هفتاد سال تغییرات پیدا کرد
یعنی از مدت معاهده وین که بنام اروپ تصدیق شد آنچه را که از مملکت پولونه پروس
واطریش و روس تقسیم کرده و برده بودند . و در این مدت کاهی چنان دیده
میشد که خیال دارند که اداره نمایند دو کل نشین بزرگ پوزنان را با حکامی که از ملت
پولونه باشند و بعادت و قانون خودشان رفتار نمایند . و بعد این مسلک را
تغییر داده مسلکی دیگر گرفتند که بالکلیه برخلاف عادات و رسوم پولونه و بالتمام
موافق عادات آلمان و ژرمانی بود بقسمی که بالمره آثار پولونه را محو و نابود میساخت
و سعی و کوشش حکام بر این بود که عداوت مذهبی را میان طوایف آنها شدید
نمایند . و حصه بزرگ طایفه پولونه کاتولیک بودند در وقتی که مامورین پروس
و حصه از آلمان مملکت پروتستان بودند بقسمی که بمرور ایام و سنین به اصطلاح
پولتیک . پولونه و کاتولیک از طرفی و آلمان و پروتستان از طرفی
دو جانب تساوی دو دو طرف عشابه گردیده بودند .

شورش و یاغیکری که از سال هزار و هشتصد و سی در ایالات





پولونه متصرفی روس ظهور کرد بعد در متصرفی اطریش . قضیه در ایالات پوزان
بمیان آمد . با وجود نظم خارجی که دولت پروس در آنجا نگهداری کرده بود
مفسدین پولونه که بهجرت بپاریس کرده بودند در ایالت پوزان جامی
و طرفداران بسیار پیدا کردند . پس از اینکه فتنه و فسادی در آنجا راه
انداختند جماعت زیادی از پولونیها گرفتار شده و در محبس بزرگ برلین زندان
انداخته شدند . ناکاه در همین مجلد هم مارس از سال هزار و هشتصد و چهل و هشت
در خود پایتخت پروس فتنه و شورشی خونریزی ظهور یافت . بغیر اینکه در قسم
و ترتیب دولتی پروس هم رسید اثر شدیدی در تثبیت امور و اداره پوزان ظاهر
گردید . که بر حسب شورش برلین فتنه و فساد در آنجا بشدت ظهور نموده بود
بجهت تسکین این فتنه شاه پروس فرد ریک گیلوم چهارم راضی شد که یک
صورت ملتی باز آنجا مدهد و برای این کار مامور مخصوصی فرستاد . و این عمل صحیحی نبود
و مانع از ترقی میشد در نجیصه از ولایت آلمانها ساکن بودند . خواستند حدودی
معین کرده دو قسم اداره ایجاد سازند یکی آلمان و دیگری پولونه . این تدبیر
صورت نگرفت بجهت مقاومت هر دو طرف که کاهی این و کاهی آن
نافرمانی و سرکشی میکردند . پس مجبور شدند که فتنه را بقوه اسلحه تسکین دهند
پس قصد اینکه ایشان را بر وفق خوی و عادت پولونه نظم مدهند بالکلیه محو
و متروک کردید . و دولت پروس از تاریخ چهل و نه اقرار داشت که تمام
آثار پولونه را محو ساخته و بر صورت و قانون آلمان نماید و همچنان زبان آلمان را
در ادارات بیمه و مدارس و کلیسا مجری سازد و زبان پولونه و غیره را متروک
دارد . بوسایط بسیار و علل کثیره همواره نزاع میان این طوایف بود و
قطع نمیشد و نزاع مذهبی هر روز فتنه از نو ظاهر میساخت تا اینکه از تاریخ مفاد
یک نزاع میانه دولت امپراطوری و کلیسای کاتولیک بی پرده کردید

از ابتدای ظهور دولت امپراطوری آلمان این دو ملت یعنی پولونه و آلمان
مبارزه خونریزی میانه خود داشتند . ومعلوم بنود که غلبه و قهر از کدام طرف
است چون این مسئله همواره محل مباحثه در مجالس و در روزنامجات و مطبعها شد
. پس دربار برلین در سال هشتاد و پنج قرار داد که کلیتاً طرد نماید از مملکت
روس طایفه پولونه را که از ولایت روس واطرش هجرت کرده باین
مملکت میآمدند وزیاد شده بودند این حکم نیز موجب فتنها و اشکالات گردید
. در شانزدهم ژانویه سال هشتاد و شش در افتتاح مجلس اطاق پروسها
امپراطور چنین نطق فرمود « غلبه و پامال ساختن اصول و عادات پولونه
در بعضی ولایات مشرقی اصول و عادات آلمان را . ما را مجبور کرد
و تکلیف دولت شد که بعضی تدابیر پیش گیرد تا وجود و ترقیات آلمان را
محفوظ دارد و نگهداری نماید . »

چند هفته پیش از آنکه امپراطور این بیان را نماید مسئله طرد و اخراج
معوثین پولونه عنوان کرده بودند در پارلمنت امپراطوری و برحسب عادت
قدیمه پارلمنت طایفه کاتولیک و لیبرال برحمایت آنها برخواستند و پارلمنت
مسئله را بمشاوره گذاشت و باکثریت آرا پارلمنت حکم داد که طرد و اخراج پولونها
از مملکت نه عدل است و نه انصاف و نه مصلحت ملت آلمان است .
امپراطور از این رای پارلمنت برآشفت و همچنان اطاق مجالس معوثین
پروس نیز چون امپراطور برخلاف پارلمنت برخواستند . و بریس بسمارک
بالصراحه گفت که برخلاف رسوم و عادات پولونها رفتار خواهد کرد و گفت
« از قراریکه برما مدلل شده جمیع مساعی ما در اینکه بنحای پولونی را تبوانیم رام
نمائیم بفایده و هدر است . پس باید وضع رفتار را تغییر دهیم . عدد پولونها
کم کرده و جمعیت آلمانیها را زیاد نمود . بقدر کفایت از طایفه پولونه داریم





از برای ما بس است . اکنون لازم است که خود را از دست پولونهائی که
از خارج میآیند خلاص کرده و رهائی دهیم . و این یک مسئله پولتیک و دولتی است
که حتما باید اجرا نمائیم و هزار مرتبه هم اگر پارلمنت امپراطوری برخلاف وی رای زند
گوش بروی نشنیده و در رفتار خود را در این باب تغییر نخواهیم داد . » قانون
گذاران مملکت دیگر اعمال نکردند . چندین فقره قانون وضع نمودند از برای
دولت پروس که نتیجه آنها این بود که بقدر مبلغ صد ملیون مارک تنخواه جمع
نمایند از برای خریدن اراضی پولونها و در آنها بسکنی دهند مهاجرین آلمان را
و مدرسها و کلیساها بوضع آلمان بنا نمایند . و قانون دیگری منع میکرد از پولونها
حق تعیین معلمین از برای مدارس خود و این حق را بدولت واگذار میکرد که
دولت هر کس را مصلحت بداند معلم مدارس آنها قرار بدهد . و از این قبیل
تدابیر خریدن اراضی و املاک پولونها زیاد موثر افتاد . این املاک و اراضی
در ایالت پوزان غالبا از نجباء و اشراف پولونه بود که گروه گذاشته و اکثر در زیر
بار گران رهن مانده بودند . دولت وضعت را غنیمت دانسته و آنها را ابتیاع
نمود . که این هم یک نوع ضبط املاک بود که پولتیک اقتضا میکرد اما بملاحظه
انسانیت و شیوه مروت تکان نمیخورد که دولت از این کار فایده ببرد بگریسا
دور و در امتداد زمانی بس طولانی . و هرگز عداوت و خصومت را از میانه
این دو ملت نمیشود زایل ساخت . و هرگز عادات و رسوم آنها را تطبیق عادات
پروس و آلمان نمیشود کرد . زیرا که ابدا آنها از جنس پروس نیستند و نه
از نوع آلمان . باز روس و اطرش مشابهتی دارند و میشود که انقلاب
بزرگی در اروپ آنها را بطرف آنها مجذوب دارد و در دولو سیونی تغییر
در صورت آنها بدهد و حقوق دولی از برای آنها تشکیل نماید . باید دید که مسئله
پولونه احداث مخالفتی کرد میانه وکلای ملت امپراطوری آلمان و اطاقهای

پروسس . واین بار اول نیست که چنین نتیجه از این قبیل اعمال حاصل شده
در سال چهل و هشت انجمن ملتی پروسس شوریدند بر تعدیات پارلمنت آلمان
در انگلفورت بود . امروز نیز چنانکه دیدیم واقع گردید . از اینجا معلوم میشود
که اطاقهای پروسس زیادتر پروسی هستند تا آلمانی . باین وضع و طور
یعنی مخالفت با پولتیک دولت این جماعتی که گفتیم بالطبع موذی شده بودند
طایفهٔ غلف . و دانوا . والساس ولورن و پولونه . تمام اینها
نام دشمنان امپراطوری را معین مینمایند . و همین تسمیه یعنی مخالفین امپراطوری
برگرده زیادی از آنان که مخالفت در پولتیک امپراطوری مینمودند و بعلاوه
کاتولیک که در مرکز پارلمنت محل داشتند گذاشته بودند و بسبب بسیاری نزاع
میانه دولت و ارباب کلیسا در امپراطوری آلمان آشنا می شدند .
نزاعی که میبردیم بیان سازیم .

## فصل هفدهم از ۱۸۷۱ تا ۱۸۸۱

در زمان سلطنت فردریک گیلوم سوم پدر امپراطور گیلوم
مناسبات میانه دربار برلین و دربار واتیکان ( عمارت پاپ نشین در روم )
دو دوره مختلف نشان میدهد . در کنگرهٔ وین که در سال هزار و هشتصد
پانزده منعقد شد . پادشاه پروس حمایت زیادی از پاپ نمود که اقتدار
و شوکت دنیوی ایشان دوباره برقرار شود . در این کنگره اردوهای پروس
تحصیل کرده بودند ممالک سواحل رن و دوک نشین بزرگ پوزان را . بنابراین
غالب مردمانش مذهب کاتولیک داشتند . و مصلحت دولتی چنین اقتضا
میکرد که مناسبات دوستانه میانه دربار برلین و دربار پاپ مستحکم باشد تا
بلکه بتواند بخواهد مقاصد خویش را در ممالکی که تازه تحصیل نموده است تخمینی





دارد . و بنابراین مقصود بود که در سال هزار و هشتصد و بیست و یک تصدیق
بر حکومت مطلقه روحانی و عود اقتدار دنیوی پاپ که ارکانش را ناپلیون
اول متزلزل نموده بود شد . و این اصلاح که از روی لزوم پولتیکی بود
از طرفی دیگر نمیتوانست قطع نماید مادهٔ نزاع مذهبی را مابین دربار پروتستان
برلین و کشیشهای روم . و شاه پروس که رئیس کلیسای پروتستان است
در پروس . و میانهٔ پاپ که رئیس کلیسای کاتولیک است مطلقا .
عقیدهٔ مملکت پروس باین قسمی که پرنسهای آن مملکت و سلاطینش ایجاد
نموده اند کمال صدیت را با پیروان طریقهٔ پاپ دارد . بنوعی که پروسهایک
قدرت مطلقه بر قانون گذاران خود معتقدند که بر مال و جان اهالی ملت مجری
می شمارند . پس بهر نوعی که سلاطین پروس این قوه را کار میفرمودند میزان
سلوک و رفتار آنها با دربار پاپ بدست می آمد یعنی اگر اجتناب می کردند
از مداخله زیاد در کارهای کاتولیک . مناسبات دوستی آنها با پاپ بهم
نمیخورد و بالعکس اگر بنای مداخله و تصرف میگذاشتند با امور متعلقهٔ بآنها .
رابطهٔ مودت کینه توزانه طرف خصومت پاپ و پاپیون میشدند . و این امر چنین شد
در آخر سلطنت فردریک گیلوم سوم در مسئلهٔ نکاح مختلط میانهٔ کاتولیک
و پروتستان و مسائل مذهبی دیگر گفتگو میان آمد و کار غلظتی گرفت تا منجر
به نزاع و مضاربه شد بقسمی که آرشوگهای کولون و پوزان گرفتار و محبوس
دولتی اعلان شدند . و برخلاف فردریک چهارم این مسئله را تغییر داد
و اولین سعی او از ابتدای جلوسش که در هزار و هشتصد و چهل اتفاق
افتاد بر این شد که با روم مصالحه نماید . و تسلیم و واگذار کند بکلیسا اصلاح
مسائلی که متعلق بامور شرع و کلیسای کاتولیک است . و آن دو نفر کشیش
محبوس را از حبس مرخص نمود و بمحل خودشان فرستاد . یک مدت

وزارتی مخصوصاً قرارداد از برای وارسی کردن امورات کاتولیکها . و
اجرای این وزارت را از همان مذاهب نمود . فلهذا این دو طایفه باهم
بصلح وصفا پیش آمده و هر دو از هم راضی و خوشنود نیز بستند . شاه و دولتش
از این آسودگی نهایت خورسندی و خرمی را داشتند . و در سال چهل و هشت
بهنگام آشوب و انقلاب طایفه کاتولیکها خدمتگذاری زیاد و نمایان بدولت
کردند چنانکه شاه مکرر اظهار امتنان کرد . و احسان و امتیازات زیاد
برایشان عنایت فرمود .

و شاه گیلوم نیز این مسلک را پیش گرفته . و بکشیشهای کاتولیک
که برای تهنیت جلوسش آمده بودند بسیار مهربانی و خوشرویی نمود و همچنین
با رئیسهای کولون و بوزان که آمده بودند تجدید بیعت با شاه جدید نمایند .
و این شان میدهد حد زیانی را که میبایند دولت و کلیسا صلح و صفا بود و مردم با سودگی
زیست میکردند . و واقعه ابطالیا و کسر شوکت پاپ و اتحاد پروس با ایطالیا .
و شکست اطریش که کاتولیک بود و خارج گذاشتن اطریش را از اتحاد آلمان
اضطراب شدیدی در عالم کاتولیکهای ملت آلمان احداث نمود . در
کونفدراسیون قدیم اطریش دولتی کاتولیکی المذهب بود . و در این کونفدراسیون
کاتولیکها بقدر پروتستانها بودند . و در پیش جنگی که با اطریش شد دیگر دولت
مزبوره از جزو آلمان خارج شده پس غلبه با مردم پروتستان شد که با دشاهی
پروتستانی غنان اقتدار در دست داشت . و با کونفدراسیون شمالی
که جدید الاحداث بود بنای مخاصمه گذاشتند . و بهمین خصومت و عدم اعتماد
در درجه علیای دربار برلین نیز محسوس بود . و این عدم اعتماد را بیسمارک
از فرانکفور آورده بود در وقتی که وکیل پروس بود در نزد وکلای ملت در آنجا
باری در اثنای مناقشه که در باره باد را از کلیسای کاتولیک جدا ساخت





بیسمارک طرف باد را زیاد حمایت و جانبداری میکرد . از تاریخ شصت و
هفت خصومت این دو طایفه آشکار شد در اطاقهای پروس و در پارلمنت
کونفدراسیون شمالی . مبعوثین کاتولیک در آنجا مجلسی مخصوص کرده
و حلقه داشتند . و آرا را خود را منظم مینمودند برحسب آنچه ملاحظه میکردند از پیش
رفت کار و فوایدی که عاید کلیسا میشد و مصلحت کلیسا در آن بود . و این نظم
و ترتیب در میان اکثر از لیبرالها و پروتستانها موجود نبود . و غالباً هم مادهٔ نزاع
از میان آنها برون میکرد . در مجلس سال شصت و نه اطاق پروسها عریضه
از کارکران و عملجات گرفت که خواهش کرده بودند ابطال صومعه ها و نسخ گردآمدن
و جماعت فراهم آوردن ارباب شریعت و مجالس مذهبی را . حامل عرایض
که از اجزای لیبرال بود مضمون عرایض را باندکی اصلاح و تغییر معرض مشاور آورد
و این در حقیقت شمکاری بود در حق قانون عمومی که حق مشارکت میدهد بر تمام ملل
بلا استثنا . و وزرا این رای را نه پسندیدند و رد نمودند و بالاخره بتعویق
انداختند و می ترسیدند که خلل در فقرهٔ اتحاد جنوب آلمان که کاتولیک هستند
با شمال که پروتستان میباشند بهم رسد بجهت عمل عداوتی و خصومتی نبوده . و بهانه
اینکه داخل در خصومت شوند از جای دیگر موجود بود و طولی نکشید که داخل مصاف
شدند در میدانی وسیعتر . در سال شصت و نه نزدیک بود بفراهم آمدن
مجلس مشاوره در واتیکان . که برحسب آنچه مردم حدس میزدند لازم بود
که نتیجه این مشاوره این باشد که بر قدرت روحانی پاپ افزوده شود . و از برای
این فقره نبا بود که بعضی قرارهای قطعی و اقدامات مهمه اخذ شود . بسیاری
از دشمنان پاپ واز کرده عقلا معتقد بودند که نقصان در قدرت دنیوی پاپ
اسباب این میشود که بسیاری از اقتدار روحانی او نیز کم میشود و در انظار
از آن اعتبار می افتد و میکاهد اما بر خلاف با کمال تعجب دیدند که پاپ را

بهیچ وجه از نقصان اقتدار و شوکت ظاهری خلل در قدرت و نفوذ روحانی
خود نمیرسید و با کمال اهتمام مشغول است که جلب اقتدار دنیوی کرده و همان
شوکت سابقه خویش را بدست آورد . زیرا که میگوید که مرا این اقتدار
و جلال ظاهری لازم است از برای تشریف نفوذ باطنی و روحانی خود . در این فقره
نیز محقق شد که تعلق دلبستگی معتقدین پاپ چون او را بدبخت و گرفتار صدمه روزگار
دیدند بیشتر جماعت معتقدین بدور او گرد آمدند و این پاپ پی نهم بود . از طرف
دیگر در میان ارباب مذهب بسیار معروف آنان کردی بودند که خود را یا دربار
و اتیکان مخالف ظاهر ساخته و منتظر فرصت بودند که خود را در شورای اعظم
و اتیکان جا بدهند . و بین واسطه در نزد حکومتهای پروتستان تقربی بسیار
داشتند علی الخصوص در نزد دربار برلین که میخواست آنها را از برای اجرای مقاصد
خود در دست داشته باشد و شاید نفاق در میان آنها انداخته و بمذهب
اعتزال روا جی بدهد . کشیشهای بزرگ خارج از مذهب و دربارهای پروتستان
نیز از احتمال و فرض کویا خیال میکردند که کلیسیائی ترتیب دهند که کاتولیک
آلمان از تخت اقتدار کلیسای روم خارج بوده بریاست رئیسی آلمانی که در خود
آلمان مسکن نموده تمکین داشته و بنابراین رعیت و تابع امپراطور آلمان باشند
اگرچه هنوز در آن تاریخ امپراطور آلمان معین نشده بود .
دربار برلین در باب کشیشهای خارج مذهب و تقرب آنها با عراق
و مبالغه رفته بود . و گمان میکرد که در روز انقلاب و آشوب آنها طرف
پاپ را گذاشته و طرف دربار برلین را خواهند گرفت و این اشتباه بود
چنانچه وقایع آتیه این دعوی را محقق مینماید . و باطنیان این خیال دولت
پروس امیدواری داشته با جلاس روسای مذهب فلهذا خود را
کرد از تکالیف توسط که بوی میکردند بملاحظه آنکه فشاری بپاپ و شورای او بدهد





از جمیع قرارداد های آتیه مجلس اجلاس روسای دین آنکه مشتمل بود بر اصول
عقاید یکه بری از خطا و اعتراض باشد مخصوصا طلب توجه در باره ها را میکرد که عقیده
عامه بر این بود که اعلان و انتشار چنین قاعده و قراری لطمه سختی بر قدرت و استیلای
دولتها خواهد زد و این دول نیز از روی پیش بینی و دور اندیشی جمیع وسایل ممکنه را که
بود در ردوم بر انگیختند تا مانع از ظهور چنین قانونی و اصول عقایدی بشود که این فقره را
چون بدبختی عمومی تصور میکردند . بالجمله بعد از گفتگوها و مناقشه و مباحثه ها
کار بکه صورت پذیرد و رفع منازعه نماید بمیان یامد پس نزاع مذهبی همچنان بود
تا جنگ اطریش بمیان آمد و تمام شد و بعد نزاع با فرانسه شروع شد و جنگی که آلمان
با فرانسه میکرد محض از روی غیرت وطن پرستی بود و بالمره مسئله مذهبی در میان
نبود زیرا که بر آنها محقق شده بود که فرانسه از برای آن اقدام بمحاربه نموده که از سر
حدات مملکت آلمان ببرد پس کاتولیک و پروتستان آلمان قطع نظر از همچیمی مذهبی
کرده برادروار با هم ساخته بوطن پرستی نزاع کرده و بجد و افی میکوشیدند تا فرانسه
مغلوب گردیده و مقصود بعمل آمد . پس غیرت وطن پرستی تسکین یافته و این جنگ
تمام شد و تمام او باز خیالات قدیمه را که مدتی متروک شده بود دوباره بحرکت در آورد
و کاتولیکها که با کاتولیکها مبارزت در راه وطن پرستی نموده بودند دیگر جهتی برای
منازعه با برادران دینی خود ندیده و چنین میگفتند « بعد از آنکه اطریش را که
کاتولیک بود مغلوب ساختیم نفر انسه که او نیز کاتولیک بوده پرداختیم
بعد از این نوبه واتیکان است که غلبه نمائیم . امپراطوری آلمان که در هزار و
هشتصد و هفتاد و یک ایجاد شده هیچوجه شباهتی با امپراطوری قدیم آلمان
ندارد . این در حقیقت رقیب آن دیگری است که اقلا حافظ و نگهدار
طریقه پاپ بود اما این امپراطور جدید امپراطور پروتستانی بوده و این امپراطوری
سلطنت پروتستانی خواهد شد . این سخنان و دعوت جنگ و اطنا

وطن پرستی و طرفداری ابنای مذهب و طرفداری اسباب منازعه بوده در ایام
می آورد نزاعی که سابق در میانه بود . کشیشهای آلمان را شایسته ایمقالات
متوحش کرده و متاسف شدند که در مجالس احلاس روحانی دین کاری نکردند
که پیش گیری ازاین حوادث نماید . کاتولیکها خود را محصور میدیدند که از هر طرف
بر آنها تاخته اند دشمنان مذهبی و پولتیکی که آنها را باجبار بمخالفت وامیداشتند .
و هیچ چاره از برای آنها نمانده بود الا اینکه خود را باطرفی متفق سازند تا بتوانند
خود را دفاع نمایند بامید اینکه شاید باطرف پروتستان مقاومت توانند . چنین
بود اصل و منشاء طایفه که در سال هزار و هشتصد و هفتاد و یک تشکیل شد در میان
کاتولیکهای ممالک مختلفه آلمان و بر خود نام فرقه مرکزی نهادند بجهت اینکه در مجلس
پارلمنت در وسط مجلس می نشستند . در انتخابات عمومی از برای پارلمنت
امپراطوری در هزار و هشتصد و هفتاد و یک در پروگرام کاتولیک دو فقره را
یادداشت نموده بودند که باید اجرا شود . اول پاسداری اقتدار دنیوی پاپ
دوم حفظ و صیانت آزادی اعمال کلیسا . نظر بفقره اول کوششهای مصرانه
در نزد امپراطور گیلوم نمودند بهنگامی که در ورسایل بود . و عرایض بیشمار
از اطراف باو فرستادند و بنجای کاتولیک پروس ازوی مستدعی شدند که
ممانعت کند ایطالیا را از تصرف شهر روم . زیرا که شهر روم آخرین سنگری بود
از برای حفظ اقتدار دنیوی پاپ . امپراطور شخصا امتناع از این خواهش
نداشت . مستوان از وقایع امور را از تاریخ هزار و هشتصد و پنجاه و چهار
استنباط کرد که امپراطور گیلوم اول طبعا چندان میل بمداخله و آمیزش با کارها
و مساعی طایفه آلیتر در ایطالیا نداشت زیرا که حرکات آنها را نظر شورش
ورد و دوکسیون و فتنه جوئی مینمود ( آلیتر یعنی موحدین طایفه از عیسویان هستند که
انکار ثالث ثلاثه کرده خدا را به یگانگی می پرستند و حضرت عیسی علیه السلام را خدا نمیدانند )





پولتیک پروس از تاریخ هزار و هشتصد و شصت و هفت همواره بر خط مقدار
دینوی پاپ بود . در سی ام اوکتبر شصت و هفت بیسمارک بوزیر مختار پروس
مقیم روم چنین نوشته بود . « طایفه کاتولیک ساکنین آلمان همان حق را دارند
که پروتستانهای آلمان در نگهداری آئین مذهبی خود که معتقد هستند . باین لحاظ
ممنوع است بیک مملکتی که اهالی او مرکب از طوایف و مذاهب مختلفه باشد به نوعی
باروسای مذهبی هرکدام از مذاهب رفتار کرد که موجب آزردگی تابعین آن مذهب
شود مثلا در آلمان نسبت به رئیس مذهبی کاتولیک نباید بسوء ادب رفتار نمود
تا پیروان مذهب کاتولیک آزرده خاطر نشوند . اما از برای اطمینان قبل از همه چیز
از برای ما لازم است که مطمئن شویم که از برای طایفه پیروان پاپ از حالت وطن
پرستی و ملت داری آلمان چیزی باقی نمیماند » . پانزده روز بعد شاه
گیلوم در افتتاح مجالس اطاقهای پروس چنین اظهار کرد که همه کوششهای من
براین است که خوشنود سازم رعایای کاتولیک خود را از اینکه از برای رئیس
مذهب آنها آزادی کلیسای آنها را تحصیل نمایم . امپراطور گیلوم در ورسایل
مقاصد و خیالات خود را پنهان نمیکرد و پاپ پی نهم در اثنای جنگ دو بار باو
مکتوبی در باب مصالحه با فرانسه نوشت که امپراطور با کمال انسانیت مکتوب را پذیرائی
نمود اما بدون آنکه اقدام بمضمون مکتوب نماید . مناسبات دوستی بین امپراطور
و پاپ پی شانیه که از بعد از جنگ باقی بود . تصرف ایطالیا شهر روم را از پاپ
بسیار ناگوار آمد . در اردوی عمومی در ورسایل امپراطور را محرک شدند که در
از شهرهای آلمان که کاتولیکی مذهب باشند از برای پاپ مأمنی معین سازند
در ماه فوریه سال هفتاد و یک جماعتی از شوالیهای کاتولیک از رتبه مالطه در ورسایل
بحضور امپراطوری مشرف شده و مستدعی شدند که توجهی در عمل پاپ نمایند .
امپراطور بلا تردید جواب داد که تغییر رای در حق پاپ نکرده ام و تصرف ایطالیا

دفع ومردود میشود . لیکن هنوز قطع مراوده با دربار پاپ نشده بود . پاپ
در ششم مارس بکتوبی بامپراطور نوشته وبامپراطوری تهنیت کرده بود . واظهار تشکر
نموده بود از احساسات دوستی که در حق او امپراطور مشهود میدارد . بیسمارک سعی میکرد
که از طرفداران کاتولیک جدا ساز د طرفداران پولتیک خالص را . وازاین
راه گمان داشت که بمقصود میرسد مثل آنکه با دربار واتیکان مراوده نماید . گویا
اول نیز بعضی نتایج حاصل کردید . چنان بنظر میآمد که در روم مهیا شده اند که مداخله نمایند
بجهت تسکین حرارت قسمت مرکزی امّا این حرکت اولین ساعت چندان دوامی
نکرد . در واتیکان از این خیال افتادند که ستیمانز مداخله کرده و در منازعه وجادله
پارلمنتی ضعیف سازند یا متصحل کنند طایفه را که در حقیقت نفس الامر حمایت از منافع
کلیسا میکند و بر خلاف مقاصد پروتستان سعی مینماید . پس مصارعه میان دولت
وکلیسا و امپراطور و پاپ شروع شد . دربار برلین باقدام کردن باین مجادله
تصور کرده بود که میتواند اینجادله را محدود نماید در دایره پولتیک محض
. پولتیکی که دو اپر پاپ را از هر طرف احاطه کرده اند و حمله مینمایند که محققا
متساصل و متضمحل خواهد شد . وحواشی ومقربان او میگفتند که خیالی ندارد از این
مصارعه الا اینکه حدودی معین نماید میانه دولت وکلیسا بدون اینکه دست
بترکیب مذهب واعتقاد بزند . امامثل سایر دولتها اخیرا یعنی بعد از
پانزده سال فهمید که چنین حدی نمیشود پیدا کرد و این مسئله از مسایل لاینحل است که ممکن
نیست فورمولی از برای حلّ وی یافت . وچون صرار زیادی در یافتن حدی
نمایند پاپ برنجورد واز شخص پاپ تجاوز کرده بنفس مذهب برنجورد وخلل در بنیان
مذهب عیسوی هم میرسد . بالجمله این منازعه از هر جهتی که پیش آمد با اشکالات عدیده
مصادف کردید . وپرنس بیسمارک میدان این جنگ را بجز نگاه پولتیک
ومصرع دیپلوماتیک نقل وتحویل نمود . پرنس بیسمارک قدرت واستیلای

وفر



شهر روم را بر خلاف حق میدانم بعد از اتمام جنگ با سایر سلاطین در آن باب
گفتگو خواهم کرد که بنائی در آن باب گذارده شود .

یک ماه پس از گذشتن مصالحه در ورسایل رای شخصی امپراطور بالمره
تغییر کرد و در مقابل پولتیک اینکه ایطالیا را از فرانسه جدا سازد آن خیالات
سابق در باب پاپ از خاطر محو وزایل کردید . وبیست ویکم بهنگام افتتاح
مجلس پارلمنت امپراطور چنین آگاهی داد از مقصود خود که مصمم است که کارهای
بامورات داخله هیچ دولتی مداخله نداشته باشد . واین انکار از توسط در باب
عمل پاپ از برای پروتستانهای پارلمنت کافی نشد . بنابر صرار رئیس طایفه
لیبرال این فقره را در عریضه جواب امپراطور درج کردند . که « روز مداخله در
امورات داخلیه سایر دول امیدواریم که هرگز نباید بهر شکلی و بهر عنوانیکه باشد »
اینمطلب دفع میکرد فقره اول پروکرام کاتولیک را یعنی پاسداری اقتدار دنیوی
پاپ را . فقره دوم هم چیزی نگذشت که همچنان منسوخ کردید . پس طایفه کاتولیک
بر عداوت دربار امپراطوری برخواسته وسایر دشمنان این سلطنت را باخود یار کرده
و در شمار خود کرفتند . بیسمارک طایفه کاتولیکهای آلمان را در عداد اعدای
پروس و امپراطور معدود میداخت پس رئیس طایفه پاپ بطریق اولی دشمن
بزرک محسوب شد که بایستی بهر نحو اسلحه بادی محاربه نمود . علاوه بر اینهات
استفتی آلمان بیسمارک را شبیه ساخته وکول میزد زیرا که اوکها بعد از آنکه معارضه
نمودند با آنچه در اخلاص واتیکان رای زده بودند بر خلاف مشاوره مجلس پاپ
برخواستند . لیکن بناچاری تمکین کرده واحکام پاپ را در دار الخلافه خود شایع
ساخته وپیروان مذهب را دعوت بر قبول میکردند . پس بیسمارک چندان لازم
نمیدید با این حالت اوکها با نعمت مرکزی کاتولیکها مداهنه نماید . پس معارضه
میکرد با رای کاتولیکها . وباکثریت آرا که از تمایل او پیروی میکردند رای آنها را

دفع

واقع دایرهٔ پاپ را شناخته و میخواست سایر دول را بر انگیزاند بیک اتفاقی در انتخاب
پاپ جدید . زیرا که پی نمیم بسیار پیر و سالخورد بود و احتمال میرفت که در اینما
نزدیکی بدرود جهان کند . و انتخاب پاپ جدید بعضی خصوصیتها پیدا میکرد در
مسائل عمده . و بجهت این فقره پرنس بیسمارک در چهار دهم ماه مه سال
هفتاد و دو اطلاع داد بدول خارجه که در انتخاب پاپ جدید با او همدست
باشند و یاری نمایند . این پاپ در جهٔ اقتدار خود را بسیار بالا برده بود
که آنچه حکم میکرد کورکورانه و بچون و چرا متابعین وی قبول میکردند . پس بر
سلاطین فرنگستان میرسید که ملاحظه نمایند که میتوانند قبول نمایند این نا سازگاری را
با منافع و مقاصد خودشان . و پیش از وقت اتفاق نمایند بر اینکه در صورتیکه
این پاپ متوفی شد تکلیف چه چیز است و چگونه رفتار باید نمایند . و این رفتار
که ثمری و نتیجه بروی مترتب نشد از برای این بود که آلمان را در این مصارعه که
با روم و کلیسا در میان داشت تنها نگذارند . و در بخشی با فرانسه حاصل شد
که در برلین استف انجار امتهم ساخته بودند که در مخالفت کشیشان آلمان با دولت
امپراطوری دست دارد . در ابتدای سال هفتاد و پنج یک واقعهٔ دیگری
دیپلوماتیک حادث شد . بنا بر حسب وضع و رفتار زمرهٔ کشیشان بلژیک
و افراط تعصب در آن مملکت . لئوپولد پادشاه بلژیک رد کرد درخواست
دربار برلین را که خواسته بود که در قانون خود از برای مجازات بعضی تقصیرات
قدری جا خالی دارد که لازم است که آنها را پر کنند تا بکفر بعضی حرکات خلاف را
توانند مؤثرانه مدهند . دولت ایطالیا نیز در این باب از طرف
بیسمارک ترغیب شد . بیسمارک سخت متغیر شده بود از بعضی نخوت و تند
مزاجی پاپ . بیسمارک چنان خیال کرده بود که قرارداد یکه در خصوص حفظ
شئونات پاپ در هفتاد و یک برقرار شده تا بآزادی تواند اقتدار خود را





مجری دارد . قرارداد بیست بالکلیه ایطالیائی و خارج از صوابدید پاپ دول
فلهذا مشود این قرارداد را اصلاح کرد و اگر دولت ایطالیا اقدام نماید باید بعضی
تغییرات در وی داد . بر علمی که بیسمارک میکرد این بود لیکن بر این تدبیر نیز ثمری
مترتب نگردید . دولت ایطالیا مصلحت خود را در کاوش پاپ ندید . در بار
برلین بعنوان قانونگذاری مدتی بالتعطیل و باستمرار با کاتولیکها کاوش کرد .
و کوششهائیکه کرد از برای جدا ساختن دایرهٔ اسقف از پاپ بی ثمر شده پس مصمم شد
که کشیشهای درجهٔ پائین تر را از اولیها دور نماید و این هم نشد پس خواست عوام
این مذهب را تفریق نماید از خواص و این تدبیر هم بحاصل گردید همچنانکه در سایر
ممالک این تجربه را کرده اند و فایدهٔ عاید نشده آلمان نیز از این تجربه نتیجه نبرده در سالهای
هفتاد و یک تا هفتاد و شش باستمرار قانونها ایجاد کرده و فرمانها صادر نمودند که
شاید طوایف کشیشها را ترسانیده یا ملایم ساخته از دایرهٔ پاپ دور سازند .
در هفتاد و یک احداث نکاح عرفی نمودند . این مسئله را شخص امپراطور
طبعاً و اعتقاداً مکروه داشت . در سال هفتاد و دو اخراج و نفی ژزوئیتها را
فرمان دادند . و مانع از تعلیم و تعلم آنها شدند . سال هفتاد و سه بسیار
سخت گیری کردند در اجرای قانون مه — اینطور مینامیدند بعلت اینکه این قانون را
در ماه مه منتشر ساخته بودند . و این قانون حکم میکرد مداخله را با سقامت
از طرف دولت در ادارهٔ کلیساها و اعمال شرعیه . و قانون دیگر بر تعلیم
و تدریس کشیشها را محکوم مباحث که بر وی نظم و ترتیب دولت ساده در آن باقی نماند
و دایرهٔ تعلیم کشیشها را باندازه معینی محدود ساخت و از چک پاک گرفت
حکومت و مرافعه بزرگ را میان کشیشان و رهبانان آلمان . و از برای وارسی
این کار محکمه مخصوصی قرار داد که بدست حکومت رسیدگی شود . و کلام تازه
در صیغه قسم اختراع نمود که در حلف و احلاف او را مجری دارند . و در هفتاد و

چهار قدغن نمود بموجب قانونی دیگر که هیچ کشتی مادر دست اجاره از دولت
نداشته باشد نتواند اجرای آیین زمرهٔ رهبانان را نماید .

ودراین هنگام دولت از طرفی بنای مهربانی ومساعدت
میگذاشت بطایفهٔ کاتولیکی قدیم که باسم ویو کاتولیک معروف شده بودند .
واینطایفه درزمان رونق امرشان ازهمه جهت درمیانه شانزده ملیون کاتولیک
آلمان چهل هزار نفر معدود میشدند وچهل نفر کشیش داشتند که ازپاپ روگردان وسرکش
بودند . باوجودانیکه بالصراحه خودرا ازروم وتبعهٔ پاپ جدانموده بودند بازدولت
آنهارامثل سایر کاتولیکها بچشم مخالف مذهب خود میدید . بهرحال طایفهٔ کاتولیک
درپارلمنت بقدرامکان درضرارجانب دولت میکوشیدند وبشدت اظهارامتناع
ازرای دولت نموده وغالب اوقات ایمانعت راتاحدی میبردند که واضح می شد
که بلجاج است . پاپ پی نهم کرهی ازاویک آلمان رانزدخود طلبیده وآنهارا
بپاداری ودوام درمذهب تجدید وتحسین فراوان نمود . ودیو کاتولیک را
لعنت ونفرین کرد . بقدریکه دولت آلمان وپروس پولتیک عداوترا
زیادترمیکردند . لهجهٔ پاپ دربدگوئی سخت تروتندتر میشد . دربیت وچهارم
ژوین سال هفتاد ودو پاپ بیسمارک رانیزلعنت ونفرین کرده وگفت براودا ضح
خواهم ساخت که دولتیکه منظفرومنصورگردیدوغلبه خودرا بوجه حسن اصلاح نمود
آن دولت رادوام نخواهدبود . آنگاه بخصارگفت که بخلوص نیت بخداتوجه
نمایید وازخداچارهٔ این دردبخواهید . پس این فقره ازتورات رابرسبیل تمثیل
تلاوت نمود « کسی چه میداندکه عنقریب سنگ کوچکی که ازکوه منقطع ازبرای
شکستن پای مجسمهٔ عظیمی خواهدبود » نزدیکان پاپ چون مکرراین سخنان ازپاپ
شنیده بودند وقعی براین حرفها نگذاشتند . امادربرلین ازشنیدن این کلام دی اندازه
متغیرگردیدندودرحق امپراطورانمقالات رانهایت بی احترامی یافتند فهمانشان





مناسبات ومراودات راباپاپ قطع نمودند . ویکاردیگرهم بعدازوضع قانون
مه درسال هفتاد ودو سه پاپ شخصانه حرکتی نیزکرد درنزد امپراطور کیلوم . و
که بامپراطورلفهماند که تمام این فتنهها ازتحریک بیسمارک است ومیخواست بگوید
که شمارا شتبه کرده اند ومطلب رابشمانمیفهمانند واین اعمال ووضعی که بیسمارک
پیش گرفته است موجب انهدام بنای سلطنت شماست . و باظهارصداقت
کرده ومیگفت که راست میگویم زیراکه راستی برق من است که درسایهٔ آن برق
راه میروم وتکلیف من است که راستی رابهرکه باشد بگویم اگرچه بغیرمذهب وطریقهٔ
کاتولیک باشد زیراکه هرکسی که تعمید شد متعلق پاپ است بهرنوعی که باشد . ایمکتوب
پاپ امپراطوررامتغیرساخت ودرسوم ستامبرچنین جواب نوشت که هیچ امری
بیصوابدید وبی اجازهٔ من واقع نشده وتمام این فتنهها ازکاتولیکهاست که اخلال
درآسایش عمومی مینمایند . وبنتیجه تمام رفتارخواهدکرد دربارهٔ آنهائیکه خلاف
قانون می کنند . واین من بعد پاپ است که ازمجاری امورات بداطلاع
یافته است . وبراوامپراطورفرمان میدهدکه اقتدارخودراصرف نمایدبرایکه
این فتنه رانخواباندکه بهیچوجه ربطی بدین ومذهب ندارد پس بجهت قطع کردن این
مقالات گفت که من میانهٔ خود وخدای خودم هیچ واسطه غیرازحضرت مسیح ندارم و
نمی خواهم .

این آخرین مکاتبه بود میانه پاپ وامپراطور . فتنه داخل شده بود
باخیرین درجهٔ اوج خود . بهرحکم وقانونیکه برای ضرارواذیت کاتولیکها بود بعرصهٔ
ظهور می آمد . کاتولیکها کرفتارصدمات زیادمیشدند وبحبس وضرب وقیدتمکین
مینمودند واطاعت بقانون جدیدمینکردند ازسال هفتاد ودو سه تاهفتاد وهفت
تمام اوقیهای پروس متعاقبا بحکم دولت معزول گردیدند . اکثری ازاین اوقیها
اگرچه درخارج آلمان بودند لیکن بتوسط مامورین مخفی ادارهٔ امورات دارالخلافه

خود را منسوخ نمودند . و این فتنه رفته رفته بصورت خشک مذهبی میگرفت میان
کاتولیکها و پروتستانها - در انگریز پروتستانها خود را از طرف پروسها میگرفتند
و در اکثری از شهرهای انگریز مجلسها می کردند و چنین رای میدادند که عریضه نوشته
خود را ملحق با میراطور نمایند . در جواب یکی از این عرایض بصر ابدید لورد ژون
روسل امپراطور چنین جواب داد . که امپراطور میرد ملت خود را در انحصار
بقرنهای اعصار گذشته . گویا مقصود این باشد که بهمان نحویکه در اعصار گذشته
جنگهای مذهبی میانه این دو مذهب شده اکنون نیز بهمان قسم قهر و قتال خواهم کرد .
زمره کیشان کاتولیک سایر ممالک آلمان بجذوانی در مجادله داخل شده بودند .
اوگ مابانس در مقابل و چهار در شمال آن روز یکه لشکر آلمان در سدان فتح کرده
بودند اعلانی بکیشان تابع خود دادند که خودداری کنند از اجرای رسوم چنین
این عید یکه آلمان بیاد گاری فتح می کردند زیرا که این نه فتحی است که در سر فرانسها
کرده اند . بلکه فتحی است که در سر کلیسای کاتولیک نموده اند و این نه از برای
شکست فرانسها است که شادی مینمایند بلکه بجهت غلبه بر کلیسای کاتولیکها است
که عید گرفته اند . آنها که بر ما انکار دارند احساسات وطن پرستی ما را . پس
بهتر این است که متحمل این تهمت بشویم تا اینکه بی احترامی شریعت و مذهب کرده باشیم
. در میان پارلمنت آلمان و اطاقهای پروس زمره کیشان عدد کثیری وکلا
داشتند که بر اجرای کبیر طایفه مرکزی لاحق شده و بر عدد آنها می افزودند . چنانچه
در سال شصت و نه عدد آنها چهل نفر بیش نبود اما در سال هفتاد و هشت تقریبا ما صد نفر
رسیده بودند . و در هر انتخابی اینها تحصیل رای میکردند و بزودی صاحب
قدرت بسیار شده بودند . و در مخالفت رای دولت با طرف معارضین
اتفاق کرده و با کثریت آراء کار را از پیش میبردند . در اثنای سال هفتاد و هفت
شروع کردند از اظهار کردن که رجوعی از پولیتیک مذهبی باید بشود . یک اندیشه





بسیار مهمی امپراطور را مشغول داشت یعنی از دیاد انقلاب طایفه سوسیالیست
امپراطور و مقربانش با کمال پریشانی خاطر میدیدند که قانون مه هیچ ثمری نبخشید زمره
کیشان همان استبداد کی باقی هستند نفی و طرد و هزار گونه بختبها هیچ تفاوتی بحال آنها
نبخشیده و در کمال سختی بمقاومت دولت ایستاده اند . دولت نمیتوانست همواره
تغافل و تجاهل نماید . و بخصوصه امپراطور بسیار انسان فقیر و دلگیر و متاثر بود
. دولت میگشت که مخرجی از برای این اضطراب داخلی بدست آورد لیکن چیزی
نمی یافت . کاتولیکها فالک را (از وزرا) می نمودند که زیادی این انقلابات
و اضطرابات را او سبب است و علت اصلی است در ممانعت از وقوع صلح
و عدم آشوب اوست . و اوست که قانون مه را اختراع نمود . و اوست که
عهد کرده است که نگذارد در عداوت کاتولیکها سعی نماید . امپراطور
با وجود اینکه پروتستان بود اینقدرها کینه و بغض در حق کاتولیکها نداشت .
باری امورات در این حالات بود تا اولین روزها از سال هفتاد و هشت در هفتم
فوریه پی نم پاپ وفات کرد . تغییر کلی در وضع پولیتیکها بهم رسید . چند ماه
بعد واقعه سوء قصد از سوسیالیستها در حق امپراطور دو مرتبه واقع گردید .
بار اول اصلاح کرد میانه دربار برلین و دربار وآنیکان زیرا که این سوء قصد اثر کلی در
پولیتیک مذهبی امپراطور کرده بود .
جلوس پاپ جدید بعضی بانی بالطبع بهانه تجدید مراوده و مناسبات
دوستانه میانه این دو دربار گردید که پنج سال بود که قطع شده بود . در حالتیکه
در هشتم فوریه جلوس خود را اعلان نمود در دهم پاپ جدید اعلان میکرد اظهار تاسف
زیاد نمود از اینکه آن صفا و مودت قدیم را میانه این دو دربار نمی بیند . و تمنا
بلندی همت امپراطوری مینمود که توجهی بفرمایند بر عیت کاتولیکی آلمان در سایه
عاطفت ایشان آسوده زیست نمایند . امپراطور نیز همان لحن دوستی جوابداد

دومن نیز امید وارم که حضرت پاپ آن اقتدار یکه دارند بزمره کیشیان قدغن فرمایند
که اطاعت نمایند بقوانینی که در مملکت هست تا خللی به آسایش آنها نرسد . پاپ
این نکته را تصدیق کرد . در هفدهم آوریل در مکتوبی دیگر بازمارک خواهش نمود
که این دو دربار باهم دوستی را از سر گیرند . وبجهت سهولت این مقصود تمنا
شد که اصلاحی وتخفیفی در قانون مه بدهند . اما در برلین هنوز مهیا و آماده آن
آشتی نبودند و مجال وارسی مجدد این قانون را نداشتند . وباین علت امپراطور
درجواب عما طفره میکرد . ناگاه در دوم ژوین سوء قصد ثانوی عجالة او را
از کارها دور نمود . و وليعهد که علی الحساب در زمان ناتوانی پدر متصدی امورات
بود جواب پاپ را اینطور نوشت . که درصورتیکه پاپ بالکل اقتدار به زمره
کشیشان خود نمیتوانند حکم نماید که مطیع قانون مملکت باشند . پس بطریق اولی
دولت پروس برحسب قوانینی که دارد نمیتواند آزادی قانون گذاری در
مملکت خود را تابع رای دولتی دیگر نماید مع هذا این دو دربار این دو مسئله را
بکنار گذاشته نباید در ضمیر اصلاح پذیر خود رای دیگر از برای صلح و دوستی پیدا نمایند
پس هر دو دربار از ضمیم قلب طالب صلح بودند و از جدال خسته شده بودند
خاصه دربار برلین که زیاد تر طالب بود که رفع این قال و قیل نماید . ابتداءً
شروع نمودن باین فقره خالی از اشکال نبود زیرا که دولت بزرگی نمیتواند باین
سهولت از کرده خود رجوع کند و اقرار نماید که مشتبه شده بوده است .
وعلاوه براین دولت برلین خود را متعهد و مجبور نموده بود در مسئله قانونگذاری
برانیکه بیصوابدید پارلمنت و اطاقهای پروس اقدام بامری از قانون مملکت
نماید . پس بالبتی اول اکثریت رائی را که بمقام مشاوره میآورد بداند که
در رد و قبول کدام طرف بیشترند . بعد بمقام تداول گذارد تا مطمئن از قبول
باشد . پرنس بیسمارک آن اوقات مشغول بعضی ترتیبات بود که در تهیه آنها





محتاج باعانت طایفه مرکزی پارلمنت بود . واز جهت این ترتیبات وجهت
مصالحه مذهبی او را لازم شده بود که با دربار واتیکان سازش نماید . پس
در ماه ژوین هفتاد و نه فالک را از وزارت یکه داشت معزول نمود و این اولین شرط
مصالحه با کاتولیکها بود . مذاکره صلح در زابستان هفتاد و هشت در آبهای بادن
زان میانه پرنس بیسمارک و ایلچی مخصوص پاپ مازلا شروع شده و استمرار یافت
تا سال بعد باز با خود بیسمارک و ایلچی دیگر زانوفینی در غاستین و بالاخره در وین
با همان ایلچی و وزیر مختار آلمان وقت آن گذشته بود که بیسمارک تصور میکرد که همین
که قوانین کلپسیا را محکوم و تابع قوانین مملکت کرد . پرنس بیسمارک دیگر دست بردارد
بود از اینکه حد فاصلی میانه قوانین مملکت و مذهب پیدا نماید و فهمیده بود که ناچار است
که باهم باید زندگانی نمایند و سازش کنند و احکام و رسوم خود را موافق باهم داده
و اختلاف را از میانه بردارند . موافقت فوری نمیشد لازم بود اوکلیسیاهای
خالی مانده را مرتب و منظم سازند . دولت ابتدا از منحواست که او کها بوی اطلاع
بدهند که چه کسان را شغل کوره یعنی پیشنماز محله داده اند . پاپ راضی شد باین فقره
مشروط براینکه در قانون مه درباب تعلیم زمره کشیشان آنقدر سخت گیری ننمایند .
بالجمله از طرفین گفتگوها زیاد شده و چون مقصود اصلاح بود لجاجت را بکنار نهاده آنچه را
که مضر بحال یکدیگر میدانستند تغییر داده و بمقام اصلاح آوردند . در ماه اوسال
هشتاد و یک وزیر مختاری بدربار واتیکان ارسال شده و امپراطور در افتتاح
مجالس رسما سازش خود را با پاپ اعلان نمود . و پاپ شروع بمکاتبات دوستانه
نموده و مجددا خواهش اصلاح قانون مه را نمود که از برای تکمیل مصالحه مذهبی لازم
و حتم بود . امپراطور قبول نمود بشرط انیکه امام محلات را بصوابدید دولت
تعیین نمایند . این گفتگوها تا سال هشتاد و سه کشید . منحواستند که صلح را
با کاتولیکهای مرکزی پارلمنت نیز تمام نمایند اما دولت منحواست که قدم بقدم پیش بیاید

وبتدریج احسان و امتیازات عطا میکرد میخواست دربار وآنکان را راضی نماید اما نمیخواست که چنان ظاهر شود که بتحکم طایفه مرکزی کاری میکند .

در آخر ماه دسامبر سال هزار و هشتصد و هشتاد و سه ولیعهد که از اسپانیا مراجعت میکرد برُوم رفت . در ملاقات سابقه خود با شاه ایطالیا در اثنای مصارعه و منازعه مذهبی ولیعهد تاج و تخت آلمان و پروس احتراز از ملاقات با پاپ را وانکان کرده بود . اما این بار دیگر نمیتوانست این خصوصیت را از پاپ بعمل بیاورد و مظنون هم چنان بود که مخصوصاً بهمین جهت برُوم رفته است . و پاپ قطع نظر ازان کرد که ولیعهد همان شاه ایطالیا است که غاصب حقوق و مملکت پاپ است با ولیعهد آلمان و پروس بکمال مهربانی ملاقات نمود و غیر ازاین هم نمیتوانست بکند زیرا که سازش کامل با پروس و آلمان شده بود . و این صفا کاملتر شد بعلت توسطی که دولت در نزد پاپ نمود درباره آرشوک کولون و پوزان و ایشان نیز قبول کردند . در اثنای سال هشتاد و پنج در سر تملک و تصرف جزایر کارولین در دریای جنوب میانهٔ آلمان و اسپانیا منازعه شد . بیم آن بود که بالمره کار بجنگ منجر شود و ملت اسپانیا چنان بهیجان آمده و شوریده بودند بدرجه که رعایت حقوق بین الدول نیز نکردند . یعنی احترام بسفیر آلمان ننمودند . دربار آلمان ازاین حادثه غیر مترقبه خود را محصور بین الحاصرین دید که یا باید این سوء احترام را که بسفیر او نموده اند مجازات بجنگ بدهد . یا بملاحظه اینکه شاه اسپانیا آلفونس که قلیل زمانی پیش ازاین مهمان امپراطور بود در رعایت خاطر او کرده و تحمل این سوء ادب را نماید . دربار برلین خاصه شخص خود امپراطور ازاین نزاع اکراه داشته و میخواستند که این کار بی اعلان حرب بگذرد . پرنس بیسمارک با کمال جسارت طالب میانجی گری پاپ شد . و این کمال جرأت و نهایت جسارت بود که دربار دولتی پروستان بمیانجی گری بطلبد پاپ را که هنوز بنیان آشتی از گردابهای بسیار





بدرستی مستحکم نشده . میانه خود دولتی که در مذهب کاتولیکی کمال علو را دارد .

درحقیقت یکی از پولیتیکهای غریب بیسمارک این بود که واقعاً موجب حیرت است .

نتایج بسیاری ازاین کار حاصل گردید که بزرگترش امتنان پاپ بود که بی اندازه ممنون شد ازاین اطمینانی که دولت آلمان بوی اظهار نمود . و کارها هم بموجب دلخواه انجام داده میشد و هر دو دولت تکلین بقرار دادی پاپ کردند و کار باصلاح گذشت .

چنین بود که نزاع مذهبی بالقوه در اینجا ختم گردید و علی الظاهر نزاعی غیر از همان نزاع اصلی که موجب دو بودن مذهب شده نماند و این هم نزاعی است که ایام و شهور و قرون و دهور این نزاع را تسکین نمیدهند زیرا که تمام این نزاع نمیشود مگر بتمام شدن یکی ازاین دو مذهب و این هم برهان عقلی دارد که نمیشود .

## فصل هجدهم از ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۶

ملحظ کردند که نزاعی که دولت آلمان از سال هزار و هشتصد و هفتاد و یک در مقابل دربار وانکان و کاتولیکها شروع کرده و با استمرار داشت چگونه گذشت و از تاریخ هزار و هشتصد و هفتاد و هشت لحظه که توقف شد باز شدت می گرفت بعلت حرکت سوء قصدی که از طایفه سوسیالیست ناشی شد . لیکن امپراطور و صدراعظم رسم نداشتند که دو امر مهم را یک مرتبه و یکجا بمقام عمل آورده و مشغول واریسی و اصلاح او باشند . پس مناسب چنین دیدند که مسئله نزاع مذهبی را بگذارند و مشغول واریسی مسئله سوسیالیست شوند . اگرچه صحیح نیست چنین گفتن که پرنس بیسمارک مثل این بود که انتظار چنین واقعه شومی را داشت که عطف نظر بسوی مسئله سوسیالیست کرده و ترک منازعه با پاپ و کاتولیکها نماید . و مدتها قبل از تاریخ هزار و هشتصد و هفتاد و اول وزارت خود جنگامی که طایفه لیبرالها در اطاقهای پروسیا از برای نقشهای پولیتیک او موانع و عوایق میتراشیدند . این جریان

با تدبیر مشغول ملاحظهٔ امورات و مآل آنها بود . و مثل رجال دولت سایر ممالک
میخواست همکی در مقابل طایفهٔ لیبرال یکدارد طایفه که از صحبت او نزدیک یعنی شهریها
بودند همان قسمتی که فرانسه نیز آنامی نامند امکی قبل از این جماعت اشراف و صاحبان
تیول و ارباب املاک این مقابله را داشتند و جلوگیری از این طایفه میکردند .
مسیو بیسمارک مراوده میکرد با میسو لاسال که در میان طایفهٔ سوسیالیست قدر
و منزلت بسیار داشت و او را ملقب حواری میخواندند و همچنان در میان کارگران
و عملهای آلمان طبقاتی زیاد او را بود . و زیاد مواظبت داشت براینکه بفهمد
مقاصد آنها را و بیابد نقطهٔ رابطه را میانه دولت مطلقتی و دولت جمهوری که در کجا
مابه الاتفاق و در چه جا مابه الافتراق دارند . و در اثنای این تفحص بود که وقایع
سال شصت و چهار بمیان آمد . پس این شخص بزرگ پولتیک حل این مسائل را
بوقت دیگر گذاشت . و نتایج حاصله از جنگ دشمنان او را که در پارلمنت
داشت مجبور بسکوت کرد و او را آسوده و خلاص نمود از مخالفت و مقاومتی که
دائماً داشتند . در اثنائیکه قشون پروس خنک میکرد دستوالیا در دانمارک
و در بوهم و در فرانکفورت . طایفهٔ سوسیالیست در فکر مرتب کردن کار و اعمال
خود و تحصیل قدرت بودند . فیروزی لشکر ظفرنمون شاه پروس حرارت
این طایفه را تسکین داده و آنها را افسرده ساخت . و بالمره خارج مانده بودند
از این آیین بندیها که طبقهٔ شهریان که بعد از رویت این فتوحات آشتی با دولت
کرده بودند . مشغول بودند و مجری میداشتند . شورش و یاغیگری طایفهٔ
کومون پاریس در هزار و هشتصد و هفتاد و یک در حقیقت اطلاعی بود از برای
دولت امپراطوری جدید . طایفهٔ کومون پاریس در میانهٔ خودشان کرده
مختلفه از هر جنس داشتند که کرده ژرمانیک درجهٔ آخر را حاوی نبود . اگر حقیقة
داشته باشد آنچه گفته اند در برلین . کرده کومون بعد از مغلوب شدن بسیاری





از شعبهای خود در ایالمان متفرق ساختند و فرستادند . لیکن فرانسه میگوید
که من با آلمان نفرستادم مگر همانهائیکه از آنجا بفرانسه آمده بودند . بعلاوه مشار
که در عمل کارگران دول که قاعدهٔ کلیه از برای طایفه کومون شده بود . آیا نبود که
اختراع شده است از مارکس که یکنفر آلمانیست و تایید شده است با جمع کثیری از
همانها ؟ بهر حال بسی از اشرار که موجب بعضی حرکات شده اند از قبیل حریق و قتل
و غیره ملجاء و گریزگاهشان آلمان است که سوسیالیستهای آن مملکت با کمال کرمی و
دشاشت از آنها پذیرائی می کنند و از طایفهٔ کومون تمجیدات وافر مینمایند و خبر
میدهند که عنقریب بانتر فلان کار را خواهیم کرد .
دربار برلین یافته بودند که بسیار لازم است که مراقب حرکات آنها شد
وضع قانون امپراطوری امکان قبول نموده است که اجتماع و مجالس را
بهر نحویکه باشد منع نکند . پس طایفهٔ سوسیالیست این مسامحه را غنیمت شمرده
انجمنها میکردند در شمال و جنوب آلمان و همچنان در سوئیس . دولت بالاخره فهمید
که اشتباه کرده است در ظاهر اشخاص کومون پاریس . زیرا که سوسیالیستهای
آلمان بعلاوهٔ آزادی که در آنجا دارند متوقع بسی چیزهای دیگر هستند . تمام دولتهای
فرنگستان از حرکات فتنه جوئی کومونها مضطرب بودند . دولت فرانسه
بالشعانت بیان مسیو تیر و لفاور ناوس دیل و فرع را زدود و فشر این مصیبت را نمود
. اسپانیا و ایطالیا را روس و چند مملکتی دیگر از آلمان میل و افر داشتند بر این که
پیش کبری از آنها نمانند صدر اعظم آلمان یعنی بیسمارک و صدر اعظم اطریش
در اولین ملاقات که در فائشین در سال هزار و هشتصد و هفتاد و یک نمودند .
نخستین صحبت را در مازهٔ سوسیالیست عنوان کردند . میخواستند جلوگیری نمایند از
احساس میکردند که محتاج باصلاح هستند . بیسمارک در خیال این بود که چنانکه
با طایفهٔ لیبرال سازش کرد و اتحاد آلمان را نتیجهٔ آن سازش برداشت حال نیز

با فرقهٔ سوسیالیست سازش نماید و نتایج صرفه جوئی در پولتیک و ادارهٔ مملکت تحصیل کند .

پس از تاریخ هزار و هشتصد و هفتاد و هفت در تمام اعلانات عمومیهٔ خود امپراطور از فضایل و مناقب تمدن و با هم زندگانی کردن و حق کار کردن و تکلیف دولت در پرورش آنانکه آنها را امید و نجدمت نمودن در زیر برق دولتی سخن میگفت .

همین سال نیز امپراطور در افتتاح مجلس پارلمنت بعد از آنکه مختصری از ضرر و زیان خود سری و بی نظمی بیان کرد . با بیانات وافیه شرح داد که در ممالک مختلفه در هر کدام بچه قسم سعی می کنند که از برای کارگران وعلجات تحصیل کار نمایند و آنها را بکار نگذارند . اما سور قصدهائیکه در هفتاد و هشت در بارهٔ امپراطور معمول آمد با نطع نوری در شاعرش هم رسیده بود که بلا تدبر آنچه بسمارک میگفت قبول میکرد و بروی عرضه کرد که لازم است که ترک نمود کوشش و سعیهای بیهوده از برای طبقه علجات و کاری کرد که فائدهٔ بر آنها عاید گردد . و این دولت آنست که بعد از این باید کسبه و فرانه ممالک متحده را پر نماید بدون اینکه محتاج بتصدیقات پارلمنت باشد . این نظم و ترتیب تازه که طرح میریخت امپراطور را مسرور میساخت که با طمع مایل بود که رعایتی و حمایتی در طبقهٔ کارگران داشته باشد فلهذا بشتاب داخل شد در این ترتیب جدید و او را اعلان نمود در افتتاح مجلس پارلمنت در دوازدهم فوریه سال هزار و هشتصد و هفتاد و نه و علامت نمود پولتیکی را که در باب مبادلهٔ امتعه و تجارت بعنوان لیبرال شانژ اخذ کرده بودند و گفت طرفداران این پولتیک بعهد خود وفا نکردند پس باید امتعه و محصولات ملت را از برای بازار آلمان نگهداری نمود ( لیبرال شانژ تجارتی است بین الملل که نه قدغنی دارد و نه رسوم گمرکی ) بالجمله فضای حکومتی در برلین در آن تاریخ مملو از اقوال و افعال سوسیالیست بود اشخاص حجته و مفحم بیاناتی میکردند و قواعدی حکیمانه و مسلم ذکر مینمودند که جمهوری طلبان سوسیالیست نتوانستند





دعوی نمایند که این مضامین از ما عاریه شده و اینمطالب از ما خود گردیده است

« چنانکه تمام کلمات و بیانات امپراطور شاهد این دعویست مثلا در پانزدهم فوریه سال هزار و هشتاد و یک فرمود « باید کار کرد تا بر آسودگی در رفاهیت حال کارگران افزود . » و در هفدهم نوامبر در افتتاح مجلس باز چنین بیان کرد

« و این تکلیف ماست که منظر شویم نائیم بپارلمنت که ما منحوا مسیم همراه خود بگیرد و زی این تصور را که وطن خود را در حال صلحی آتی گذاشتیم دبی نوا یا نزا امداد و یاری بسیار مؤثری نمودیم که در حقیقت این استحقاق را داشتند . » جمعی را که این بیانات امپراطور خوش نبود بسمارک را متهم میکردند که امپراطور را او با بیانات و امیدارد . اما پارلس بسمارک با نفراحه میگفت که اینهمه آوازها از شه بود . و من از خود چیزی ندارم و هرچه میگویم و میکنم همه از شاه است و عکس صدای اوست که از من شنیده میشود . پس شما امپراطور را از گفتن نمیتوانید ممانعت نمائید و او را امر بسکوت نتوانید . فی الحقیقه امپراطور دست برنداشت از تحریص کردن به پیروی باهم زندگانی کردن و معاشرت نمودن و تمدن داشتن . در مجلس هشتاد و دو بیان فرمود مساعی خود را که در بارهٔ اصلاح معایب تمدن نموده بود . و در هشتاد و سه فرمود که لازمهٔ تکلیف این است که اهمال نکنیم هیچ وسیله را از برای بهتر کردن حال کارگران و استحکام دهیم بر صلح و موافقت میانهٔ طوایف مختلفه .

این بیانات مختلفهٔ امپراطور همواره با ذکر قانونی همراه بودند که بمجلس عرضه شده و با کثرت آرا قبول گردیده . کیرستن و احترام شخصی او و نام بزرگش در میانهٔ مردم و اینها اسباب قبول در مجالس بود . از هفتاد و نه تا هشتاد و پنج ادارهٔ امور مملکتی پروس و تمام آلمان از نو ساخته و تجدید میشد . در عمل مالیات نیز فراوان تغییرات داده و مکرر کم و زیاد میکردند . و کم کم ابتیاع نمودند اکثری از راههای آهن را تا دولت بکار اندازد . و از برای کارگران

ارباب بهار را مجبور ساخت تا بانکی روبراه نماید از برای مصارف آنان از عهده جات که بحادثهٔ دچار شده یا بمتعلای مرضی کردند و اجبار از کار بمانند . از جمله کارهای تازه که در دولت پراطوری بمیان آمد و از هفتاد و شش شروع گردید فقرهٔ مهاجرین بود که تا آنوقت آلمان نداشت . اول چنانکه در ابتدای هر کاری رسم است کار با متحانات شد و اولین امتحانی که دولت کرد در هشتاد بود که خواست بنا بر تکلیف کوپهانی ها مبورغ ایجاد مهاجرنشینی نماید . اما بنا بر ممانعت پارلمنت از پیش نرفت . اما عمل بکار افتاد و جماعتی از مهاجرین طالب شدند که در قطعهٔ افریقا تحصیل مهاجرنشین نمایند بدون اینکه دولت از آنها یاری نماید زیرا که از مقاومت و تعرض پارلمنت دلگیر شده بود . و این بود مکرر در هشتاد و چهار که پرنس بیسمارک مصمم شد که از مهاجرین آلمان حمایت نماید و از برای دولت مهاجرنشین تحصیل کند . آیا این مهاجرنشین را در کجا و کدام قطعهٔ زمین بدست آورد امری دشوار و در نهایت اشکال بود . زیرا که امریک و آسیا در تصرف با لکلیه حقیقی از اهالی خود با دولتهای فرنگستان بودند . و باقی نبود مگر قطعهٔ افریقا و جزایر اوسترالیا که ممکن بود در آنها جای مجهول المالک و قطعهٔ بلاصاحب پیدا نمایند . پس دولت جمعی از دانشمندان و کار آگاهان را با نصفحات فرستاد تا شاید مکانی بگیرد و بلا مالک و حاصل خیزی پیدا نموده و با دولت رسای اصلی آنجا بطوری معاهده و مقاوله نمایند و مکان مزبور را تصاحب نموده و امریکه منظور است بعمل آورند . پس دیری نکشید که تحصیل اراضی و ابتیاع آنها متعاقب هم رخ نمود اکثر آنها در نصف ثانی سال هشتاد و چهار صورت گرفت و در سی ام اکتبر از همان سال یک اعلان نامه دولتی در برلین بدول فرنگستان اطلاع داد از جمیع متصرفات خود در طرف مغربی افریقا .

دولت آلمان در این اقدامات خود دیدند که مصادف نشود بیکی از متصرفات دول که دریاها و سواحل آنها را مال خود میدانند بعلت اینکه کشتی رانی و بحریمائی می کنند





فی الحقیقه دولت انگریز بنظر حسد نگاه میکرد بر این مهمان جدید یکه در میان ما تکین قدیم بحر پیمایان هم رسید . و کارگذاران او یعنی دولت انگریز بهیچوجه غفلت نمیکردند از برای این همان عوائق و موانع بتراشند و از پیشرفت کارشان مانع گردند .

پرنس بیسمارک از میدان در نرفت بلکه برخلاف با دربار انگریز بنای مصارعه گذاشت . و انگریز نیز با دولت پورتگال معاهده بسته و حدود و متصرفات خودشان را در کونغو برودجه دلخواه معین نموده و معاهدهٔ تجارتی بر نفع خودشان بستند . دولت آلمان این معاهده را ممنوع شده و رد کرد و سعی نمود که پاره از دول بحر پیمایان را با خود همدست و هم مطلب نموده . و بهمان علت کمال یاری و مساعدت را نمود برای تشکیل مشارکت آنها در تجارت کونغو که دولت بلژیک از حمایت پولی و غیره مضایقه نداشت که منجر است املاک و متصرفات خود را بر ضرر دولت پورتگال برجا و مستحکم نماید . و از این سمت هم در برلین بر پنس جمهوریه مملکت ترانسوال را که مملکتی است در افریقای جنوبی با کمال احترام پذیرائی کرده و معاهدهٔ باشان و شکوه سلطنتی با مشارالیه بستند که با دولت انگریز بوجه احسن معاندتشان صورت نگرفته بود .

و بهمین علت دولت آلمان شروع نمود کرده و مکالمه کرد با دولت جمهوریه فرانسه در اثنای سال هشتاد و چهار تا اینکه کلیهٔ اعمال و مشارکت دول فرنگستان و امریک را بجای مشارکت دولت انگریز و پورتگال در تجارت کونغو بگذارد یعنی دول فرنگستان و امریک را با هم متفق سازد در تجارت کونغو که انگریز و پورتگال میخواستند تنهائی و بلا مشارکت غیر داشته باشند . و تحصیل کرد باین واسطه تقرب و خصوصیتی با فرانسه که پس از واقعهٔ خنک تا آنوقت میانهٔ آنها باین وضوح دوستکاری بعمل نیامده بود لیکن هر دو تصدیق داشتند که این سازش و خصوصیت بوجه مطلق نیست بلکه در یک نقطهٔ مخصوص و محدود است که هر دو در آن نقطه غرضی کامل از برای سود و نفع خود دارند . و هنوز معلوم نمیتوان کرد که منفعت آلمان در کونغو بیشتر است یا حاصل فرانسه در این تجارت زیادتر . در هر صورت این بار اول بود بعد از سالهای زیاد که فرنگستان دید دولت آلمان و فرانسه را

که باهم باتفاق در فقره مهم دیپلوماتی رو بنقطه گذاشته و هر دو عنان در عنان میروند و اختلافی ندارند . در پائیز سال هزار و هشتصد و هشتاد و چهار میانه پرنس بسمارک و سفیر جمهوریهٔ فرانسه در برلین مجالس مکالمه منعقد شده و متعاقب شنیدند که در جمیع فقرات متعلقه با فریقا این دو دربار باهم اتفاق کردند و مصمم شدند که دعوت نمایند دولی را که در با تورزه هستند و در سواحل متملکات دارند که حاضر شوند بمجلس کونفرانسی که در برلین متشکل میشود از برای مذاکره و تکمیل قرارداد یکه بین الدول خواهد بود . جب پروگرامی که تمام فصول اصلیه او قبل از وقت مقرر شده است و تعیین یافته در میانهٔ این دو دربار فرانسه و برلین بدون منازعه در باب بزرگی و ریاست این تجارت و این کونفرانس نتیجه خواهد داد آزادی تجارت را در دریاچهٔ کونغو و همچنین آزادی کشتی رانی در روی رود کونغو و رود نیژر و چنین بعضی قانونها خواهند گذاشت که بعد از این جرخواهد داد حقوق اهالی اروپ را برحسب رسوم معتاده که سواحل افریقا مسکون و متصرف شده است . دول مدعوین اجابت کردند . دولت پورتگال با وجود اینکه میدانست از این کونفرانس غیر از ضرر از برای او حاصلی نخواهد بود اما بنا چاری دعوت دولتین آلمان و فرانسه را او هم اجابت کرد . و در هر صورت داخل کونفرانس بودن را بهتر شمرد از اینکه طرف مخاصمه با اکثر دول فرنگستان شود . دولت انگریز هم بالاخره رضا بحضور کونفرانس داد اما با کراهتی واضح و لایح زیرا که بسمارک باو فهمانده بود که اگر در این خصوص تامل داشته باشد مانیز در مسئله مصر تامل خواهیم داشت . مسئلهٔ مصر آن اوقات مسئله بسیار باریک و مهمی از برای دولت انگریز بود .

کونفرانس از برای فقرات افریقا تا دو ماه آخر سال هشتاد و چهار و دو ماه اول هشتاد و پنج در برلین برقرار بود . کار بسیار مطول شده و به تانی و تاخیر میگذشت که بسمارک باینطور گمان نداشت و زرای مختار پورتگال حقوق دیرین و صدها ثابت قدم بتقدم و وجوب مدافعه میکردند در مقابل تصرف شرکای بلژیک . و فایده





که برند تحصیل آزادی کشتی رانی بود در سواحل متملکات آلمان و فرانسه از یمن اتفاق با فرانسه دولت آلمان صاحب مهاجرنشین شد در افریقای مغربی . و بر انگریز غالب آمد در مسئله که هرگز گمان نداشت و ابدا خیال نمیکرد که دولت آلمان که از دول بحری بیمانود ما او در دریا و سواحل همچشمی نماید . مع ذالک معاهدهٔ برلین موجب اتمام مناقشه بالکلیه نشده هنوز دربار آلمان منازعه در دریای جنوب بجهة تصرف حصه از نول کینه داشت و در ساحل مغربی افریقا نیز منازعه بعلت تصرف کامرون در کار بود . در ماه سه سال هشتاد و پنج بالاخره دولت انگریز در این دو مسئله با مدعی خود سازش نمود . بسمارک امپراطور کیلوم حمایت خود را در باره حصه از نول کینه اعلان نمود . در تصور خود شان اشتباه نکرده و خوب فهمیده بود که انگریز تمکین خواهد کرد و از یم انکه آلمان مداخله بعمل مصر کند انچه در باب مهاجرنشینها بکوشند قبول خواهد نمود . در اثنای سال هشتاد و پنج آلمان منازعه نیز با اسپانیا داشت که چنانچه گفتیم بتوسط پاپ گذشت . باری از حالا نمیشود فهمید و گفت که کار مهاجرنشینهای آلمان بکجا خواهد کشید و چه خواهد شد و تا کنون دولت امپراطوری امتناع کرده است که آنها را از مضافات و متعلقات آلمان محسوب دارد زیرا که قاعده و قانونی که در فن لشکری دارد مانع است که افواج آلمانرا در این ممالک بعیده بسپاخلو نفرستد . آلمان مضایقه ندارد که جلای وطن نماید از برای تحصیل ملت و ثروت و کسب و کار و فلاحت و غیره در امریکا یا جای دیگر لیکن هیچ میل ندارد که برود جنگ نماید در تحت مدار سرطان و مناطق حاره اما بی دانستن افواج محال است که دولت صاحب مهاجرنشینهای معاهده بین الدول در سال هشتاد و پنج کرد . پارلمنت هم تا کنون چندان اظهار میل و شغفی بداشتن مهاجر نشین نکرده . و در این باب چندان رغبتی از برای امپراطور از پارلمنت نیست زیرا که میل شخصی امپراطور نیز بر اینمطلب مساعدت ندارد .

فصل نوزدهم

## فصل نوزدهم امپراطوری اروپ از ۱۸۷۱ تا ۱۸۸۶

بعد از مراجعت از فرانسه در بیست و یکم مارس سال هزار و هشتصد و هفتاد و یک در افتتاح اولین مجلس پارلمنت امپراطوری امپراطور رسماً بیان کرد که ملت آلمان حفظ و نگهداری خواهد کرد اقتدار و استیلائی را که تحصیل نموده است بفراهم آوردن اتحاد اتفاقیه که الآن دارد . واین آلمان جدید کفیل و ضامن بزرگی است از برای نگهداری صلح عمومی اروپ . وهم آنوقت جمعی بودند که براین اطمینانی که امپراطور میداد وقعی نگذارده و باور نکردند . آیا شهریاری که فتوحات آلمان از سلطنت مغزول کرد بیست سال قبل همین مطلب البعارتی مخالف اذعان کرد که گفت « امپراطوری بنفسه خود صلح است » بعلاوه در اثنای همین مدت بیست سال سلطنت امپراطوری سه جنگ بزرگی واقع شد بغیر از لشکرکشیهای ممالک دور که غالباً سبقت از طرف امپراطوری بوده و در شمار نمی آوریم شور شها و فتنهایکه از نتیجه پولتیک امپراطوری بود . تقریب امورات اتفاقیه باد قایع حادثه مستلزم وقتیح همینها است واضطراب و بیقراری از خاطر بازایل نمیکرد .

پس اگر آلمان خصم خود را تنها مغلوب میکرد با خصم بادی صلح میکرد و دل صاف مینمود . وحال انکه بعد از غلبه بتکلیفات سخت نمود چنانکه خود نیز معترف بسختی است . آیا جای آن را ندارد که بترسند از مغلوب که همان فردای روز یکه گریبان از چنگ غالب خلاص ساخت جمع آوری بقیه قوتی که برایش مانده نماید و با دولی که عداوت با آلمان دارند متفق شده و تاخت بر خصم آورد با میدانکه بروی غالب آید ؟ امپراطور کیلوم شخصاً با خودستائی و اظهار مسرت نماید از این فتحی که برایش دست داد و چنانچه برداشت زیرا که بزرگ ساخت سلطنت خانواده هوهان زولرن را با فتوحاتی که تمام اروپ دیدند و شناختند . و بلند کرد نام خانواده خود را بعلاوه کرون بر تاج سلطنت پروس تاج شارلمان را و افزود بر مملکت امپراطوری که بنا نموده بود دو مملکتی را که





بمنزلهٔ کابین این عروس ملک بودند . و دیگر چه چیزی بیشتر از این میخواست و آرزوئی نداشت الا اینکه نگهداری کند این ثمره که تحصیل کرده با این همه زحمتها و کوششها . و او را از اشتراد آینده مصون و محفوظ دارد . و دلگیر که حکیمی و دانشمندی معروف است چنین میگوید « بزرگترین فایده تاریخ جدید و رجحان و امتیازی که بر تاریخ عتیق دارد این است که میفهماند بر سلاطین که از تاریخ قرن پانزدهم تمام بر مخالفت و خصومت پادشاهی که قادر بر و استیلایش بیشتر بوده است اتفاق کرده اند . » و دلگیر هنگام نوشتن این فقره شارلکن و لوی چهاردهم را در نظر داشته و ناپلیون اول را نمی شناخت و معاصر نبود . این مثلها بخصوص از برای امپراطور کیلوم خوب بود که او را اشاره میکرد و او را مستحکم میساخت در طرق اعتدال و احتیاط که واقعاً در اشخاصیکه بخت بر آنها چهره نموده است این طریقه نادر است مسلوک است . مطالعه تواریخ و احتیاج بر استراحت که لازمه سن هفتاد و چهار سالهٔ امپراطور بود . اثری در پولتیک خارجهٔ امپراطور کرد که ثمرش عزم ثابت و احتیاط کامل در امور بود که از همه بیشتر آلمان تحسین و تمجید مینمود . و ثمره این پولتیک بخود امپراطور عاید میشد که فهمیده بود انسدادی و امتناع را از مشورتهای غیر مصلحانه و اغماض کردن از پاره تقصیرات که جزئی بودند و مجازات بملایمت دادن آنها را که ناچار از مجازات هستند و قتها را بتدبیرات مصلحانه خواباندن . اولین حرکت پولتیک آلمان بعد از امضای مصالحه نامه این شد که دوری از فرانسه نماید و اینهم اشکالی نداشت . زیرا که دولتی که مغلوب شده و دیگر از برای غالب دوستی نخواهد بود که طالب اتحاد او باشند . اما لازم بود که در فکر آینده نیز بود که روزی این ملت بزرگ که در عین بدبختی علایم قدرت خود را با نواع مختلفه ظاهر میساخت . سری بلند کرده و آثار حیات و وجود خود را شدت ظاهر سازد . و در این باب در اوایل اختلاف کلی میانه امپراطور و مسمارک حاصل بود . در اعلان جنگی که بفرانسه کرد کیلوم در حالتی که بلشکریان القای بغض و عداوت امپراطور ناپلیون را میکرد میدانست

وگمان نداشت که براندا ختن امپراطور فرانسه موجب قوت وقدرت ملتی خواهد بود که
جمهوری طلبند ویکنوع دولتی تشکیل مینمایند که بهیچیک از سلاطین میل ندارند وباهمه دشمنند
خاصه باخانواده هوهان زولرن . پس رؤوس سیون چهارم ستامبر وایجاد حکومت
دفانس ناسیونال نهایت اورا ناخوشش وناگوار بود . وبمراتب دوستر داشت که این
صلح با دولت امپراطوری نماید با دولتی دیگر بار سلطنتی نه جمهوری . اما مصلحت دولتی
اورا مجبور میکرد که مصالحه را بگذارند با هر دولتی که باشد بشرط آنکه تمام قراردادها
وشرطها را بجای آورد .

دراین فقره آخر میسمارک مصمم بود که ابدا تغییر وتبدیلی برای خود نمیداد .
وبرحمت ریاد امپراطور را راضی نمود که مصالحه را با جمهوریه که دولتی تازه از رود لوسیون
ماه ستامبر استخراج شده بود بکند راند . وعزم داشت که از این دولت جدید طرفداری
وحمایت نماید تا استحکام کیرد . زیرا که گمان داشت که این دولت جمهوریه سبب
تفرقه واختلاف در داخل فرانسه شده ودر خارج اورا از دول سلطنتی اروپ جدا
ساخته واورا تنها گذاشته ومانع میشد که با دولتی متحد شود . در اینمطلب مدتی درمیان
خوشی ومقربان امپراطور گفتگو وخلاف بود که جمعی تصدیق عقیده میسمارک کرده و
جمعی تکذیب مینمودند . کنت هنری دارنیم سفیر مقیم آلمان در پاریس بالکلیه در این
عقیده با پرنس میسمارک مخالف بود وبارای امپراطور در این فقره موافقت داشت
. بالاخره پرنس میسمارک غالب آمده وسفیر مزبور را عزل واحضار نمود . باری این
با جمهوریه بود که در بار برلین امورات متعلقه بمعاهده فرانکفورت را منظم ومرتب ساخت
وحساب وجه جریمه جنگ را پرداخت وبملاحظه همین رای در بار برلین تمام طرفداران
حکومت سلطنتی فرانسه بی اعتنائی میکرد . وتغییر ریاست جمهوریه وکناره جوئی
میسو طیر بدربار برلین خوش نیامد وبسمارک مخالف قلبی آن دولت گردید .
مارشال ماکماهون که پس از میسو طیر ریاست جمهوریه یافت در تمام مدت ریاست خود





باسو اطن وبدگمانی میسمارک درمنازعه بود . فیما بعد از نتیجه این سوء ظن وسایعه
شمه گفته خواهد شد . در اثنائیکه در ضمن از جمهوریه حمایت کرده وکارش را مستحکم مینمود
چنانکه خود دولت جمهوریه نمیدانست که این حمایت از کجا بامیرسد واین تقویت را چرا در باره
او میکنند . از طرفی نیز دولی را که گمان میرفت که با فرانسه متفق شوند بخود نزدیک
کرده واز فرانسه دور میساخت . در شمار اینها در درجه اول دولت اطریش بود
که در ابتدای جنگ با فرانسه با ناپلیون سوم در ضمن معاهده بر ضد پروس داشتند ویکدرجه
هم اظهار خصومت ظاهر ساخت لیکن وضع هیئت دولت روس را دید که در باطن
بر حمایت پروس است . وعلاوه بر اینها دولت فرانسه بوضع ناگواری شکست
خورد پس چنین مقتضی دید که پای از خصومت با پروس بعقب بکشد . امپراطور گیلوم
دور از انکه از وضع اطریش اظهار دلگیری نماید دولت مشار الیها را بمقام تعریض
وملامت نیاورد . همان فردای واقعه مسدان پیغامی با کمال کرمی ومهربانی
بامپراطور فرانسوا ژوزف فرستاد . واظهار تاسف نمود از اینکه در این
جنگ اورا نیز نسل سلاطین آلمان با خود متفق نداشته پهلوی خود در میدان جنگ
ندید . واز همان وقت پرنس میسمارک در خیال فراهم آوردن اسباب اتفاق با
اطریش شد . وبچنین افتتاح مذاکره اتفاق را با اطریش بتوسط پرنس
لئوپولد دبادیر کرد که خویش نزدیک خانواده اطریش . ودر این جنگ
در اردوی عمومی آلمان بود . پرنس میسمارک عزم کرده که عهد اتفاق میانه این
سه دولت امپراطوری به بندد فلهذا ابتداء میانه روس واطریش تقریب آغاز کرد
تا برسد باتفاق خود با اینها ملاحظه جمهوری فرانسه که در اینجا استحکام یافته بود ومیرفت
که با اسپانیا وایطالیا نیز سرایت نماید . این قصد وتدبیر که امپراطور روس را زیاد
متبسم ساخت در وین برودت تمام تلقی یافت . وگفتند که ما از نفع واضح
وخاطر جمع این اتفاق مطمئن نشویم اقدام باین اتفاق نخواهیم کرد .

با وجود این انشقاق نا امید نشده در ربیع همان سال در بیارتز با اطوری جدید آلمان
لازم بود که در باب معاهده پراگ مذاکره نمایند در ماه دسامبر هزار و هشتصد و
هفتاد و مبادله سندی میانه ایردوی و پاریس و وین شد . صدر اعظم اطریش
اظهار نمود که حاضر است از برای همراهی با مقاصد دولت امپراطوری جدید آلمان
و ابطال نمود تمام گفتگوهائیکه در گذشته چال در سر پولتیک پروس داشتند
و همچنان انکار نمود اسنادی که در فقره ترتیبات جدیده آلمان داده بود دولت امپراطوری
فرانسه از طرف صحیح ملاحظه قبول نمود . شورش و یاغیگری طایفه کومون در پاریس
موجب این شد که این امپراطورها با تهور بهم نزدیک شده و سهلتر شد که میانه سلاطین آلمان
و اطریش و صدر اعظمهای آنها ملاقاتی شود . بالاخره در ماه اوت در سالسبورغ
و عاستین و غیره از سر حد اطریش ملاقات دست داد . اگرچه از این ملاقاتها
و مذاکرات اتحادیکه مقصود بود دست نداد . اما کارهای مهم خیلی صورت
گرفت و در سر چند فقره از مسائل پولتیک عمومی اتفاق کردند . از جمله در این مسئله که
در فقره رقوم توسط نکنند و با ایطالیا واگذارند . و در ترتیبات داخله فرانسه
کاری مداشته باشند و مداخله ننمایند . و هر وقتی که روس باطریش حمله
نماید و داخل خاک او گردد . آلمان از اطریش حمایت و یاری نماید و اتفاق
در مقابل زیاده روی طایفه سوسیالیست نمایند . بعد از این قرارداد با کمال خشنودی
و رضامندی از هم جدا شدند . امپراطور ویلیوم در افتتاح پارلمنت وارد دهم
اکتبر در این مطلب اینطور بیان نمود که « ملت آلمان از صمیم قلب خشنود میشوند که می بینند
که مناسبات دوستانه آنها با اطریش از جمیع کدر صاف و مصفا گردید . کدریکه
نتیجه تذکر منازعه قدیم که ارث هزار سال قبل است بود . » باین تدابیر
واقعه سال هزار و هشتصد و شصت و شش را از خاطرها محو مینمود . این دو
امپراطور دست هم را گرفتند و عهد و داد دادند . و بجهة استحکام مبانی دوستی



امپراطور اطریش گفت دلبست صدر اعظم خود را معزول نمود که بیمارک می گفت
با وجود این محال است که این دو دولت باهم از روی حقیقت و صدق و صفا دوست
باشند . دوستی از مدتی باینطرف میانه پروس و روس مستحکم بود . و این
دو شهریار در ملاقات اس در ماه ژوین سال هزار و هشتصد و هفتاد دوستی را
بمراتب مستحکمتر نمودند که در اثنای جنگ آلمان با فرانسه سکوت امپراطور روس مهم
فتوحات آلمان شده و دانمارک را مجبور بر بیطرفی نمود . و دولت اطریش را
در اثنای جنگ آلمان و فرانسه بطوری مضطرب ساخته بود که با وجودیکه میل یاری
فرانسه داشت جرات بر اقدام ننمود . امپراطور الکساندر دوم شخصانه
بخال خود اظهار اخلاص مینمود و تلگرافی در تهنیت فتح بوی فرستاد و امپراطور
گیلوم نیز در جواب بخواهر زاده خود اظهار امتنان نمود از یاری که در ضمن
و باطن از وی نمود تا فتح کرد پولتیک دربار روس سند ملت روس بود
و پرنس غورچاکوف نایب صدر اعظم دولت نیز با کمال اطاعت بفرمان
امپراطوری این رای داشت و با ملت در عدم تحسین این پولتیک شریک
بود . مع ذالک قبل از وقت استدلال مینمود که دولت روس هر وقت
موقع را مناسب داند بجهت نگهداری مصالح و منافع خود بملت تقدیم خواهد کرد
تغییرات بزرگی را که در سر حدات مغربی مملکت خواهد داد ، و بملاحظه
این خیالات پرنس غورچاکوف در نورد هم اکتبر سال هزار و هشتصد و
هفتاد فرستاد یک اعلان نامه بدول عظیمه فرنگستان بجهت اطلاع دادن
بر آنها که دولت روس خود را مقید نخواهد داشت بمعاهده سال پنجاه و شش که
در پاریس بسته شده که مشتمل است بر قیود اتی که مخالف دارد با آزادی مطلق
و برتری او در دریای سیاه . این اعلان و اظهار در لندن موجب
غیظ و بر انقلابی بسیار شد . و بیمارک را متعجب ساخت که بهیچوجه منتظر نبود

برانیکه درمیانه جنگ فرانسه و آلمان دولت روس مطالبه عوض خدمتی که برپروس کرده نماید وطالب حق شناسی شود یعنی سکوت آلمان را . وچون بیسمارک هیچ وسیله ازبرای رد وامتناع بند خود در اهمیت میانجی ظاهر ساخت واتفاق کرد با دولت روس در این مسئله که در کنگره پاریس محاسبه وبیقاعدگی شده . واختلاف نکرد مگر درانیکه بچه وسیله دولت روس خود را از این قید خلاص نماید . وراضی نمود دولت روس را برانیکه شکایت خود بحضور سلاطین امضاکننده کان معاهده مزبوره برد . ودولت پروس سبقت کرد برانیکه اصغای تظلم وشکوای دولت روس را نمود که منجر شد برانیکه مجلس کونفرانسی درلندن منعقد گردد . برخلاف میل بیسمارک لیکن بمصرار دولت روس مشارالیه راضی شد وتن درداد برانیکه درکونفرانس مزبور از جانب جمهوریه فرانسه نیز کسی باشد . وبعوض وتلافی خواست که در این کونفرانس دول تصدیق بقی برلف امپراطوری پادشاه پروس که تازه برخود گرفته بود بشود . واز انطرف نیز در کونفرانس بحمایت دولت آلمان روس تمام دعاوی خود را منجری نموده وتصدیق از کونفرانس گرفت . پس این دو دولت از همدیگر راضی وخشنود بتحصیل منافع خود را نمودند .

دربار برلین خود را مستخلص یافت از دینی که درعهده داشت ازبرای دولت روس . وچون خاطر از این راه یکسو فارغ نمود متوجه شد بطرف دولت اطریش . بجهت وسعت یافتن مملکت وبرقراری امپراطوری آلمان . دولت پروس که قبل براین در تحت حمایت روس بود . اکنون دولتی شده نظیر وکفو دولت روس که خود بنفسه میداند چه کند وچه راهی پیش گیرد . ومصالح خود را نگهداری نماید . قطع نظر از خویشی وقرابت ورابطه مودت ودوستی شخصی که غالب اوقات اورا دور میکرد از مدافعه وادراک حقوق ومنافع خود . آما بجهت





مطمئن شدن از دوستی دربار روین در اعمال مغرب زمین لازم بود که بوی طرف کرده از طرف مشرق زمین بقسمی که از تطاول پولتیک روس در امن باشد . وانچه اطریش در آلمان زبان کرد با بستی عوض از شبه جزیره بالکان بردارد .

چنین بود نقطه ابتدا وحرکت در مسئله آشتی که در هفتاد ویک از ایشل شروع شد ودر سال آینده در ملاقات امپراطور اطریش در برلین تکمیل یافت . وانملاقات را کنت آندراسی که بجای کنت دبست برقرار شده بود فراهم آورد از برای دو امپراطور که برسیدن امپراطور روسیه بناگهان متحول برسه ملاقات کردند . ظاهرا آمدن این امپراطور بی وعده وبی مقدمه بود لیکن ظن غالب براین است که امپراطور گیلوم درخفا بهمسر زاده خود اطلاع داده ودعوت نموده بود تا اینکه این ملاقات را با امپراطور اطریش در روسیه حمل بر پاره تفسیرات وتاویلات ننمایند . بعلاوه مقصود از این ملاقات امپراطور روس را اخلال در دوستی واتحاد اطریش وآلمان نبود بلکه آمده بود که مطمئن سازد اطریش را از پولتیک روس در مشرق زمین ومحکم واستوار کردن حمایت دیاری خود را با دو امپراطور از برای نگهداری صلح در کشان بواسطه معاهده فرانکفورد وصلح مشرق زمین بواسطه معاهده پاریس ولندن .

پس دربار برلین با این پولتیک نتایج عظیمه تحصیل کرد یعنی آنچه را که در جنگ هزار وهشتصد وهفتاد تحصیل کرده بود اطریش در روس تصدیق نمودند . واین سه امپراطور که باهم اتفاق نمودند در حقیقت حاکم مطلق وفاعل مختار اروپا گردیدند . بعد از این تاریخ این سه امپراطور سالی یک مرتبه بجهة مزید استحکام دوستی بیکدیگر ملاقات کردند . در بهار هفتاد ودو سه امپراطور گیلوم بهمراهی پرنس بیسمارک رفتند به پطرسبورغ . وچند ماه بعد رفتند بوین . ودر سالهای بعد امپراطور روس وآلمان را در آبهای امس ودا امپراطور اطریش در غاستین یا ایشل ملاقات شد .

این اتفاق دوستی سه کانه چه مقدار مضامات داشت با مخالفت
دربار برلین در برابر دولت فرانسه . در فرانسه از برای آن روزی که
مملکت از وجود آلمان پاک شد . در روزنامجات و مجالس با آزادی و صراحت تمام
از آلمان بد میگفتند و بدمی گفتند و مخفی نمیداشتند عداوت خود را در حق
آلمان و اظهار امید میکردند از اینکه روزی انتقام خود را خواهند گرفت اگرچه این
مکافات هنوز دور باشد . وصول مارشال ماکماهون بریاست جمهوری بسمارک
خوش نیامد . و او را متهم ساخته بودند بر اینکه طالب و هوادار سلطنت
سلسله اورلئانست . بسمارک به دلایلی که گفتیم جمهوریه را بهتر میخواست
تا سلطنت سلسلهٔ اورلئان که مخصوصا طالب انتقام بودند . از سمتی هم کشیشان
فرانسوی که در ابتدای جنگ زیاد وطن دوست ظاهر میشدند بعد از برقراری صلح چندان
اظهار خصومت با آلمان نداشتند با وجود اینکه دولت آلمان این اوقات زیاد سختگیری
میکرد در باب کلیسیای کاتولیکها . در برلین دولت فرانسه را متهم کرده
بودند که فتنه کار لیست در اسپانیا نیز محرک و اغوای اوست دولت آلمان
حکومت مارشال سرانو نایب السلطنهٔ اسپانیا را تصدیق کرده بود و تصدیق سایر دولها
نیز تحصیل کرده بود الا دولت روس که او حامی دون کارلوس بود . پرنس
دوهوهان لوه سفیر آلمان مامور شد که سفیر در پاریس باشد و بآنجا خبر دهد که در باب برلین
اگر اقتضا نماید از طرف دربار پاریس کمری مقاصد طرفداران دون کارلوس را
خواهد کرد و مانع از پیش رفت کار آنها خواهد شد . دربار برلین بر این مقال در
ابتدای سال مفتاد و پنج سخنان دیگر افزود . در آلمان چنان معروف
کرده بودند که فرانسه یک اتفاق بزرگی با کاتولیکها دارد با اطریش و ایطالیا
که باپاپ سازش نموده و با فرانسه اتفاق کرده اند که با آلمان جنگ نمایند و بالاخره
مشهور شده ( و این فقره محل بسیار باریکی بود ) که فرانسه لشکریان خود را امر به





بیمارک چهارم تشکیل نموده و صریح میگوید که این تدارکات از برای خصومت
با آلمان است . بیمارک از این فقرات بدربارهای سلاطین اطلاع داد
و اعضای او در مطبعها در روزنامها درج کردید که موقع زیاد مهم و موجب سلب آسایش
است که فرانسه در پی بهانه از برای جنگ است فلهذا بر آلمان لازم است که
فرصت ندهد تا او پیش دستی کند . و سفیر آلمان در پاریس مامور شد که از دولت
فرانسه توضیح نخواهد . اضطراب در تمام اروپ شدید شد . با وجود لهجهٔ
بی اندازه تند و تلخ روزنامجات پاریس کسی باور نکرد که فرانسه طالب جنگ با
آلمان باشد . و بیهوده میترسیدند که بیمارک در خیال تمام کردن دشمن همه جا
دیروزی خود باشد . دولت فرانسه نیز مضطرب شد و درباریهای دول را
بشهادت طلبید که حال زار او را مشاهده نمایند و بفهمند که آیا حالت جنگ
دارد ؟ این دربارها نیز با بیمارک مقام توسط آمدند انگریز در برلین ملجن و لهجهٔ
با کمال استحکام سخن گفت لورد دِرَبی میگفت که مرا علم الیقین حاصل است که
فرانسه مطلقا در خیال این نیست که جنگ را تجدید نماید . و هیچ کسی هم
این مطلب را رد نمیکند که از برای حفظ مملکت خود میخواهد قشون خویش را منظم
داشته باشد . دربار انگریز در این مسئله با دربار روس اتفاق کرد که او
نیز در برلین بحمایت فرانسه حرف بزند . بیمارک چون اتفاق دربارهای دولا
در این مسئله دید سکوت کرد بقسمی که نا رسیدن امپراطور روس و پرنس غورچاکوف
به برلین که در دهم ماه مه رسیدند تمام این غائله ها گذشته و این سخنان تمام شده بود
. امپراطور گیلوم که چنین اظهار میکرد که گویا این سخنان را نا شنیده است
به سفیر فرانسه گفت دیدید که میخواستند ما را با هم بجنگ اندازند ! امپراطور روس
نیز چنین گفت بهیئت سفرای مقیمین در برلین که صلح بخاطر جمعی برقرار است
. و صدر اعظم روس هم پیش از آنکه از پای تخت آلمان ببرون رود

یك اعلان رسمی به دیپلوماتها فرستاد بهمین مضمون . وهمچنان در بیست وهفتم اکتبر در افتتاح پارلمنت امپراطور گیلوم بالصراحه از دوام وبقای صلح خبر داد .

بعد ازاین تاریخ باز مکرر همین گفتگوها میانه برلین وپاریس بمیان آمد . اما آن طور که در هفتاد وپنج ولوله در تمام اروپا افکنده بود وجنگی میانه فرانسه وآلمان واقع نگردید . واز آن تاریخ تاکنون نیز پولتیك آلمان نسبت بفرانسه ملایم شده وفرانسه نیز بکمال جد وجهد در کمال نواقص امورات خود است ولیکن باریاست ماشمال الحال هون برودت در میانه بود . دربار آلمان امتناع کرد از قبول شراکت باکسپوزیسیون عمومی که در خیال داشتند در پاریس از برای سال هفتاد وشش برپا نمایند . واکثری از ممالك آلمان را نیز وا داشت که از قبول این شرکت امتناع نمودند وهمچنین عرض لشکری که در شانزدهم ماه مه در فرانسه نمودند بسیار ناگوار آمد بدربار برلین وبه این ملاحظه واز روی احتیاط بر قراولان السانس ولورین افزودند . ازاین واقعه فرانسه یك مختصر شکرآبی میانه صدراعظم آلمان وروس بهم رسید که پرنس بیمارك از این نوع سختی که دولت انگریز قدم بتوسط گذاشت وتخورشده بود واز این طرز پرنس گورچاکوف که مانع از بهم خوردن صلح گردید زیاده دلگیر ومتغیر بود . مع هذا مناسبات پولتیکی این دو دولت را خللی نرسیده وبرقرار بود . آن اوقات جنگی میانه روس وعثمانی مظنون بود . امپراطور گیلوم را شخصا این جنگ موافق طبع چون سایر حروب نبود . یقین داشت که فایده از جنگ عاید او نخواهد شد بعلاوه بعید نیست که در این جنگها زیانی نیز بروی وارد آید . یك زمانی امید میداشت که امپراطور روس را از این خیال منصرف سازد . لیکن اشتباه کرده بود . مجالس پانسلاویست او را بطرف جنگ میراند . وطایفه نهلیست او را منوحش کرده بودند . دربار روس جنگ خارجی را اسباب سلامتی مملکت روس از آشوب وفتنه





میدانستند . اما پرنس بیمارك بعکس امپراطور گیلوم بهیچوجه سعی وکوشش از برای اینکه روس را از این خیال مانع شود نداشت . وتمنی خواست عداوت طایفه اسلاو را بطرف خود جلب سازد زیرا که آنها همراز داشتند ومحرك روس بجنگ بودند . وعلاوه بر این تصور میکرد که این جنگ میانه روس وعثمانی طولانی شده وموجب ضعف قوه روس میگردد وچنین امری بوطن پرست آلمان پرناگوار نبود . فلهذا آلمان کار را گذاشت بسوق طبیعت خود بگذرد . بعد از انکه سعی بسیاری در اسلامبول نمودند که بلکه کار بجنگ نکشد وروس اعلان جنگ بدولت عثمانی نمود . بیهوده شد آنچه دولت انگریز سعی کرد که بلکه این جنگ واقع نشود حتی خود ملکه ویکتوریا بنفسها از پرنس بیمارك درخواست نمود که نگذارد که جنگ سر بگیرد ممکن نشد ودولت پیمیل ورضای دربار آلمان قدم بمیدان جنگ نهاد . روس غالب شد تا قرب اسلامبول راند . بعد مصالحه سان استفانو عمل آمد وروس از برای سلطان سلطنتی در اروپا غیر از بلغاری وروملی نگذاشت وبا مصالحه موافقت میانه روس واطریش را بهم زد زیرا که روس دست درازی بشبه جزیره بالکان مینمود ودر این درانگریز پیدا کرد یك دوست طبیعی که وزیر توری اظهار ممانعت کرد از اینکه دولت عثمانی را تجزیه ومیانه خود قسمت نمایند . پس اطریش با انگریز متفق شد اطریش لشکریان خود را بحرکت آورد وانگریز کشتیهای خود را بطرف آبهای تنگی روانه نمود . پس چه واقع میشد اگر قشون روس وارد نفس اسلامبول میشد .

از قرار معلوم دولت روس وحشت کرد چون انگریز واطریش را متفقا مهیای جنگ دید واز طرف آلمان نیز اطمینانی نداشت بناچاری بمعاهده سان استفانو تمکین کرد وقرار شد که مجالس کنگره بریاست پرنس بیمارك در برلین مهیا گردید . بیچاره دولت عثمانی مغلوب ومنکوب شده هر سی بقطعه از مملکت او را برده وبرخود میبالیدند که بانصاف بوده ایم که به اینقدار از غنیمت اکتفا کرده ایم

صع ذالک اگرچه مغلوب اغارت کردند لیکن غالب را نیز نگذاشتند که حصه
تمام و تمامی از غنیمت بنغایرد . و دولت روس بعضی ممالک از اروپا
و آسیای مملکت عثمانی را متصرف شد . و نگذاشتند که بجا دیگاری کبیر نماید
. و بتاسف اسلاوها بر وسعت عرصش افزودند . و آن چیزیکه زیادتر بر
دولت عثمانی صعب بود این بود که متصرف اطرافش داند پوسنی و هرزگوین را
یعنی حصه مغربی شبه جزیره بالکان را . امپراطور کیلوم از بقیه صدسوء قصد
ماه روین همچنان در تمام مدت کنگره برلین ناخوش بوده و نتوانست که از برای امپراطور
روس کاری بکند . برخلاف اطریش و انگریز که ولیعهد و میمارک بشدت از انشان
حمایت داشتند . روس از کنگره ناخشنود بیرون آمد . زیرا که نتوانست کاریکه
عنوان کرده بود تمام نماید . و مجبور مانده بود بر اینکه مجادله نماید میمارک با و گفت
که مرا مجبور نکنید ما انتخابی میانه شما و دولت اطریش نمایم . انتخاب میانه روس و
اطریش ترجیح دادن اطریش بود با وجود مذمت طایفه اسلاو روس . هم از
فردای تمام شدن کنگره غیظ دولت روس ظاهر شد . پرنس غورچاکوف
چنین گفت که کنگره از ایام به دوره عمر من است . روزنامهای روس در
حق میمارک بنای بدگوئی گذاشتند . و او را در دوستی دولت روس بر خیانت
متهم ساختند که با دشمنان آن دولت سازش کرده و دوستی او را رعایت نکرد .
پس میانه روزنامجات این دو مملکت مباحثه و مجادله شروع شد . چون دو دوستی
که جهای بریدن از یکدیگر باشند حد مایحه درباره هم کرده اند مینمودند . روزنامه پروس
میگفت آیا پروس نبود که در تاریخ هزار و هشتصد و پنجاه و چهار در ثانی خبک قریمه
و در ثانی شورش پولون در شصت و سه خدمات نمایان بدولت روس نمود ؟
روزنامجات روس جواب میدادکه حق است . اما ما نیز در شصت و شش و در هفتاد
گذاشتیم تا اطریش و فرانسه را شکست و غالب گردید . پروس در جواب میگفت





صحیح است لیکن بتکلیف من این بود که در هفتاد و هفت بتکلیف نمایم بدولت روس
که دست از بلند پروازی برداشته و نگذارم که در آسیا و اروپا به هوای
سروری و برتری افتد . در روس نمیدیدند مگر اینکه در کنگره از برای کاری
ساخته نشد . و تقصیر را از چشم دربار آلمان میدیدند . در همه جا خیالات
مشوش بود . و حرف از قبول نکردن عهدنامه برلین میرفت تا وقت گذشته و دیر بود
. اطریش و انگریز در اجرای این عهدنامه سخت ایستاده بودند و آلمان نیز با این
دو دولت بکمال همراهی را داشت . حالت دولت روس زیاد تهدیدآمیز
شده بود . و در اثنای هفتاد و هشت و هفتاد و نه روزنامجات این دولت با تصال
دولت آلمان بدگوئی کردند . و در همان وقتها دولت روس در سرحدات
بعضی خود نمایشها کرد که در نظر کارآگاهان فنون حرب جنگی نقل داشت . و
صاحب منصبان روس در وقت سفر چنان حرکت میکردند که گویا بمیدان محاربه
میروند نه مسافره . پرنس غورچاکوف در اثنائی که بکردش در مملکت بادن بودند
با یک نفر از روزنامه نویسان فرانسوی ملاقات کرده در باب اینکه دولت روس
بقصد آلمان با فرانسه اتفاق نماید بسی سزاوار و مصلحت پولیتیکهای فراوان دارد
. در همین اوقات بود که میمارک مصمم شده بود که اتحادی با اطریش - هونغری
ببندد . کنت آندراسی در تاریخ شصت و هفت و هفتاد در باره وین را مانع شد
از اینکه با فرانسه متفق شود . و اکنون نیز کسی است که لایق این است که روس را
مانع شود از اینکه با فرانسه عهد اتفاق ببندند بر ضد آلمان و اطریش .
در ماه اوت هفتاد و نه بهنگامیکه میمارک در آبهای غاشین بود .
وزیر اعظم امپراطور اطریش را نزد خود خواند . و بنای اتفاق مضاعفی نهاد
که فیما بعد محور قطب پولتیک اروپا گردید . و این امر سهلی نبود که امپراطور
گیلوم را راضی نماید که با امپراطور روس الکسندر دوم قطع خصومت کند و در موضع

کار امپراطور کیسلوم طفره میزد . وبی اطلاع بیسمارک و برخلاف رای او امپراطور
کیسلوم قبول کرد که با امپراطور روس ملاقات نماید . که آن اوقات در ایالات
مغربی مملکت روسیه اقامت داشت . ملاقات در کارالکسندرو واقع
در خاک روسیه در قرب شهر تورن واقع شد امپراطور روس بنا بر عقیده ملت خویش
بیسمارک را متهم داشت از اینکه فراموش کرده است عهد و شرطی که بادی در سال
هفتاد نمود . از این سخن مقصود عهد و شرطی بود که بیسمارک قبل از جنگ با فرانسه نمود
و متعهد شد که مقاصد دولت روس را در مشرق زمین مساعدت و همراهی نماید .
امپراطور کیسلوم سعی کرد به آرام نمودن همشیرزاده بزرگوار خود و بسی نصایح و پند
سودمند داد . این ملاقات قدری بتاخیر انداخت مذاکره بیسمارک را با دربار
اطریش . اما پانزده روز بعد در نوزدهم شاهزاده بیسمارک رفت بوین که اهالی
بعداوت روس از شهر الیه پذیرائی شایانی کردند . بعد از مذاکرات معاهده
اتحادی میانه آلمان و اطریش بسته شد که عنقریب منتهی باتفاق مثلث میشود و تعهد دارند
صلح عمومی در اروپ خواهند بود امپراطور اطریش امضا کرد . امضای امپراطور
کیسلوم باقی بود که در باد بودند و تامل در امضا داشتند بیسمارک چون چنین دید استعفا داد
لیکن امپراطور قبول نکرد و مکرر گفت که من از تو جدا نمی شوم بالجمله در بازدهم تحریر امضا کرد
اما بعد از قدری تعدیل و اصلاح و بشرط اینکه صورت معاهده را با امپراطور روس
بدهند این عهدنامه که بمدت چهار سال معین بود که حکمش باقی باشد . قبل از انقضای مدت
مجددا تجدید شد اما این بار بلا مدت . منظور بیسمارک این بود که این معاهده دوستی بلا
سوال و جواب باقی باشد لیکن هر تغیری بقدری اعتراضات پیدا کرده و شبهات
وارد میکرد که رجال دولت از جواب عاجز میشدند و این معاهده برخلاف دولت
روس و فرانسه بود . اما دولت روس ظاهرا بهیچ اظهار اضطرابی نکرد .
و غرانداوک ولیعهد روس در ماه نوامبر به برلین بدیدن دربار آن دولت آمده





و با کمال احترام از وی پذیرائی کردند . و پرنس غورچاکوف ناخوش بوده و
اظهار خستگی از کار کرده در ایالت خود بود و دوری مشارالیه باعث این شد که میانه
این دو دولت ظاهرا بهم نخورد با وجود اینکه کمال استعداد را به بهم زدن داشتند .
بیسمارک که از ابتدای کنگره برلین اظهار خصوصیت بدولت فرانسه میکرد همان
شیوه را ترک ننکرد و در ضمن تمام درباریها را از او دور کرده و تمام درها را بروی
می بست اما در مواضعیکه مساعدت ضروری از برای آلمان ندارد کمال حمایت و یاری
از او مینمود . و بهمین جهت در پولنیک مصر نسبت بفرانسه بسیار همراهی
نمود . و همان فردای روزیکه امضای معاهده میانه اطریش و آلمان گذشت
قبل از اینکه از وین حرکت نماید رفت بمنزل سفیر فرانسه و او را اطمینان داد که از این
معاهده بهیچ وجه زیانی و ضرری از برای دولت فرانسه منظور نیست و بهمین حرف
تنها اکتفا نکرده بتکلیف داخل کردن فرانسه نیز در این اتحاد که موجب صلح عمومی است
نمود و میخواست که نگذارد انگریز و روس بواسطه غنیمتی که از عثمانی برده اند شوکتی
تازه پیدا نمایند . و میگفت که فرانسه اگر چون در اتحاد آلمان و اطریش
داخل گردد این شوکت منحصر بفرانسه و آلمان و اطریش میشود . و سعی میکرد که
بلکه باین قسم امورات فرانسه را از صرافت انداخته و اساس دولت را بند دارد .
اما در ماه او سال هشتاد و شش میسو غامبتا در شهر بورغ کلامی گفت که مدلل میکرد که فرانسه
بهیچ وجه از این صرافت نیفتاده و منتظر وقت و فرصت است . و در جواب
این کلام از برلین حکم شد که چون فسخ پیدا نرا که مسالة بجهت آلمان خاطر فرانسه میخواستند
موقوف نمایند باز بگیرند و رعایتی از برای فرانسه نکنند . مع هذا باز مناسبات
میانه این دو دولت باقی بوده و بهم نمیخورد . و در بار آلمان با مورات فرانسه
در خارج مساعدت مینمود و در مسئله تونیس و چین متعلقه بفرانسه کمال همراهی
از دربار آلمان مشهود میگشت . و در فقره افریقای مغربی چنانکه دیده شد آلمان

وفرانسه باتفاق حرکت کردند . و امپراطور در بیستم نوامبر سال هشتاد و چهار در افتتاح مجلس پارلمنت از این اتفاق اظهار خشنودی کرد .

دولت روس که بسیار از این اتفاق و اتحاد آلمان با اطریش متغیر و دلگیر بود اما بجهت خاطر دوستی شخصی که میانه امپراطور گیلوم و امپراطور روس بود اظهار نمیکرد . اما در تمام اروپ اینطور تصور داشتند که این دوستی باقی نخواهد بود بمردن یکی از امپراطورها تمام میشود زیرا که گمان نبود که ولیعهدهای این دو دولت نیز پیروی از پولتیک پدران خود نمایند . واقعه هولناکی این تصور را باطل نمود در سیزدهم مارس سال هشتاد و یک الکسندر دوم امپراطور روس در دست نهیلیستها مقتول گردید . و سه روز بعد از آن آوزیر امور خارجه روس اعلانی نشر کرد بنام امپراطور جدید الکسندر سوم که پولتیک این امپراطور بالکلیه بر صلح است . و دولت روس با دوستان خود کمافی السابق در مناسبات دوستی مستمر و برقرار است . و نگرانهای دوستانه خیلی بکرمی میان امپراطور گیلوم و الکسندر سوم مبادله شد . و لیعهد آلمان در تشییع جنازه و دفن امپراطور مقتول حضور یافته و بسنپطرسبورغ نیز رفته و بمانی دوستی را مستحکم نمود . و در نهم شباط میان این دو امپراطور در وانتزنج باهم ملاقات کردند . امپراطور جدید روس در سفر خود به پروس مسیو ژیرس را همراه داشت که جانشین پرنس غورچاکوف بود به وزارت خارجه . و وزیر داخله خود ژنرال اغناتیف را همراه نیاورد که خصومت شدیدی با آلمان داشت و امپراطور گیلوم نیز با ولیعهد و پرنس بیسمارک همراه بود . و این ملاقات در حقیقت ملاقات آشتی و دوستانه بود میانه این دو دولت . در هفدهم نوامبر در افتتاح پارلمنت امپراطور گیلوم گفت « که ملاقات من در وانتزنج با امپراطور روس در خاتمه تا امپراطور اطریش علامت استحکام دوستی بود که رابطه ما را با این دو دولت محکم گردانده و ما با این





دو دولت همسایه متفق میباشد و این اتفاق بخهد ارمندی صلح عمومی خواهد بود . صلحیکه نهایت میل این سه دولت بر دوام و استمرار اوست » در حال هشتاد و دو باز همین مسئله نفار و کدورت میانه آلمان و روس در زبانها تمام گفتگو آمد . در ماه ژانویه بکفته ژنرالهای روس کلامی بر ضد اطریش و آلمان بر زبان نیامد بقسمی که پرده پوشی ممکن نشده ناچار دولت روس ژنرال را تغی بلد کرده و تقدیم معذرتی بسفارت اطریش نمود . اما ژنرال مزبور بپاریس رفته در انجا نیز بیانات تند بر ضد آلمان و اطریش گفت بقسمی که چیزی نمانده بود که احداث فتنه نماید دولت روس او را از پاریس پس طلبید قدری صدمه زد لیکن همه میدانستند که آنچه میگوید ترجمه مافی الضمیر ملت روس است . مع ذالک دولت روس کمال سعی را داشت که غیظ و غضبی که در برلین و وین معمول آمده بود تسکین دهد . غورچاکوف که دشمن آشکار پولتیک آلمان بود از عمل بالمره کناره شد . و در پاییز آینده برادر الکسندر سوم بعرض لشکری که در سیلزی واقع شد حضور بهم رسانید و این عرض لشکر و مانور در تحت فرمان امپراطور گیلوم اجری یافت . و در ماه نوامبر مسیو ژیرس وزیر امور خارجه روس که به ایطالیا رفته بود در انجا با کارگذاران اطریش و آلمان گفتگو کرد . اما این نشد مگر در سال آینده که دولت روس نیز داخل در اتفاق آنها شده و اتفاق مثلث صورت گرفت . چنانکه گفتیم اتفاق آلمان و اطریش بلامدت منعقد و هر ساله تجدید میشد و جمعی دیگر از دولتها نیز آمده داخل این اتفاق شده خود را در تحت حمایت این دو امپراطور گذاشتند . از طرف دیگر باز اعتماد میانه برلین و پطرسبورغ درست کامل و برقرار نشده بود . و مشاهده میشد که دولت آلمان قشون ساحلوخود را در سرحدات روس زیاد میکند و قوت جهازات جنگی خویش را در بحر البلطیک علاوه مینماید . و لشکر و استحکامات را در پوزان تمام میکند . و این هنگام بود که وزیر امور خارجه روس رفت بپروس

تا با امپراطور و بیسمارک گفتگو نماید . این بار دیگر صلح و اتحاد تمام کاملا تثبیت
این گفت‌گو شد . دولت روس بجهة حفظ ممالک خود و خلاصی از شر نپلئونیها بدان
محتاج با این اتحاد و اتفاق بود . صلح با آلمان موجب سازش روس با اطریش در مسئلهٔ
مشابه جزیرهٔ بالکان میشد کردید . وقایع پس از این واضح کردند این سازش را
گرد و مدال بعد از این دو چار مسئله بلغاری و رومیلی کردید .

امپراطور گیلوم که در تقویهٔ بام سلطنت خود بتهیداری صلح مشغول
عمدهٔ او شده بود دل خوشحالی را داشت از اینکه میدید دولت روس را
که ضعف و مودت را با او از سر گرفته است . و اظهار خوشنودی خود را از
این فقره در اطاق مبعوثین بروس کرد که در ماه نوامبر هشتاد و سه آمده بودند با امپراطور
خوشه آمدی گویند . و زیاد نخید کرد از امپراطور روس و وزیر امور خارجه اش
که تصریح کرده بودند در نگهداری صلح و دوستی روس با دو امپراطوری دیگر .
فی الواقع از آن وقت دیگر رابطهٔ مودت روس با آلمان سست شده است .
و در بار روس هیچ موقعی از اظهار خصوصیت را از دست نداده و بشدت مراقب
بوده است . در بیست و ششم فوریه از سال هشتاد و چهار در موقع رسیدن
سال هفتادم از سال دخول امپراطور گیلوم به رتبهٔ ستوالیه در نظام سمت ژاوور
یک دسته از مبعوثین نظام بقصابت غرانمدوک عموی امپراطور روس آمدند
به برلین بجهت تبریک گفتن امپراطور گیلوم و اظهار برادری در نظام و یادآوری
از جنگ اندپاندانس سال هزار و هشتصد و سیزده . تذکاری که کمال ضدیت را
داشت با خیال پرنس بیسمارک که بر دوستی و اتحاد با فرانسه داشت . و یکبار دیگر هم
پسر ولیعهد آلمان رفت به پطرسبورغ بجهة حضور جشنی که برای رسیدن ولیعهد دولت
روس بسن بلوغ در نظر گرفته میشد . در سر حد صاحب منصبان هر دو لشکر با همدیگر
ملاقات نموده و اظهار برادری کرده و تجدید عهد اخوت نمودند . و تقدیس رسمی





برای بنای اتحاد سه کانه نیز دیری نکشید که بعمل آمد . در ماه شتامبر هر سه امپراطور
در شهر کوچکی از روسیه واقع در قرب سر حد اطریش ملاقات کردند و الکساندر سوم
و فرانسوا ژوزف با اول بود که یکدیگر را ملاقات کردند . و عهد مودت را مستحکم ساختند
. و امپراطور گیلوم نیز در افتتاح مجلس با نزدیکی این فقره را اعلان نمود . این
پیوستگی که امپراطور روس از سال هشتاد و سه بر اتفاق با گیلوم امپراطور آلمان
ظاهر میساخت آوازه اش در تمام ممالک جدیدهٔ بالکان پیچیده تا باسلامبول رسید .
پولتیک دربار آلمان نسبت بدولت عثمانی چندی بود که بسیار تغییر کرده بود .
در تاریخ هشتاد نیز بیسمارک در کونفرانس برلین چندان توجه مهربانی بدولت
عثمانی نکرده . که میخواست تکالیف شاقه و گران در بارهٔ یونان بوی بکند که
هنوز وقتش نرسیده بود . و تعارفات رسمی با سلطان بعمل آورده . و بنا
برخواهش سلطان جمعی از صاحب منصبان نظام از برای تعلیم قشون عثمانی فرستاده
. و محاسبین از برای متشکل بانک و دانشمندان از برای ترتیب دیوان مظالم و غیره
برحسب استدعای سلطان بدربار عثمانی گسیل ساخت . سلطان یکی از رسالهای
خود را به برلین روانه نمود که خواهش نماید که دولت عثمانی را نیز در اتحاد امپراطوریهای ثلاث
و اتفاق مثلث داخل نمایند . این خواهش با شرایطی که داشت بیسمارک را
راضی نساخته و قبول نشد . در آلمان این اصول را اخذ کرده بودند که هیچ
عهدی را دولت آلمان نکند که موجب این شود که دولت متحالیها جبرا داخل میدان
محاربه کردد . مگر وقتی که منافع دولت مزبوره اقتضا نماید . و بدولت عثمانی قول
دادند که از حمایت دو امپراطور دیگر در حفظ مضایقه ننمایند بقدر یکه حال و زمان اقتضا نماید
در ماه شتامبر هشتاد و سه رومانی و مجارستان نیز خود را داخل اتحاد
ثلثه نمودند . در پائیز همان سال امپراطور گیلوم در حوالی هومبورغ مانور
بزرگی بقشون داد که در عرض این لشکر جمعی از سلاطین آلمان را و پادشاه اسپانیا

وسربی را نیز دعوت کرده بود که حضور یابند . این تاجوران که بسیار با احتشام وجلال بودند منظرهٔ بدیعی و خاتمهٔ غمناکی داد . الفونس شاه اسپانیا که مهمان امپراطور کیلوم بود که کمال مهربانی و احترامات در حقش بعمل آوردند . از جمله تشریفات یکی هم این بود که علی الرسم جاکمعول است اورا کولونل فخری ژاندارمان اوطان نمودند . برحسب اتفاق این ژاندارمان انوقت بیاخلو در اسطبل سمورغ بود . این احترامات و این امتیاز موجب رنجشی در پاریس شد که بهنگام عبور الفونس شاه اسپانیا از پاریس بعضی حرکات ناشایست بعمل آوردند که دلیل بی احترامی در حق شاه اسپانیا بود . امپراطور کیلوم رفع این عایله را تکلیف خودش دانست و ولیعهد خودرا بمعذرت باسپانیا فرستاد . جهت جنوبی اوروپا چنان بنظر میآمد که میخواهند داخل در این اتحاد شوند ایطالیا نخستین سبقت نمود . در ثنای جنگ آلمان و دانمارک در هنگام ایطالیا همواره مشکر قدرشناسی در حق فرانسه بود . دیکاری پولیتیک زمان اورا بطرف غالب میکشید و کم کم با امپراطوری المان نزدیک میکرد که با دشمنان او طرف نزاع بود . یعنی پاپ و کرده حامیان پاپ در فرانسه . واین نزدیکیرا دو نفری از اعضای سلطنتی فراهم آوردند . ولیعهد ایطالیا با پرنس نپل در هفتاد و یک دیدی در برلین نمودند و این دیدن یکسال قبل از آن بود که ویکتور اما نوئل از دین عبور نمود پیش از آنکه آمده سلامی به امپراطور کیلوم نماید . در ابتدای مانیستان سال هفتاد و پنج ولیعهد آلمان رفت بدربار ایطالیا بجهت اعلام اینکه پدرش بزودی خواهد امپراطور در ماه اکتبر رفت بمیلان و با ویکتور اما نوئل دیداری نمود . دربار ایطالیا وا هالی آنجا از امپراطور پذیرائی بسیار مجلل نمودند . وبیاد آوری منازعهٔ سال هزار و هشتصد و شصت و شش یاد داشتها کردند . و روزنامهای این ملاقات امپراطور را حمل بر خودنمائی بر ضد پاپ نمودند . این سفر که امپراطور را زیاد مسرور میساخت مع ذالک در هنگام مراجعت چندان خوش نگذشت . در هنگام





در هنگام عبور از شهر تراند که از مملکت اطریش است در زیر پنجرهٔ منزل خود بعضی سخنان شنیدند که مثل این بود که انعامات او را باشاه ایطالیا نسبت میدادند برانیکه میخواهند تیرول را که از مملکت اطریش است بایطالیا ضمیمه نمایند . از این فقره دلگیر شد لیکن این دلگیری چندان دوام نکرد و چند روز بعد از آن در افتتاح پارلمنت اتحاد آلمان را با ایطالیا اطلاع داد . و از آن تاریخ ببعد دوستی بسانهٔ آلمان و ایطالیا گسیخته نشد . و نجاد آلمان با اطریش در حال حاضره ادرهای مرکزی بالطبع جاذب ایطالیا بود بطرف خود اما همیشه بارتس و بیم از آینده . اگرچه مثل شریک از این دو دولت پدرانی نشده بود دربار ایطالیا اتحاد آنهارا قبول و تصدیق نموده بود تا بعضی از منافع خود را تحصیل نماید و داخلهٔ مملکت خویش را منتظم داشته و امید توسعه هم داشته باشد از خارج . اگرچه این همان تنها امید خواهد بود و واقعی بهم نخواهد بست

واز جانب اسپانیا دولت آلمان برحسب پولیتیک خود رفتار مینمود . در میان سلاطین بزرگ فرنگستان بدو دولت آلمان بود که احیا سلطنت بوربون را در سال هزار و هشتصد و هفتاد و پنج در اسپانیا تصدیق نمود . الفونس دوازدهم پادشاه اسپانیا در ازدواج دوم یکی از ارشد دختهای اطریش را گرفته و باین واسطه خود را نزدیک دید بقرابت با امپراطور فرانسوا ژوزف فلهذا با اتحاد با آلمان . در سال هزار و هشتصد و شصت و سه که بناپورت بزرگ آلمان دعوت شد . امپراطور کیلوم او را بسیار پسندیده و بی اندازه مهربانی نمود . در وقت مراجعت چنانکه گفتیم در پاریس بی احترامی در حق او شد باری یک معاهدهٔ پولیتیکی میانهٔ این دو دربار نشده همان منحصر بمعاهدهٔ تجارتی گردید . و بی احترامی مزبور امپراطور کیلوم را زیاد دلگیر ساخت و مصمم گردید که ولیعهد خود را بفرستد بهاوریدنا دیدنی از الفونس نماید . و این مسافرت ولیعهد آلمان بجهت اینکه از خاک فرانسه عبور نکند از مملکت ایطالیا مقرر گردید که بسیار در ایطالیا بگرمی پذیرائی کردند . و پذیرائی

در ماه دیسامبر نیز بسیار مجلل بود از مانه بکرمی ایطالیا . ولیعهد آلمان بپایتخت اسپانیا رفت
در وقتی که بحران بحثی از برای دولت آنجا نبود . اما دولت آلمان از طرف نگهداری
حکومتی بود . و اهل اسپانیا از این بخود ریبه بودند که دولت خارجی در عمل داخله آن مملکت مداخله
نماید . و بعلت اینکه آلمان در سال هزار و هشتصد و هشتاد و پنج خراج کارولین را
بخیال تصرف افتاده اهالی اسپانیا گمان خراج را مال خود میدانستند از این فقره کمال تکدر را
داشته از این دوستی الفونس با آلمان راضی نبوده و پذیرائی از ولیعهد آلمان
از صمیم قلب و بگرمی و محبت نبود . محل الفونس در موقع نازکی افتاده بود که
دولت آلمان خطر او را امیدانست و غافل نبود . پس چنانکه در فقره نزاع مذهبی
کرده بود در اینجا نیز مجری داشت . و پاپ را وسیله اصلاح این کار قرار داد . و
پاپ نیز از این انتخاب مسرور شده کمال رضامندی را اظهار نمود و عمل بخیر و خوبی انجام
پذیر گردید . اثر این اتحاد مثلث در اسپانیا و بلاد بعید از مرکز او در باندازه
نمایان نبود و محتاج الیه آنهائی گشت بر خلاف ایطالیا که مقتضیات محل و مکان و امورات
او را مجبور کرده بود که داخل در این اتحاد شود و اتحاد مثلث در واقع همان اتحاد معروف
بسنت آلیانس یعنی اتفاق مقدس بود که فردریک گیلوم سوم ایجاد نمود . باکی تفاوت
و امپراطور گیلوم پسرش بروی پدرش را کرد . و بهترین وسیله برای نگهداری
صلح عمومی این اتفاق مثلث است . آیا پایدار خواهد بود و عهده دار این نگهداری را
خواهد نمود ؟ باید ماند و دید . و این هم نباید فراموش شود که در اول زمان
این اتفاق دولت روس نزدیک بود که داخل در جنگی عظیم شود و منفقین او یعنی
دو دولت دیگر نگاه میکردند بدون اینکه ممانعتی نمایند . و این را هم باید
ملاحظه کرد که سفارش این سه دربار در هشتاد و پنج نتوانست ممانعت نماید آنوقت
روملی را بجای خود بنشاند بلغاریان و اهل سرب را . و اینطور فتنها را امنی شود
تسکین داد مگر بقوت اسلحه و توسط فشون . و امپراطور گیلوم کمال نگاهداری را دارد که





داخل محاربه شود . و اینمطالب را مگر آینده زمان توضیح نماید والا اکنون چیزی
معلوم نمیشود . و مادام اتحاد امپراطور گیلوم و بیس و مدبر این اتحاد هست
و حافظ منافع آلمان و این دولت امپراطوری هیچ چیز ممانعت از منافع دولتین
روس و اطریش ندارد . و تاکنون جمیع دول پولتیکی و دیپلوماتیکی اشتغال
شده است که نگذارد میانه روس و اطریش نزاعی واقع شود که ناچار شود که
دولت آلمان نیز داخل در آن کیرودار کردد . و نگهداری صلح و دوستی را
میانه روس و اطریش بهترین کفیل و حافظ یافته اند از برای محفوظ داشتن
آنچه را که از فتوحات سال هزار و هشتصد و شصت و شش و هفتاد تحصیل کرده اند .
و وقایع و حوادث روزگار تکمیل روما میکند و تغییر در وضع و حالت
روما میدهد . چنانکه در ابتدا امپراطور گیلوم وارث تاج و تخت پروس خالش
برا استحکام و استواری قدرت سلطنتی بود و در مقابل مطالبات طایفه لیبرال .
بدون اینکه طالب باشد بعلاوه کردن و وسعت دادن مملکت زیرا که میدانست
که این نمیشود مگر بواسطه یک جنگی بزرگ یا رد و لوسیون عظیمی که هر چیز را از محل و مقام
خود حرکت بدهد . و قایع سال هزار و هشتصد و چهل و هشت و ایجاد امپراطوری
دوم در فرانسه اثری دیگر در رای و اعتقاد و پولتیک این شاهزاده احداث نمود .
ایجاد اتحاد در آلمان و تمام کردن دولتهای کوچک در نظرش موجب بزرگی پروس
و از انتفاع خانواده خودش آمد . در آن چند روز ماه مارس و انقلابات آن ایام
او را مجبور کرد که از برلین بیرون شد با دل پر از غیظ و غضب در باره آنان که بی آنرا
بجا نواده سلطنت کردند . و چند ماه بعد باز برگشت به برلین با اینحال که میشود با این
حرکت و شورش مردم را تقسیمی کرد که بعکس از برای سلطنت مفید فواید کثیره
میشود . و قبل از وقت فهمیده بود که از برای اجرای این مقاصد فشون لازم است
و بجهت تکمیل فشون صرف اوقات کرد تقسیمی که چندین بار فشونها احداث شد

و پاسکالات عدیده برخورد . مع هذا نتایج خوب برگرفت . ایجاد امپراطوری
جدید بناود در فرانسه او را در پیروی مقاصد خود جری و جسور کرد تبعیت فرد در یک
بزرگ قطعا فصل جنگجوئی گیلوم را فرنیته بود . اما اکنون پولتیک ناپلیون
سوم بود که امکان اجرای مقاصد خودش را در نظرش جلوه داده و سهل و آسان نمود
چیزها که قبل از تاریخ پنجاه و دو بنظر محال و ممتنع میآمد . و از برای وسعت دادن
بپروفس خارج کردن اطریش از کونفدراسیون ژرمانیک لازم بود که متحاد
نمود از عهدنامه هزار و هشتصد و پانزده . و این ناپلیون سوم بود که جسارت کرد
و اعلان نمود که آن عهدنامه را امتناع به سند از بعلت اینکه موجب تقلیل مملکت فرانسه
شده و نفی اصول حقوق ملتی میکند . حقوقی که ناپلیون سوم از برای ایطالیا دعوی
میکرد در مقابل اطریش . و خوشبخت بود گیلوم که امپراطوری چون ناپلیون
سوم باوی معاصر بود که پولتیک او از برای مقاصد گیلوم مساعدت کامل
داشت . و از بیست او از ابتدای جنگ با دانمارک پروس رو بترقی گذاشت
و نسخ و ابطال نمود کونفدراسیون ژرمانیک و باطل ساخت معاهده هزار و
هشتصد و پانزده را که ضررش عاید خانواده اطریش گشت که با فرانسه از زمان
ریشلیو فی خاصمه داشت . این علل خارجی را بمقام فایده نهاده و وسیله تکمیل
عمل نظام که از زمان فوت فردریک دوم اهمال شده بود نمود . در این بین تکلیفات
دولتی او را مجبور بخصومت و جنگ نمود که بعد از اتمام باز عود نمود بهمان طبیعت اولی
و بنا بر وصیت پدرش طالب دوستی و اتحاد با اطریش گردید . پس اتحاد این
امپراطوری از برای او حافظ دنمبان است در برابر دشمنان خارجی و داخلی و آنانکه
در خیال نقصان بزرگی مملکت و تنزل شان سلطنت او میباشند . چون بمقام موازنه
آرند سلطنت فردریک بزرگ را با سلطنت گیلوم مشاهده مینمایند که گیلوم تاکنون
از خطر اتحاد سلاطین بزرگ رسته است خطر یکه گریبانگیر فردریک بزرگ را در پروس را





در سلطنت فردریک دوم بمعرض خطر آورده بود . و این پادشاه یعنی فردریک
دوم مکرر با چند سلاطین بزرگ بتمام منازعه آمد . اما گیلوم با یکی منازعه
نمود در حالتیکه سایر سلاطین از دور تماشا بمیدان حرب مینگرند و ضربات
جنگ را میشمرند . اما از طرف دیگر گیلوم متصل در زد و خورد بود با یک
دشمنی که بر فردریک مجهول بود . مقصود پارلمنت است . و می بینند
که امپراطور گیلوم مکرر دوستان و دشمنان خود را عوض نمود . لیکن هرگز
خصومت را با پارلمنت تغییر نداد . و از ایام برادر خود همواره طرف مخاصمه
با پارلمنت بود و اگر جانا تغییر صلحی نموده مگر گذشتی بوده . شمشیر و قلم هیچوقت سازش
کامل نداشته اند . و گیلوم یک زمانی این امتحان را کرد که شاید ارباب سیف را
با ارباب قلم سازش دهد و این در ایام نایب السلطنتی او بود که صورت نگرفت
و باز مخاصمه از نو عنوان شد قبل از انکه ژران بدرجه سلطنت برسد . سه وزیر
نتوانستند که کاری از پیش ببرند الا بسمارک که گیلوم او را وزیر نمود زیرا که
میدانست این شخصی است با عزم راسخ و با اوهمرای دارد در جمیع مقاصد داخلی
و خارجی او .

و بر این تاریخ ژران زمان سلطنت رسید و این نزاع باقی بود و نگذشت
نمی یافت تا آنکه فتوحات سال هزار و هشتصد و شصت و شش پارلمنت را زمانی
اجبار آساکت ساخت اما خصومت تمام نشده در باطن کماکان موجود بود . و دوباره
قبل از سال هفتاد و در پارلمنت نمایان ظهور یافت و بعد از هفتاد در پارلمنت امپراطوری
بروز کرد . و این نزاع باقی است و عمده نزاع میان سلطنت و ملت همان مجدد
حدود و قوه حکمرانی پادشاهی و قدرت فرمان روائی سلطنتی است که حدی معین و تعیین کرد
کدام و اقتدرت تا کجا و این را تا چه مقدار است امپراطور گیلوم که نتوانست تعیین
این حدود نماید تا اخلاف و اعقاب او چه خواهند کرد . از برای هر کسی کاری

معین است و از برای هر کاری زمانی مقرر . امپراطور کبیر از اعجوبهٔ
روزگار است که تاکنون در هر کاری نجابت یاری کرده و زمان مساعدت
نموده چنانکه در تاریخ طبرالاولین مسطور است که خدایان انسان سعادتمند را دوست میدارند
و جمیع سلطنتی را باین قسم تقدیس نکرده اند و باین آرامی روبراه نشده که
به این شدت و شوکت طلوع نماید و انطور بر تواند از عهوالم در دنیای بخش جهانگیر
اگر آخر عمر دوره سلطنتش قدری بواسطهٔ سوء السیتها مکدر گردید هیچ ندارد
که عقاب و خلافش توفیق بر جسم مادهٔ خلاف نیافته و بقطع جهت اختلاف موفق نگردند
در تاریخ طبرالاولین میگوید که نیطون رب النوع دریا حکم و فرمان داد
بر عنصر سرکش (انتهی) بحمد الله تعالی و بمن توفیقه که عمر را تمام
ترجمه نیز وفا کرد و با هزار گونه عوایق و ناسازگاری مزاج خاصه این نامه
بپایان رسید و تقدیم خاکپای مقدس همایونی روحنا فداه گردید و کان ذالک
فی السابع من شهر الله المبارک من شهور سنه اثنی عشر و ثلاث مائة بعد الالف
من هجرة خیر البشر سلام الله علیه و آله الی یوم الفرقان العبد محمد طاهر
تمام شد تحریر این نسخه در روز جمعه هفتم جمادی الاولی
هزار و سیصد و نهده علی یدالحقیر
الفقیر داود الکلپایگانی
۱۳۱۷